



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ماخ التواریخ

زندگانی حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام

تألیف

مؤرخ شهیر دانشمند محترم و با تبحر یلمغان پسر

۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناسخ التواريخ زندگانی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

نویسنده:

محمد تقی لسان الملک سپهر

ناشر چاپی:

مطبوعات دینی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

- فهرست ۵
- ناسخ التواریخ زندگانی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام جلد ۱۰ ۶
- مشخصات کتاب ۶
- (بقیه) بیان پارهٔ اصحاب کبار حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه ۶
- در بیان آیاتی که از حضرت کاظم علیه السلام تفسیری در آن وارد است و غالب آن ها راجع بآنمه علیهم السلام است ۳۲
- بیان تفسیر پارهٔ آیات که از حضرت کاظم علیه السلام در شئون حضرت رسول خدای و امیر المؤمنین و آنمه معصومین صلوات الله علیهم مأثور است ۲۵۷
- بیان پاره آیاتی که از حضرت کاظم علیه السلام در باب یوم الغدیر تأویل و تفسیر رسیده است ۳۱۲
- بیان پاره اخبار حضرت کاظم علیه السلام که دربارهٔ حضرت ائمه و صدیقه طاهره فاطمه زهراء صلوات الله علیهم مأثور است ۳۷۹
- بیان خطبه که از امیرالمؤمنین و حضرت کاظم علیهما السلام در توحید وارد است ۳۸۵
- بیان شمائل حضرت خاتم النبیین بروایت امام کاظم از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم ۴۱۰
- مختصر عبارتیست که در خاتمه این مجلد (از مرحوم دانشمند محترم مؤلف) رقم می شود ۴۱۳
- درباره مرکز ۴۱۸

ناسخ التواریخ زندگانی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام جلد 10

مشخصات کتاب

جزء دهم از

ناسخ التواریخ

زندگانی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

تألیف

مورخ شهیر دانشمند محترم عباسقلیخان سپهر

به تصحیح و حواشی دانشمند محترم

آقای حاج سید ابراهیم میانجی

مشخصات نشر: قم: مطبوعات دینی، 1354 -

(فروردین ماه 1354 شمسی)

خیر اندیش دیجیتال: موسسه مددکاری و خیریه ایتام امام زمان (عج) شهرستان بروجن

ویراستار دیجیتال: سمانه جاوید

ص: 1

(بقیه) بیان پاره اصحاب کبار حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه

فضیل بن مختار جعفی کوفی، از حضرت ابی الحسن علیه السلام راوی و مردی ثقه و او را کنایست که پسرش جعفر از آن روایت مینمود، و بقیه حالاتش در ذیل اصحاب صادق علیه السلام مسطور است.

راقم گوید: گمان می رود که وی فیض بن مختار باشد، یا در نسخه منتهی المقال کاتب را سهو رفته باشد، چه پاره حکایات که در ترجمه وی مسطور است دلالت بر آن دارد که فیض بن مختار است، نه فضیل بن مختار.

قاسم البرسی ابن ابراهیم طباطبا ابن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن علی ابن ابیطالب علیهم السلام، از راویان حضرت امام موسی علیه السلام، و بقیه احوالش در اصحاب حضرت صادق علیه السلام مسطور است.

قاسم بن عبد جوهری واقفی از حضرت کاظم علیه السلام، و دارای کتابیست، و حضرت ابی عبدالله علیه السلام را زیارت نمود، و از راویان حضرت ابی الحسن سلام الله علیه است.

قافی خادم ابی الحسن علیه السلام مجهول الحال است.

لفاظ نقاش کوفی از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است.

لیث مرادی ابن بختری ابو بصیر، از اصحاب و راویان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است، و بقیه حالاتش در اصحاب حضرت صادق سلام الله علیه مسطور است.

میروربن اسماعیل مجهول الحال است، او را از اصحاب حضرت کاظم سلام الله علیه شمرده اند، و بعضی مسرور باسین مهمله دانسته اند.

محمد بن ابراهیم موصلی، از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است.

محمد بن ابی عمیر زیاد بن عیسی، حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام را ملاقات، و از آن حضرت استماع حدیث نمود و نزد فریقین بجلالت قدر و عظمت منزلت ممتاز است، نوشته اند وی از یونس افقه است، در سال دویست و هفدهم وفات کرد و در حبس رشید بود.

و از این پیش بیاره حالاتش اشارت شد. و نیز در ذیل اصحاب امام رضا و حضرت جواد علیهما السلام مسطور می شود.

در مجالس المؤمنین علیه السلام مسطور است، محمد بن ابی عمیر، از دی اصلش از بغداد است و در آنجا مقام داشت، و ابو احمد کنیت دارد، و از حضرت کاظم علیه السلام استماع حدیث نمود، و آنحضرت در پاره از آن احادیث بدو تعلیم فرمود، و با او بهمان کنیت خطاب نمود.

محمد بن اسحاق بن عمار صیرفی و بقولی عمار بن حیان تغلیبی صیرفی از اصحاب خانجات حضرت کاظم علیه السلام، و روات آن حضرت و مردی ثقه و بقولی واقفی بود، و از حضرت بی الحسن موسی علیه السلام روایت داشت، و دارای کتابها و از خواص وثقات و اهل ورع و علم و فقه و از شیعیان آن حضرت است.

و از آنحضرت بر نص امامت امام رضا علیه السلام روایت دارد، و اینحال دلالت بر آن دارد که واقفی نیست، و بعضی حالاتش در ذیل اصحاب حضرت صادق علیه السلام مسطور است.

محمد بن اسحاق مدنی صاحب السیر را از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام نوشته اند و بعضی گویند: وی شد بن اسحاق بن یسار مدنی صاحب مغازی است که از کتب معروفه است، و بعضی وی را محمد بن اسحاق هاشمی که مولای بنی هاشم و صاحب سیر مشهور دانسته است.

محمد بن اسماعیل بزینغ، مردی ثقه و صحیح الروایه و کوفی و مولای منصور دوانقی، و از اصحاب و رجال حضرت کاظم علیه السلام است، و ادراک خدمت ابی جعفر ثانی علیه السلام را نمود، و بقیه احوالش از این پس بخواست خدا مذکور میشود.

محمد بن بشیر، از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام، و از جمله غلات و ملعون است.

و از حضرت امام رضا سلام الله علیه مروی است که محمد بن بشیر بر حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام دروغ می بست، پس خداوندش حر حدید بچشانید.

و گفته اند: وی از اهل کوفه و از موالی بنی اسد، و او را بارانیست که میگفتند موسی بن جعفر علیه السلام نمرده است و غیبت کرده است، و قائم مهدی اوست و آنحضرت محمد بن بشیر را از جانب خود امامت داده، و او را وصی خود ساخته و خاتم و علم خود را و آنچه رعایای او در امر دین و دنیای خود به آن حاجتمند هستند بدو عطا فرموده، و تمام امور خود را بدو تفویض ساخته، لاجرم بعد از آن حضرت امامت با محمد بن بشیر است.

محمد بن عیسی روایت کرده است که حضرت ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام در حضرت خدای بروی نفرین میکردند، و از حضرت خدای مسئلت مینمودند که او را حرارت حدید برساند، لاجرم خداوند تعالی او را بعد از آنکه بأنواع عذاب مبتلا گردانید حر حدید بچشانید.

محمد بن بشیر و برادرش علی هر دو موثق هستند، و روایت حدیث کنند، و محمد کوفی است، و در قم وفات کرد و این محمد را بعضی غیر از محمد بن بشیر غالی همدانی از اصحاب کاظم علیه السلام دانند.

و در منتهی المقال میگوید: محمد بن بشیر مذکور غالی ملعون از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است، در ذم او احادیث بسیار وارد و او را خبیث و ملعون شمرده اند و گویند: قائل به تناسخ و وطنی ذکور بود و از این پیش نیز بحال وی

محمد بن بکر بن جناح ابو عبدالله کوفی مردی ثقه بود، و از جمله اصحاب حضرت کاظم علیه السلام و واقفی است.

حمید گفته است: در سال دویست و شصت و سوم وفات کرد، و سماعه بروی نماز گذاشت، و این داستان هشتاد سال بعد از وفات حضرت کاظم علیه السلام، و ممکن است بکر بن محمد بن جناح واقفی باشد، و بعضی ابن بکران نوشته اند، چنانکه مذکور میشود.

محمد بن بکران بن جناح، از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام، و واقفی بود، و پاره محمد بن بکر نوشته اند، چنانکه مسطور شد.

محمد بن تمیم نهشلی تمیمی بصری او را از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام کتابیست، روایت میکند، و حسن بن علی بن زکریا از وی راوی است.

محمد بن ثابت از اصحاب حضرت کاظم سلام الله علیه و مجهول الحال است، و بعضی نوشته اند او را نسخه ایست که از موسی بن جعفر صلوات الله وسلامه علیهما روایت مینمود، و احمد بن محمد بن سعید از وی روایت میکرد.

محمد بن حارث از اصحاب حضرت کاظم است.

محمد بن حسن بن شمون بصری ابو جعفر بغدادی، از نخست واقفی بود، بعد از آن غالی شد و جداً ضعیف و فاسد المذهب بود و احادیثی در باب وقف بدو منسوب است یکصد و چهارده سال روزگار سپرد و از حضرت ابی الحسن علیه السلام دو حدیث بشنیده بود و پاره حالاتش در اصحاب حضرت صادق علیه السلام مرقوم است.

محمد بن حسن واسطی، کشی گوید: محمد بن حسن بر ابی جعفر کریم بود، کریم و حضرت ابی الحسن علیه السلام گاهی که وی مریض گردید برای او نفقه فرستاد و او را تکفین نمود، و چون بمرد مجلس سوگواری از بهرش بیای داشت.

محمد بن حکیم ابو جعفر، کشی مینویسد حضرت ابی الحسن کلام او را در ذکر اصحاب کلام میپسندید، و او را فرمان میداد که با اهل مدینه در مسجد

رسول خدای صلی الله وعلیه واله جلوس نماید و با آنجماعت تکلم و مخاصمه فرماید چندانکه، با ایشان در حق صاحب قبر مطهر تکلم مینمود، و چون بحضرت ابی الحسن علیه السلام باز میگشت، میفرمود: با ایشان چه گفتی و ایشان با تو چه گفتند، و گفتند و بتکلم ام خوشنود میشد، و از آنحضرت روایت مینمود پاره حالاتش در ذیل رواة حضرت ابی عبدالله علیه السلام المسطور است.

در تلخیص المقال مذکور است که محمد بن حکیم گفت: در حضرت ابی الحسن علیه السلام از اصحاب کلام سخن میرفت، فرمود «أما ابن حکیم فدعوه» پسر حکیم را بحال خود بگذارید، و میگوید ظاهر تر چنان است که مراد باین محمد بن حکیم خثعمی یا ساباطی است.

محمد بن حکیم خثعمی از حضرت ابی الحسن سلام الله علیه روایت مینمود، و ابو جعفر کنیت، داشت و کوفی بود، و از این پیش در ذیل اصحاب حضرت ابی عبد الله علیه السلام مذکور است.

محمد بن خالد البرقی، از اصحاب حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام و صاحب کتاب النوادر و مکنی بأبی عبدالله، و از موثقین است، ابراهیم بن هاشم، و حسن ابن علی بن نعمان، و أحمد بن حمد بن عیسی، و پسرش احمد از وی راوی بودند، و او از جماعتی روایت میکرد از جمله ایشان اسماعیل بن عبد الخالق بود.

محمد بن خالد طیالسی ابو عبدالله، از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام، و او را کتابیست که محمد بن علی بن محبوب، و علی بن حسن بن فضال، و سعد بن عبد الله راوی بودند.

و نیز نوشته اند از حمید ازدی اصولی بسیار روایت نمود و در سال دویست و پنجاه و نهم وفات کرد و نود و هفت سال روزگار بر نهاده بود. و بعضی نوشته اند، محمد بن خالد بن عمر بن عمر طیالسی تمیمی، ساکن کوفه، محمد خزاز کوفی ابن مسکان از وی روایت میکرد، و زرعه از محمد بن خالد خزاز

از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت مینمود، و گویا او همین محمد - پسر خالد - خزاز است.

محمد بن زرقان صاحب موسی بن جعفر بن الحباب صاحب جعفر بن محمد علیه السلام است، و او را نسخه ایست که از حضرت موسی سلام الله علیهم روایت نموده است، و پسرش احمد بن محمد بن زرقان از وی راوی بود.

محمد بن سلیمان النصری الدیلمی، او را کتابیست که بغلو منسوب است، و بعضی بصری با بقاء موحد و از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام نوشته اند، و پاره حالاتش در اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام مذکور میشود.

محمد بن سنان ابو جعفر الزاهری، از فرزندان زاهر مولی عمرو بن الحکم خزاعی، ابو عبدالله بن عیاش میگفت ابو عیسی محمد بن زید بن محمد بن سنان بامن چنین حدیث راند، میگوید: وی محمد بن حسن بن سنان مولی زاهر بود، پدرش چون بمرد وی صغیر بود، و جدش سنان کفیل خرج وی بود، از اینرو بجدهش سنان منسوب شد، گفته اند: مردی ضعیف و توجهی بروایات شخصیه او نیست.

و ابو محمد گفته است برای شما روا نیست که احادیث محمد بن سنانرا مذکور دارید، وفاتش در سال یکصد و بیستم روی داد، نوشته اند کوفی و از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است، و بعضی گفته اند غالی بود و التفاتی بدو نیست.

و در ارشاد مذکور است که وی از خواص حضرت کاظم علیه السلام، و ثقات آن حضرت و اهل علم و ورع و فقه، و از شیعیان آن حضرتست، بقیه حالاتش در ذیل اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام مذکور است.

در تلخیص المقال از حسن بن موسی مردیست که گفت: حسن بن سنان با من حدیث راند که بحضرت ابی الحسن سلام الله علیه مشرف شدم.

و اینداستان قبل از آن بود که آنحضرت را بجانب عراق حمل نمایند، و پسر ارجمندش علی علیه السلام نیز در حضور مبارکش حاضر بود حضرت کاظم علیه السلام با من فرمود:

ای محمد عرض کردم: لبيك، فرمود: «اِنَّهٗ سيكون في هذه السنة حركة ولا تخرج منها» زود است که در اینسال حرکتی روی بدهد، و تو بیرون مشو.

پس از آن سر مبارك بزیر افکند، و با انگشت مبارک زمین را بسود پس از آن سر بسوی من بر آورد و میفرمود: «يضل الله الظالمين و يفعل الله ما يشاء».

عرض کردم فدایت کردم این چیست؟ فرمود: هر کس در حق این پسر ستم بورزد و امامت او را بعد از من انکار نماید، مانند چنان کسی است که با علی ابن ابیطالب علیه السلام در حق او و امامت او بعد از محمد صلی الله وعلیه واله ستم ورزید، من با خود گفتم: همانا این حضرت از مرگ خود خبر میدهد، و بر امامت پسرش دلالت مینماید.

آنگاه عرض کردم سوگند با خدای اگر خداوند عمر مرا کشیده بدارد البته حقش را بدو تسلیم نمایم، و با مامتش اقرار کنم، گواهی میدهم که وی بعد از تو حجت خداوند است بر خلق خدای، و خواننده مردمان است بدین خدای.

فرمود: ای محمد «يمد الله في عمرك وتدعو إلى إمامته وإمامة من يقوم مقامه من بعده» خداوند عمر ترا چندان در از میگرداند که مردمان را بامامت امام رضا علیه السلام و پسرش امام محمد تقی علیه السلام که بعد از وی امام خواهد شد بخوانی.

عرض کردم کیست آنکه بعد از وی امام است؟ فرمود: فرزندش محمد است عرض کردم: الرضا و التسليم، بهرچه امر فرمائی سر رضا و تسلیم پیش آوریم.

فرمود: «كذلك وقد وجدتك في صحيفة أمير المؤمنين أما أنك في شيعتنا أئين من البرق في الليلة الظلماء».

چنین است که میگوئی و ترا در صحیفه و طومار امیر المؤمنین علیه السلام چنین یافتیم همانا تو در زمره شیعیان ما هستی و از برق در شب تاریک ایمن (1) هستی.

پس از آن فرمود: ای محمد «انّ المفضّل انسى، و حسين أخی، و أنت انسهما

ص: 8

1- ظاهراً در نسخه مؤلف لفظ حدیث (ایمن) بوده که باین نحو ترجمه فرموده ولی صحیح (آیین) است یعنی واضحتر-م.

و حسين أحبهما، حرام علي النار أن تمسك أبداً».

و از این پیش با ینخبر باندک اختلافی اشارت شد، و در حق محمد بن سنان و مقامات او اختلاف اخبار وارد است، لکن بر صحتش بیشتر وارد است.

محمد بن صباح کوفی مردی ثقه و دارای کتابیست، ابراهیم بن سلیمان بن حیان خزاز از وی روایت کند، و در زمره اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است، و مرویات او را روایت مینماید.

محمد بن صدقه عنبری بصری ابو جعفر، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام روایت مینمود، و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام کتابی دارد، حسن بن علی بن زکریا از وی روایت پاره حالاتش در اصحاب حضرت رضا علیه التحیه و الثناء مذکور خواهد شد.

محمد بن عبد الحمید بن سالم عطاء ابو جعفر پدرش عبد الحمید از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام روایت میکرد، و محمد بن عبد الحمید مردی ثقه و از جمله اصحاب امامیه از اهل کوفه بود.

محمد بن عبدالرحمن بن عمر بن اذینه، از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است.

محمد بن عبدالله بن جلاب بصری واقفی، از اصحاب حضرت کاظم صلوات الله علیه است.

محمد بن عبدالله مدائنی بموسی بن جعفر علیه السلام ملحق شد.

محمد بن عذافر بن عثیم خزاعی صیرفی کوفی مولی، از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام و راویان آنحضرت تست مردی ثقه بود، و نود و سه سال عمر کرد، بقیه حالاتش در ذیل احوال حضرت صادق و رضا علیهما السلام مسطور است.

محمد بن علی بن ابراهیم همدانی با ذال معجمه، مکنی بآبی جعفر و از راویان حضرت ابی الحسن علیه السلام است، و احادیش محل اختلافست.

محمد بن علی بن نعمان بن ابی طریقه البجلی الأحول الکوفی صیرفی ملقب بمؤمن الطاق و صاحب الطاق مکنی بآبی جعفر مولی بجله، از اصحاب حضرت

کاظم علیه السلام، و مردی ثقه و ملقب بأحول بود، و جماعت مخالفین او را شیطان الطاق لقب داده بودند، و هم او را شاه الطاق میخواندند.

و از اینرویش مؤمن الطاق خواندند که او را در حوالی طاق محال کوفه دکانی بود، و مردم در نمیز دینار و در هم با و رجوع مینمودند، و چون وی در شناخت خالص و مغشوش و سره و ناسره مهارتی نام و بینشی بدان اندام داشت که موجب شگفتی مردمان میگشت، او را از در مزاح شیطان الطاق میگفتند.

در خبر است که یکی روز ابو حنیفه کوفی با یاران خود در مجلسی جلوس داشت، بناگاه ابو جعفر مذکور از دور نمایان و بایشان گریان گشت، ابوحنیفه از کمال تعصب و عناد گفت: اینک شیطان بجانب شمار وانست.

ابو جعفر چون اینسخن بشنید و نزدیک رسید، این آیت وافی دلالت را بر ابوحنیفه و اصحابش قرائت کرد «إنا أرسلنا الشياطين علي الكافرين تؤزهم أزاه» (1) ما گروه شیاطین را بر جماعت کافرین فرستادیم تا ایشانرا بیازارند آزدنی.

شیخ نجاشی گوید: مؤمن الطاق از خاندان فضل بود، پدرش منذر بن ابی طرفه از راویان حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین و پسر عمش حسین بن منذر بن ابی طرفه از هر سه امام والا مقام علیهم السلام روایت داشتند.

و منزلت مؤمن الطاق در مراتب علم وجودت خاطر مشهورتر از آنست که نیازمند شرح و بیان باشد.

و او را کتابهاست از آنجمله کتاب احتجاج است در امامت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، و کتاب در رد خوارج، و کتاب افعال لا تفعل، و کتابی در مجالسی که او را با ابوحنیفه و جماعت مرجئه واقع شده و او را با ابوحنیفه حکایات و مقامات بسیار است.

ص: 10

در خبر است که یکی روز ابو حنیفه باوی گفت: ای ابو جعفر تو رجعت قائلی؟ گفت: آری، ابو حنیفه گفت: پس پانصد دینار از کیسه خود بما قرض بده بدالعهد که هر وقت ماونو رجوع نمائیم آن مبلغ را بتو ادا نمایم.

ابو جعفر بالبديهه گفت: یکی از احکام رجعت بعقیدت ما اینست که بعضی از اعداء و مخالفان اهل بیت در عرصه رجعت بصورت سگ و خوک و اشباه آن بر انگیزخته خواهند شد.

اکنون تو ضامنی بدست من بسپار که بصورت آنها رجوع نخواهی کرد، تا این مبلغ را که میخواهی بتو بدهم، وگرنه بیم همیدارم که تو بشکل خوک یا سگ رجوع کنی و با آنحال نتوانم آنچه بتو بفرض داده ام باز ستانم.

و دیگر حکایت کرده اند که یکی روز ابو حنیفه بامؤمن الطاق گفت: اگر علی بن ابیطالب را در کار خلافت حقی بودی از چه روی بعد از وفات رسول خدا صلی الله وعلیه واله مطالبه حق خود را فرمودی؟

مؤمن الطاق بدون تأمل گفت: از آن بیندیشید که مبادا جنیان بهواداری ابوبکر و عمر او را مانند سعد بن عباده به تیر مغیره بن شعبه بکشند.

و نیز حکایت کرده اند که روزی ابوحنیفه و مؤمن الطاق باتفاق در یکی از کوچه های کوفه میرفتند ناگاه کسی فریاد برآورد کیست که کودک گمشده مرا بمن باز نماید؟

مؤمن الطاق گفت: من صبی ضالّ ندیدم اگر پیر گمراه میخواهی اینک ابوحنیفه کوفی حاضر است.

و نیز منقول است که چون حضرت صادق علیه السلام بخداوند علام پیوست ابوحنیفه نزد مؤمن الطاق آمد و گفت «مات إمامك» پیشوای تو بمرد.

چون مؤمن الطاق این شماتت بشنید گفت: «لعم و لكن إمامك من المنظرین إلى یوم الوقت المعلوم» آری اما پیشوای تو که شیطانست تا قیامت زنده است.

و دیگر حکایت کرده اند که در آن هنگام که ضحاک خارجی در کوفه خروج نمود، و خود را امیر المؤمنین نامید، و مردمان را بکیش خویش بخواند، مؤمن الطاق بدو راه برگرفت.

چون یاران ضحاکش بدیدند، بر روی او برجستند و او را گرفتند نزد صاحب خود بردند.

مؤمن الطاق با ضحاک گفت: من مردی هستم که در دین خود بینش دارم و شنیده ام که تو بصفت عدل و انصاف اتصاف داری، لاجرم دوست همیدارم که در اصحاب تو اندر باشم.

ضحاک با اصحاب خود گفت: اگر این مرد با ما یار گردد کار ما رواج گیرد.

آنگاه مؤمن الطاق با ضحاک گفت: که از چه روی از علی بن ابیطالب علیه السلام تبری میجوئید، و قتل و قتال او را حلال دانسته اید؟

ضحاک گفت: برای اینکه علی در دین خدای حکم گرفت و هر کس در دین خدای حکم خواهد قتل و قتال و بیزاری از وی حلال است.

مؤمن الطاق گفت: پس مرا از اصول دین خود آگاهی بده تا با تو مناظره نمایم، و هرگاه حجت تو بر حجت من غالب گشت در سلك اصحاب تو اندر آیم، و مناسب چنان همیباشد که برای تمیز صواب و خطای من و تو ثالثی باشد تا خطا کار را در خطایش ادب نماید، و برای مصیب بصواب حکم کند کند.

ضحاک با یکی از یاران خود اشارت کرد و گفت: این مردیست عالم و فاضل در میان من و تو حکم باشد.

مؤمن الطاق گفت: البته این مرد را حکم میسازی، در آن دین که من بیامده ام با تو مناظره نمایم، ضحاک گفت: آری.

آنگاه مؤمن الطاق روی با اصحاب ضحاک آورده گفت: اینک صاحب شما دیگری را در دین خدای حکم گرفت، اینک شما خود دانید.

چون اصحاب ضحاک این مقاله را بشنیدند، سخت بر آشفتند، و چندان چوب و شمشیر حواله ضحاک نمودند و او را بهلاکت رسانیدند.

بالجمله مؤمن الطاق در جودت طبع و سرعت فهم، طاق، و در تمیز حق و باطل یگانه آفاق بود، و از این پیش در کتاب حضرت سجاد و باقر و صادق صلوات الله علیهم پاره مناسبات ببعضی حکایات او اشارت شد، و بقیه حالات و احتجاجات او در ذیل اصحاب حضرت ابی عبدالله علیه السلام مسطور است.

در منتهی المقال مذکور است که طاق اسم قلعه ایست در طبرستان که محمد ابن نعمان شیطان الطاق در آنجا ساکن بود.

گفته اند: روزی مؤمن الطاق بمجلس ابی حنیفه در آمد ابو حنیفه باوی گفت: ای جماعت شیعه خبری از شما بمن پیوسته است گفت: آن چیست؟ گفت میگویند: چون یکی از شما بمیرد دست چپ او را میشکنید تا کتاب او را بدست راست او دهند.

کنایت از اینکه نامه اعمال او چون از حسنات خالیست و لابد بدست چپ او میدهند و موجب عذاب و عقاب او باشد، لاجرم دست چپ او را میشکنید تا بدست راست او در آید که حافظ حسناست.

مؤمن الطاق گفت: ای نعمان این خبر را بر ما دروغ بسته اند، لکن از شما ای گروه مرجه بمن رسیده است که چون از شما کسی بمیرد دبر او را میسنبانید و مشکی آب از فراخنای مقعدش بدرونش میفرستید، تا روز قیامت تشنه نشود.

ابو حنیفه چون این جواب را بشنید گفت: بر ما و شما هر دو دروغ بسته اند.

محمد بن عمر و از اصحاب حضرت کاظم سلام الله علیه و واقفی است، و بعضی ابن عمر نوشته اند بدون واو.

محمد بن عمر واقفی از اصحاب حضرت کاظم است علیه السلام، و ممکن است همان

محمد بن عمر و باشد، و ممکن است دو تن باشند چنانکه در تلخیص نیز امتیاز داده است.

محمد بن عمر بن یزید بیاع سابری، از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت مینمود او را کتابیست که محمد بن عبدالحمید از آن کتاب راوی بود.

محمد بن الفرخ الرخجی، از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت داشت، و او را کتابیست که احمد بن هلال از وی راویست.

محمد بن فضیل ازدی کوفی، از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام و بغلو منسوبست، و هم بعضی فضیل بن کثیر ازدی ازرق صیرفی نوشته اند، و مکنی بآبی جعفر دانسته اند و او را کتابیست که جمعی از آن راوی بودند، بقیه حالاتش در اصحاب حضرت رضا علیه السلام مذکور میشود.

و بعضی نوشته اند محمد بن فضیل ازدی کوفی دو تن هستند که از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام میباشند: یکی ازرق صیرفی مکنی بآبی جعفر است، و دیگری محمد بن فضیل کوفی ازدیست.

و بعضی هر دو را یکتا شمرده اند و در حق او توثیق نکرده اند، و در حق این يك نوشته اند موثق بود، و شاید یکی فضل بدون یاء حطی باشد، والله تعالی أعلم.

محمد بن محمد بن الاشعث کوفی مکنی بآبی علی صاحب منتهی المقال میگوید: مردی ثقه و از اصحاب ما و ساکن مصر است، و او را نسخه ایست که از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر از پدرش اسماعیل از پدرش موسی علیه السلام روایت مینمود.

تلعکبری گوید: پدرم در سال سیصد و دویست و سوم هجری از وی اجازه برای من بگرفت و بقولی برای او و پدرش از وی اجازه گرفتند.

محمد بن مرزم بن حکیم از دی مولی سباطی مردی ثقه و از اصحاب و راویان حضرت کاظم علیه السلام بود، بقیه حالاتش در ذیل اصحاب حضرت صادق سلام الله علیه ذکر شد.

محمد بن مسعود طائی کوفی عربی، از حضرت ابي الحسن سلام الله روايت ميکورد و موثق بود و در اصحاب صادق سلام الله عليه مسطور است.

محمد بن مرازم مردی ثقه بود از حضرت ابي الحسن عليه السلام راوی، و پاره حالاتش در اصحاب صادق مسطور است.

محمد بن مسعود طائی کوفی عربی صميم مردی ثقه از حضرت ابي الحسن عليه السلام روايت مينمود و در اصحاب ابي عبدالله سلام الله عليه مذکور است. (1)

محمد بن مسلم بن رباح ثقفی امور طحان مکنی با بيجعفر و بعضی طایفی نوشته اند و در اصحاب حضرت کاظم عليه السلام أبو جعفر الاوقص الطحان الاعور مولی ثقیف یاد کرده اند مردی با جلالت قدر و رفعت مقام و موثق بود، بیان حالش در شرح احوال اصحاب حضرت ابي عبدالله عليه السلام مذکور است.

محمد بن مفضل عمر از اصحاب حضرت کاظم عليه السلام است.

محمد بن يحيى را در شمار اصحاب حضرت کاظم سلام الله عليه نوشته اند.

محمد بن يزيد از اصحاب کاظم عليه السلام میباشد، نوشته اند مجهول الحال است.

محمد بن يزيد نهروانی از اصحاب حضرت امام موسی کاظم عليه السلام است.

محمد بن يونس از اصحاب حضرت کاظم عليه السلام است، و بعضی يونس بن عبد الرحمن و موثق گفته اند، و نوشته اند بحضرت امام رضا عليه السلام ملحق شد.

مرازم بن حکيم از دی، مولی ثقه از اصحاب کاظم عليه السلام و مکنی بأبي محمد است، و از آن حضرت روايت ميکورد، و بقيه حالاتش در ذيل اصحاب حضرت رضا سلام الله عليه مسطور ميشود.

مسعدة بن صدقه عبدی عامی مکنی بأبي محمد، وبقولی بأبي بشير مردی ثقه و از حضرت ابي الحسن عليه السلام راوی بود، پاره حالاتش در ذيل احوال اصحاب حضرت ابي عبدالله عليه السلام مسطور است.

ص: 15

1- ظاهراً ذکر محمد بن مرازم، و محمد بن مسعود مکرر شده و گویا از اشتباه ناسخ باشد - م.

مسمع بن عبد الملك بن مسمع بن مالك بن مسمع مكنی بأبي سيار و ملقب بکردین. از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت می‌کرد، بقیه احوالش در اصحاب صادق علیه السلام مذکور است و ابو الحسن علی بن حسن بن فضال در حقیقت فرمود: ثقه است.

مصادف مولی حضرت کاظم علیه السلام، و از اصحاب آن حضرت بود، ابن عطیه گوید: حضرت ابی الحسن علیه السلام در مدینه یا نزدیک بمدینه ضیعتی بخرید، پس با من فرمود این ضیعه را برای سنیّه یعنی فرزندان مصادف خریدم، و این حکایت پیش از آن بود که امر مصادف بآنجا برسد که رسید، بقیه احوالش در اصحاب صادق صلوات الله علیه مسطور است.

مصدق بن صدقه مدائنی و برادرش حسن، از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت می‌کردند کشتی می‌گوید: وی فطحی و از أجله علما وفقها وعدول و کوفی و بقولی از دی و ثقه است، بقیه حالاتش در اصحاب حضرت جعفر صادق مسطور است.

معاویة بن عمار بن ابی معاویة حباب بن عبد الله العجلی الدهنی مولا هم ابوالقاسم الکوفی و بقولی مولی بنی دهن بود که طایفه ایست از بجله، از وجوه اصحاب امامیه، و مقدم و کبیر ایشان و عظیم المحل و ثقه و پدرش عمار در میان عامه و ثقه و از اعیان ایشان بود، از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت می‌کرد، و دارای کتب عدیده است.

کشتی گوید: معاویة بن عمار یکصد و هفتاد و پنجسال زندگانی نمود، و در سال یکصد و هفتاد و پنجم هجری بدرود جهان کرد، و بعضی این کلام را از روی اشتباه نساخ دانسته اند و بقیه احوالش در ذیل اصحاب صادق مسطور است.

معاویة بن وهب بجلی ابوالحسن عربی ثقه صمیم حسن الطریقه از راویان حضرت ابی الحسن علیه السلام، و دارای کتاب است، بقیه حالاتش در ذیل اصحاب حضرت صادق مسطور است.

معتب مولی ابیعبد الله علیه السلام را در زمره اصحاب حضرت کاظم علیه السلام مرقوم

داشته اند، احوالش در اصحاب و موالی حضرت ابی عبدالله ال مذکور است.

مغیره بن توبه کوفی مخزومی، حماد بن عثمان گوید مغیره بن توبه مخزومی گفت: در حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم این جوان را در امور خود حمل فرمودی، فرمود: «إني حملته ما حملنيه أبي» همان معاملت که پدرم با من فرمود باوی کردم.

صاحب ارشاد گوید: وی از خواص حضرت کاظم و از اهل علم و ورع و فقه از شیعیان آن حضرت و از جمله کسانست که از آنحضرت بر امامت حضرت امام رضا علیه السلام روایت منصوص داشت، و نیز بر توثیق او اشارت کرده اند، اما صاحب منتهی المقال پاره مقالات دارد که در باب القاب مسطور است.

مفضل بن صالح اسدی نخاس، از موالی بنی اسد و مکنی با بی جمیله و از راویان حضرت ابی الحسن علیه السلام، و در زمره راویان حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه مذکور است.

مفضل بن عمر بن جعفی کوفی مکنی بآبی عمد و یقولی أبو عبد الله و از اهل کوفه و فاسد المذهب و مضطرب الروایه است، و از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام شمرده اند و در رواة حضرت ابی عبدالله علیه السلام مذکور است.

موسی بن بکر گوید: از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم گاهی از مرگ مفضل بن عمر خیر بحضرتش آوردند فرمود: «رحمه الله كان الوالد بعد الوالد أما أنه قد استراح».

از خالد بن نجیح الجوان مذکور است که حضرت ابی الحسن علیه السلام با من فرمود: در حق مفضل بن عمر چه میگویند؟ عرض کردم میگویند: «مذهبة يهودياً أو نصرانياً وهو يقوم بأمر صاحبكم» فرمود: وای برایشان «ما أخبث ما أنزلوه ما عندي كذالك ومالي فيهم مثله».

و اینکه بعضی او را از جمله غلاة دانسته اند مقرون بصواب لیست، و از جمله چیزهائیکه بر عدم غلوا و بلکه بر جلالت و وثاقت او دلالت میکند، اینست که روزگاری بسیار از جمله وکلاء و خدام حضرت کاظم و صادق علیهما السلام بوده است.

منخل بن جمیل اسدی، مردی کنیز فروش و ضعیف و فاسد الروایه، و منسوب بمذهب غلو و ارتفاع و از راویان حضرت ابی الحسن علیه السلام، و در اصحاب صادق علیه السلام مذکور است.

منصور بن ابی بصیر مولی حضرت ابی الحسن کاظم علیه السلام است.

منصور بن حازم بجلی مولای ایشان و از اهل کوفه، و مردی ثقه و فقیه و از راویان حضرت کاظم علیه السلام، و در رواة حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مذکور است.

منصور بن یونس قرشی مولای قریش مکنی بأبی یحیی و او را بزرگ یعنی بزرگ نیز میگفتند، و از حضرت ابی الحسن علیه السلام راوی بود.

عثمان بن قاسم گوید: منصور بزرگ با من گفت: در خدمت در خدمت ابی الحسن علیه السلام در آمدم با من فرمود: ای منصور «أما علمت ما أحدثت فی یومی» آیا میدانی در این روز که بآن اندرم چه کاری از نو کردم؟ عرض کردم ندانم.

فرمود: «قد صیرت علیاً ابنی وصیتی والخلف من بعدی، فادخل علیه فهنته بذلك وأعلمه أني أمرتك بهذا» فرزندم را وصی خود و خلیفه و جانشین خود قرار دادم، هم اکنون بخدمتش راه بگیر و او را بچنین مقام والا تهنیت بگوی و او را باز نمای که من ترا باین امر مأمور داشتم. میگوید بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام در آمدم، و او را تهنیت بگفتم، و بعرض رسانیدم که پدر بزرگوارش مرا باین کار فرمان داد.

حسن بن منصور میگوید: منصور بن حازم بعد از وفات حضرت کاظم علیه السلام این امر را منکر شد زیرا که اموالی نزد او بود و روایات محل توقف است.

موسی بن ابراهیم مروزی مکنی با بی حمران از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت مینمود و او را کتابیست که میگفت گاهی که حضرت ابی الحسن سلام الله علیه در حبس سندی بن شاهک بود، آن مطالب را از آنحضرت شنیده بود، و این موسی ابن ابراهیم هم معلم فرزندان سندی بن شاهک بود، و محمد بن خلف بن عبد السلام از وی روایت میکرد.

موسی بن بکر واسطی کوفی واقفی از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام و راویان آن حضرتست، خلف بن محمد میگوید: موسی بن بکر واسطی گفت: از حضرت ابي الحسن علیه السلام شنیدم میفرمود: پدرم علیه السلام فرمود:

نيك بخت است مردی که نمیرد تا زمانیکه جای نشینی از خود ببیند و چشمش بوجودش روشن گردد و اينك خداوند عزوجل خلف مرا از فرزندانم بمن بنمود، و با دست مبارك بعید صالح اشارت کرد و فرمود: چشم من بأوروشن شد و از این پیش بیاره حالات او و دستورالعمل آنحضرت با او مسطور شد.

موسی بن سعد حنط، از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام، و نیز مینویسند از أبو الحسن موسی روایت میکرد، ضعیف الحال بود، و از اهل کوفه و بمذهب غلو میرفت، و دارای کتب کثیره است، از آنجمله کتاب الطرایف است که محمد بن الحسین بن ابي الخطاب از وی روایت مینمود.

و در نسبت او بغلو روایت کرده اند، بلکه او را امامی دانند و روایاتی که از وی مأثور است مشتمل امور عجیبه و شأنی عظیم است بالنسبه بحضرات ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین.

موسی بن عامر را از رواة حضرت عبد صالح علیه السلام شمرده اند.

مهران بن ابي بصير (1) از اصحاب کاظم علیه السلام است، و احتمال دارد أبونصر باشد.

مهمز الاسدی (2) را از اصحاب کاظم علیه السلام نوشته اند، و در رواة ابي عبد الله علیه السلام مسطور است، و ظاهر این است که ابن ابي برده باشد.

موسی بن عیسی بن عبید یقطینی، برادر محمد، از محمد بن عیسی مردیست که گفت: حضرت ابي الحسن علیه السلام بسته های جامه ها و غلامها و دینارها و حجتی برای من، و حجتی برای برادرم موسی بن عیسی بن عبید، و حجتی برای یونس بن

ص: 19

1- ظاهر اینست که ترجمه این دو نفر از ترجمه موسی بن عیسی مؤخر باشد.

2- ظاهر اینست که ترجمه این دو نفر از ترجمه موسی بن عیسی مؤخر باشد.

عبد الرحمن بفرستاد، و ما را فرمان کرد تا از جانب او حج گذاریم - الحدیث.

و این خبر دلالت میکند که ایشان بتمامت عادل هستند، و ممکنست که وی موسی بن یقظین باشد که از اصحاب رضا علیه السلام است. نجبة بن حارث با نون و جیم مفتوحه و باء مفرده، شیخی صادق و کوفی و صدیق علی بن یقظین، و از اصحاب کاظم سلام الله علیه محسوب است.

شیط بن صالح بن عبد الله عجلی کوفی، از اصحاب و راویان حضرت ابی الحسن کاظم علیه السلام است.

میگوید: چون مردمان در کار ابوالحسن علیه السلام یعنی امام رضا علیه السلام اختلاف حاصل کردند، با خالد گفتم آیا میبینی در چنین بلیه اختلاف مردمان در افتاده ایم، خالد گفت: حضرت ابی الحسن علیه السلام یعنی کاظم با من فرمود: عهد من با علی بزرگترین فرزندان و بهترین ایشان و افضل ایشان است، یعنی دیگر اختلافی باقی نمیماند، و پاره احوال شیط در اصحاب صادق علیه السلام مرویست.

نصر بن قابوس لخمی از راویان حضرت ابی ابراهیم علیه التعلیت والتسلیم است و در خدمت ایشان منزلتی را دارا و از خواص حضرت کاظم علیه السلام، وثقات آنحضرت و بر امامت حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش راوی نص مخصوص است.

از سلیمان عبدی از نصر بن قابوس مرویست که گفت: در خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام در منزل شریفش بودم، پس دست مرا بگرفت و بر یکی از بیوت سرای بازداشت، آنگاه در را بلند کرد، در اینوقت فرزندش علی رضا علیه السلام را دیدم و در دست مبارکش کتابی بود که در آن مینگریست.

حضرت موسی سلام الله علیه فرمود: ای نصر این شخص را میشناسی؟ عرض کردم آری وی فرزند تو علی است، فرمود: آیا میدانی این کتابی که در دست اوست چیست که در آن مینگرد؟ عرض کردم نمیدانم، فرمود: این همان جفر است که جز پیغمبری یا وصی پیغمبری نمیتواند در آن بنگرد.

حسن بن موسی که راوی این حکایت است میفرماید: بجانم سوگند برای

نصر تا گاهی که خبر وفات حضرت ابی الحسن علیه السلام را بدو آوردند هیچ شکی وریبی حاصل نشد و بقیه حالاتش در اصحاب حضرت صادق علیه السلام مسطور است.

نصر بن سوید او را کتابی میبشد، و موثق است و در شمار اصحاب حضرت کاظم علیه السلام نوشته اند کوفی صحیح الحدیث است بجانب بغداد انتقال داد عیسی بن عبد و ابو عبدالله برقی و حسین بن سعید از وی راوی بودند.

نعیم بن قابوس از خواص و ثقات حضرت کاظم علیه السلام است.

وهب بن حفص ابوعلی حریری مولی بنی اسد، از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت داشت، و واقفی بود بعضی حالاتش در اصحاب صادق علیه السلام مسطور است، در تلخیص المقال وهب بدون یاء، و در رجال نجاشی و هیب بصیغه تصغیر مرقوم است.

ولید بن سعید مولی ابی الحسن و هم از اصحاب کاظم علیه السلام بشمار آورده اند.

ولید بن هشام مرادیرا از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام محسوب دانسته اند، و موثق خوانده اند.

هشام بن احمد و بقولی احمر، از راویان حضرت ابی الحسن علیه السلام است، و پاره حالاتش در اصحاب حضرت ابی عبدالله علیه السلام مذکور است.

هشام بن حکم کندی مولای آن طایفه و از مردم بغداد و مکنی بآبی محمد و ابوالحکم میلادش در کوفه و منشأش واسط، و تجارتش در بغداد، و از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام، و راویان آن حضرت، حالات او در ذیل کتاب حضرت صادق علیه السلام، و این کتاب و مجلدات بعد از این کتاب مشروح و مفصلست در این مورد حاجت باطالت نیست.

هشام بن سالم از حضرت کاظم علیه السلام روایت میکرد و مردی ثقه است و بصحت عقیدتش اشارت کرده اند و کنیتش را ابو محمد نوشته اند، و هم نوشته اند: ابو محمد هشام بن سالم جوالقی کوفی جمعی از اصحاب حضرت ابی الحسن کاظم علیه السلام بود، بقیه احوالش در ذیل اصحاب حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرقوم است.

هندبن حجاج از اصحاب و خواص آستان ولایت بنیان حضرت ناظم مناظم

عوامل امکان موسی کاظم سلام الله عليه است و از این پیش حکایت احضار حضرت کاظم عليه السلام او را از سجن القنطره مذکور نمودیم.

یسین ضریر زیات بصری حضرت ابي الحسن موسی عليه السلام را ملاقات و این در هنگامی روی داد که آنحضرت در بصره اقامت داشت، و از آن حضرت روایت مینمود، و کتابی تصنیف کرد که بدو منسوب است، وی را امامی مستقیم المذهب دانسته اند و جمعی از وی روایت مینمودند.

یحیی الازرق از اصحاب حضرت کاظم عليه السلام است، بعضی یحیی بن ازرق و پاره یحیی بن عبدالرحمن ازرق، و برخی ابن حسان ازرق نوشته اند، و خبری در باب خروج بصفا از صفوان از یحیی بن عبدالرحمن ازرق وارد است، و تمیز در میان ایشان مشکل است.

و از این پس در مقام خود میآید که یحیی بن حسان را پاره همین یحیی مذکور دانسته اند و برخی دو کس می‌شمارند، و صحیح همین است که دو تن باشند.

یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین از اصحاب حضرت کاظم عليه السلام و واقفی است، ممکن است وی همان یحیی بن حسین باشد.

یحیی بن عبدالرحمن ازرق کوفی مردی ثقه و از حضرت ابي الحسن عليه السلام روایت داشت، و بعضی یحیی ازرق را که مذکور شد، این یحیی دانند در اصحاب حضرت ابي عبدالله عليه السلام مسطور است.

یحیی بن عمران بن علی بن ابي شعبة الحلبي از حضرت کاظم عليه السلام روایت میکرد، مردی ثقه و صحیح الحدیث بود، و بعضی نوشته اند یحیی بن عمران بن ابي العلاء کوفی، و چون با حلب معامله تجارتي داشت او را حلبی گفتند، بعضی حالاتش در اصحاب حضرت صادق سلام الله عليه مذکور است.

یحیی بن قاسم الحذاء با حاء مهمله و ذال معجمه از اصحاب حضرت کاظم عليه السلام و ابو بصیر کنیت دارد، و بقولي مکنی بأبي محمد است، و نوشته اند از

حضرت امام موسی علیه السلام روایت داشت، پاره حالاتش در اصحاب جناب ابی عبدالله سلام الله علیه مذکور است.

یحیی بن سماعه خیاط از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است.

یحیی بن عبدالله بصری از اصحاب حضرت کاظم صلوات الله علیه است.

یحیی بن فضل توفلی از اصحاب حضرت کاظم سلام الله علیه مذکور است.

یزید بن اسحاق ملقب بشعر مکنی بابی اسحاق غنوی، دارای کتاب مکنی و برادرش محمد قائل بحیاه حضرت کاظم علیه السلام، یعنی میگفت: آنحضرت وفات نکرده است و بدالالت امام رضا صلوات الله علیه او را هدایت فرمود.

یزید بن خلیفه حارثی حلوانی عربی از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام و واقفی است، پاره حالاتش در اصحاب صادق علیه السلام مسطور است.

یزید بن سلیط زیدی از اصحاب و خواص حضرت ابی الحسن موسی کاظم علیه السلام نوشته اند، از اهل علم و ورع و فقه و از شیعیان و ثقات آنحضرت بود، و حکایتی طویل دارد که در مقام خود مسطور است، بر امامت کاظم و رضا علیهما السلام راوی نص صریح است، و بر حسن عقیده اش دلالت دارد، و انشاء الله تعالی پاره حالاتش در اصحاب حضرت امام رضا صلوات الله و سلامه علیه مسطور خواهد شد.

یعقوب بن جعفر بن محمد از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است.

یعقوب بن سالم احمر، برادر اسباط بن سالم، مردی ثقه و سراج و در شمار اصحاب حضرت کاظم علیه السلام و اصحاب حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مسطور است، و هم او را از راویان دوامام همام علیهما السلام مذکور نموده اند.

یعقوب بن شعیب بن میثم بن یحیی تمار مولی بنی اسد، مکنی بابی محمد، مردی ثقه و در زمره اصحاب کاظم سلام الله علیه مندرج و در رواة حضرت ابی عبدالله علیه السلام مذکور است.

یعقوب بن فضل بن یعقوب هاشمی برادر اسماعیل از حضرت کاظم علیه السلام راوی و در رواة حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیهما محسوب است.

یوسف بن یعقوب (1) از اصحاب حضرت کاظم سلام الله علیه و واقفی است و برادر یونس فطحی است، و در اصحاب حضرت ابی عبدالله علیه السلام مذکور است.

یعقوب بن یقظین از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است و در اصحاب امام رضا علیه السلام مذکور میشود.

یونس بن عبد الرحمن مولی علی بن یقظین بن موسی مولی اسد مکنی بآبی عد، از وجوه اصحاب امامیه و متقدم و عظیم المنزله و تولدش در زمان هشام بن عبدالملک بود، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را نگران شد در میان صفا و مروه لکن از آنحضرت روایتی ننمود، و از حضر ابی الحسن موسی سلام الله علیه روایت کرد، و در شمار اصحاب آن حضرت مذکور است، نوشته اند هزار جلد کتاب در رد مخالفین بنوشت، شرح احوال او انشاء الله الرحمن در اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام مسطور میشود.

یونس بن عبدالله فطحی از حضرت کاظم علیه السلام در تعظیم او و ترحم بر او و شهادت بحسن خاتمه اوروایتیست که منافی آنست که فطحی باشد.

یونس بن یعقوب بن قیس ابو علی جلاب دهنی بجلی کوفی مولی نهله، مادرش منیه دختر عمار بن ابی معاویه دهنی خواهر معاویه بن عمار، از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت میکرد و در بعضی کارها وکالت مینمود، و در شمار اصحاب آنحضرت مذکور شده است، و او را موثق دانند.

محمد بن ولید روایت کند که یوسف گفت: بخدمت حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام در آمدم و عرض کردم فدایت کردم پدر بزرگواریت بر من رقت مینمود، و ترحم میفرمود اگر رأی مبارکت تصویب نماید مرا در این منزلت و مقام جای ده.

با من فرمود ای یونس «إني دخلت علي أبي وبين يديه حيس أو هريسة، فقال ادن يا بني فكل من هذا، بعث به إلينا يونس، إنه من شيعتنا القدمات فنحن لك

ص: 24

1- ذکر یوسف بن یعقوب در اینجا مسلم اشتباه است و صحیح ظاهراً یعقوب بن یوسف باشد و یا اینکه باید بعد از یعقوب بن یقظین ذکر شود - م.

«حیس» طعامی است که از خرما و روغن و ماست ترتیب دهند، بالجمله فرمود بحضور مبارک پدرم صلوات الله علیه در آدمم و در پیش رویش حیسی با هریسه بود فرمود: ای فرزند من بیا و از این طعام بخور، یونس که از قدمای شیعیان ما میباشد، برای ما بفرستاده است، پس ما حافظ تو هستیم.

و در ذیل أصحاب حضرت صادق علیه السلام و امام رضا صلوات الله علیهما پیاره حالات و شئونات او اشارت رفته و خواهد رفت.

معلوم باد چون پاره اصحاب کتاب ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین بکنیه معروف هستند با بی مخصوص کنی مقرر داشته اند تا برای طالبان آسانتر گردد، لاجرم این بنده نیز اقتدا بایشان کرده آنچه متعلق بحضرت کاظم علیه السلام منسوب است، در اینجا مرقوم میدارد تا اتم و اکمل و اسهل گردد.

(ابوبصیر) عبد الله بن اسدی، و دیگر لیث بن بختری مراد است که از حضرت کاظم علیه السلام روایت دارند (ابو بصیر) یحیی بن قاسم از حضرت کاظم سلام الله علیه روایت مینمود (ابوبکر) ابراهیم بن ابي سماال واقفی (أبو جبل) با جیم و باء موحد و بقولی با حاء مهمله از أصحاب کاظم علیه السلام و واقفی است (أبو جریر) قمی از أصحاب کاظم است (أبو جعده) از أصحاب حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و واقفی است.

(ابو جناده) اعمی از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است و واقفی بود.

(ابو خالد) الذیال مجهول الحال است، و در شمار اصحاب حضرت کاظم علیه السلام مذکور است (ابو خالد) ذبالی از اهل ذباله و از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام و بحسن عقیدت و معرفت و محبت معروف است.

(ابو خالد) مولی علی بن یقظین از حضرت ابی الحسن روایت کرده است: «انه لیس علی معوذ الحج طواف النساء» و این خلاف اجماع است.

(ابوزکریا) اعور از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است و نوشته اند ثقه بود (ابو سعید) فمات خالد بن سعید از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است و ثقه بود (ابوسلمه) گفته اند نامش خلف بن خلف لغایفی خادم حضرت ابی الحسن کاظم علیه السلام بود (ابو شعیب) محاملی ثقه و از اصحاب حضرت کاظم سلام الله علیه است.

(ابو عامر) بن جناح مردی ثقه و از اصحاب حضرت امام موسی سلام الله علیه است (ابو العلاء) حضرمی از اصحاب جناب امام موسی کاظم سلام الله علیه میباشد (ابو المنحل) از اهل کوفه و اصحاب راویان حضرت ابی عبدالله و کاظم علیهما السلام است (ابو مصعب) زیدی از اصحاب حضرت کاظم صلوات الله علیه است (ابو یحیی) حناط مکفوف از حضرت کاظم علیه السلام روایت مینمود.

و پاره اشخاص هستند که از اصحاب آنحضرت میباشند و معروف باین فلان و منسوب بفلان هستند مثل (ابن بندر) عاصمی که حضرت ابی الحسن علیه السلام در حقیقت دعای خیر فرموده است، و دیگر (ابن جعد) واقفی است که از اصحاب آنحضرت تست و نوشته اند اصح أبو جعد است چنانکه مذکور شد.

و مثل (مخزومی) که از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام بر تنصیص امامت امام رضا سلام الله علیهما راوی و از خواص و ثقات آنحضرت و اهل ورع و علم و فقه و شیعیان آنحضرت علیه السلام است، روایت کرده اند که مادرش از فرزندان جعفر بن ابیطالب بود، و شاید مغیره بن توبه مخزومی باشد، والله تعالی اعلم.

مکشوف باد با نقاهت مزاج و کسالت بال و تطرق خیال، در این روز سه شنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک سال تحاقوی سعادت دلیل یکهزار و سیصد و بیست و هفتم هجری نبوی صلی الله وعلیه واله، در دارالخلافة طهران بتوفیق خداوند سبحان از نگارش احوال اصحاب و رواة حضرت کاظم صلوات الله علیه بر حسب میسور فراغت حاصل شد، و تشخیص صحیح و سقیم و تبیین و توضیح حال رجال با علمای رجال است.

و اگر بیرون از وظیفه این بنده و امثال من نبودی، در تشکیل این امر

نیز از تشمیر ذیل و اهتمام کامل دریغ نمیرفت.

بحمد الله تعالی کتب معتبره رجال و تواریخ و اخبار و آنچه در خور اینگونه تحریرات است غالباً موجود، و علم و بصیرت و اطلاع نیز بیک اندازه حاصل است.

لکن زمان تنک و روزگار نامساعد، و بادهای مخالف بطوری مختلف و محیط است که شاید اگر در این امر اقدام رود از آنچه از این واجب تر است محروم بماند.

و اگر خداوند ناصر و توفیق و زمان و آسایش عطا فرماید، شاید در وقت دیگر که بر ذهاب آنچه در مکنون خاطر است بیمناک نباشد، باین امر نیز اهتمام نماید.

در بیان آیاتی که از حضرت کاظم علیه السلام تفسیری در آن وارد است و غالب آن ها راجع بآنمه علیهم السلام است

در هفتم بحارالانوار و تفسیر برهان از یعقوب بن جعفر مسطور است که گفت: در مکه معظمه در حضرت اَبی الحسن علیه الصلاة و السلام مشرف بودم، مردی عرض کرد همانا تو تفسیر میفرمایی از کتاب خدای چیز را که شنیده نشده است؟

فرمود: «علینا نزل قبل الناس، ولنا فسر قبل أن یفسر فی الناس، فنحن تعرف حلاله و حرامه، و ناسخه و منسوخه و سفیریه و حضریته، و فی ای لیلۃ نزلت کم من آیه، و فیمن نزلت، و فیما نزلت.

نحن حکماء الله فی أرضه و شهداء علی خلقه، و هو قول الله تبارک و تعالی (ستکتب شهادتهم ویسئلون) (1) فالشهادة لنا، و المسئلة للمشهدود علیه، فهذا علم -

ص: 27

ما قد أنهيته إليك ما لزمي ، فان قبلت فاشكر ، و إن تركت فان الله على كل شيء شهيد».

قرآن بر ما نازل شد پیش از آنکه بر مردمان نمایش گیرد، و برای ما تفسیر کرده شده قبل از اینکه بر مردمان تفسیر شود، لاجرم ما بر حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و آیات سفر به و حضر به و اینکه در کدام شب چند آیه نازل شده، و در حق کدام کس و در چه چیز فرود گردیده، دانا هستیم.

و چون دارای این علم و معرفت میباشیم، پس مائیم حکمای خدای در زمین خدای و شهدای خدای بر خلق خدای و اینست قول خدایتعالی که میفرماید: زود است که شهادت ایشان نوشته و مسئول شوند.

پس شهادت برای ما، و مسئله برای مشهود علیه است، پس اینست علم آنچه بتوانی کردم، و بسوی تو باز رسانیدم بآنچند که مرا لازم بود، پس اگر پذیرفتار شدی شکر خدایرا بجای گذار، و اگر از دست فرو نهادی، همانا خداوند تعالی بر همه چیز شاهد و گواه است.

و نیز در کتاب مذکور از عیسی بن داود مذکور است که حضرت ابی الحسن در این قول خدایتعالی «هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی» (1) میفرمود، «ذکر من معی» علی علیه السلام «و ذکر من قبلی» ذکر الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام است.

و هم در آنکتاب از مرزبان قمی مسطور است که از حضرت ابی الحسن علیه السلام از معنی اینقول خدای عزوجل «شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملكة و أولوا العلم قائماً بالقسط» (2) پرسید، فرمود «هو الامام» دارایان علم و قائم بالقسط، در این آیه شریفه عبارت از امام است.

و دیگر در آنکتاب از علی بن سوید مسطور است که از عبد الصالح علیه السلام از

ص: 28

1- سوره انبياء آیه 23.

2- سوره آل عمران آیه 18.

اینقول خدای عزوجل «ذلك بأنه كانت تأتيهم رسلهم بالبينات» (1) سؤال کردم، فرمود: «بینات» همان ائمه صلوات الله علیهم میباشند.

و نیز در آنکتاب از یونس مردیست که از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از این آیه شریفه سؤال کردم «إن الله يأمرکم أن تؤدوا الأمانات إلی أهلها» (2) خداوند امر میفرماید شما را که امانات را باهلهش باز رسانید.

فرمود «هذه مخاطبة لنا خاصة، أمر الله تبارک و تعالی کل إمام منا أن یؤدی إلی الإمام الذی بعده ویوصی إلیه، ثم هی جاریة فی سائر الأمانات».

این مخاطبتی است که مخصوص بما بود خداوند تبارک و تعالی امر فرموده است: هر امامی از ما را که ادا کند بسوی امامی که بعد از اوست، و وصیت بدو گذارد بعد از آن این آیه در سایر امانات نیز جاری شد.

همانا پدرم از پدرش با من حدیث نهاد که علی بن الحسین صلوات الله علیهم با أصحاب خود فرمود: بر شما باد بأدای امانت، پس اگر قاتل پدرم حسین ابن علی مرا بآن شمشیری که پدرم را کشته است امین گرداند، همانا آن شمشیر را بدو گذارم.

و از این پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام باین خبر اشارت رفت.

و هم در آنکتاب از عیسی بن داود نجار مسطور است که حضرت ابی الحسن موسی از پدر بزرگوارش علیهما السلام، در این آیه شریفه میفرمود:

«قل أطيعوا الله وأطيعوا الرسول فان تولوا فائما علیه ما حمل» (3) من السمع والطاعة والأمانة والصبر (وعلیکم ما حملتم) من العهود التي أخذها الله علیکم فی

ص: 29

1- سوره مؤمن آیه 22 و تنابن 6.

2- سوره نساء آیه 58.

3- سوره نور آیه 54.

علي وما بين لكم في القرآن من فرض طاعته».

پس قول خدای تعالی «وإن تطيعوه تهتدوا» یعنی اگر اطاعت کنید علی علیه السلام را هدایت مییابید «و ما علی الرسول إلا البلاغ» هکذا نزلت.

و هم در آن کتاب مسطور است که حسین بن عبد الله بن جندب گفت صحیفه بسوی ما بیرون آمد و گفت: پدرش عبدالله مکتوبی بحضرت أبي الحسن علیه السلام بعرض رسانید.

فدایت بگردم، همانا پیر شده ام و از بسیاری از آن اعمال که بجای میآوردم و اسباب نیروی خود میساختم، عاجز شده ام، فدایت شوم دوست میدارم کلامی بمن تعلیم فرمائی که مرا بحضرت پروردگارم تقرب دهد، و بر علم و فهم من بیفزاید.

آن حضرت در جواب او مرقوم فرمود: «قد بعثت إليك، بكتاب فاقراه وتفهمه، فان فيه شفاء لمن اراد الله شفاءه، وهدى لمن اراد الله هداه، فأكثر من ذكر بسم الله الرحمن الرحيم لاحول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، وإقرأها على صفوان و آدم».

همانا کتابی بتو فرستادم بخوان و بفهم که در این کتاب شفاء است برای کسیکه خدای شفاء او را خواهد، و هدایت است برای کسیکه خدای تعالی اراده هدایت او را فرموده است، پس کلمه «بسم الله الرحمن الرحيم لاحول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم»، فراوان بخوان و برصفوان و آدم قراءت نمای.

ابو الطاهر گفته است آدم نام مردی از اصحاب صفوان است.

و دیگر در همان جلد هفتم بحار از عیسی بن داود مرویست که گفت حدیث فرمود ما را امام موسی بن جعفر از پدر بلند اخترش علیهما السلام در این قول خدای تعالی «في بيوت أن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والأصال» [\(1\)](#)

ص: 30

فرمود: بیوت آل محمد صلی الله وعلیه واله، بیت علی و فاطمة والحسن والحسین و حمزة و جعفر علیهم السلام.

عرض کردم: «بالغدو والأصال» بچه معنی است؟ فرمود: «الصلاة في أوقاتها» ادای نماز است در اوقات مقرر آن.

میگوید: بعد از آن خدای عزوجل ایشانرا توصیف نمود، و فرمود: «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب والأبصار» (1)

این رجال مذکور، چنان مردمی ورجالی هستند که هیچ چیز از امور دنیویه ایشان را از یاد خدای واقامت نماز و پرداختن زکاة باز نمیدارد، و از آنروزی که از هیبت و بیم آنروز دلها و دیدارها دیگرگون میشود، ترسان هستند.

فرمود: «هم الرجال لا يخلط الله معهم غيرهم» این مردمی هستند که به واسطه شرف و جلالتی که دارند خدای تعالی ایشان را با دیگران مخلوط نمیفرماید، یعنی از غیر خودشان ممتاز هستند.

«ثم قال: ليجزيه الله أحسن ما عملوا ويزيدهم من فضله» در عوض اعمال ستوده خود پاداشی بس نیکوتر و فزونی فضل خدای برخوردار میشوند.

«قال: ما اختصهم به من المودة والطاعة المفروضة، وصير مأويهم الجنة والله يرزق من يشاء بغير حساب» این جمله همه در پاداش اعمال ستوده ایشان است.

و هم در آن کتاب از موسی بن بکر از ابوالحسن اول علیه السلام مردیست که گفت رسولخدا صلی الله وعلیه واله فرمود: بدرستی که خداوند تعالی اختیار فرموده است از بیوتات چهار بیت را پس خداوند عزوجل میفرماید: «إن الله اصطفى آدم ونوحاً و آل إبراهيم و آل عمران علی العالمين» (2) إلى آخر الخبر.

و هم در هفتم بحار از محمد بن فضل از حضرت أبي الحسن علیه السلام در این آیه

ص: 31

1- سوره نور آیه 37.

2- سوره آل عمران آیه 33.

شریفه «فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون» (1) فرمود: «نحن هم» مقصود از مؤمنان ما هستیم.

و نیز در کتاب مذکور از عیسی بن داود از حضرت موسی بن جعفر از پدرش علیهما السلام در این آیه شریفه «ومن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا يخاف ظلماً ولا هضماً» (2) فرمود: «مؤمن بمحبة آل محمد صلی الله وعلیه واله بغض لعدوهم» در اینجا هضم بمعنی نقص است.

و نیز در آنکتاب از علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی از آباء عظامش از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم مروی که گفت: رسولخدا صلی الله وعلیه واله با من فرمود: «یا علی ما بین من یحبک و بین أن یری ما تقر به عیناه إلا أن یعاین الموت» دوستدار تو در هنگام مرگ هر دو چشمش روشن میشود.

پس از آن تلاوت فرمود: «ربنا أخرجنا نعمل صالحاً غیر الذی کنا نعمل» (3) یعنی دشمنان ما چون بدوزخ اندر شوند میگویند: ای پروردگار ما بیرون بیاور ما را عمل کنیم و رفتار نمائیم در ولایت علی علیه السلام غیر از آنگونه اعمالی که در دشمنی او بجای آوردیم.

پس در جواب آن گفته میشود «أولم نعمر کم ما یتذکر فیه من تذکر و جاء کم و جاء کم النذیر» و آن نذیر و بیم دهنده عبارت از پیغمبر صلی الله وعلیه واله است «فذوقوا فما للظالمین لآل محمد صلی الله وعلیه واله من ینصرهم ولا ینجیهم منه ولا یحجبهم عنه».

چون در دنیا آنچه باید بشما از وعد و وعید و بیم و امید و تهدید و نوید دادند و روزگاری در از بیابان بردند و از خبث فطرت و شقاوت سجیت جز بخصومت با محمد و آل محمد صلی الله وعلیه واله پایان نرسانیدند، اکنون پشیمانی و التماس و مسئلت سودی ندارد و بهیچوجه از آتش جحیم و عذاب الیم مفری و مناصی ندارید.

ص: 32

1- سوره توبه آیه 107.

2- سوره طه آیه 112.

3- سوره فاطر آیه 35.

و نیز در آنکتاب از عیسی بن داود از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام مرویست که این آیه شریفه را اینطور قرائت میفرمود: «وقل الحق من ربکم» فی ولایة علی علیه السلام «فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر» (1).

میگوید و همچنان قرائت فرمود «الی قوله: أحسن عملاً» فرمود: با پیغمبر صلی الله وعلیه واله گفتند: «اصدع بما تؤمر فی امر علی فانه الحق من ربك فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر» پس خدای تعالی ترك ولایت و امر علی علیه السلام را معصیت خدای و کفر گردانید.

میگوید پس از آن قرائت فرمود: «إنا أعتدنا للظالمین - لآل محمد - ناراً أحاط بهم سردقها» و پس از آن قرائت نمود «إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات إنا لا نضیع أجر من أحسن عملاً» (2) یعنی بهم آل محمد صلی الله وعلیه واله.

و نیز در آنکتاب از حضرت کاظمی از این قول خدای تعالی «بلي من کسب سیئة» (3) پرسیدند فرموده «بغضنا» کسب بد و ناپسند دشمنی ها می باشد «و أحاطت به خطیته» فرمود «من شرك في دماننا» هر کس در خون ما شریک شود خطیئت او بروی احاطه نماید.

و نیز در آن کتاب از محمد بن فضیل از عبد الصالح علیه السلام حکایت است که گفت از آنحضرت از این قول خدای عزوجل «ولا تستوی الحسنه ولا السيئة» (4) نیک و بد یکسان نیست، پرسیدم فرمود: مائیم حسنه و بنی امیه اند سیئه.

و هم در آن کتاب از محمد بن ابی عمیر از حضرت ابی الحسن موسی در این قول خدای تعالی «ثم لتستلن یومئذ عن النعیم» (5) فرمود: «نحن نعیم المؤمن و علقم الکافر» مائیم نعیم مؤمن و علقم یعنی حنظل کافر.

ص: 33

1- سوره کهف آیه 29.

2- سوره کهف آیه 30.

3- سوره بقره آیه 77.

4- سوره فصلت آیه 35.

5- سوره تکاثر آیه 8.

و هم در آن کتاب از محمد بن زیاد از دی مرویست که گفت: از سید و آقای خودم موسی بن جعفر علیه السلام از اینقول خدای عزوجل «وأسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنه» (1) پرسیدم فرمود: «النعمة الظاهرة الامام الظاهر، و الباطنة الامام الغائب».

راقم حروف گوید: در اینکلام مبارك اشارت بحضرت حجة الله تعالى في الارضين امام غایب صاحب العصر عجل الله تعالى فرجه است.

و نیز در آنکتاب از محمد بن فضیل از حضرت أبي الحسن علیه السلام در اینقول خدای تعالی «وعلامات وبالنجم هم یهتدون» (2) مرویست که فرمود: مائیم آن علامات و آن نجم رسول خدای صلی الله وعلیه واهل است.

و هم در آنکتاب از حصین بن مخارق از حضرت أبي الحسن موسی از آباء بزرگوارش علیهم السلام در این قول خدای عزوجل «فقد استمسك بالعره الوثقی» مرویست که فرمود: عروة وثقی مودت ما اهل بیت است.

و نیز در همان جلد هفتم بحار از محمد بن فضیل بن یسار مرویست که گفت: از حضرت أبي الحسن علیه السلام سؤال نمودم از این قول خداوند عزوجل «والتین والزیتون» فرمود: تین حسن و زیتون حسین صلوات الله علیهما میباشد.

پس از آن عرض کردم: در قول خدای تعالی «و طور سینین» فرمود: طور سینین نیست «إنما هو طور سیناء» و این أمير المؤمنین علي بن ابي طالب صلوات الله علیه است.

عرض کردم: قول خدای «وهذا البلد الأمين» فرمود: «ذلك رسول الله صلی الله علیه و آله» و از آن پس ساعتی سکوت نمود، آنگاه فرمود: «لم لاتستوفی مسألتك إلى آخر السورة؟» از چه روی معنی و تفسیر این سوره مبارکه را تا پایان آن پرسیدی و سؤال خود را بعد کمال نرسانیدی؟.

ص: 34

1- سورة لقمان آیه 20.

2- سورة نحل آیه 17.

عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت باد قول خدای تعالی «إلا اللذين آمنوا وعملوا الصالحات» فرمود این کسان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و تمام شیعیان آن حضرت هستند «فلهم أجر غير ممنون» که ایشان را اجری و مزدی بی منت است.

وقال أبو الحسن عليه السلام در قول خدای تعالی «وهذا البلد الأمين ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله» و ما سبيل وراه آن هستیم «أمن الله به الخلق في سبيلهم من النار إذا أطاعوه» خداوند آفریدگان خود را که در سبیل و طریق ایشان را هسپار باشند از آتش دوزخ ایمن میگرداند گاهی که اطاعتش را نمایند.

و هم در آنکتاب از محمد بن فضیل مردیست که گفت از حضرت ابی الحسن علیه السلام از این قول خدای تعالی «و أوحى ربك إلى النحل أن اتخذى من الجبال بيوتاً» (1) فرمود مقصود قریش است، عرض کردم «و من الشجر» فرمود یعنی از عرب، عرض کردم «ومما يعرشون» فرمود یعنی از موالی.

عرض کردم قول خدای «فاسلكي سبل ربك ذللاً» فرمود «هو السبيل الذى نحن عليه من دينه» عرض کردم «فيه شفاء للناس» فرمود یعنی آنچه خارج میشود از علم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فهو الشفاء چنانکه میفرماید «شفاء لما في الصدور».

و هم در آنکتاب در آن باب که حضرات ائمه علیهم السلام سبع المثاني هستند، از هارون بن خارجه مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام با من فرمود:

«نحن المثاني التي اوتيتها رسول الله صلى الله عليه واله، ونحن وجه الله تتقلب بين أظهر كم من عرفنا ومن لم يعرفنا فامامه اليقين».

مجلسی اعلى الله مقامه میفرماید: «فامامه اليقين» مرگ متقین با آن معرفت است که در دنیا برای شخص بر حسب دلیل حاصل میشود و در زمان مرگ بالمشاهده حاصل میگردد، یعنی هر کس ما را باین شئون امامت و ولایت بشناسد یا نشناسد در هنگام مرگ بروی مکشوف خواهد شد.

ص: 35

و مثنائی اشار تست باین قول خدای تعالی «ولقد آتیناک سبعاً من المثنائی والقرآن العظیم» (1) و مشهور در میان جماعت مفسرین این است که از این مثنائی سوره فاتحه الكتاب مقصود است، و از این روی مثنائی نامیده شد که در نماز دو دفعه قرائت میشود.

و بقولی مقصود و مراد هفت سوره از اول قرآن میباشد، و از این روی این سبع طوال را مثنائی خواندند که «متثنی فیہ الاخبار و العبر».

و بروایتی مقصود تمام قرآنست «لقسمته أسباعاً، وقوله: من المثنائی بیان السبع، والمثنائی من التشبیه أو الثناء، فان كل ذلك مثنی تکرر قرائته وألفاظه، أو قصصه ومواعظه أو مثنی البلاغة والاعجاز ومثنی علی الله بما هو أهله من صفاته العظمی و اسمائه الحسنی».

و نیز جایز است که مراد از مثنائی قرآن مجید یا تمام کتب خداوندی باشد و در اینوقت «من» از برای تبعیض خواهد بود.

و نیز احتمال داده اند که چون هفت را دو برابر نمایند چهارده میشود، و موافق با عدد حضرات معصومین صلوات الله علیهم خواهد بود، و سایر احتمالات و بیانات مجلسی علیه الرحمه چندان محل حاجت نیست.

و قرآن عظیم در خبری که از حضرت ابی جعفر علیه السلام وارد است علی بن ابی طالب علیه السلام است.

و دیگر در کتاب مسطور از عیسی بن داود نجار از حضرت ابی الحسن موسی ابن جعفر علیه السلام مسطور است که آن حضرت از پدر عالی اخترش امام جعفر صلوات الله علیهما از این قول خداوند عز وجل «فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی» (2) پرسید.

فرمود: «قال رسول الله صلی الله وعلیه واله: یا أيها الناس اتبعوا هدی الله هند و او تر شدوا

ص: 36

1- سوره حجر آیه 87.

2- سوره طه آیه 123.

وهو هداي وهدى هذا على بن أبطالب عليه السلام».

پس هر کس متابعت کرد هدای او را در زندگانی من و بعد از مرگ من، همانا متابعت نموده است هدای مرا، و هر کس متابعت نماید هدای مرا همانا متابعت نموده است هدای خدا را، و هر کس متابعت کند هدای خدا را پس نه گمراه میشود، و نه شقی میگردد.

«قال: ومن أعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا * ونحشره يوم القيمة أعمى» (1) إلى قوله «تعالى وكذلك نجزي من أسرف - في عداوة آل محمد - و لم يؤمن بآيات ربه ولعذاب الآخرة أشد وأبقى».

پس از آن خداوند عزوجل میفرماید «أفلم يهد لهم كم أهلكنا قبلهم من القرون يمشون في مساكنهم، إن في ذلك لآيات لأولى النهي» وهم الائمة من آل محمد صلى الله وعليه واله و ماكان في القرآن مثلها».

یعنی هر چه در قرآن کلمه اولی النهی واولی الالباب باشد یا امثال آن، اشارت بحضرات ائمه است.

و هم در آنکتاب هفتم بحار الانوار از عیسی بن داود از حضرت موسی بن جعفر از پدر امامت مخبرش امام جعفر صلوات الله علیهما در این قول خدای عزوجل «فستعلمون من أصحاب الصراط السوی ومن اهتدی» (2) میفرمود: «الصراط السوی هو القائم علیه السلام والهدی من اهتدی لطاعته، ومثلها في كتاب الله عز وجل «وإني غفار لمن تاب و آمن وعمل صالحاً ثم اهتدی» (3) قال إلى ولايتنا».

و نیز در آنکتاب از حسین بن مخارق از امام موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش سلام الله علیهم در این قول خدای عزوجل «الذین إن مکنهم في الأرض أقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنکر» (4)، فرمود:

ص: 37

1- سوره طه آیه 124 - 129.

2- سوره طه آیه 135، آخر سوره.

3- سوره طه آیه 85 و در آنجا «لغفار».

4- سوره حج آیه 43.

«نحن هم» ما نئیم آنکسانیکه دارای این اعمال و صفات حسنه هستند.

از عیسی بن داود مرویست که گفت روزی در خدمت پدرم علیه السلام در مسجد بودم بناگاه مردی در خدمتش بیامد، و در پیش روی مبارکش ایستاد، عرض کرد یا ابن رسول الله آیتی در کتاب خداوند عزوجل مرا کند و متحیر ساخته است، و از آن آیه از جابر بن یزید پرسیدم، مرا بحضرت تو راه بنمود.

فرمود «و ماهی؟» آن آیه کدام است؟ عرض کرد: این قول خداوند عزوجل «الذین إن مکناهم فی الأرض» الایه، فرمود بلی در حق ما نزول گرفته است.

و این چنانست که فلان و فلان و طایفه که با ایشان بودند، و نام همه را برشمرد، بخدمت رسول خدای صلی الله وعلیه واله اجتماع ورزیدند، و عرض کردند ای رسول خدای بعد از تو این امر، یعنی خلافت بکدامکس میرسد؟.

سوگند با خدای اگر بمردی از اهل بیت تو برسد همانا ما برجان خودمان ترسان هستیم، و اگر بغیر از ایشان برسد شاید غیر از ایشان نزدیکتر و رحیمتر باشد بما از ایشان.

پس رسول خدای صلی الله وعلیه واله غضبناک شد غضبی شدید بعد از آن فرمود دانسته باشید سوگند با خدای اگر ایمان بخدای و رسول خدای داشته باشید، ایشانرا یعنی اهلبیت رسول خدای را دشمن نخواهید داشت، زیرا که دشمنی با ایشان دشمنی با من است، و بغض با من همان کفر بخداوند است.

«ثم یختم إلى نفسی فوالله لاین مکنهم الله فی الأرض لیقیم الصلاة لوقتها ولیوان الزکاة لمحلها، ولیأمرن بالمعروف، ولینهن عن المنکر، إنما یرغم الله اتوف رجال بیغضوننی و بیغضون أهل بیتی و ذریتی».

سوگند با خدای اگر خداوند ایشان را در زمین مکانت و تمکین و ریاست و امارت دهد، در آینه نماز را بهنگامیکه مقرر است بپای دارند، و زکاة را چنانکه حکم خداوند است بمحلش رسانند، و بمعروف و کردار نیکو امر نمایند، و از منکر

و کردار ناستوده نهی فرمایند، همانا خداوند تعالی بر خاك ذلت و حسرت بمالد، بینی مردانی را که دشمن من و دشمن اهل بیت و ذریه من هستند.

فأنزل الله عز وجل «الذين إن مكناهم في الأرض» إلى قوله «والله عاقبة الامور».

پس آن قوم نابکار پذیرفتار نشدند، و خداوند سبحان این آیت وافی دلالت را بفرستاد «وإن يكذبوك فقد كذبت قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهيم و قوم لوط و أصحاب مدین و كذب موسى فأملیت للكافرين ثم أخذتهم فكيف كان نكير» (1) از آغاز خلقت خلق روزگار و منافقین شقاوت آثار بر این شیمت بوده و هستند.

و دیگر در همان کتاب مسطور است که یحیی بن اکثم از حضرت ابی الحسن العالم علیه السلام از این قول خدای تعالی «سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله» (2) پرسید چیست این؟

فرمود: «هي عين الكبريت، وعين اليمين، وعين البرهوت، وعين الطبرية، وحممة ماسبذان، وحممة افريقية، وعين بلعوران، ونحن الكلمات التي لا تدرك فضائلنا ولا تستقصي» (حممة) بفتح مهمله و تشدید میم هر چشمه ایست که در آن آب گرم باشد و بجوشد، و مردم علیل و رنجور بآن استشفاء نمایند و در ایران متعدد است.

و نیز در همان هفتم بحار الأنوار از عیسی بن داود از امام موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش علیهما السلام در این قول خداوند عز وجل «ومن يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه» (3) فرمایش فرمود «هي ثلاث حرمات واجبة فمن قطع منها حرمة فقد أشرك بالله».

این حرمت مذکوره سه حرمت است که واجب است و هر کس از این سه حرمت یکی را قطع نماید همانا بخداوند شرك آورده است.

ص: 39

1- سوره حج آیه 44.

2- سوره لقمان آیه 27.

3- سوره حج آیه 32.

نخستین انتهاك حرمت خداوند است در بیت الله الحرام، دوم تعطیل کتاب الله است و بغير از کتاب خدای عمل کردندست، سوم قطع و پاره کردن و بریدن آن چیزی است که خداوند واجب ساخته است از فرض مودت و طاعت ما.

و نیز در آنکتاب از عیسی بن داود نجار از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر از پدرش حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیهما در این قول خدای عز و جل: «و أوفوا بالعهد إن العهد كان مسؤولاً * وأوفوا الكيل إذا كلتم وزنوا بالقسطاس المستقیم». (1)

فرمود عهد آن چیزی است که پیغمبر صلی الله وعلیه واله اخذ فرمود بر مردمان در مودت و دوستی ما و طاعت امیر المؤمنین، اینکه با او مخالفت نکنند، و بروی تقدم نجویند و قطع رحم ایشان را نمایند.

و ایشان را معلوم ساخت و دانا فرمود که مسؤول عنه هستند، یعنی از این عهد و شرطی که با آنها پیغمبر بر نهاد مسؤول خواهند شد که بجای آوردند یا نیاوردند، و از کتاب خدای عز و جل مسئول هستند.

و اما قسطاس همانا امام است «وهو العدل من الخلق أجمعین، وهو حکم الأئمة» قال الله جل و عز «ذلك خیر وأحسن تأویلاً» فرمود: «هو أعرف بتأویل القرآن وما یحکم و یقضی».

و نیز در آن کتاب از عیسی بن داود نجار از حضرت موسی بن جعفر از پدر بلند گوهرش جعفر صلوات الله علیهما روایت کنند که فرمود:

رسول خدا صل الله وعلیه واله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراهم ساخت و در برایشان بر بست و فرمود:

«یا أهلی وأهل الله إن الله عز و جل یقرأ علیکم السلام، وهذا جبرئیل معکم فی البیت و یقول إن الله عز و جل " یقول إلی قد جعلت عدوکم لكم فتنة فما تقولون؟»

ص: 40

ای اهل من و اهل خداوند بدرستی که یزدان عزوجل بر شما سلام میفرستد و اینک جبرئیل میباید که با شما هست در این خانه و میگوید: خداوند عزوجل میفرماید: من قرار دادم دشمن شما را برای شما فتنه و آزمایش باشد پس شما چه میگوئید؟

عرض کردند: یا رسول الله ما شکیبائی میگیریم برای امر خدا و آنچه نازل کرد، و از قضای خدا تا گاهی که بحضرت خدای در آئیم، و جزیل ثوابش را استمکال نمائیم، چه از خدای شنیده ایم که تمام خیر را بصابرین وعده نموده است.

پس رسول خدای صلی الله وعلیه واله بگریست تا ناله و نوح آن حضرت را از بیرون خانه بشنیدند، پس خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: «وجعلنا بعضکم لبعض فتنه، أتصبرون وکان ربک بصیراً» (1) انهم سیصرون (سیصبرون) یعنی زود است که صبر فرمایند چنانکه فرمودند صبر میکنم صلوات الله علیهم.

راقم حروف گوید: گریستن و نالیدن رسول خدا و انبیاء و اولیاء عظام علیهم السلام بدیگر مردم قیاس نمی تواند ساخت، از این پیش نیز در کتب سابقه باین معنی اشارت شده است والله اعلم.

و هم در آنکتاب از علی بن جعفر مسطور است که گفت از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم فرمود: «لما رأی رسول الله صلی الله وعلیه واله» چون رسول خدای نگران شد که تیم وعدی و بنی امیه بر منبر مبارکش بر می نشینند افضغه این امر آن حضرت را بدهشت آورد.

پس خدای تبارک و تعالی «أنزل قرآناً یتأسی به» فرو فرستاد آیتی را که بآن تأسی جوینده «وإن قلنا للملائکة اسجدوا لأدم فسجدوا إلا إبلیس أبی» (2).

پس از آن رسول خدا صلی الله وعلیه واله را وحی فرستاد «یا محمد إلی أمرت فلم اطع فلا

ص: 41

1- سوره فرقان آیه 23.

2- سوره بقره آیه 33.

تجزع أنت إذ أمرت فلم تطلع في وسيتك».

ای محمد من که خداوند هستم امر فرمودم و اطاعت امر مرا نکردند ، پس تو جزع مکن که چون امر کردی در آنچه وصیت نمودی اطاعت ترا در وصیت بجای نیاوردند.

و نیز در آنکتاب از عیسی بن داود از حضرت موسی بن جعفر از پدرش از جد بزرگوارش علیهم السلام مرویست که فرمود نازل شده است این آیه در آل محمد صلی الله علیه و آله خاصه.

«اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وان الله علي نصرهم لقدير * الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق إلا أن يقولوا ربنا الله» الی قوله «والله عاقبة الامور» (1).

و هم در آنکتاب هفتم بحار الانوار از حضرت کاظم علیه السلام در این قول خدای تعالی «الامن اذن له الرحمن» (2) الیه فرمود «نحن والله مأذون لهم يوم القيمة والقائلون صواباً».

و هم در آنکتاب از عیسی بن داود مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود از پدرم صلوات الله علیهما شنیدم میفرمود گاهی که مردی از آنحضرت سؤال کرد از این قول خدای عزوجل:

«یومئذ لا تنفع الشفاعة إلا من أذن له الرحمن ورضی له قولا». (3)

فرمود «لا ینال شفاعة محمد صلی الله علیه واله و آله يوم القيمة الا من أذن له بطاعة آل محمد ورضی له قولا وعملا فیهم فیجیء (فیجیئی ظ) علی مودتهم ومات علیها فرضی الله قوله و عمله فیهم».

پس از آن فرمود «وعنت الوجوه للحي القيوم وقد خاب من حمل ظلماً». (4)

ص: 42

1- سوره حج آیه چهلم تا آخر آیه چهل و دوم.

2- سوره نباه آیه 39.

3- سوره طه آیه 109.

4- سوره طه آیه 111 و 112.

«لال محمد» بدین گونه نازل شده است.

پس از آن فرمود: «ومن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا يخاف ظلماً ولا هضماً» قال مؤمن بمحبة آل صلی الله وعلیه واله مبغض لعدو هم.

و هم در آن مجلد هفتم بحار از محمد بن فضیل از حضرت ابی الحسن علیه السلام در این قول خدای عزوجل «یوفون بالنذر» (1) مرویست که فرمود «الذی أخذ علیهم من ولایتنا» و در روایت دیگر فرمود «یوفون بالنذر الذی أخذ علیهم فی الميثاق من ولایتنا» وفا میکنند بآن نذری که از بابت ولایت ما برایشان گرفتند.

در قاموس مینویسد «نذر علی نفسه ینذر وینذر نذراً ونذوراً» یعنی واجب ساخت آن عهد و شرط را بر نفس خودش نذر آنچیزی است که متضمن وعد بر شرط باشد.

و آنچه امام علیه السلام در اینجا از تأویل ایفاء بنذر از وفاء در عالم اجساد «بما أوجب علی نفسه من ولایة النبی والأئمة صلوات الله علیهم» در عالم میثاق فرموده است، بطنی از بطون آیه است.

و ظاهر آیه و بطن آن منافی با وفای بنذور و عهود معهود در شریعت نیست چنانکه اهل بیت برای شفای امام حسین علیه السلام نذر بروزه رفتن فرمودند.

و ممکن است که مراد بنذر مطلق عهود مع الله یا مع الخلق نیز باشد، و خصوص سبب نزول موجب سبب نزول حکم نمیشود، و اکتفای بذکر ولایت بسبب ولایت فرد اخفی است.

و مؤید اینست که آیات سابقه برای وصف مطلق ابرار مسوق است، و اگرچه مقصود اصلی از آنحضرات ائمه اطهار علیهم السلام میباشد.

مجلسی اعلی الله مقامه بعد از این بیانات میفرماید و در روایت دیگر از حد بن فضیل وارد است که عرض کردم «یوفون بالنذر» فرمود «یوفون الله بالنذر» و این روایت اظهر است، و این توضیحات و تشکیلات لازم نمیشود.

ص: 43

و دیگر در آنکتاب از محمد بن فضیل از حضرت ابي الحسن ماضی علیه السلام در این قول خدای عزوجل «إلا المصلين الذينهم على صلوتهم دائمون» (1) میفرمود «اولئك والله أصحاب الخمسين من شيعتنا» میگوید عرض کردم «والذينهم على صلوتهم يحافظون» (2) فرمود «اولئك اصحاب الخمس صلوات من شيعتنا» عرض کردم «و هم أصحاب اليمين» فرمود «هم والله من شيعتنا».

این جماعت که بر نماز خود دوام دارند، آنکسان که از شیعیان ما که نوافل را بجای می آورند، و آنانکه حافظ نماز هستند آنجماعت شیعیان ما میباشند که نمازهای پنج وقت را ادا میکنند.

و نیز در آن مجلد هفتم از عیسی داود مسطور است که گفت: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود از پدرم از این قول خدای تعالی «فبشر المختبین» (3) الآية پرسیدم.

فرمود «فینا نزلت خاصة» درباره ما و شئون ما اهل بیت مخصوصاً نازل شده است.

و دیگر در جلد اول تفسیر برهان در مقدمه جلد اول و ذکر پاره مطالب ورد برپاره طبقات و صاحبان مذاهب مختلفه، ورد بر منکرین ثواب و عقاب و نگارش پاره آیات مناسبه، و آیه شریفه «من ورائهم برزخ إلى يوم یبعثون» (4) که حضرت صادق علیه السلام فرمود: برزخ قبر است «وفیه الثواب والعقاب بین الدنيا والأخرة».

میگوید: دلیل بر این کلام بلاغت ارتسام قول عالم یعنی کاظم علیه السلام که میفرماید «والله ما نخاف علیکم إلا البرزخ» سوگند با خدای نمیترسیم بر شما مگر

ص: 44

1- سوره معارج آیه 24.

2- سوره مؤمنون آیه 9.

3- سوره حج آیه 35 و در آنجا با او است عوض فاء.

4- سوره مؤمنون آیه 103.

برزخ را، یعنی عذاب و عقاب قبر را.

در مجمع البحرین مینویسد «برزخ» بمعنی حاجز و حایل میان دو چیز است، و برزخ در کلام معصوم علیه السلام «نخاف علیکم هول البرزخ» عبارت از بین دنیا و آخرت است از زمان مرگ تا هنگام برانگیزش «فمن مات فقد دخل البرزخ» چنانکه از امام علیه السلام بهمین معنی وارد است.

«وفیه حدیث الصادق علیه السلام: البرزخ القبر وهو النواب والعقاب بین الدنیا والأخرة».

و از این پیش در طی کتب سابقه بمعنی برزخ اشارت رفته است، و از این بعد نیز بتوفیق خدای تعالی در کتاب احوال حضرت امام علی نقی علیه السلام و شرح الزیارة و کتابیکه در خلاصه لغات مصطلحه متداوله نوشته خواهد شد، اشارت خواهد رفت.

و نیز در اول تفسیر برهان از محمد بن سنان مرویست که حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علم روایت نمود که پدر بزرگوارش جعفر صادق با ابوحنیفه فرمود: چه سوره ایست که اولش تحمید و اوسطش اخلاص، و آخرش دعاء است؟

ابوحنیفه متحیر شد، و بعد از آن عرض کرد نمیدانم.

ابو عبد الله سلام الله علیه فرمود آن سوره که آغازش تحمید، و میانش اخلاص و پایانش دعاء است سوره حمد است.

و هم در آنکتاب از سلیمان جعفری مذکور است که گفت: از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم فرمود:

«إذا أتى أحدكم أهله فليكن قبل ذلك ملاطفة فانه أبر بقلبها وأسل لسخمتها (لسخيمتها خ) فاذا أفضى إلى حاجته (ابتداءً) ببسم الله ثلاثاً فان قدر أن يقرأ، أي آية حضرتته من القرآن فعل، وإلا كفته البسمة».

چون یکتن از شما خواهد با زوجه اندام در اندام شود، پیش از آنکه با وی در آمیزد، از در نرمی و ملاطفت و صحبت خوش و مصاحبت دلکش اندر آید، چه این سبقت کردار، دل او را بدست آرد، و خاطرش را چون بوستانی دلگشا

و بهارستانی جانفزا خرسند گرداند، و هم اندوه و کینه از دلش برکشد.

و چون بحاجت خود و مباشرت پردازد سه دفعه زبان بیسمله برگشاید، و اگر نتواند هر آیتی از قرآن را قرابت نماید که بخاطر اندرش باشد چنین کند و گرنه همان قراءت بسمله او را کافی است یعنی نام خدای را یاد کردن.

در این هنگام مردی که در مجلس حاضر بود عرض کرد پس اگر «بسم الله الرحمن الرحيم» را در زبان بگذرانند آیا او را پاداش میدهند.

فرمود: کدام آیت بزرگتر است در کتاب خدای از «بسم الله الرحمن الرحيم».

در حدیث وارد است که «حسن الخلق یذهب بالسخیمه» نیکوئی خلق خوی سخیمه را میبرد «سخیمه» با سین مهمله و خای معجمه و یا و میم بمعنی حقد و کین در نفس است، از ماده سخمه که بمعنی سیاهی است.

و از این است «اسلل سخیمه صدری» که بمعنی ضغن و دشمنی است که در نفس موجود میشود، و اضافه سخیمه بسوی صدر اضافه شیء بمحل خود میباشد، و معنی اینست «اخرج من صدري وانزع عنه ما ينشاء ويستكن فيه ويستولى عليه من مساوی الاخلاق».

و سخایم جمع سخیمه است و از این با بست این حدیث «الهدیه تسل السخائم» و سخام بروزن غراب سیاهی دیکست «ثوب سخام المس» بمعنی جامه نرمینه است مثل خزوقز و امثال آن «وقد تسخم علی فلان» از باب تفعل «إذا حقد، یعنی دشمنی او را در دلش نگاه بدارد.

و نیز در آنکتاب مسطور است که شخصی از حضرت ابي الحسن موسی بن جعفر علیه السلام از معنی «الله» پرسید، فرمود «استولی علی مادی و جل» و از این پیش باین کلمه و این معنی اشارت رفته است.

و هم در آنکتاب از سلیمان المعزا از حضرت ابي الحسن علیه السلام در این قول

خدا تعالی «واستعينوا بالصبر والصلوة» (1) فرمود «الصبر صوم إذا نزلت بالرجل الشدة أو النازلة فليصم».

صبر و شکیبائی بمعنی روزه است که چون بر مردی غالب شدت و روز کار سخت یا نازله و بلیه نازل شود، بایستی روزه بگیرد، خداوند میفرماید: بصبر و نماز استعانت بجوئید.

یعنی در چنین مواقع بروزه و نماز و نیاز بدرگاه بی نیاز یاری بطلبید «وانها لكبيرة إلا على الخاشعين» و ادای نماز هر آینه بزرگست مگر بر کسانی که بخشوع اندر باشند «والخاشع الذليل في صلاته المقبل عليها» خاشع آنکس باشد که در نماز خود ذلیل و بر آن روی آور باشد و یعنی رسول الله، و أمير المؤمنين عليهما الصلاة والسلام».

و هم در آنکتاب از محمد بن فضیل از ابوالحسن ماضی صلوات الله علیه در این قول خدایتعالی «و ما ظلمونا ولكن أنفسهم يظلمون».

میفرمود: خداوند اعز و أمنع از آنست که ظلم بنماید یا خود را بظلم منسوب بدارد «ولكنه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه، و ولايتنا ولايته، ثم أنزل الله بذلك قرآناً علي نبيه صلى الله وعليه واله فقال: و ما ظلمنا هم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون».

ولكن يزدان تعالی محض کمال فضل و عنایت و رأفت مارا، یعنی اعمال ستم پیشه را بخود مخلوط نمود و ظلم ما را ظلم خود، و ولایت ما را ولایت خود خواند پس از آن بر این معنی آیتی بر پیغمبر خود صلی الله وعلیه واله را فرود آورد و فرمود: ما بایشان ستم نراندیم لکن خودشان بخودشان ستم ساختند.

راوی میگوید: عرض کردم هذا تنزیل؟ فرمود: بلی.

همانا در قرآن مجید این کلمه شریفه در دو موقع مذکور است: یکی در اوایل سوره بقره که میفرماید: «و ظللنا علیکم الغمام و أنزلنا علیکم المن

ص: 47

والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم و ما ظلمونا ولكن كانوا أنفسهم يظلمون» (1).

و سایبان ساختیم بر شما ابر را تا از حرارت آفتاب در آسیب و تاب و ضرر و زیان نیفتند، و فرو فرستادیم بر شما در آن بیابان نیه ترنجبین و مرغی از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و سایر آرامشها و آسایشها و نعمتها را که در تفاسیر مذکور است.

بعد از آن فرمود: بخورید بطیب نفس از روزی و رزقی که شما را عطا فرمودیم و برای فردا ذخیره نسازید که همه روز میرسد و ایشان خلاف ورزیدند و ذخیره مینهادند و همه متعفن و متغیر میشد، و ستم نکردند بر ما باین نافرمانی.

در این کلام اختصار است و اصل آن اینست که «فظلموا بأن کفروا بهذه النعم» در کفران این نعمت ظلم کردند و بر ما ظلم نکردند، لکن از روی نادانی بر نفوس خودستم راندند.

زیرا که بر رزاقی رازق موجودات اعتماد نورزیدند، و بدخاری نعمت میکوشیدند، و کفران مینمودند، و باین سبب از این نعمت و ثواب آخرت محروم ماندند.

و در این آیت وافی هدایت دلالت بر آنست که نفع طاعت و ضرر معصیت بمطیع و عاصی عاید است نه بخداوند تعالی.

و آیه دیگر در سوره مبارکه اعراف در اواسط جزو نهم «و قطعناهم اثنی عشرة أسباطاً» آنجا که میفرمود: «و ظللنا علیهم الغمام» بنهجی که در آیه نخستین مذکور شد.

و آیه شریفه «و ما ظلمناهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون» (2) در اواخر سوره شریفه نحل و جزو پانزدهم است، و ماستم نکردیم بایشان لکن خودشان بخودشان

ص: 48

1- سوره بقره آیه 54.

2- سوره اعراف آیه 161.

ظلم مینمودند، راجع بجماعت یهود است.

و شرح این جمله را علی بن ابراهیم قمی علیه الرحمه با آیات مفصله راجع باین مسئله و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه مشروحاً و مسؤولاً بیان فرموده است، انشاء الله تعالی در ذیل احوال آن حضرت مرقوم خواهد گشت.

و نیز در جلد اول تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین -الایه» (1) از عبدالصمد بزاز مرویست که از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم میفرمود.

«کانت القردة وهم اليهود الذین اعتدوا فی السبت، فمسخهم الله فروداً» این بوزینه گان که همان جماعت یهود بودند که روز شنبه راد صید نکردن ماهی بتجاوز پرداختند، و بحیلت و مکیدت بصید ماهی پرداختند، لاجرم خدایتعالی ایشانرا بصورت میمون مسخ فرمود.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «والله المشرق و المغرب فاینما تولوا فتم وجه الله إن الله واسع علیم» (2) مر خدای را میباشد جای بر آمدن آفتاب چون مکه و کعبه، و جای فرورفتن آن چون بیت المقدس، پس بهر سوی روی کنید ذات خدای تعالی بآن عبادت و طاعت او که بآن مأمور شده اید عالم و آگاه است.

و نیز در آن کتاب از محمد بن حصین مسطور است که بعید صالح علیه السلام نوشتند که:

مردی در روزی ابرناک در زمینی و بیابانی نماز میگذارد، و بقبله عارف نمیشود پس نماز میسپارد، و چون از نماز فارغ میشود آفتاب نمایان میشود و مکشوف میآید که بجانب قبله نماز نگذاشته است آیا این نماز را محسوب میدارد یا باید اعادت نماید؟

ص: 49

1- سوره بقره آیه 62.

2- سوره بقره آیه 109.

در جواب رقم فرموده بود «یعیدها مالم یفت الوقت أولم یعلم أن الله یقول وقوله الحق: فأینما تولوا فتم وجه الله» اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده کند مگر نمیداند که خداوند تعالی میفرماید پس بهر سوی روی کنید پس در آنجاست وجه خدای.

و نیز در کتاب مسطور از هشام بن حکم مسطور است که حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام بامن فرمود «إن الله تبارک و تعالی أكمل للناس الحجج بالعقول و نصر النبیین بالبینات، و دلهم علی ربوبیته بالأدلة».

خداوند تعالی بفروغ عقول و نور خرد برای مردمان اکمال حجج فرمود و بدستیاری و نمایش بینائی پیغمبرانرا نصرت داد، و ایشانرا باین جمله و ادله ثابتة و آیات باهره بر ربوبیت و پروردگاری و بزرگواری خود راهنمائی نمود.

و فرمود: «و إلهکم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحیم * إن فی خلق السموات والأرض و اختلاف اللیل والنهار و الفلک التي تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما أنزل الله من السماء من ماء فأحیا به الأرض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء والأرض لآیما ت لقوم یعقلون» (1).

و خدای شما ایجمله آفریدگان که شایسته عبادت کردنست، معبودیست یکتا که هیچ انبازی در ذات و صفات ندارد هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او که أحد است در ذات و واحد است در صفات، خدای شما که معبود یکتا است یگانه بخشاینده است در تربیت اشباح، مهربانست در تقویت ارواح.

بدرستی که در آفرینش آسمانها که خیمه ایست افراشته بدون ستون و آویخته بدون علاقه، و در آفرینش که بساطی است مضبوط و آمدن شب و روز بر سیل تعاقب و در کشتیهای گرانبار که در دریا میروند بآنچه مردمانرا از

ص: 50

محمولات سود میرساند که بر قدرت و علم و وحدانیت خالق علیم دلالت دارد.

و در آنچه خداوند تعالی از آسمان یا از ابریا از جهت علو از آب باران میفرستد پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را از نباتات از پس مردگی و پژمردگی آن، و در آنچه پراکنده فرموده است در زمین از هر جنبنده چون بهائم و سباع و وحوش و غیر آن.

و در گردانیدن بادهای گوناگون از قبول و دبور و جنوب و شمال، در هر جهتی که محل وزیدن آنست و حالات دیگران ریح و در ابرام گردانیده شده مر امر خدای را، و فرو داشته شده میان آسمان و زمین و انفصال و انقطاع نمیجوید.

بدرستی که در جمع این امور، هفتگانه هر آیند علامات و نشانهاست از صنایع و عجایب حکمت و بدایع فطرت بر وجود حضرت عزت و قدرت و علم و وحدانیت حضرت احدیت مر گروهی را که خردمند هستند، و با نظر تفکر و تأمل در این جمله مینگردند.

و در این آیه شریفه و جوه جلیله مستفاد میشود که بر وحدانیت خداوند واحد دلیل است، و شرح آن در تفاسیر مذکور است.

و نیز در آنکتاب از هشام بن حکم منقول است که گفت: حضرت ابی الحسن با من فرمود: همانا خدای تعالی و تبارک اهل عقل و فهم را در کتاب خود بشارت داد و فرمود «فبشر عباد الذین یستمعون القول الایه» (1) و آنحدیث را بطوله مذکور نمود.

تا آنجا که فرمود: «وذم الذین لا یعقلون» و آنانرا که خردمند نیستند مذموم شمرد، و فرمود: «وإذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل تتبع ما ألفینا علیه آبائنا أولوکان أبأؤهم لا یعقلون شیئاً ولا یهتدون» (2).

ص: 51

1- سوره زمر آیه 19.

2- سوره بقره آیه 165.

و چون بایشان گفته شود پیروی کنید آنچه را که خدای فرو فرستاده است گفتند بلکه پیروی میکنیم آنچه را که پدران خود را یافتیم که بآن پیروی نمایند مگر نه آنست که پدران ایشان چیز را تعقل نمیکردند و راه نمیافتند.

و خدای فرمود «و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الادعاء و نداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون» (1).

مثل و داستان کسانی که کافر شدند مانند مثل و داستان کسی است که بانگ زند بآنچه نشنود مگر خواندنی را و آوازی را، کران و کنگان و کوران هستند پس نمی یابند و تعقل نمیکنند و در تفاسیر و انوار در معنی و شرح و تفسیر این آیه شریفه بیانات مفصله است.

و نیز در همان جلد اول تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان» (2).

از حضرت عالم علیه السلام مرویست که فرمود صحف ابراهیم علیه السلام در اول شهر رمضان، و توریة در ششم شهر رمضان، و انجیل در سیزدهم شهر رمضان، و قرآن در چهارده شب از شهر رمضان گذشته نازل شد.

و دیگر در آنکتاب در ذیل آیه شریفه «وإذا سألك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة الداع إذا دعان فليستجيبوا لي وليؤمنوا بي لعلهم یرشدون» (3).

و چون بپرسند از تو بندگان من از من همانا من نزدیک هستم بر آورنده ام و اجابت کننده ام خواندن خواننده را گاهی که بخواند مرا پس باید اجابت نمایند مرا و بگردند و ایمان بیاورند بمن تا باشد و بشود که ایشان جانب رشد و فلان یابند.

ص: 52

1- سوره بقره آیه 166.

2- سوره بقره آیه 182.

3- سوره بقره آیه 183.

احمد بن محمد بن ابی نصر میگوید: بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: فدایت کردم مدتها و سالها بر میگردد که بدرگاه بی نیاز عرض حاجتی برده ام و از ابطاء و درنگ اجابت قلبم را ملالتی فرو گرفته است.

فرمود ای أحمد «إياك و الشيطان أن يكون له عليك سيل حتى يقنطك» پرهیز که وسوسه شیطان بر تو چنگ زند و مکر او بر تو راه جوید چندانکه از فضل و رحمت خداوندت نومید سازد.

همانا ابو جعفر علیه السلام میفرمود: «إن المؤمن لا يسأل الله عز وجل حاجة فيؤخر عنه تعجيل إجابتها حباً لصوته و استماع نحيبه».

اگر شخص مؤمن را در مسئلتی که مینماید در حضرت یزدان بزودی اجابت نشود برای آنست که خدای تعالی آواز نحب و ناله بنده مومن را دوست میدارد.

«ثم والله ما أقر الله عز وجل عن المؤمنين ما يطلبون من هذه الدنيا خير لهم مما عجل لهم فيها، و أي شيء الدنيا».

سوگند با خدای آنچه را که خداوند عزوجل در آنچه مؤمنان طلب مینمایند بتأخیر میافکند بهتر است برای ایشان از اینکه برای ایشان بتعجیل در اینجهان آورد و دنیا چه چیز است.

بدرستیکه ابو جعفر علیه السلام میفرمود: «ينبغي للمؤمن أن يكون دعاؤه في الرخاء نحواً من دعائه في الشدة، ليس إذا أعطى فتر فلا يمل الدعاء، فانه من الله عز وجل بمكان».

مؤمن را شایسته چنانست که دعا و مسئلت او در حال رخا و نرمی روزگار مانند دعای او در حال شدت باشد، نه اینکه چون او را عطا کردند و روزگارش خوشگوار شد سست شود، پس نباید از دعا ملال گیرد، چه مؤمن در پیشگاه عزوجل مکانت و منزلتی است.

«و عليك بالصبر و طلب الحلال و صلة الرحم، و إياك و مكاشفة الناس،

فانا أهل بيت نصل من قطعنا، ونحسن إلى من أساء إلينا، فنرى في ذلك العافية الحسنة».

بر توباد بصبوری و شکیبائی و طلب آنچه حلال است و بجای آوردن صله رحم، و بپرهیز از مکاشفه و معانده با مردمان، پس بدرستی که ما اهل بیتی هستیم که با هر کس که از ما ببرید و قطع رشته خویشاوندی و الفت و مروت نمود اتصال میجوئیم، و با هر کس که با ما بدکرد با او نیکی میفرمائیم و در اینکار و کردار و رفتار بعافیت حسنه بر خور دار میشویم.

«إن صاحب النعمة في الدنيا إذا سأل فأعطى، طلب غير الذي سأل، وصغرت النعمة في عينه، فلا يشبع من شيء، وإذا كثرت النعم كان المسلم من ذلك على خطر، للحقوق التي تجب عليه و ما يخاف عليه من الفتنة فيها».

همانا صاحب نعمت در دنیا، نعمت در چشمش کوچک میشود و از هیچ چیز سیر نمیگردد و چون نعمت بسیار شود البته بواسطه آن حقوقی که ادایش بروی واجب است بر خطر است، و هم چنین از آن فتنه که در آن بروی خوفناک بیاید بود.

«أخبرني عنك لو أني قلت لك قولاً أكنت تثق به مني؟» با من از عقیدت خود باز گوی که اگر من با تو سخنی بگذارم آیا بسخن من وثوق پیدا میکنی؟

عرض کردم: فدایت گردم اگر بقول تو وثوق نیابم پس بقول کدامکس وثوق خواهم جست، چه تو حجت خدائی بر آفریدگان خدای.

«قال: فكن بالله أوثق فانك على موعد من الله أليس الله عز وجل يقول: وإذا سئلك عني فاني قريب أجيب دعوة الداع إذا دعان».

فرمود اگر چنین است که چون مرا حجت خدای میدانی بوعده من و سخن من وثوق داری پس بیایست وثوق تو بخداوند تعالی بیشتر باشد، چه ترا خدای

وعده نهاده و میفرماید: چون بندگان من از تو از من بپرسند همانا من نزدیک هستم و دعوت داعی را چون مرا بخواند اجابت میفرمایم.

و نیز میفرماید «ولا تقنطوا من رحمة الله» از رحمت خدا مأیوس نباشید.

و میفرماید «والله يعدكم مغفرة منه وفضلاً» خداوند تعالی بشما وعده فضل و غفران میدهد «فكن بالله عز وجل أوثق منك بغيره ولا في انفسكم إلا خيراً فانه يغفر لكم».

پس باید وثوق تو بخدای عزوجل افزونتر از وثوق تو بغير از خدای باشد و جز خیر و خوبی را در نفوس خود منزل و مأوی ندهید و باندیشه خیر باشید چه خداوند میآمرزد شما را.

و نیز در آنکتاب در ذیل آیه شریفه «ولا- تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل و تدلوا بها إلى الحكام لتأكلوا فريقاً من أموال الناس بالاثم و أنتم تعلمون» (1).

مخورید اموال خود را که در میان یکدیگر بناشایست و نابایست یعنی حق یکدیگر را بر وجهی که خدایتعالی مباح نفرموده نخورید، مانند دزدی و قمار و خیانت و عقود فاسده و در بیرون از قانون شریعت صرف مکنید.

و فروگذار مکنید حکومت اموال را بحکام ستمگر و بطریق رشوه بحکام اسلام تسلیم مکنید، تا با ینسبب و حمایت ایشان پاره از اموال مسلمانانرا بطریق که ظلم و ستم موجب گناه است بخورند، و حال اینکه شما میدانید که مبتلایند و از جمله عاصیان و ظالمان، و شبهه نیست که ارتکاب معصیت با علم بآن بسی قبیح و بس نکوهیده است.

بالجمله حضرت عالم یعنی کاظم علیه السلام میفرمود: «قد علم الله أنه يكون حكام يحكمون بغير الحق فنهى أن يتحاكموا إليهم، لأنهم لا يحكمون بالحق فتبطلوا الأموال». همانا میدانست خداوند تعالی که حکامی خواهند آمد که بیرون از حق

ص: 55

حکم بخواهند راند، لاجرم از نخست نهی فرمود که از این بعد بچنین حکام ظالم حکومت برند و چه ایشان بحق حکم نمیرانند، و اموال را به بیهوده و باطل بمصرف میرسانند.

و هم در آنکتاب در ذیل آیه شریفه «فمن تمتع بالعمرة إلى الحج» تا آنجا که میفرماید: «ذلك لمن يكن أهله حاضري المسجد الحرام و اتقوا الله واعلموا أن الله شديد العقاب» (1).

از علی بن جعفر مرویست که در خدمت برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عرض کردم برای مردم مکه شایسته است که: «یتمتعوا بالعمرة إلى الحج».

فرمود: «لا يصلح أن یتمتعوا» اینکار برای اهل مکه صلاحیت ندارد، زیرا که خداوند عزوجل میفرماید: «ذلك لمن لم يكن أهله حاضري المسجد الحرام» اینگونه تمتع بعمره برای آنکسانیست که مردمش در مسجد الحرام حاضر نباشند، یعنی از مقیمان و مجاوران مسجد الحرام نباشند.

چنانکه در منهج الصادقین مسطور است که از حضرت صادق علیه السلام از این آیه کریمه «ذلك لمن لم يكن أهله حاضري المسجد الحرام» پرسیدند.

فرمود «یعنی اهل مکه لیس علیهم متعة کل من كان أهله دون ثمانية واربعين ميلا ذات عرق و عسفان، وکلما تدور حول مكة فهو داخل في هذه الآية، وکل من كان أهله وراء ذلك فعليه المتعة».

و در باب این مطلب در کتب فقهیه و تفاسیر و اخبار شروح مفصله مذکور است، و از این پیش نیز در طی این کتب مبارکه اشارت یافته است.

و هم در آنکتاب از عبدالرحمن بن حجاج مرویست که گفت نشسته بودم، و بقولی ایستاده بودم و نماز میگذاشتم و أبو الحسن در پیش روی من نشسته بود، و من نمیدانستم.

ص: 56

در این اثنا عباد بصری آمد و سلام براند و بنشست، و عرض کرد: یا ابا الحسن چه میفرمائی در حق مردی که تمتع بجای آورد و او را هدی یعنی حیوان قربانی نباشد.

فرمود آیامی را که فرموده است روزه میگیرد، عبدالرحمن میگوید پس گوش بمقالات عباد و آنحضرت بسپردم، عباد عرض کرد این ایام کدام روزها میباشد؟

فرمود: قبل از ترویبه و روز ترویبه و روز عرفه، و بروایتی فرمود قبل از روز ترویبه بیک روز، و روز ترویبه و روز عرفه، یعنی این سه روز را روزه بدارد.

عرض کرد اگر این روزه از وی فوت شود؟

فرمود: «یصوم صبیحة الحصة ویومین بعده» بامداد روز حصه و دو روز بعدش را روزه بگیرد.

عباد عرض کرد آیا نمیفرمائی چنانکه عبدالله بن حسن گفت فرموده «وَأی شیء قال؟» یعنی عبدالله بن حسن چه گفته است؟ عرض کرد میگوید: ایام تشریق را روزه میدارد.

حضرت کاظم در جواب فرمود «إن جعفر علیه السلام کان یقول: إن رسول الله صلی الله علیه وآله أمر بلالاً ینادی أن هذه أيام أکل وشرب فلا یصومن أحد».

امام جعفر صادق صلوات الله علیه میفرمود: رسولخدا صلی الله علیه وآله بلال را امر فرمود ندا کند که این ایام یعنی ایام تشریق ایام خوردن و آشامیدن است، پس هیچکس نباید در ایام تشریق روزه بدارد.

عباد عرض کرد: یا ابا الحسن همانا خداوند تعالی میفرماید «ثلاثة أيام في الحج وسبعة إذا رجعتم» سه روز در زمان حج و هفت روز بعد از مراجعت کردن شما روزه بدارید.

فرمود: امام جعفر علیه السلام میفرمود: «ذوالقعدة و ذو الحجة کلان أشهر الحج»

این دو ماه هر دو از اشهر حج شمرده میشود، کنایت از اینست که چون من فتوائی دهم و حکمی بفرمایم حکم خدای و رسول خداوند است دیگر نام از دیگر علماء بردن و مخالف آنرا نمودن بیرون از طریق ادب و راه صوابست.

در مجمع البحرین مینویسد: تحصیب مستحب عبارت از نزول در مسجد الحصبه و استلقاء در آنست، و آنمسجد در ابطح میباشد، و لیلۃ الحصبه بفتح بعد از ایام تشریقست و آن صریح در آنست که یوم الحصبه روز چهاردهم است نه یوم النقر.

و نیز خبر مذکور از صفوان بن یحیی از عبدالرحمن بن حجاج باندک تفاوتی مسطور است و بجای «كنت قاعداً اصلی، قائماً اصلی» رقم شده است.

و هم در آنکتاب از ربیع بن عبد بدالله بجارد و مرویست که گفت: از حضرت ابی الحسن علیه السلام از قول خدایتعالی «فصیام ثلاثة أيام في الحج» سؤال کردم.

فرمود: «قبل الترویة یصوم ویوم الترویة و یوم عرفة، فمن فاته ذلك فلیقض ذلك في بقیة ذی الحجة فان الله یقول في کتابه: الحج أشهر معلومات» (1).

و هم در آنکتاب از علی بن جعفر عن اخبره موسی بن جعفر علیهما السلام مسطور است که گفت از آنحضرت از روزه سه روزه در زمان سه روزه در زمان حج و هفت روز دیگر یعنی آن هفت روز دیگر که بعد از مراجعت باهل خود میگیرد پرسیدم آیا این آیامرا باید پیایی روزه گرفت یا فاصله و تقریقی در میان آنها رواست.

فرمود «یصوم الثلاثة ویفرق بینها» آن سه روز را متوالیاً، و آن هفت روز را علیحده روزه میگیرد و از هم جدا میگرداند و متصل با هم نمیسازد.

و هم در آنکتاب از علی بن جعفر مسطور است که از برادرش امام موسی کاظم علیهما السلام پرسید از روزه سه روز در اوقات حج و هفت روز دیگر آیا متوالی روزه میگیرند یا جدائی در آنها میافکنند؟.

ص: 58

فرمود «يصوم الثلاثة والسبعة لا يفرق بينها ولا يجمع الثلاثة والسبعة جميعاً» این اخبار در نسخ برهان مکرو اوشته شده و تفاوتی در عبارات جز يك کلمه نیست، و معنی آنست که در آن سه روز تفرقه جایز نیست و پیایی باید روزه گرفت، لکن با آن هفت روز که حوالت با مراجعت است نباید جمع کرد، و متصل نمود.

و هم در آنکتاب از علی بن جعفر مروی است که از برادرش موسی بن جعفر سلام الله علیه سؤال کردم رفت و فسوق و جدال چه چیز است، یعنی اینکلمات که در آیه شریفه از آن نهی شده است چیست، و بر فاعل چه وارد است در زمان حج.

فرمود: رفت جماع زنانست، و فسوق دروغ و کذب است، و جدال گفتن مرد است لا والله و بلی والله «فمن رفت فعلیه بدنة ینحرها و إن لم یجدفشاة، وکفارة الفسوق یتصدق به إذا فعله وهو محرم».

اگر در حال احرام مرتکب این اعمال شود کفاره آن اینست که فرمایش فرمود:

و نیز در همان جلد اول تفسیر برهان از علی بن یقطین مرویست که مهدی عباسی خلیفه از حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه از خمر سؤال کرد که آیا حرام است در کتاب خداوند جل اسمه، چه مردمان بر نهی آن عارف هستند نه بر حرمت آن.

فرمود: «بل هی محرمة» بلکه خمر حرام است، مهدی عرض کرد: یا ابا الحسن در چه موقعی در کتاب خداوند عزوجل حرمتش رسیده است؟ فرمود: قول خدا «إنما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن و الأثم و البغی بغیر الحق» (1).

ص: 59

یعنی بگو پروردگار من حرام کرده است فواحش را آنچه از آن آشکار است، و آنچه در باطن و پنهان است، و همچنین حرام فرموده است اثم و بغی بدون حق را.

أما قول خدای تعالی «ما ظهر» یعنی زنای آشکارا و نصب کردن و بر افراختن را پانی را که آیات شناسائی فواحش بود در زمان جاهلیت.

و أما قوله «ما بطن» یعنی حرام فرموده است آنزنانی را که پدران شما نکاح کرده بودند آنها را، زیرا که مردمان قبل از بعثت پیغمبر صلی الله وعلیه وآله چون مردی را زوجه بود و آنمرد در حیات آنزوجه میمرد پسر آنمرد آنمرد نکوحه پدر را اگر مادر خودش نبود در نکاح خود در میآورد، و خداوند عزوجل این کردار را حرام گردانید.

و أما «الاثم» همانا خمر است بعینها، و خداوند تعالی در موضع دیگر میفرماید: «يسئلونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس» (1).

أما اثم در کتاب خداوند عزوجل عبارت از خمر و میسر است «و اثمهما أكبر من نفعهما» گناه نبیذ و قمار از نفع آنها بیشتر است چنانکه خدای تعالی چنان فرمود:

مهدی گفت ای علی بن یقظین این فتوای هاشمیه است، ابن یقظین گفت: ای امیر المؤمنین بصدقت سخن فرمودی، حمد خداوند برا که این علم را از دودمان شما اهل البیت بیرون نبرد.

ابن یقظین میگوید: سوگند باخدای مهدی صبر نیاورد تا اینکه گفت: صدقت یا رافضی، ایرافضی براستی سخن بیاراستی.

و این بی تابی مهدی از این بود که ابن یقظین را شیعه میدانست و نیز دانست که مراد او از این تشکر و سپاس در علم مقصودش حضرت کاظم و اهل بیت نبوت است و بر حسب تقیه بدو خطاب کرد، لاجرم از بغض و حسد اور رافضی خواند تا بگوید

ص: 60

قول توسند نیست بلکه بغلوّ وعلوّ سخن میراند أما بیخبر بود که «والله متم نوره».

بنده نگارنده گوید: از این پیش در امر خمر و میسر و فواحش مظهر و ما بطن و غیرها در طی این کتب مبارکه و سبب تحریم محرمات و تحلیل محلات و مستحبات و مکروهات، بیانات و مشروحات مفصله شده است.

و پدرم جنت مکان میرزا محمد تقی لسان الملك سپهر اول رفعت در جانه فی الرضوان، در کتاب احوال رسول خدا صلی الله وعلیه وآله مبسوطاً و مرتباً رقم فرموده است.

و در این مقام برای توضیح و تتمیم بیانات سابقه مختصری اشارت می‌رود تا دارای جهت جامعیت من کل جهة باشد بمنه و توفیقه و تأییده.

در همان جلد اول برهان مینویسد: از پاره اصحاب ما مرسله وارد است که فرمودند: اول آیتی که در تحریم خمر وارد شد قول خداوند جل و عزّ «یستلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس» بود.

پس از نزول این آیه آن قوم احساس بتحریم خمر و تحریم میسر و انصاب و ازلام نمودند، و دانستند که انم از آن چیزهایی است که اجتناب از آن شایسته و سزاوار است.

اما خداوند تعالی در این آیه شریفه از هر طریقی برایشان باز نکرد، چه فرموده «و منافع للناس» اگر گناه بزرگ دارد سودمند نیز هست.

پس خداوند عزوجل این آیت را نازل ساخت «إنما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون» (1) و این آیه در تحریم خمر و میسر آمد از آیه نخستین و غلط در تحریم بود.

و از آن آیتی دیگر که از آیت نخستین و دومین غلیظ تر بود متوالی ساخت و فرمود «إنما یرید الشیطان أن یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر ویسد کم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل أنتم منتهون» (2).

ص: 61

1- سوره مائده آیه 92.

2- سوره مائده آیه 93.

پس خداوند تعالی بر حسب مدلول این آیات مبارکه امر فرمود اجتناب کردن و دوری نمودن از آن و علل و جهاتی را که برای این تحریم و سبب تحریم آنست بجمله تفسیر فرمود.

و بعد از آن خداوند عزوجل تحریم آنرا مبین و روشن ساخت، و در آیت چهارم کشف فرمود منع کردن آنچه را که در این آیات مبارکه بر آن دلالت مینمود، و آن آیات مقدمه را باین آیه شریفه «قل إنما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن والأثم والبغى بغير الحق» (1).

و هم خداوند تعالی در آیه اولی فرمود «يسئلونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس» پس از آن در آیه چهارم می فرمود «قل إنما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن والأثم».

پس خداوند عزوجل خبر داد که اتم و گناه در خمر و میسر است و حرام است، بالمال و این چنانست که چون خداوند عزوجل اراده فرماید که فرض فریضه را فرماید شیناً بعد شیء نازل میگردد آن فریضه را تا مردمان نفوس خود را بر آن توطن دهند و بامر و نهی خدا جل و علا سکون بخشند و این کار از جانب کردگار عزوجل بوجه تدبیر در ایشان اصوب و برای آنها باخذ به آن أقرب، و در نفرت آنها از آنکار سبکتر و اقل است.

و هم در آنکتاب از سهل بن زید از و شا مسطور است که از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم میفرمود «المیس هو القمار» معنی و مراد از لفظ میسر همان قمار است.

و هم از آنکتاب از موسی بن قاسم بجلی از تعدبن علی بن جعفر بن عد از پدرش علی ابن جعفر از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهم مرویست که فرمود «الترد والشطرنج من المیسر» نرد و شطرنج در شمار قمار است یعنی حرام است.

ص: 62

و معنی آیات شریفه مذکوره چنین است:

«يا أيها الذين آمنوا إنما الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون* انما يريد الشيطان أن يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة فهل أنتم منتهون» (1).

ای جماعت مؤمنان ای گروه گروندگان جز این نیست که خمر که همه مسکرات در این داخل است و قمار باختن و این نیز عام است و شامل نرد و کعب و بیضه و جوز و جز آن، بروایت صحیحیه از حضرت باقر علیه السلام و آلات دیگر قمار و بتانی که ساخته و برای پرستش آن نصب کرده اند و تیرهای قداح.

پلید است و کریه و عقول از آن متنفر، و این اسم هر چیزی است که عقل و شرع ناپاک و مکروه شمارد، خواه نجس العین باشد یا نباشد، از وسوسه شیطان و تزئین شیطانست، و این تسویل و تزئین سبب ارتکاب این اعمال است، پس دوری کنید از این پلید باشد و شاید که رستگار شوید.

جز این نیست که شیطان میخواهد بيفکند در میان شما دشمنی و خصومت را در خوردن خمر و باختن قمار، و باز دارد شما را از یاد کردن خدای و نماز گذاشتن پس آیا هستید شما باز ایستادگان.

یعنی بعد از آنکه بر مفساد و معایب آگاه شدید، باید دست از اینکار باز دارید و ایمان را در عدم اطاعت فرمان بکیفر مبدل مسازید.

در تفاسیر مذکور است که در این آیه شریفه ده دلیل است بر حرمت خمر.

اول قرین ساختن خمر را با قمار که حرام است، قرین نیز حرام است.

دوم انسلاک با بت پرستی که سرآمد تمام حرامهاست.

سیم نامیدن خمر را رجس و پلید و هر پلیدی حرام است.

چهارم خدای میفرماید از عمل شیطان است و اعمال شیطان بجملة حرام است.

پنجم امر خداوندی بدوری کردن از آن و هرچه دوری از آن فرض است

ص: 63

حرام است.

ششم انکار رستگاری بعدم اجتناب از آن یعنی اگر از آن دوری نکنند رستگاری نیابند و هر چه موجب عدم رستگاری گردد حرام است.

هفتم خدای تعالی میفرماید سبب دشمنی و خصومت است و هر چه سبب خصومت میان مسلمانان است حرام می باشد.

هشتم از یاد خدای باز میدارد و هر چه بنده را از یاد خالق عباد باز دارد حرام است.

نهم سبب منع از نماز است و بدون شك حرام است.

دهم خدای فرمود از آن باز ایستید یعنی بترك آن بگوئید و تصدیر بکلمه انمای مؤکده نیز از دلایل حرمت آن است.

و از تهدید و اندازی که در احادیث صریحه آمده است عقلای دانشمند دوران پیش را کافی است چنانکه فرموده اند «مدمن الخمر کعابد الوثن» یعنی در شدت عذاب اگر مستحل آن نباشد و إلا در کفر و عذاب ذاتی.

و در حدیث دیگر «إن الله لا یجمع الخمر والایمان فی جوف امرء أبداً» و البته چیزیکه با ایمان مانعة الجمع باشد معلوم است حرمتش چه مقدار است.

امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود: دختر بخمر خواره ندهید، و سخنش را بصدق مقرون ندارید، و شفاعتش را پذیرفتار نشوید، و او را بر هیچ امانتی امین ندانید، و اگر وی را امین شناسید و او این امانت را ضایع و تلف سازد برخدا لازم شود که عوضش را ندهد.

و ابوهریره از رسول خدای صلی الله وعلیه وآله روایت کرده است که هر کس در این جهان خمر بیاشامد او را در روز قیامت سموم مارو کژدم دهند تا بیاشامد، و چون نزدیک دهن برد تا بخورد، گوشت رویش در آنجا اوفتد، و چون بخورد تمامت اعضایش از یکدیگر جدا شود، و تمامت گوشت بدنش متأثر گردد و عفونت و کندی از وی برآید که اهل عرصات از آن متنفر شوند، پس فرمان دهند تا او را بدوزخ برند

ص: 64

و بعدابی شدید معذب بدانند.

و بنا به آیه شریفه «ولا تعاونوا علی الاثم» فشارنده و برگیرنده و برگرفته شده و بدو فروشند و خرید نمایند و کسارنده خمر نیز مثل نوشنده خمر است.

و باین جهت رسول خدا صلی الله وعلیه وآله فرمود: «لعن الخمر وعاصرها ومعتصرها وباعها ومشتريها وساقیها واكل ثمنها و حاملها والمحمول إليه وشاربها».

صاحب کنز میگوید: آیه از دو آیه مذکوره مشتمل بر محرمات باشد، و این آخر آیتی است که در باب خمر نازل شده و تخصیص عداوت و بغضاء بخمر و میسر بجهت آنست که خمر موجب زوال عقل و میسر موجب زوال مال، و زوال عقل و مال موجب عداوت و بغضاء میباشد بخلاف أنصاب و أزالام که موجب سخط إلهی و وصول بعذاب اخروست نه سبب عداوت و بغضاء.

و در این مقام چندگونه حکمت مندرج است بحسب اینکه تکسب و خرید و فروخت و تجارت بخمر و مسکرات حرام است، زیرا که یزدان تعالی چون تحریم چیزی را فرمود تکسب و تحریم ثمن او را نیز فرمود.

چنانکه بروایت صحیح از رسول خدا صلی الله وعلیه وآله و ائمه هدا صلوات الله علیهم ثابت شده است و آن حضرت نیز فرمود «لعن الله اليهود، حرمت علیهم الشحوم فباعوها و أكلوا أثمانها».

و همچنین حرامست اجرت گرفتن و دادن بر عملی که متعلق بخمر باشد از حمل و عصر و غیر از آن و آن حدیث «لعن الخمر وشاربها» که مذکور شد گواه براینست.

از جابر رضی الله تعالی عنه مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله وعلیه وآله این حدیث را بیان فرمود.

شخص اعرابی پپای خواست و عرض کرد یا رسول الله من مردی تاجر و همواره تجارت من بیع خمر بوده است، و اینک اموالی فراوان از این خمر برای من حاصل شده، اگر این مال را در کار طاعتی بخرج بیاورم مراسودی میرساند؟.

ص: 65

فرمود: «لو أنفقتة في حج أو جهاد لم يعدل عند الله جناح بعوضة إن الله لا يقبل إلا الطيب».

اگر چند این اموال را در اقامت حج یا امر جهاد انفاق کنی یعنی در صرف چنین دو امری عظیم مشروع بمصرف رسانی در حضرت یزدان تعالی برابر بال پشه ای نخواهد بود.

بعد از آن این آیه نازل شد «قل لا يستوی الخبیث والطیب» بگو ناپاک و ناروا با پاک و روا یکسان نیست.

شاید یکمفاد این باشد که اگر هر دو مساوی و در حضرت یزدان بیک میزان توامان باشد، امتیازی در حلال و حرام و پاک و ناپاک نخواهد بود، و شأن و مقامی سفاح برای طیب، و هون و هوانی برای خبیث نمیماند.

دوم: آنکه میسر قمار است، و انواع آن چون ارد و شطرنج حتی بازی کردن با گردکان نیز قمار است، و قمار بآن و تکسب بآلات و ادوات و اشیاء قمار باختن و عمل آن و فروش آن و جلوس در مجلس مقامره حرام است.

و از رسول خدا صلی الله و علیه و آله مرویست «اللاعب بالنرد شیر کمن غمس یدہ فی لحم الخنزیر و دمه» بازی کننده نرد شیر که واضعش ارد شیر است و شطرنج المیدالیه کسی است که دست خود را در گوشت و خون خوک فرو برده باشد.

و از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست که شطرنج باز مشرک است و سلایه کردن بازی کننده معصیت است، و خلافتی در تحریم نرد نیست و شطرنج نیز چنین است.

این بنده نگارنده در طی مجلدات مشکوة الادب و مواقع دیگر بواضع فرد و شطرنج و شرح و تفصیل آن اشارت نموده است، و مخترع نرد حکیم دانشمند بوذرجمهر است که در برابر شطرنج ساخته، و در شرح حال انوشیروان عادل مذکور است.

و بعضی گویند نرد قدیم است اما دو کعبتین داشته و دیگر را بوذرجمهر بر افزوده، و با این روایت ممکن است بانی آن در زمان اردشیر بابکان بوده، و بعد از آن در زمان انوشیروان بوذرجمهر تصرفی در آن کرده است، و بواسطه شان و جلالت این حکیم بزرگ و عظمت و ابهت سلطنت انوشیروان بنام او اشتهاار یافته باشد.

اما نردشیر در لغت فارسی مذکور نیست، و نزد محققین نرد اشارت بجبر است، و شطرنج با اختیار.

سوم: اُتصاب بمعنی اُصنام است که عبادت آن مرتکب میشوند (صنم چو اسب و نصب دان و جبت و بد طاغوت) همانگونه که عبادت آنها حرام است، تکسب بعمل آن، و بیع چوب و شبیه آن، برای اینکه از آن بت تراشی نمایند حرام است.

شیخ طوسی علیه الرحمه میفرماید: فروختن آن بکسی که به بت سازی معروف و معهود است، و هم بتراشیدن آنحرام است، و نیز فروختن انگوریکسی که شراب می اندازد حرام است، و مشهور این است که مکروه است مگر با شرط که حرام است.

چهارم: اُزلام جمع زلم بفتح زاء هوز وضم آن، چون جمل و صرد و آن تیره‌های اقداح است که آنرا پر و پیکان نباشد.

و در زمان جاهلیت در اسفار و اعمال خود تهاؤل به آن میکرده اند، و برپاره از آن تیره‌ها مینوشته اند «أمرني ربي» و بعضی «نهانی ربي» و برپاره دیگر چیزی رقم نمیکردند و آنرا غفل مینامیدند.

پنجم: همانطور که اقداح و قمار حرام است، اقتنای آن نیز حرام است بلکه اتلافش و اخراجش از آنصورت حرام و همچنین اراقه و ریختن خمر واجب است و اقتنای آن مگر بقصد تخلیل حرام است یعنی بسر که برگردانند، و اگرچه بعلاج باشد، و این در شرع شایع است.

و ببايد دانست که مسکرات مایعه نجس است، و ابن بابویه بعدم نجاست آن قائل است، و مذهب او این است که خدای تعالی شرب آنرا حرام ساخته نه تحریم صلاة در آن، پس محرم غیر از نجس است، و استدلال نموده است براین بأصل

یعنی اصل در اشیاء اباحه است، و دلیل قاطع بر تحریم آن وارد نشده است، و بروایاتی که در کتاب خود مذکور و برجال خود مستند داشته است رفته.

اما اکثر اصحاب فتوی بر نجاست آن داده اند، خواه خمر باشد یا نبیذ یا فضیخ یا مزریا تبع یا نقیع یا جعیه یا طواق یا عرق یا غیر آن.

و استناد ایشان باین ظاهر قول خدای تعالی است که «إنما الخمر والمیسر والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشیطان» چه خدای تعالی آنرا بر جاست مذکور فرموده، و رجاست بمعنی نجاست است، چه نجاست آن متولد میشود، چنانکه گفته میشود نجس رجس.

و نیز «فاجتنبوه» دلالت بر آن مینماید، زیرا که اجتناب از شیء مهاجرت و مساعدت از آنست، و این مشعر نجاست است، و معذالک اعتضاد نموده اند این را بروایاتی که غیر سلیمه الشذون است.

و دلالت بر آیه چنانکه گفته اند خالی از خللی نیست زیرا که عود وصف الجمیع جایز است، با عدم تحقق نجاست در کل، و در اینحال برای ما در اثبات نجاست سان آن طریقی نمیباشد مگر شهرت بفتوای آن چنانکه در میان فقها بر وجهی باجماع است مذکور است.

و چون خدای تعالی باجتناب و ما بعد آن امر فرموده، و در عقب آن بطاعت خدای در اجتناب از آن و غیر آن از امور منهیّه.

و فرموده است «وأطیعوا الله» و فرمان برید خدای را در اجتناب و دوری از خمر و جز آن از منهیات «وأطیعوا الرسول» و فرمانبرداری کنید رسول را در جمع آنچه شما را از آن نهی فرموده، حذر کنید از مخالفت فرمان خدای و رسول.

جمع میان طاعت خدا و رسول برای آنست که طاعت هر يك موجب طاعت دیگری است، زیرا که امر و فرمان پیغمبر، امر و فرمان خدای تعالی است، پس طاعت رسول خداوند عین طاعت خداوند است.

«فان تولّیتم فاعلموا أنما علی رسولنا البلاغ المبین * لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا إذا ما اتقوا وآمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا وأحسنوا والله یحب المحسنین» (1).

در این آیه وافی دلالت نیز بطوریکه از تفسیر مفسرین و تحقیق محققین، و اخبار اهل البیت صلوة الله علیهم در کتب تفاسیر بنظر رسیده است تأکید مطالب ما سبق و تحریم اشیاء مذکوره مرقوم است.

در منهج الصادقین نوشته است در روایت رسیده است که در زمان عمر بن خطاب قدامة بن مظعون خمر بیاشامیده مست ببازار آمد، او را بگرفتند و بخدمت آوردند، عمر فرمود چرا خمر خوردی گفت بسبب اینکه خدای فرموده است «لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا».

عمر را در کار او شهبندی حاصل شد، و در حد او توقف نمود، اینخبر بأمیر المؤمنین صلوات الله علیه رسید، بمسجد آمد و با عمر فرمود: قدامة را از چه روی حد نزدی؟ گفت آیتی از قرآن بخواند بر من، از اینست در حد زدنش متردد شدم، و آن آیه را بخواند آنحضرت فرمود او را بمن آورید؟

چون او را بیاوردند فرمود: چرا خمر خوردی قدامة نتوانست آن آیه را بخواند عرض کرد ندانستم خمر حرام می باشد، فرمود ویرا ببرید و بر مهاجر و انصار بگردانید تا معلوم کنند کسی آیت تحریم را بروی خوانده یا نخوانده است.

چون چنین کردند جمعی بحضور مبارکش بیامدند و گواهی دادند که تحریم خمر بروی معلوم بود، و آیه تحریم خمر را بسیار شنیده است.

فرمود حدش نزنید، و توبه بر او عرض دهید، اگر توبه نمود او را بگذارید هر کجا خواهد برود، و اگر سر از توبت بر تافت گردنش را بزنید، قدامة عرض کرد توبه کردم، فرمود: تو میدانی که از اهل این آیت نیستی نه مؤمنی

ص: 69

نه متقی نه عمل صالح کرده.

بعد از آن در کمیت و مقدار حدش اختلاف افتاد، و هر یکی چیزی میگفتند آخر الأمر بأمیر المؤمنین علیه السلام راجع شد، فرمود: او را هشتاد تازیانه بزنند، گفتند از چه روی؟ فرمود «لأن الشارب إذا سکر هدی، وإذا هدی افتری، وحد المفتری ثمانون جلدة».

خمر خوار چون مست شود به بیهوده گوئی میپردازد، و چون بهذیان پرداخت افترا میزند، وحد مفتری هشتاد تازیانه است.

و میتواند نظر باین آیه شریفه فرموده باشد «و الذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة أبداً» (1).

و هیچ شکی نیست که هر کس زنی که دارای پنج صفت: بلوغ و کمال عقل و حریت و اسلام و عفت باشد، یا مردی را که با اینصفت متصف باشد و او را بزنا نسبت دهند از معاصی کبیره است.

در کتب فقهیه از پاره فقهاء مذکور است که حد قذف از حد زنا و شراب خفیف تر است، شاید معنی این باشد که بزانی و شارب شراب سخت تر باید زد، یا اینکه قذف از گناهان بزرگست.

قوله تعالی «و یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما و یسئلونک ماذا ینفقون» (2).

میپرسند از تو ای محمد از تناول خمر و مباشرت قمار، در خبر است که جمعی از اصحاب در حضرت رسولخدا صلی الله وعلیه وآله تشریف یافته عرض کردند: یا رسول الله ما را در باب خمر که زایل کننده عقل و در قمار که سبب سلب مال است فتوی بده.

خداوند تعالی فرمود بگو: ایمحمد در این هر دو گناهی بزرگ است، چه

ص: 70

1- سوره نور آیه 4.

2- سوره بقره آیه 217.

هر دو بابتکاب از مأمور و ارتکاب محظور مؤدی هستند، و منفعتهاست مردمانرا منفعت خمر یا در بدن اثر دارد چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام و تقویت طبیعت و دفع فضول، یا خلقی است چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بیدلان، یا منفعت مالی است چون سودمندی در خریداری و فروش آن، و فواید قمار کسب مال است بر سبیل پسر و آسانی وطرب و التذاذ و توسعه بس درویشان زیرا که رسم زمان جاهلیت این بود که بر مساکین قسمت میکرده اند.

در حقایق سلمی یاد کرده است که اثم بزرگ و گناه کبیر در اشتغال بانها و منافع للناس در ترك خمر و قمر است.

بالجمله میفرماید و گناه خمر و قمار بزرگتر است از نفع آنها، یعنی مفاسدی که از آنها نمایان میشود بزرگتر است، از منفعتی که از آنها توقع میروود و از اینجهت حرام شدهاند زیرا که چون مفسده بر مصلحتی فزایش در جحان گیرد مقتضی تحریم فعل است.

و یا اینکه مراد باتم عقوبات الهی است که در دوزخ نار آماده است برای خمر خوار.

و خمر در اصل لغت مصدر خمره فعل ماضی بمعنی ستره است تسمیه عصیر و فشرده انگور و خرما در هنگام جوشیدن و اشتداد آن بخمر برای آنست که چهره عقل و دیدار خود را میپوشاند، چنانکه خار ساتر چهره زیبای گلرخان مه سیما است.

چنانکه تسمیه آن بمسکر و سکر اسکار آنست، یعنی باز میدارد و مانع عقل میشود از ادراک و دریافت مصالح و مفاسد و اندک و بسیار خمر و دیگر مسکرات باجماع علمای امامیه حرامست لکن مایع آن نجس و جامد آن پاکست.

و ابو حنیفه بر آن مذهب و مسلک است که تقیع زیب و نمر چون پخته شود تا اینکه دو ثلث آن برود آشامیدن بآن اندازه که سکر و مستی نیاورد

حلال است.

أما حق بر خلاف اینست چنانکه از رسولخداى صلى الله وعلیه وآله مرویست «كل الله شراب عاقبته كعاقبة الخمر فهو حرام» هر گونه شراب آشامیدنی که پایان کارش چون عاقبت شراب باشد حرام است، یعنی دارای مفساد و معایب و مزایل عقل باشد.

میسر نیز مصدر است بر وزن موعده، و اینکه قمار را میسر نامیده اند برای اینست که عبارت از گرفتن مال غیر است به یسر، یا موجب سلب یسار و وسعتندی دیگری است.

و عقیده جماعت امامیه بر آنست که خمر در تمامت شرایع حرام بوده است و در هیچ شریعتی مباح نبوده است، و همچنین حالت جمیع مسکرات و مست کنندگان و در این باب از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اخبار متواتره و احادیث صحیحیه وارد است.

اما بیشتر مفسرین گفته اند که چهار آیه در خمر نازل شده است یکی آیه شریفه «و من ثمرات النخيل والأعناب تتخذون منه سكرًا وورزقًا حسنًا» (1) و شراب در آن محل حلال بوده است.

جمعی از اصحاب چون جناب عمر بن خطاب و معاذ بن جبل و بعضی دیگر عرض کردند در امر خمر و قمر که عقل و مال را سلب مینماید فتوائی بما بده، خدای تعالی آیه شریفه «فیهما الم کبیر الی آخرها» نازل فرمود.

بعد از فرود شدن آیه شریفه جمعی نظر بگناه بزرگ آن کرده ترکش را بگفتند، و برخی نظر بمنافع آن افکنده مرتکب شدند.

تا یکی روز عبدالله بن عوف جمعی را بمیهمانی بخواند و پس گواردین خورش و خوردنی بخوردن خمر بنشستند، هنگام نماز شام با حال مستی

ص: 72

نماز را ساخته، و یکبار پیشنهاد کرد آنرا باستانیست.

امام جماعت بعد از قرائت فاتحه شروع در تلاوت سوره «قل یا ایها الکافرون» نمود، جمیع حروف نفی او را حذف کرد، و اَعْبَدَ مَا تَعْبُدُونَ، و اَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا اَعْبَدُ، و اَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ و اَنْتُمْ تَعْبُدُونَ مَا اَعْبَدُ بخوانند.

چون اینصورت روی داد خداوند تعالی این آیت را بفرستاد «یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و اَنْتُمْ سکاری حتی تعلموا ما تقولون» (1).

ای جماعتی که ایمان آورده بنماز نزدیک نشوید در حالتیکه سکران هستید تا زمانیکه بدانید چه میگوئید یعنی دارای مشاعر و عقل شوید.

بعد از آن بیشتر اصحاب دست از خمر و سر از خمار برگرفتند و گفتند چیزیکه ما را از نماز بازدارد، و موجب گناه باشد نخوردنش شایسته تر و بایسته تر است، لکن معدودی از ایشان باشامیدن آن پایدار بودند، اما در زمانی که بازمان نماز مقارن نبود.

در همان جلد اول برهان در ذیل آیه شریفه مذکوره «ولا تقربوا الصلوة و اَنْتُمْ سکاری الی آخرها» از محمد بن فضیل معروفست که حضرت اَبی الحسن علیه السلام فرمود: «هذا قبل ان تحرم الخمر» این حکایت پیش از آنکه خمر حرام شود روی داده. ممکن است مراد نهی شدید باشد، و گرنه مطابق عموم اخبار و حکومت عقل همیشه حرام بوده است.

و از حلبی از آنحضرت علیه السلام مرویست «یعنی سکر النوم» مستی و کسالتی که از خواب روی میدهد، یعنی درنگ بجوئید تا از این حالت بدر شوید.

و همچنین از حلبی از آنحضرت صلوات الله علیه مردیست که از این آیه شریفه از آنحضرت پرسیدم (فرمودظ) «یعنی سکر النوم یقول و بکم نعاس یمنعکم ان تعلموا ما تقولون فی رکوعکم و سجودکم و تکبیرکم، ولیس کما یصف کثیر من الناس

ص: 73

يزعمون أن المؤمن يسكر من الشراب، والمؤمن لا يشرب مسكراً ولا يسكر».

فرماید مقصود از سکاری اینست که با قامت نماز در آنحال که به پینکی و نعاس اندر باشید که مانع از آن باشد که بدانید تا چه گوئید در رکوع وسجود و تکبیر خودتان نه بآن معنی که بیشتر مردمان توصیف مینمایند گمان میبرند که مؤمن از شراب مست میشود، و حال اینکه مؤمن هیچ مسکریرا نمیا شامد و مست نمیشود.

زمخشری در ربیع الا برار میگوید: خداوند تعالی در تحریم خمر سه آیه بفرستاد یکی «یسئلونک عن الخمر والمیسر» و مسلمانان بعد از نزول این آیه پاره میآشامیدند و برخی تارك شدند.

تا گاهی که مردی بیاشامید و بنماز خود اندر شد و بهذیان و بیهوده سرائی پرداخت پس این آیه شریفه مذکوره «وأنتم سکاری» نازل شد، و همچنان بعضی از مسلمانان میآشامیدند.

تا گاهی که جناب عمر بن خطاب بنوشید و در آنحال مستی استخوان پا یا دست شتریرا که کشته بودند برداشت و بر سر عبدالرحمن بن عوف بنواخت و سرش را بشکافت، و پس از آن ضربت در حال مستی و افسردگی خاطر بنشست و باین شعر اسود بن یعفر بر کسانیکه از مخالفان در جنگ بدر بقتل رسیده بودند بگریست و نوحه و زاری فرمود.

وکائن بالقلیب قلیب بدر *** من الفتیات والشرب الکرام

أبو عدنا ابن كبشة أن ستحیی *** و کیف حیاة أصداء وهام

أعجز أن یرد الموت عنی *** و ینشر فی إذا بلیت عظامی

ألا من مبلغ الرحمن عنی *** بأنی تارك الشهر الصیام

فقل لله یمنعنی شرابی *** و قل لله یمنعنی طعامی

این خبر بعرض پیغمبر رسید و آنحضرت بیرون آمد و چنان خشمناک بود

که ردای مبارکش بر زمین میسود، پس چیزی که بدست مبارک داشت بر کشید تا عمر را بزند، عمر عرض کرد پناه میبرم بخدای از غضب او و غضب رسول او.

پس از آن خداوند این آیت را بفرستاده «إنما يريد الشيطان -تا- فهل أنتم منتهون» عمر عرض کرد انتهیت یارب پروردگارا از این پس گرد این افعال نمیایم.

این بنده شرمنده عرضه میدارد، این خبر که راوی آن مانند جار الله محمود زمخشری که از فحول علمای عامه و اخبار او محل وثوق نامه است نهایت عجب حاصل میشود که چنین خبر بر نسبت بچنین خلیفه نامدار با اقتداری فاتح البلاد و الامصار مهیب با سطوت با غلظت قانون طلبی غلظت قانون طلبی میدهد.

و از آنطرف خلیفه مکرر در طی این کتب مبارکه بمناسبت مقام در بدولة ذکر فضائل و مفاخر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه اشارت نموده ایم.

در مجمع البحرین در ماده عصا مینویسد «و فی الحدیث القدسی علی ما در مجمع البحر رواه الزمخشری، لأدخل الجنة من أطاع علياً و إن عصاني، وادخل النار من و إن أطاعني».

زمخشری در معنی این عبارت و کلام الهی میگوید:

«و هذا رمز حسن، و ذلك أن حب علي هو الايمان الكامل و الإيمان الكامل لا تضرب معه السيئات.

قوله: و إن عصاني فاني أغفر له إكراماً وأدخله الجنة بإيمانه فله الجنة بالايمن، وله بحب علي العفو و الغفران.

وقوله: ادخل النار من عصاه و إن أطاعني وذلك لأنه إن لم يوال علياً فلايمن له، وطاعته هناك مجاز لا حقيقة لأن طاعة الحقيقية هي المضاف إليها سائر الأعمال، فمن أحب علياً فقد أطاع الله، و من أطاع الله نجا، فمن أحب علياً نجا.

فعلم أن حب علي هو الايمان الكامل، وبغضه كفر ليس يوم القيمة إلا محب و مبغض، فمحبه لاسيئة له ولا حساب عليه، ومن لا حساب عليه فالجنة داره و مبغضه لا ايمان له و من لا ايمان له لا ينظر الله اليه بعين رحمته وطاعته عين المعصية وهو في النار.

فعد و على هالك و إن جاء بحسنات العباد، و محبه ناج و لو كان في الذنوب غارقاً إلى شحمتي اذنيه، و أين الذنوب مع الأيمان المنير أم ابن مس النشار وجود الاكسير، فمبغضه من العذاب لا يقال، و محبه لا يوقف ولا يقال، فطوبى لأوليائه، و سحفاً لأعدائه».

اگرچه بترجمه این کلمات اشارت رفته است، لکن در این مقام نیز تحریر میشود تا ناظران معطل نشوند، خداوند تعالی میفرماید هر آینه ببهشت در میآورم هر کس را که علی را اطاعت، نماید هر چند با من عصیان بورزد، و بدوزخ میبرم هر کس را که با علی عصیان بورزد هر چند مرا اطاعت نماید.

زمخشری در تأویل این کلام الهی میگوید: این عبارت رمزی است نیکو، و اینسخن را از آن گویم که حب علی همان ايمان کامل است، و ايمان کامل را هیچ سیئه زیان نمیرساند.

قول خدای «وإن عصاني فاني أغفر له» کسیکه مطیع علی باشد اگر چه با من عاصی باشد، او را میآمرزم، از روی اکرام است، و داخل میکنم او را ببهشت از حیث ايمان او پس واجب است جنت برای او بسبب ايمان و او را هست بواسطه دوستی علی عفو و غفران.

و قول خدای: و آتش در میآورم کسیرا که نافرمانی علی را بنماید و اگر چه اطاعت کند مرا، و این مطلب برای اینست که هر کس علی را دوست نداشته باشد، و بولایت او معتقد نباشد، دارای ايمان نیست، و طاعت او از روی مجاز است نه حقیقت.

زیرا که طاعت حقیقی عبارت از آنستکه سایر اعمال مضاف بآن باشد، پس

هر کس دوست دوست بدارد علی را اطاعت کرده است خدایرا، و هر کس خدایرا مطیع باشد رستگار و بر خوردار است لاجرم هر کس علی را دوست بدارد نجات یابد.

پس معلوم شد که حب علی علیه السلام عین ایمان، و دشمنی با او اصل کفر است و در روز قیامت مردمان از دو حال بیرون نیستند: یا محب و دوستدارند، یا مبغض و دشمن، پس با وجود حب و دوستی با علی سیئه ای برای دوست علی نیست، و حسابی بروی نباشد، و هر کس دچار حساب نباشد بهشت سرای اوست، و دشمن علی از ایمان بی بهره است، و هر کس را ایمان نباشد خداوند متعال بنظر رحمت بدو نمی نگرد، و طاعت او عین معصیت است و جای در آتش دارد.

پس دشمن علی در غمرات هلاک و بوار اندر است اگر چه باندازه تمام بندگان دارای حسنات باشد، و دوست علی ناجی است اگر چه غرفه بحار ذنوب باشد و تا هر دو لاله دوگوش مستغرق بحار دمار و تباهی است.

و با گوهر ایمان درخشان گناهانرا چه راهی است، و با جواهر اکسیر سیئات را چه مقام هستی است، پس دشمن علی علیه السلام را اقاله و رستگاری نیست، و دوست او را باز داشتن و نکالی نباشد، پس طوبی و خوشا برای دوستان او، و بد و مرگا برای دشمنان او.

در این کلمه اشاره بآیه شریفه «فطوبی لهم و حسن مآب» و آیه «فسحقاً لأصحاب السعیر» است.

ابو القاسم محمود جارالله زمخشری چنانکه شرح حالش را در ذیل مجلدات مشکوة الأدب مشروحاً یاد کرده ایم، در شهر رجب سال چهار صد و شصت و هفتم متولد، و در سال پانصد و سی و هشتم در گرگان سوی دیگر جهان روی نهاده است و در وفات او و اوصاف او اشعار آبدار گفته اند.

و از تصانیف فائمه که یکی تفسیر کشاف است یاد کرده اند، و علوم فاخرة او را شرح و تمجید نموده اند، و بواسطه توقف بسیار او در مکه معظمه بجارالله ملقب و معروف شده، و در زهد و تقوی و عبادت و اطاعت او بیانات کرده اند.

و اقوال و اخبار او مستند اهل سنت و جماعت و پیشوا و مقتدا و همسنگ ائمه اربعه ایشان مثل ابوحنیفه و شافعی و احمد و مالک است، و زمانش تا زمان حضرت خاتم الأوصیاء صلوات الله علیهم دوست سال امتداد دارد، و باعهد ائمه هدی علیهم السلام قریب العهد است.

و باین تفصیل در حق جناب خلافت اجتذاب عمر بن خطاب و مستی او و گریستن و نوحه او بر مشرکان بدر، و قراءت اشعار کفر آمیز اسود بن یعفر اینگونه سخن میراند.

و در حقیقت از باطن این خلیفه مقتول عدیم النظیر چنان مکشوف مینماید که در حال اسلام و مسلمانی بهمان عوالم قبل از اسلام و زمان جاهلیت ثابت و راسخ، و از دولت اسلام رنجیده و اندوهناک، و از تکالیف مسلمانی بیزار بوده است.

و در شأن علی بن ابیطالب علیه السلام با آن سخنانرا میراند، و اطاعت یا مخالفت او را آنگونه شرح و بسط میدهد، و حب او را ایمان، و بغض او را کفر و مکافاتش را بهشت یا دوزخ می شمارد.

و در تشریح و تصریح حدیث قدسی مذکور، چنان لطافت بیان و ملاحظت تحقیق و عرض فضل و ادبیت میدهد که فحول علمای شیعی با آن عقیدتی که دارند از عهده چنین توضیح و تدقیق نمیتوانند برآیند.

و از آنطرف علمای سنت و جماعت از رنجیدگی و خشم علی و فاطمه صلوات الله علیهما از خلفای ثلاثه، و مخالفت ایشان، و ابطال حق علی صلوات الله علیه، در امر خلافت و مطالب دیگر، و امر فدک، و ترتیب مجلس شود، و تقدم عبد الرحمن بن عوف که جناب عمر در حالت مستی سرش را شکسته بود، و خشم

فاطمه زهرا صلوات الله علیها بر آندو شیخ نامدار، وعدم تجویز آتصدیقه کبرای الهی بر حضور ایشان بر جنازه آنحضرت و نماز ایشان تصریح، و در کتاب صحاح خود تشریح مینمایند. سخت متحیرم، با این مباینتی که در میان ایشانست چگویم، و زمخشری عالم فاضل را بچه نسبت منسوب بدارم.

و آنگهی این حدیث قدسی مذکور در کتب عامه و خاصه مسطور است و زمخشری لطافت بیان و شکافتن رمزی نموده است.

و از آنطرف ابو سعید حسن بصری که دارای تمام فنون علمیه و زهد و تقوی، و از علمای بزرگ عامه، و پدرش مولای زید بن ثابت انصاری، و مادرش مولاة جناب ام سلمه زوجه رسول خدای صلی الله علیه و آله، و شیر از ام سلمه میجوئید و حسن مینوشید.

و از برکت همان شیر دارای اینگونه حکمت و بلاغت شد، و در یکال یکصد و دهم هجرت وفات کرد، و دو سال از زمان خلافت عمر بجای مانده در مدینه طیبه متولد شد.

و مخالفت و مکابرت او با امیر المؤمنین، و کلمات او با حسنین علیهما السلام مذکور و در جمله مبغضین و دشمنان امیر المؤمنین مسطور است.

بالمحل بسته معذک با آنکه امیر المؤمنین علیه السلام در ذیل مکالمتی شیطانرا برادر او خواند، ایان بن عیاش میگوید از حسن بصری از مقام و منزلت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدم حسن گفت:

«ما أقول فيه كانت له السابقة والفضل، والعلم، والحكمة، والفقہ، والصحة والبلاء، والنجدة، والزهد، والقضاء، والقربة، إن علیاً كان في أمره علیاً، فرحم الله علیاً وصلى عليه».

چگویم در چگونگی و فضایل و مناقب آنکس که تمامت مفاخر و مآثر و سبقت در اسلام، و خدمات حضرت خیر الأنام و تقویت دین ملک علام، و علم

و حکمت و فقه و معقول و منقول و فروع و اصول و صحب رسول و بزرگی و نجدت و رفعت و علم بقضاوت و قرابت رسول و زوجیت بتول رواست، و ابتلا در بلیات و محاربات با کفار و آزمایش در هر چه بدو رواست.

همانا علی بر تمام مخلوق در علو مقام و منزلت بلندی و برتری دارد صلوات حضرت احدیت بر علی باد.

چون ابان بن عیاش این کلمات را از حسن بشنید گفت: فرستادن صلوات خاصه پیغمبر است چگونه در حق علی روا میداری؟

حسن بصری گفت: چون نام مسلمانانرا بر زبان بگذرانی بر ایشان رحمت فرست، یعنی بگو رحمة الله علیه، خداوندش رحمت کند، و صلوات را مخصوص پیغمبر و آل او بدان، او علی بهترین آل پیغمبر است.

ابان گفت: آیا از جعفر و حمزه بهتر است؟ گفت: آری؟ گفت: از فاطمه و فرزندان او حسن و حسین بهتر است؟ گفت: آری.

سوگند بخداوند علی از تمامت آل پیغمبر صلی الله وعلیه وآله برتر است، و هیچکس را خویشتن را آلوده شك و ریب سازد، با اینکه رسولخدا صلی الله وعلیه وآله میفرماید: «و ابوهما خیر منهما» پدر حسن و حسین از هر دو بهتر است، و هرگز ساحت مبارکش را آلاش شرك و شرب خمر آلوده نساخته.

و پیغمبر با فاطمه سلام الله علیها فرمود: «تزوجتك خیر امتی» ترا با بهترین امت خودم تزویج فرمودم و اگر در میان امت رسول کسی از زوج بتول بهتر بود استثناء میفرمود.

و گاهی که پیغمبر در میان اصحاب عقد اخوت بست علی را با خود برادر خواند، همانطور که رسولخدا صلی الله وعلیه وآله بهترین مخلوق باشد از حیثیت نفس، همچنین از حیثیت برادر نیز بهتر است.

از این کلام حسن نموده شد که در تمام آفرینش هیچ آفریده شایسته برابری و برادری با پیغمبر و لیاقت و شأن و استعداد و بضاعت این مقام راجز علی علیه السلام ندارد.

ابان گفت: ای ابو سعید اگر رأی و عقیدت تو چنین است پس این سخنان ناستوده خبیث که از تو شنیده میشود چیست؟

حسن گفت ای برادر زاده از اینگروه ستم پیشه بر جان خویش بیم دارم که اگر بر این سخن نکم خون مرا بر بالای دار بریزند، از اینست که جماعت افضلیه حسن بصر برادر شمار محبین دانسته.

أبو عبد الرحمن خلیل بن احمد نحوی واضع علم عروض استاد سیویه تحوی که تولدش در سال یکصدم هجریست، و شرح حالش را در مجلدات مشکوة الادب رقم کرده ام، از فضلا و ادبای نامدار عامه است.

از وی پرسیدند چگونه بود مردمان متابعت علی بن ابیطالب علیه السلام را دست بدادند، و با بیعت ابی بکر دست نهادند، با اینکه فضایل امیر المؤمنین را که ظاهر و باهر است مشاهدت کرده بودند؟

گفت «بهر نوره نورهم، و غلب ظهوره ظهورهم، الناس أمیل بأمثالهم» فروز علی علیه السلام فروغ ایشانرا در شمشعه نور فرو گرفت، و نمایش مآثر، و انوار فضایلش نمایش ایشانرا در فزایش خود بیچاره ساخت، و مردم جهان یکسانی که همسنگ و همانند خودشان هستند مایل تر هستند.

و نیز از خلیل سؤال نمودند «ما الدلیل علی أن علیاً إمام الكل فی الكل» چه دلیل است که علی علیه السلام امام کل جهان است در تمامت مسائل و فضایل.

گفت «افتقار الكل فی الكل إلیه، واستغناؤه عن الكل دلیل علی أنه امام الكل فی الكل» نیازمندی تمام آفرینش در تمامت مطالب و مسائل و علوم و معارف و احکام بحضرت او و استغنائی آن حضرت از تمام مخلوق دلیل است بر اینکه امام کل است در کل.

یونس بن حبیب نحوی با خلیل گفت: میخواهم از مسئله از تو بپرسم لکن آنسخن را مکتوم بدار.

گفت این کلام دلالت بر این دارد که جواب من از سؤال تو غلیظ تر باشد آیا

تو نیز پوشیده میداری؟ گفت تا زنده باشی آری گفت: پیرس.

گفت سبب چه بود که تمامت اصحاب پیغمبر صلی الله وعلیه وآله گویا فرزند يك مادر بودند، و از میان ایشان علی چون کسی مینمود که از دیگر مادر باشد.

گفت: بعلت اینکه اسلام او بر اسلام دیگران سبقت داشت و در علم و شرف و زهد و طلب جهاد بر همه فائق بود، و البته مردم جهان بأمثال کسانیکه دارای اینصفت علیه نباشند بالطبع مایل تر هستند.

این شعر دعبل شاعر شیعی مشهور شاهد شهادت حسن بصری و خلیل نحوی است.

اناس علی الخیر منهم و جعفر *** و حمزة والسجاد ذوالثغفات

إذا فخروا يوماً أتوا بمحمد *** و جبریل والفرقان والسورات

و این شعر از قصیده تائیه مشهوره اوست که در ذیل کتاب احوال امام رضا صلوات الله علیه یاد نمودیم.

ابن خلکان مینویسد: دعبل سخت زشت زبان و در هجای خلفا و اقارب ایشان مولع و حریص بود و میگفت پنجاه سال است در هجای ایشان روزگار برده ام و هیچکس نتوانسته است مرا خاموش نماید و زبانه را کوتاه بسازد، در سال یکصد و چهل و هشتم متولد شده است.

و این بنده در ذیل مجلدات مشکوة الادب و احوال حضرت امام رضا صلوات الله علیه بشرح حال او وصدق تشیع او اشارت کرده ام.

و مأمون الرشید با اینکه دعبل او را هجو مینمود از آنجمله (واستنقذوك من الحضيض الأوهل) که رقم کردیم، و در حق ابراهیم بن مهدی عم مأمون هجاهای زشت میگفت، و چون دعوی خلافت نمود شعری چند بگفت که از آنجمله (خليفة مصحفه البربط).

با اینکه اوقات خود را در مدح ائمه هدی علیهم السلام و هجو خلفای معاصرین و اقارب ایشان میگذرانید، و ابراهیم شکایت بمأمون میبرد، با آنشدت اقتدار

خلفا و سطوت ایشان، تا پایان روزگار بعزت و سعادت بگذرانید و در حفظ خدا و ممدوحان خود بزیست.

ابو تمام حبیب بن اوس شاعر مشهور که در سال دویست و سی و یکم متوفی شد، و خلفا و امرای عصر را مدح مینمود، معدلک پاره کسان او را رافضی خوانند.

امیر اعظم ابو فراس حارث حمدانی پسر عم ناصر الدوله و سیف الدوله ابن حمدان که ادبای عامه در تمجید او کلمات بدیعه دارند، و قصیده مشهورة میمیه او.

الحق مهتضم والدين محترم *** وفي آء آل رسول الله مقتسم

که در این قصیده طویله بظلم و عدوان خلفای روزگار و اعوان ایشان نسبت بآئمه هدی و فاطمه زهرا و مدایح ایشان و غصب خلافت و حقوق واجبه ایشان و مناقب و مآثر ایشان، با دلیل و برهان قاطع اشارت کرده است، و شرحی مبسوط بر این قصیده نوشته اند.

تمجید اشعار و شئونات و حکومت او در مکتب خاصه و عامه مشهور و مذکور، و ما نیز در ذیل مجلدات مشکوة الادب و دیگر کتب بر حسب مناسبت مقام یاد نموده ایم، و این امیر اعظم الجاه در سال سیصد و پنجاه و هفتم بدیگر جهان روی نهاد.

ابو نواس حسن بن مالی حکمی شاعر مشهور معاصر خلفای بنی عباس و مداح ایشان، در ذیل مجلدات مشکوة الادب و پاره مجلدات أحوال آئمه هدی و حضرت امام رضا علیه السلام و محاضرات و مجالسات او با خلفا تولد او در سال یکصد و چهل و هشتم، وفات او در سال یکصد و نود و پنجم هجری، اشارت برفت و مذکور شد که:

چون حضرت امام رضا ولایت عهد یافت و شعرای عمر در مدح آنحضرت

عرض اشعار کردند، با او گفتند با اینکه اشعر شعرای روزگاری ساکتی، شعری چند بگفت و در آخر آن میگوید:

قلت لا أستطيع مدح امام *** كان جبريل خادماً لأبيه

و نیز در مدح آنحضرت گوید:

من لم يكن علوياً حين تنسبه *** فماله في قديم الدهر مفتخر

إلى آخرها که از آنحضرت صله یافت.

و نیز در ذیل اشعار دیگر گوید:

ولولا حذرت الله من خوف سخطه *** لقلت على الحالات إنك لى رب

و نیز در ذیل پاره اشعار اوست:

«فالنار مشغول بمن عزل الوصى عن الإمامة».

حکایت هارون الرشید در شکارگاه و زیارت قبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و قبه برکشیدن بر ضریح آنحضرت و اقرار او بر اینکه ائمه هدی برحق و امام و پیشوای خلق میباشند، و نقل نمودن مأمون اینقول را.

و خطبه معاویة بن یزید بن معاویة، و تنقید پدر خود و خلفای ماضی و تعدیات و غاصبیت ایشانرا در امر خلافت، و اشتغال بیرون از استحقاق ایشانرا بر مسند امامت.

و اشعار مدیحه عمرو بن العاص را که در شمار مبغضین امیر المؤمنین علیه السلام، در حق امام حسن سلام الله علیه، و خریدن آنحضرت دوازده بیت او را بدوازده هزار دینار تا مستحق بهشت نگردد.

و کاغذ معتضد عباسی را که ابن ابی الحدید نقل کرده، و ما در ذیل کتاب طراز المذهب رقم کردیم، در مثال و ظلم و کفر پاره خلفای گذشته.

و کاغذ مأمون در حقوق ائمه علیهم السلام و حکم بفجور پاره گذشتگان و لعن و سب معاویة بن ابی سفیان که رقم کردیم.

و زیارت و عمارت پاره خلفای بنی عباس قبر مطهر علی علیه السلام را، و ظهور

معجزات عدیده کثیره از آن قبر شریف که بر وضیع و شریف پوشیده نیست.

و همچنین مناقب و فضایل و تمجیداتی که از فقها و فضلالی عامه و ائمه ایشان و بزرگان ایشان در حق امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده.

و اشعار شافعی و ابن ابی الحدید و امثال او از اعیان عامه که اقوال ایشانرا سند میدانند، و مدایح و مناقب و فضایلی که از خود خلفای ثلاثه در حق آنحضرت وارد است و کذلک غیر ذلک.

اگر بخواهیم همین اخبار و اقوال و اشعار که از جماعت عامه روایت شده است، و در کتب خودشان مذکور است رقم نمائیم، چند مجلد کتاب مبسوط میشود.

چه شهود کافیة صادقه و افیه ایست بر حقائق حالات آنحضرت و اولاد آنحضرت و مخالفان آنحضرت، و ظلم و وجود مخالفان و معاندان.

با اینکه این اشخاص را که نام بردیم غالب ایشان در زمان پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه هدی صلوات الله علیهم معاصر و مطلع بوده اند، و دیده اند و شنیده اند و خوانده اند و گفته اند.

عجب اینست که هیچکس نتوانسته است اگر چه از ناصبیان هم باشد، طعنی بر حضرات ائمه هدی سلام الله علیهم فرود بیاورد، حتی این خلکان در ذیل حال فرزدق شاعر مشهور مینویسد، چیزی که مایه امید برستگاری از عذاب اخرویست این قصیده اوست:

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته *** و البيت يعرفه و الحل و الحرم

در مدح حضرت امام زین العابدین علیه السلام و ما در ذیل کتاب احوال آنحضرت رقم کردیم و هرگز از لسان مبارک ائمه هدی صلوات الله علیهم تمجید و تحسینی در حق مخالفان نیافتیم.

و ما متحیریم که با آن تصدیق مخالفان حتی نواصب لأم و أخبار و ائمه هدی علیه السلام و نصوص الهیة و نبویه و آن أوصاف

إلهی اتصاف ائمه هدی و تشخیصات مشخصه مبینة و آن آثار جمیله جلیله باقیه.

و آن انتقال حقوق ایشانرا در امر خلافت و امامت باشخاصی که حالات و أخلاق معاندان و عدم لیاقت ایشان و ارتکاب مخالفان ایشان بمحرّمات و و نواهی إلهی و ترك أوامر مشروحه مدونه در کتب عامه و خاصه.

و آن فضایل و معجزات و کرامات و خوارق عادات و آثار عالیّه ائمه هدی صلوات الله علیهم و ضد آن از مخالفان ایشان، چه بگوئیم، و چه بشنویم، و چه دلیل بر این نمایش حالات مبینة اقامت کنیم.

جز اینکه بگوئیم «و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون» چیزی بدست نداریم.

منتهای امر اینست که بگوئیم مراد مخالفان از خلافت سلطنت است، و عصمت و ایمان کامل را شرط ندانیم این معنی را نیز چنانکه کراراً در طی کتب خود یاد کردیم، بیرون از شرایط خلافت و عدالت الهی است و از روی تغلب و استیلائی ظلمه و میل دنیا طلبان است و السلام.

عبدالملك بن مروان که از معارف مبغضین و عدوان آنحضرت و أهل بیت رسالت است، کراراً در فضایل آن و خون جوشیدن شب شهادت آن حضرت و سید الشهداء صلوة الله علیهم از زیر سنگهای حوض شهادت داده، و ما نیز یاد کرده ایم.

منصور دوانیق خلیفه عباسی خودش با آنشدت عداوت و قتل ذراری آن حضرت، از فضایل آنحضرت در مجالس خود افزون از هزار تذکره شده است، چنانکه مذکور نموده ایم.

حکایت عمر بن عبدالعزیز و اقرار او بر ظلم و تعدی سابقین و غاصبین آنان، و قصه فدک و بازگردانیدن فدک را بأولاد آنحضرت و عدم استحقاق خودش و دیگران را بغصب خلافت مذکور شده است.

و بهمین جهت و ترس ذهاب خلافت از دودمان بنی امیه و بنی مروان پوشیده او را هلاک ساختند، هر کس رجوع بأحوال خلفای بنی امیه و بنی عباس و فحول رجال و علمای دولت ایشان نماید، و بهمان حکایات فضیلتی عامه نگران شود آنچه باید دریابد، خواهد یافت.

اگر شمشیر علی بن ابیطالب علیه السلام نبودی که «ضربة علی يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین» اسلام کجا بودی، و این خلفای روزگار بر مساند سلطنت و وساید خلافت چگونه جای ساختند.

و در تلافی اعمال حسنه آنحضرت که مشتی اعراب را صاحب ائاثه سلطنت و امارت و مسجد و منبر و محراب و جزاین و دفاین و قدرت و مملکت و ولایت و عیشی هنیء و طیشی منبع گردانید، او را و اولادش که احفاد رسول بودند بکشتند و حقوق ثابتة الهیه ایشان و مناصب ایشانرا غصب کردند.

و چون در هیچ عهد و زمان نتوانستند ایشانرا در کاری و کرداری نکوهش کنند، و هر چه سعی و مخاراج کردند تا بتهمتش آلوده دارند، و بنسبتی ناخجسته منسوب سازند، امکان نیافت.

از شدت بغض و کینه نهاد بقتل و حبس و شتم و آزار ایشان پرداختند، و معاویه بسب علی علیه السلام حکم داد، و ندانست این کردار بیشتر بر فضایل و مناقب آن حضرت و مناقص و مثالب خودش میافزاید، و تا قیامت در السنه روزگار مذکور میگردد شعر:

ذم خورشید جهان ذم خود است *** که دو چشمم تار و تاریک و بد است

هر کسی کو حاسد کیهان بود *** آن حسد خود مرگ جاویدان بود

چه تدابیر نمودند و اسباب چینی کردند تا مگر ایشانرا آلوده معصیتی سازند، بانحطام و مشاغل دنیا رغبت دهند، و سلب عقاید مردم را از ایشان بنمایند، هیچ فایدتی جز ازدیاد عقیدت آنجماعت بفضایل و مناقب و جلالت

واستحقاق و لیاقت ایشان، و معایب و مفسد و ظلم و عدوان خودشان نتیجه نبخشید.

کدام وقت امیر المؤمنین و اولاد آنحضرت در زمان خود خلفا، یا روز عاشورا با آن سطوت و بیباکی خلفای جود و عظمت هیبت و قساوت آنها، از فضایل و مناقب خودشان، و اخبار پیغمبر در شئونات خودشان تذکره کردند و استشهاد نمودند، جز اینکه همه تصدیق کردند.

و اگر یکی از کثرت شقاوت إمساك ورزید، ببلاها و برص و امثال آن مبتلا شد، حتی خود خلفا و قتله ایشان نتوانستند انکار نمایند، و معنی (الفضل ما شهدت به الأعداء).

و از آنطرف مراتب فسق و فجور خلفای جود و امرای ایشان کتب عامه و خاصه را ملوث ساخته است.

چه بسیار وقت بوده است که معاویة بن ابی سفیانرا با عمرو بن عاص که معین و ناصر او و در طمع مال دنیا حامی معاویه بود، در پاره مواقع مشاجرتی روی داد، و از مثالب همدیگر و مناقب امیر المؤمنین و اولاد آنحضرت صلوة الله علیهم تذکره نکردند.

و کسانیکه باحسان و انعام معاویة روزگار میبردند، بسا اتفاق میافتاد که در روی او فضایل و مآثر علی علیه السلام سخن میکردند.

عجب اینکه اغلب ظلمه و قتله و مخالفین و غاصبین زنازاده، و در کتب عامه معروف و مشهور هستند، و ما نیز در طی این کتب مبار که بروایات علما و مورخین عامه مشروح و مبسوط نموده ایم.

و بسا بود که امامزادگان که بر حال فریقین مطلع بودند، برای احقاق حق ائمه هدی سلام الله علیهم خروج مینمودند، و از جان خود میگذشتند، و ثواب جهاد فی سبیل الله را ذخیره میساختند.

و اگر اینکار و این طلب را بحق و در رضای حق و ثوابت اخرویه نمیدانستند

چگونه گرد اینکار و مجادله با خلفای مقتدر سوء را که میدانستند عاقبت شهید میشوند، جایز میدانستند.

حکایت مختار و جماعت نوابین را چون بخوانند، و بر داستان زید ابن امام زین العابدین و پسرش یحیی علیهما السلام را بنگرند، بسا مطالب معلوم میشود چنانکه در طی این مجلدات مذکور نموده ایم.

خلفای بنی امیه و بنی عباس، چه بسیار تدابیر نمودند تا مگر حضرات معصومین علیهم السلام را آلوده بمعاصی و دنیا طلبی سازند، و نتوانستند.

حکایت زینب کذابه، و فرستادن ماهرویان دلفریب را بزندان، و تقدیم اموال و امارت و ولایت عهد و توهیناتی که در نظر داشتند، و حکایت شیر پرده، و تیر بر تیر نشانیدن، و استفتای از مطالب غامضه و سب معاویه در حضور امام حسن علیه السلام و امثال آن برای اطفای نور الهی «و الله متم نوره و لو کره الکافرون» پوشیده نیست.

روزی غیان بن مالک گروهی را بضیافت بخواند، و از جمله ایشان سعد ابن ابی وقاص بود، پس بیاده ارغوانی دست بسودند، و مست و مستانه زبان بافتخار خود برگشودند، و شعری چند در مفاخرت انشاء نمودند.

سعد بن ابی وقاص زبان بشعری برگشود که متضمن هجای انصار بود، مردی از انصار حاضر و ناظر آن هجا و شکست انصار بود بر آنشکست شکیب نیاورد، و سر سعد را بشکست، سعد بحضرت رسولخدا صلی الله و علیه و آله شکایت برد.

عمر بن خطاب عرض کرد بار خدایا در باب خمر برای ما بیانی شافی مبین دار، این آیه نازل شد «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ» تا پایان آن «فهل أنتم منتهون» عمر گفت «انتهینا یارب».

از حضرت امام زین العابدین مرویست که امیر المؤمنین علیهما الصلاة والسلام فرمود: شتری داشتم، و شتری دیگر رسولخدا مرا از غنیمت داده بود یکتن را آجیر ساختم تا برویم و پاره هیزم بیاوریم یکی از شتران را بیای دیواری بستیم،

و برفتم تا ریسمان و آلت همزم کندن بیاورم.

چون بازگشتم شتر را کشته، و شکمش را پاره پاره و کوهانش را بریده دیدم، در عجب رفتم و سخت ملول شدم، چنانکه نزدیک بود آب از چشمم روان شود، گفتم این کردار کیست؟

گفتند: حمزه در حال مستی باینجا رسید، و جمعی خنیاگر حاضر بودند، زنی فاحشه در میان ایشان بیتی باین معنی بخواند شتر را بکش و ما را کباب بده حمزه چون بشنید شتر را بکشت.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شکایت حمزه را برسول خدای صلی الله وعلیه وآله عرض کردم، و آنحضرت در سرای ام سلمه بود، برخاست و روان شد، من براثر آنحضرت راه سپردم تا بدانجا رفت که حمزه و اصحابش در آنجا بودند.

با حمزه فرمود چرا چنین کردی؟ گفت: پدرانت بنده پدر من بودند. رسول خدا صلی الله وعلیه وآله بازگشت و علی را فرمود غرامت اشتر تو بر من است.

حمزه روز دیگر از این گفتار پشیمان گشت، نزد حضرت رسول صلی الله وعلیه وآله بیامده در پای مبارکش افتاد، بعرض توبه پرداخت رسول خدا صلی الله وعلیه وآله فرمود: برای تو در حضرت خداوند استغفار مینمایم تا ترا بیامرزد، و این داستان پیش از نزول آیت تحریم بود.

و از این حکایت معلوم میشود که خمر قبل از این نیز حرام بوده است، و نزول آیه شریفه در باب حرمت آن برای تأکید تحریم خمر بوده است، چنانکه قول بعضی دیگر از مفسران و اجماع جمیع اصحاب ما بر این است.

و حسن بصری که از فحول علمای سنت و جماعت است میگوید «قل فیهما إنم کبیر» دلیل است بر تحریم خمر در جمیع ادیان و آیه «لا تقربوا الصلوة و أنتم سکاری» دلالت نمیکند بر جواز شرب خمر در غیر نماز، و آیه «إنما الخمر» تا آخر برای تأکید است نه از برای اصل حرمت آن.

از حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه مردیست که یکی روز جماعتی از مردم شام نزد عبدالله بن عمر آمده گفتند: ای پسر عمر، ما را از آنچه در باب خمر و هرگونه مسکر شنیده خبر بده.

گفت: از رسولخدا صلی الله علیه وآله شنیدم فرمود: سوگند بخدائی که مرا بخلقان بحق فرستاد، هر کس يك شربت از مسکر بیاشامد، خداوند سبحان تا چهل روز نماز شرا قبول نکند، و اما اگر توبه نماید مقبول باشد، و اگر سه شربت بخورد یکصد و بیست شبانه روز نمازش مقبول نباشد، و خدایرا واجب افتد که او را ودعة الخبال بچشانند.

عرض کردند: ودعة الخبال چیست؟ فرمود: خون وریم دوزخیان است که از شکمشان بیرون آید، و جای او در وادی باشد از دوزخ که وسعت آن از مشرق تا مغرب، و او در آن موج زند و آتش دوزخ او را بر بالا و پائین اندازد.

و بعد از آن فرمود: بحق آن خدائی که مرا براستی بخلق بفرستاد که خمر خواره در قیامت سیاهروی و کبود چشم باشد، و لبها از دهن باز افتاده، و آب از دهنش برود، و جمله خلائق چون او را بنگرند از دیدارش متنفر میگردند.

و خمر خوار تشنه میمیرد و در قبر تشنه باشد، و روز قیامت تشنه محشور میشود، و هزار بانگ واعطشاه برکشد، و پس از هزار سال او را آبی دهند از دردی زیت جوشان، چون نزدیک لب رساند رویش بریان شود، و دندانهایش بدهانش اندر افتد، و چشمهایش بیرون آید، و چون بیاشامد هر چه از آلات و اشیاء در شکمش باشد همه فرود افتد.

از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مرویست که فرمود: «لو وقعت قطرة من خمر في بئر فبنيت منارة مكانها، لم أؤذن عليها، ولو وقعت في بحر ثم جف و ثبت فيه الكلاء لم أرعه».

اگر قطره خمر در چاهی افتد و در آنمکان مناره بسازند من بر فراز آن مناره اذان نگویم و اگر بدریا افتد و بعد از آن دریا خشک شود و گیاه در آن بروید، من از آن گیاه چاروانچرانم.

و هم از رسول خدا صلی الله و علیه و آله مأثور است که فرمود: ده تن از امت من هستند که دعوی ایمان مینمایند، با اینکه کافرنند.

یکی تارك نماز، دوم مانع زکاة، سوم رباخوار، چهارم زناکار، پنجم خمر خواره، ششم بنگ خور، هفتم تمام فتنان یعنی سخن چین فتنه گر، هشتم مغتاب، نهم آزار رساننده بهمسایگان خود، دهم ساعی در میان ظلمه.

بعد از آن فرمود: چون روز قیامت باشد عقربی از کژدمهای دوزخ بصحرای قیامت در آید که دهنش در مشرق و دمش تا مغرب رسیده باشد، و فریاد بر کشد جبرئیل علیه السلام فرماید: کرامیطلبی ای عقرب: گوید شش کس را.

اول تارك الصلاة ولو بیک رکعت باشد، دوم مانع الزکاة اگر چه بحبه باشد، سوم شارب الخمر اگر چه بقطره باشد، چهارم آکل الربا اگر چه بلقمه باشد، پنجم عاق والدین اگر چه بکلمه باشد، ششم جماعتی که در مسجد در امور دنیا سخن کنند، و از آن پس این شش طایفه را بدهان برچیند چنانکه کبوتر کنجد را و بجهنم رود.

محققان گفته اند که ممکن میباشد بهر يك از این آیات اربعه مذکوره استدلال نمود که خمر در همه از منه حرام بوده است.

أما آیه اولی، بدلیل اینکه خدای تعالی فرموده است «تتخذون منه سکرًا و رزقا حسناً» زیرا که وصف رزق بحسن که قسیم سکر است، از ادل دلائل است که مسکر حلال نیست و حلال نبوده است، و إلا وصف حسن برزق اختصاص نمیگرفت.

و اگر گویند: این آیه در معرض امتنان واقع شده است، و خداوند منان بچیزی که محرم است امتنان نمیفرماید پس در اول اسلام حلال بوده است، و بآیه

«إنما الخمر» حرام شده است.

گوئیم مراد اوست بخلق اصول و ریشه آن که ثمرات از آنست وصله حیث انتفاع بآن بر وجوه متعدده است که در شرع جایز است.

و أما آیه دوم بعلت آنست که در آن اخبار فرموده که تعاطی خمر گناه بزرگ است، وائم از کبائر است، بدلیل قول خدا یتعالی «ومن یکسب خطیئة أو ائماً الی آخر» و معذک بسبب مبالغه متصف بآن شده.

و أما آیت سوم بعلت آنستکه خداوند سبحان در آن بیان فرموده است که سکر و مستی منافی نماز است، و نماز واجبست، و وجوب احد متنافیین مستلزم تحریم دیگرست، زیرا که امر بچیزی مستلزم نهی از ضد آنست، چنانکه در اصول مقرر شده است.

و أما آیه چهارم ظاهر الدلالة میباشد بر تحریم، و مزیت تفصیل و تبیین آن در موضع خود مذکور است.

و سید مرتضی علم الهدی قدس سره استدلال فرموده است بر تحریم وهر مسکری بآیه خامسه «وهی قوله تعالی فی الأعراف: قل إنما حرم ربی الفواحش» الخ- چه مراد با ثم خمر است، چنانکه شاعر گفته:

شربت الاثم حتی ضلّ عقلی *** کذاک الاثم یفعل بالعقول

و مراد «ماظهر» زناى با ذوات الاعلام «وما بطن» با مستترات ولواطه است، و بعد از آن فرموده است: آنچه مفسران و فقهای عامه گفته اند که خمر حلال بوده است باجماع ما قولی است باطل، و از ائمه ما نیز صلوات الله علیهم بر اینطریق نقل شده است، و اینکه رسولخداى صلی الله وعلیه وآله خمر را ام الخبائث فرموده است بالصراحة بر تحریم در جمیع از مان دلالت مینماید.

معلوم باد که میسر اسمی است جامع جمیع قمارها حتی لعب بچهارده خانه و نرد و شطرنج و بیض و جوز و امثال آن و اینقول از ائمه هدی صلوات الله علیهم مرویست و از ابن عباس و مجاهد و قتاده و حسن.

و در خبر وارد است که امیرالمؤمنین علیه السلام بر قومی بر گذشت که شطرنج میباختند فرمود «ما هذه التماثيل التي أنتم أنها عاكفون» (1) پس پاره خاک بر گرفت و در آن میان افکند و گفته اند در هر موضعی که اینکار کنند، چون نیک بنگرند گرد و خاک آنجا پیدا شود، اگر چه جایی باشد که اصلاً کمان خاک در آن نرود.

و در کشف از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است که: «إن النرد والشطرنج من الميسر».

و از پیغمبر صلی الله وعلیه وآله مروی است که «ایاکم وهاتین الکمبتین المشومتین فانهما من میسر العجم» از این دو کعب شوم که نرد و شطرنج است پرهیزید که این هر دو از قمار مردم عجم است.

«قال الله تعالى: قل إنما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن والائمه و البغى بغير الحق و أن تشركوا بالله ما لم ينزل به سلطاناً و أن تقولوا على الله ما لا تعلمون» (2).

و در سوره انعام نیز چون این آیت مناسب آیه مذکوره است رقم میشود «قل تعالوا أقل ما حرم ربکم علیکم ألا تشركوا به شیئاً و بالوالدین احساناً ولا تقتلوا اولادکم من إملاق نحن نرزقکم وایاهم ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق ذلكم وصيکم به لعلکم تعقلون» (3).

و از این پیش در جلد دوم این کتاب در ذیل احکامی که راجع بتزویج است باین آیه مبارکه اشارت شد.

بالجمله میفرماید: بگو ای محمد باجماعت مشرکان که از روی جهل و نادانی و شقاوت و مخالف احکام سبحانی بتحلیل محرماتی که بعضی در شرع و برخی در

ص: 94

1- سوره انبیاء آیه 53.

2- سوره اعراف آیه 32.

3- سوره انعام آیه 152.

عقل حرام هستند و این جماعت در تحلیل حرام و تحریم حلال بر خطا میروند، جز اینست که حرام فرموده است آفریدگار من آنچه‌هاست که بتزاید قبح از گناهان کبیره متصف هستند یا هر چیزی که متعلق بفروج باشد، آنچه از آن آشکار است، و آنچه پنهان است.

و نیز حرام گردانید گناهی را که بر آن حدی مقرر نیست، چون گناهان کوچک و صغیر که بر آن حدی مقرر نیست یا هر چه موجب اثم و گناه باشد و بقولی مراد شرب خمر است، چنانکه مذکور و بشعر شاعر استشهاد رفت.

و حرام فرمود ستمکاری یا کبر را بناحق، و این متعلق به بغی است، و تأکید آنرا مینماید بر حسب معنی، زیرا که بدیهی است که ظلم و کبر بحق نخواهد بود، چنانکه میفرماید «و یقتلون النبیین بغیر الحق» چه مسلم است که قتل کسی که دارای رتبه نبوت است بحق نیست.

و بغی در اصل لغت بمعنی طلب است، و طلب شامل حلال و حرام است، لاجرم مقید بغیر حق گردانید، و بر هر تقدیر افراد بنی بجهت مبالغه است.

و دیگر حرام فرمود که بخدای شرک بیاورند در عبادت آن چیز را که نفرستاده است پیرستش آن حجتی و برهانی، و جمیع اشراک معری از دلیل است این تهکم است بر مشرکان و تنبیه بر تحریم اتباع آنچه برهانی بر آن دلالت نمیکند و آنرا نیز حرام گردانیده است.

و نیز حرام فرموده است که بگوئید بدروغ و افترا بر خدا آنچه را نمیدانید مانند تحریم حرث و انعام، و برهنه طواف بیت الحرام و آنرا بخدای اسناد دادن چنانکه میگفتند خدای ما را امر بآن فرموده است.

حکایت کرده اند که اهل جاهلیت در روز زنار حرام میدانستند چه کمان میرفت آشکارا میشود و در شب که مظان خفای آن است حلال میدانستند، لاجرم یزدانتعالی در این آیه شریفه فواحش آشکار و نهانرا حرام فرمود.

و میفرماید و مکشید فرزندان خود را بسبب درویشی و نادارائی ما روزی می‌دهیم شما را و ایشانرا، و نزدیکی مکنید و مرتکب نشوید زشتیها و ناپسندها را مراد معاصی کبیره است یا زنا و مقدمات آنست، آنچه آشکارا باشد از آن و آنچه پنهان باشد، یا آشکارا خمر است و پوشیده زنا است.

و مکشید آن نفسی را که حرام فرموده است خدایتعالی کشتن آنرا مگر بحق که قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن یا لواطه.

باین چهار نهی و يك امر وصیت کرد یعنی امر فرمود بنگاهداشت آن تا مگر در یابید و بدانید که راه راست اینست.

از ابن عباس مردیست که بزرگان عرب بطور پوشیده زنا میکردند، و او باش و مردم بیباک آشکارا باین کردار قبیح و قبیح میشدند، لاجرم خداوند تعالی فرمود گرد زنا مگردید خواه آشکارا خواه پوشیده.

رسول خدا صلی الله وعلیه وآله فرمود: «لا یحل دم امرء مسلم إلا بأحد خصال أربع: كفر بعد إیمان، و زنا بعد إحصان، و رجل عمل عمل لوط، و رجل قتل نفساً بغير نفس».

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود «ما ظهر» بمعنی زنا است و ما بطن دوستی مردان با زنان است بر وجه مخادنه و عاشقی و معشوقی، واولی آنست که مراد جمیع گناه آشکارا و پنهان باشد، چنانکه اخبار دیگر این معنی را نمایش گر است.

و هم در تفسیر برهان از معصوم علیه السلام مرویست که «ماظهر» نکاح زن پدر است و «ما بطن» بمعنی زنا میباشد.

و هم از عبد صالح علیه السلام در آیه مذکوره مروی است که فرمود: «إن القرآن له ظهر و بطن، فجمیع ما حرم الله فی القرآن هو الظاهر، و الباطن من ذلك أئمة ما أحل الله فی الكتاب هو الظاهر، و الباطن من ذلك أئمة الجور، و جمیع الحق علیهم السلام».

حسن بن محمد قمی نیشابوری از علمای سنت و جماعت در تفسیر خود معروف بغرائب القرآن در ذیل آیه شریفه «يسئلونك عن الخمر والميسر - إلى آخرها» مینویسد.

در باب حرمت خمر و میسر چهار آیه در مکه معظمه نازل شد یکی «و من تمرات النخيل والأعناب» تا آخر.

میگوید مسلمانان خمر را میآشامیدند و برای ایشان حلال بود تا در حضرت رسولخداى چنانکه مذکور شد استدعای فتوای در باب خمر و میسر که مذهب عقل و مسلک مالست شدند، آیه شریفه نازل شد، و بعضی آشامیدند و برخی ترك کردند.

تا بحکایت عبدالرحمن بن عوف و مستی او و قراءت سوره کافرون بدون لاء نافیه و نزول آیه «ولا تقرّبوا الصلوة» از آن بحکایت شکستن سر سعد ابن ابی وقاص در حال مستی و استدعای تبیین امر خمر و نزول آیه «إنما الخمر والميسر» إلى قوله «فهل أنتم منتهون» رسید، چنانکه مبسوط مرقوم شد.

نیشابوری میگوید: حکمت وقوع تحریم بر اینوجه اینست که آنقوم در آنزمان با شرب خمر الفت داشتند، و سودمندی ایشان در کار خمر بسیار بود.

لا-جرم اگر یکدفعه ممنوع میشدند بر ایشان سخت دشوار میشد، چه باز داشتن کسیرا از آنچه بآن مألوف است دشوار است، لاجرم خدایتعالی این تحریم را بتدریج و رفق افکند.

میگوید: علمای عامه در مفهوم خمر باختلاف رفته اند شافعی میگوید: هر شرابی و آشامیدنی که سکر و مستی آورد چنین شرابی خمر است، و ابو حنیفه میگوید: خمر آن شرابیست که بجوشد و جوشش شدید گردد چندانکه کف بر آورد و بیفکند آن فشرده انگور.

و شافعی باین روایت ابی داود در سنن خود از شعبی از ابن عمر از عمر

احتجاج میورزد که میگوید: نازل شد تحریم خمر روزی که نازل شد یعنی آیت تحریم نازل گشت.

و خمر از پنج چیز است از انگور و خرما و عسل و گندم و جو و این دلیل است که خمر نزد این جماعت هر چیزیست که غامر العقل یعنی مخالف با عقل شود و ترکیب دلالت بر ستر و تغطیه مینماید و از این باب است خمار المرثة.

و همچنین است آنروایتی که نعمان بن بشیر نموده است که رسولخدا صلی الله وعلیه وآله فرمود: «إن من العنب خمراً، وإن من التمر خمراً، وإن من العسل خمراً، وإن من البر خمراً، وإن من الشعير خمراً» یعنی خمر از پنج چیز مذکور بعمل میآید.

خطابی میگوید اینکه این پنج چیز اختصاص بنام برداری شد، برای این است که در آنزمان معهود بوده است «و كل ما في معناها من ذرة أوصلت أو عصاره شجر فحكمها حكم هذه الخمسة، كما أن تخصيص الأشياء الستة في خبر الربا لا يمنع من ثبوت حكم الربا في غيرها».

و از ابن عمران مروی است که رسول خدا صلی الله وعلیه وآله «كل مسكر خمر و كل خمر حرام» پس مراد شارع اینست که «كل مسكر خمر لغة أو شرعاً فيكون حقيقة لغوية أو شرعية كالصلاة و إن منع ذلك فلا أقل من أن يكون معناه أنه كالخمر في الحرمة و هو المراد».

و از عایشه مرویست که گفت: از رسولخدا صلی الله وعلیه وآله از تبع یعنی از حرمتش پرسیدم، و آن شرایبست که از انگبین بعمل میآورند، فرمود: «كل شراب مسكر و هو حرام» هر گونه آشامیدنی که مستی آورد حرام است.

و از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که گفت: رسولخدا صلی الله وعلیه وآله از هر مسکری و مفتری نهی فرمود.

خطابی میگوید مفتی هر گونه شرایبست که مورث فتور و سستی و خدر در اعضا گردد، و از آیات وارده در باب خمر دو آیه از آن آیات بلفظ خمر است،

و جز آن بلفظ مسکر است مثل لا تقربوا الصلوة وأنتم سكارى» (1) و در این دلیل است که مراد بخمر همان مسکر است.

و همچنین در قول عمر بن خطاب و معاذ که گفتند: «الخمير مذهبة للعقل» باده ناب عقل را میبرد، و اینکلمه واجب میکند که هر مشروبی و چیزیکه در ذهاب و بردن عقل مساوی خمر باشد در همین حکم و معنی است، و ابن عین خمر است یا مساوی باخمر است در علت تحریم.

و نیز قول خدا تعالی «إنما يريد الشيطان أن يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر - إلى آخرها» باز مینماید که هیچ شکی نمیروند که این افعال معلل بسکر و مستی است، پس معلوم میشود که حرمت خمر معلل باسکار است و اینکه واجب است قطع باینکه هر مست کننده خمر است «و إما أن يلزم الحكم بالحرمة في كل مسكر».

حجة ابي حنيفة قول خدا يتعالى «تتخذون منه سكرًا و رزقا حسناً» منتهی است که از جانب خدايتعالى بر ما یعنی عطف است بر سایر منن الهیه که در آیه شریفه «و من ثمرات النخيل والأعناب» و قبل از این آیه شریفه مذکوره شده است بر بندگان خود، باینکه اتخاذ سکر و رزق حسن را مذکور داشته، و نبیذ سکر و رزق حسن است، پس واجب است که مباح باشد، زیرا که منت نهادن جز در آنچه مباح است نمیشاید.

و جواب اینسخن در همین فصل داده شده که نبیذ و خمر قسیم آنست، و ضد آن، و غیر حسن است.

و نیز در صحیحین آورده است که جا بر روایت کرده است که رسولخداى صلی الله وعلیه وآله و آب طلبید، مردی عرض کرد یا رسول الله «ألا أسقيت نبیذاً» آیا نبیذی بتو سقایت نکنم فرمود: بلی سقایت کن، آنمرد بیرونشد و شتابان برفت و قدحی که در آن نبیذ بود بیاورد، و آنحضرت بنوشید.

میگوید: دانسته باش که جنس مسکر حرام است خواه کم خواه زیاد

«نیاً کان أو مطبوخاً» نا پخته باشد یا پخته شده باشد زیرا که رسول‌خدا صلی الله وعلیه وآله میفرماید: «ما أسکر کثیره فقليله حرام» هر چه بسیارش مستی آورد، پس اندکش نیز حرامست البته اندکش چون حرام باشد بسیارش بطریق اولی حرامست.

در قاموس مینویسد «نبيذ» با نون موحده و یاء حطی و ذال معجمه بر وزن أسیر شراب خرما و نحو آنست «فقد نبذه و أنبذه و انتبذه ونبذه» از باب نصر و افعال و افتعال و تفعیل یعنی شراب کرد و عصاره کشید آنرا.

وشنك بيز بكسرباء ابجد برون رنگ ريز، وشنك ويزبا و او بهمان وزن وشنك ويربجای زاء هوز راء مهمله، شرابيست که از درخت خرما حاصل شود، و لغت فارسی است.

و از عایشه مرویست که گفت: از رسول خدا صلی الله وعلیه وآله مرویست که فرمود: «کل مسکر حرام و ما أسکر منه الفرق فالکف منه حرام».

خطابی گفته است فرق پیمانہ ایست که گنجایش آنرا داشته باشد که شانزده رطل آب در آن بریزند، معنی اینستکه هر مست کننده حرام است و آنچه يك پیمانہ بچنین و زنش باشد باندازه يك كف دست آنها حرام است، و در این کلام معجز نظام روشنترین بیان است که حرمت شامل جمیع اجزاء شراب است.

در مجمع البحرین مینویسد در حدیث حایض وارد است «یکفیها من الماء فرق» میگوید: فرق بتحریک پیمانہ ایست که شانزده رطل در آن جای کند که عبارت از دوازده مدرسه صاع میباشد نزد مردم حجاز، و بعضی گفته اند فرق پنج قسط است و قسط نصف صاع است، و اما فرق بسکون راء مهمله یکصد و بیست رطل است.

ابن اثیر در نهایه میگوید: در حدیث وارد است «ما أسکره القوم الفرق فالحسوة منه حرام» آنچه یکه یکفرق از آن قومی را مست میگرداند يك شربتش حرامست «حسوه» بضم حاء مهمله يك جرعه از شرابست بقدریکه يك مره آشامیده میشود.

و در حدیث عایشه وارد است «ما كنت أغتسل من إناء يقال له الفرق» خویشان را از ظرفی که فرق نامند نمی شستم، و هم این حدیث را رقم کرده اند «ما أسکر منه الفرق فالحسوة منه حرام».

مردی از ابن عباس از عصیر پرسید گفت: «اشر به ماکان طریاً» فشرده انگور را ناگاهی که ترو تازه است بیاشام، گفت: من طبخ داده ام و اینک در خانه مقداری هست، گفت آیا قبل از آنکه طبخ بشود شراب آن بودی؟ گفت نبودم، گفت آتش چیزی را که محققاً حرامست حلال نمیکند.

و ابوحنیفه میگوید: مطبوخ از فشرده انگور اگر کمتر از دو ثلث آن در طبخ رفته باشد حرام است بر کسیکه آنرا آشامیده باشد، حدی وارد نیست مگر وقتیکه مست شود، و اگر دو ثلث آن در حال طبخ برود و یک ثلث آن بماند حلال است مگر قدریکه مسکر باشد، اینوقت حرام میشود و شاربش را حد باید زد.

روایت کرده اند که عمر بن خطاب بیاره عمال خود نوشت «أما بعد فاطبخوا شرابکم حتی یذهب منه نصیب الشیطان فان له اثین ولکم واحد».

شراب خود را چندان طبخ بدهید که بهره شیطان از آن برود زیرا که شیطان را از آن شراب بحسب تقسیم بر سه قسمت دو ثلث و شما را یک ثلث، پس بایستی چندان طبخ دهید و بجوشانید که دو ثلثش برود و بشیطان برسد و یک ثلث آن برای شما بماند و حلال باشد.

و در این کلام کنایاتی است که میخواهد برساند که چون غیر از این باشد و باین اندازه مطبوخ نگردد حرامست، و حرام در خور شیطان و خاص او باید باشد.

ونقیع خرما و مویز چون اشتداد بگیرد حرام است لکن حدی بر آشامنده آن مقرر نیست تا گاهیکه مستی نیاورده باشد، پس اگر پخته باشد حلال است مگر چندان بخورند که مست بگردند، و در اینحال حرام میشود و آنکس که بیاشامد حدس میزنند و ذهاب ثلثین در نقیع محل اعتنا نیست.

در مجمع البحرین مینویسد: «نقیع» آن شرابی است که از مویز میگیرند

«ینفع فی الماء من غیر طبخ» چنانکه در حدیث نیز باین معنی وارد است، و هم بمعنی آب بسیار مجتمع است.

و نبیذ که از گندم و جو وانگبین و غیرها بگیرند حلال میباشد «لیاً کان أو مطبوخاً» خواه پخته نشده یا شده باشد، و از این نبیذ جز آنمقدار که مستی آورد حرام نیست، نبیذ آن شرابست که از خرما و مویز و انگبین و گندم و جو و غیر ذلک بعمل آورند.

و در باب کسیکه مست شد و اندازه آن باختلاف سخن کرده اند.

شافعی گفته است که سکران آنکسی را گویند که مستی وی بآنجا کشیده باشد که سخنان بهم پیوسته و منظوم او اختلاط پذیرد، و سر پوشیده و مکتومش مکشوف آید، یعنی سخن را بچرند و پرند و بی سر و بن سپارد، و سر خود را که ظاهر کردنش را روانمیدانست، از قوت مستی ظاهر سازد، و البته در کشف اسرار مفاسد و معایب بسیار آشکار آید.

و گفته اند سکران کسی است که مستی آن بان مقدار مقرر شده باشد که آسمان را از زمین امتیاز ندهد.

و برخی گفته اند: مست و طافح کسی است که چندان از خود بیخبر باشد که چون بجایی رهسپر گردد، در حال گام زدن از این سوی بدانسوی افتد، و نداند و در سخن راندن نداند چه میگوید، و هذیان بگوید.

و اقرب این معنی ها اینست که رجوع باین امر بسوی عادت است، یعنی درجات و قوت قوی و مغز اشخاص فرق دارند، باید در شخص مست نگران شد که در حال هوشیاری گفتار و کردار و رفتار و اطوار و لیاقت مغز و هوشمندی و حالات و صفات او بر چه میزان بوده است، آنوقت در عالم مستی و تغییر حالش حکم نمود.

بسا کسان که در حال هوشیاری نیز گفتار و کردارش مانند عقلا و دانشمندانی است که در عالم مستی رفتار مینمایند، و بسا مردم قوی الحواس والدماع که در عالم مستی چون مردم متداول میشوند.

اینست که پاره مردم با مغز، چون شراب بخورند و مست گردند چنان حرکات و کلمات ایشان مضبوط و با ظاهر مناسب است که جز مردم هوشیار دقیقه یاب نمیتوانند استنباط مستی او را بنمایند، و با همدیگر بایماء و اشاره مستی او را می‌رسانند.

و پاره مردم کم مغز بیک پیاله چنان مست شوند که هر کودکی تغییر حال و احوال ایشان را می‌فهمد، و بر آنها خنده میزند، و شاید بسیاری کمتر از آن شخص با مغز که از مستیش همه کس آگاه نتواند شد خورده باشد.

و برخی که میدانند خورده است و خورنده خود منکر آشامیدنست کار بجائی میرسد که بوی دهانش استنباط مینمایند.

و همچنین پاره دیگر که میدانند خمر در مزاج قوی القدرت آنها چند متصرف و مؤثر نیست، و از بوی دهانشان خواهند فهمید، بعضی چیزها میخورند که بوی دهان را نیز میبرد و در اینحال بهیچوجه نمیتوان حکم بر شرابخوردن ایشان نمود چه نه از رفتار و گفتار و نه از بوی دهان میتوان حکم بر مستی آنها نمود، لاجرم بسلامت مینوشند و بعافیت میگذرند و محکوم بهیچ حکمی و حدی نمیشوند.

صاحب قاموس مینویسد: خمر چیزی است که مست کننده است از شیر انگور، یا عام است مثل خمره بفتح اول و زیادتی هاء، و گاهی در استعمال مذکر آمده و عموم آن صحیحتر است زیرا که خمر حرام کرده شد و حال آنکه در مدینه شراب انگوری نبود، و شراب در آنجا از غوره خرما و خرمای خشک بوده است.

و اینکه موسوم بخمر شد برای اینست که میپوشاند عقل را با اینکه شیر خرما گذاشته میشود تا بعد خود برسد و خمیر و ترش گردد، یا برای اینکه عقل را مخلوط مینماید، و بمعنی انگور و بمعنی پرده و بمعنی پوشیدن است، مثل

اخمار و بمعنی آشامیدن شراب است و اخمار از باب افعال کینه وری و دشمنی کردن است.

و نیز در لغت «سباء» مینویسد «سباء الخمر» یعنی خرید شراب را برای خوردن، و سباء برون شداد خریدن شراب است و سبینه برون سفینه شراب را گویند، و در لغت سبی با یاء حطی بمعنی اشارت کرده است.

بعد از آن این قول خدایست «یسئلونک عن الخمر والمیسر» و در اینجا نیشابوری میگوید: در این آیه شریفه بیانی مبین نیست که معلوم گردد آنجماعت از چه چیز معین پرسش کرده اند.

لا-جرم احتمال میرود که ایشان از حقیقت و ماهیت خمر و میسر پرسیده باشند، یا اینکه سؤال ایشان احتمال دارد که از حلال بودن یا حرمت انتفاع بان در بیع و شری و تجارت آن باشد یعنی «یسئلونک عما فی تعاطیهما».

و اما کیفیت دلالت آیه شریفه بر حرمت آن همانا از آن حیث میباشد که این آیه مشتمل بر آنست که در خمر گناه دائم است و اثم حرام است «لقوله تعالی قل إنما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم».

و آنچه مؤکد این دو سؤال است «کان واقعاً من مطلق الخمر» و خداوند تعالی اثم و گناه را لازم این ماهیت یعنی خمر فرموده است، لاجرم لازم آن میشود اثم بر جمیع تقادیر از شرب و غیر ذلك از وجوه انتفاع و استعمال آن.

و نیز تصریح فرموده است باینکه اثم و گناهی که از آشامیدن آن حاصل و ثابت میشود بزرگتر از آن نفعی است که متوهم میشود بر آن عاجلا.

و اینکه بزرگان صحابه باین آیه در حرمت خمر و قمر قانع نشدند برای این بود که خواستار بودند آیتی از این آیت مؤکدتر در تحریم نازل شود تا وثوق و اطمینان ایشان زیاد گردد.

چنانکه حضرت ابراهیم علیه وعلی نبینا و آله السلام خواستار مشاهدت زنده گردیدن مرده شد «لمزید الایقان و رکوناً الی سکون النفس بالعیان».

نیشابوری میگوید: پس اگر بگوئید اثم وکناه لازمه ماهیت خمر است، من حیث هی و از آن انفکاک ندارد، پس از چه روی در جمیع شرایع سابقه حرام نبود.

در جواب میگویم: چه بسیار نواقصی در ادیان سابقه بود که شریعت و قانون مبارك حضرت خاتم النبیین صلی الله وعلیه وآله متمم آن گردید، و أيضاً این لزوم شرعی است و ممکن است که مختلف گردد شرایع بر حسب اختلاف ازمان خصوصاً «اذا اعتبر مصالح الانسان».

نیشابوری میگوید: میسر بمعنی قمار و مصدر است، میسر بروزن موعده و مرجع از این دو فعل آمده است گفته میشود «یسرته» یعنی «قمرته» مشتق از یسار است، زیرا که قمار بازی بسار و دولت آنشخص را سلب مینماید.

از ابن عباس مسطور است که بسیار میشد که در زمان جاهلیت مرد قمارباز زن و مالش را از دست میداد.

راقم حروف گوید: عجب اینست که در این زمان عالمیت نیز اینگونه اتفاقات بسیار افتاده است.

یا میسر از یسر یعنی آسانی باشد، زیرا که در باختن قمار مال قمار باز را سهولت و بدون زحمت و کدی و تدریج از دستش میبرند، و این قتیبه گفته است میسر از تجزیه و اقتسام است گفته میشود «یسر والشیء» گاهی که چیزی را قیمت نمایند.

جزور یعنی شتر کشتنی را میسر مینامند، زیرا که بچندین جزء میشود. و یاسر جاز راست، یعنی کشنده شتر قربانی پاره پاره و تکه تکه میشود.

واحدی گوید: «یسر الشیء» یعنی وجب و یاسر واجب است «بسبب القدح» نیشابوری میگوید: اما صفت المیسر و کیفیت و چگونگی این قمار باختن چنانکه در تفسیر کشف وارد است اینست که:

مردم جاهلیت را ده قرح یعنی تیر بود که عبارت از ازلام و اقلام باشد، و نامهای ایشان چنین است: قذ، و دیگر توام، و دیگر رقیب، و دیگر جلس و دیگر نافس، و دیگر مسیل، و دیگر معلی، و دیگر منیح، و دیگر سفح، و دیگر دعداست.

و برای هر يك از آنها که بیرون می‌آمد صاحب آنرا نصیبی معین بود از آن جزوری و شتری که میکشند، و برده قسمت و بقولی بیست و هشت جزء مینمودند.

و سه تیر از آن اقداح را که منیح و سفح و دعد باشد سهمی نبود، و برای قذ، يك سهم، و برای نوام دوسهم، و برای رقیب سه سهم، و برای جلس چهار، و برای نافس پنج سهم، و برای مسیل شش سهم، و معلی را هفت سهم.

و این تیرها را در ربابه که عبارت از خریطه بود، قرار داده در دست عادل داد آنگاه آن خریطه را بجنبش آورده، و آن شخص دست در آن برده و بنام مردی تیری بیرون آورده، و هر کس از آن تیرها که دارای نصیبی بود بنام او بیرون می‌آمد آن قسمتی که در آن تیر نوشته شده میگرفت، و هر کس را تیری که قسمتی نداشت بنامش می‌آمد بهره نمیبرد و بهای آنرا بتمامت بغرامت و تاوان میداد.

و قانون ایشان آن بود که این نصیبه‌ها را بفقراء میدادند، و خودشان از آن نمیخوردند، و باین کردار افتخار میجستند، و آنکس را که دخیل این امر نمیشد نکوهش میکردند، و او را بدم مینامیدند.

علمای اعلام گفته: نرد و شطرنج و غیرهما از سائر انواع قمار در حکم مسیر است، و آن خبر پیغمبر صلی الله وعلیه وآله را «ایاکم وهاتین الکعبتین» را رقم کرده است.

و میگوید از ابن سیرین و مجاهد و عطا مروی است «کل شیء فیه خطر فهو من المیسر حتی لعب الصبیان بالجوز» هر چیزی و کاریکه در آن گرو بستنی باشد، در شمار قمار است حتی بازی کودکان بگردکان.

و بخبریکه از امیر المؤمنین علیه السلام «ما هذه التماثل» مذکور شد اشارت میکند،

و میگوید: جز اینکه از شافعی رخصت در لعب شطرنج کامیکه از رمان و کرو بندی خالی باشد، و لسان را از طغیان و نماز را از نسیان باز نگرداند، رسیده است چه میسر آن کرداری است که موجب دفع مال و أخذ مال باشد، و اینگونه شطرنج بازی باعث اینکار نمیشود، و از ابن زبیر و ابهریره و جمعی کثیر از پیشینیان لعب شطرنج را حکایت کرده اند.

و أما سبق و سابق در فصل و خف و حافر، با تفاق علما جایز است چه رسول خدا صلی الله و علیه و آله میفرماید: «لا سبق إلا فی نصل أو خف أو حافر» یعنی «فی ذي نصل و فی ذي خف و فی ذي حافر» چه در این کردار تیر افکنی و دویدن و دواییدن آمادگی برای برای جهاد است، چنانکه در کتب فقهیه شرح و بسطش مرقوم است.

«قل فیهما اثم کبیر» یعنی این هر دو از کبائر و گناهان بزرگ محسوبست «و کثیر» باناء مثلثه نیز قراءت شده است که بمعنی کثرت باشد، یعنی در شرب خمر و قمار و قمار گناهان بسیار است.

اما این بنده کبیره را با باء موحده را صحیح تر میدانند، بدلیل اینکه بعد از آن میفرماید «أکبر من نفعهما» و کثیره که بمعنی بسیار باشد از اینست کسه اصحاب شرب خمر و قمار مرتکب آنام و گناهان بسیار میشوند از وجوه کثیره.

اما این ارتکاب از جهت نوشیدن خمر برای این است که خمر دشمن عقل و خردی است که عقال طبع و پای بند اشتر نفس اماره و اشرف خصایص انسانست که عقل اوست، و مقابل اشرف پست ترین و اخس اشیاء است.

از ادیبی مذکور است که بر مردی مست بگذشت و او در دست خود ببولیدی و چهره خود را مانند کسی که وضو میسازد مسح کردی، و همی گفتمی سپاس خدایرا که اسلام را نور و آب را طهور گردانید.

حکایت کرده اند که در زمان جاهلیت با عباس بن مرداس گفتند: از چه روی خمر نمیآشامی؟ چه بر جرأت و دلیری تو میافزاید.

گفت: من نه آنم که بدست خودم جهل و نادانی خود را بگیرم و بآندرون خود در آورم، و هیچ خوشنود نمیشوم که بامداد نمایم در حالیکه سید و بزرگ قوم خود باشم و شامگاه نمایم در حالیکه از تمام ایشان سفیه تر و خوارتر شوم.

و از خواص خمر اینست که آدمی هر قدر اشتغالش بآشامیدن این شراب مفاسد نصاب بیشتر باشد، میل و رغبت آن بدان بیشتر گردد، و قوت و چیرگی نفس ناپروا بر آن قویتر، بخلاف سایر معاصی مثل زنا و جز آن که بر این حال و صفت نیستند.

و نکایت میکند بر این مطلب و دلیل این عنوان همین قول خداوند منان «إنما يريد الشيطان أن يوقع بينكم العداوة والبغضاء الی آخر الآية» (1).

و قول رسول خدا صلی الله وعلیه وآله «الخمير ام الخبائث» برای مذمت شراب ناب و قصر برای شراب آن کفایت مینماید، و اینکه رسول خدا صلی الله وعلیه وآله بسبب خمر دهان را لعن نمود چنانکه مذکور شد.

و بر اینگونه است که سخن در باب میسر، با اینکه در میسر خوردن اموال دیگرانست بر طریق باطل.

و اما منافع مذکوره، تفصیل آن اینست که مردم جاهلترین چون خمر را از دیگر نواحی جلب مینمودند و میآوردند، بهائی گزاف بر آن می بستند و سودمند میشدند، و چنان بود که هر وقت خریدار در بیع و خرید آن بمماسکت و دقیقه گوئی نمیرداخت این کردار و سهل انکار را فضیلتی و مکرمتی از وی بشمار میآوردند، و باین سبب سودمندی فروشنده خمر بسیار میشد.

بقراط حکیم مشهور میفرماید: در باده ناب ده منفعت است: پنج منفعت در جسم و پنج منفعت دیگر نفسانیه است.

اما منافع جسمانیه یکی اینست که غذا را خوب هضم میکند، و بول را

ص: 108

میراند، و دیدار را نکو میگرداند، و بوی را خوش میسازد، و در قوت باه میافزاید.

و پنج منفعت نفسانی اینست که نفس را مسرور و جانرا شادان میسازد، و آرزو را نزدیک میگرداند، و نفس را شجاع مینماید، و خلق و خوی را نیکو میفرماید، و بخل را زایل میکند.

و از منافع میسر و قمار بازی توسعه بر حاجتمندانست، زیرا که آنچه از بازی و لعب بدست میآوردند بر مساکین متفرق مینمودند، و در ازای آن ثنای جمیل و مدح باقی را کسب میکردند.

و هیچ شکی در آن نیست که منافع خمر و میسر از آن حیثیت که مظنون عاجلی است کمتر از گناه هر دو آن است که «متیقن الحساب دائم العذاب» است، و شخص عاقل دانشمند نفع قلیل زایل را بر عذاب ابدی بی پایان ترجیح نمیدهد، و کلمات نیشابوری در غرایب القرآن باین مقام پایان میرسد.

فیاض فنون ظاهریه و باطنیه، ملا محسن فیض علیه الرحمه در تفسیر صافی در ذیل سوره مبارکه بقره و آیه شریفه «یسئلونک عن الخمر والمیسر» یعنی عن تعاطیهما، زیرا که این دو مفتاح هر گونه شری هستند و منافع آنها از حیثیت طرب و کسب مال از غیر ایندو میباشد، و مفاسدی که از ایندو بر میخیزد اعظم از منافع متوقعه از خمر و میسر است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود «إن الخمر رأس کل اثم، و مفتاح کل شر» و فرمود: «إن الله جعل للشرا أقفالا، فجعل مفاتيحها الشراب» بدرستیکه می ناب سر هرگونه گناهی و کلید هر گونه شری است و خداوند تعالی برای شر قفلها قرار داد و شراب را کلید آن قفلها فرمود.

و میفرماید: «ما عصي الله بشيء أشد من شرب المسكر، إن أحدهم ليدع الصلاة الفريضة، و يثب على امه واخته وابنته وهو لا يعقل».

در حضرت یزدان هیچگونه عصیانی نورزیده اند که شدیدتر و سخت تر از

آشامیدن مسکر و مست نماینده باشد، همانا تنی از میخواران نماز واجب را از دست میگذارد، و بر مادر و خواهر و دختر خود بآهنگ کامیابی بر میجهد، و هیچ تعقل نمیکند و نمیداند چه میخواهد بکند.

و فرمود «إِنَّ شَيْءَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ لِأَنَّهُ يَصِيرُ فِي حَالٍ لَا يَعْرِفُ مَعَهَا بَه» شراب خوردن بدتر از ترك نمودن نماز است زیرا که شرابخوار در حالتی اندر میشود که با آن حالت پروردگار خود را نمیشناسد.

و نیز فرمود: «يَغْفِرُ اللَّهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا الثَّلَاثَةَ: صَاحِبَ مَسْكَرٍ أَوْ صَاحِبَ شَاهِينٍ أَوْ مَشَاحِنَ» خداوند تعالی در ماه مبارك رمضان میآمرزد مگر سه گروه را یکی مردم شرابخوار و شراب کار را، یا صاحب شاهین، یا مشاحن.

شاهین پرنده شکاری مشهور که زنده و از جنس سیاه چشم و بمعنی زبانه ترازو و تکیه گاه نیز آمده است.

و مشاحن را بصاحب بدعه و فارق جماعت تفسیر کرده است «شحنه عليه شحنا» از باب تعب یعنی حقد و کینه وری بروی مردم و دشمنی را آشکار ساختم و «شاحنته مشاحنة و تشاحن القوم وعدو شاحن».

پس مشاحن میتواند بمعنی صاحب بدعت باشد و مفرق جماعت، و البته چنین کس آنهم در ماه رمضان المبارك از غفران محروم است.

و میشود بمعنی کینه ور و ظاهر نماینده خصومت با مسلمانان و مؤمنان باشد او نیز از آمرزش مهجور است.

و شاهین میتواند بمعنی همان مرغ شکاری زنده درنده باشد، و البته هر کس در شهر صیام دارای چنین مرغی خون آشام باشد عصیان ورزیده و بچنین ماهی مبارک و جلیل که باید در اینماه بعبادت و اصلاح حال مردم و عطوفت با ابنای جنس و طلب رضای خالق و مخلوق و آسایش آنها کوشید، بی اعتنا بوده است، و بشهر الله الأعظم تفخیم و تکریم ننموده است، و البته چنین کس روزه خود را با فراح فلاح و شربت آمرزش نخواهد شکست.

و میتواند صاحب تراز و کنایه از کم دادن و کم فروشی و زبان مسلمانان باشد که «ویل للمطففین الذین إذا اکتالوا علی الناس یتوفون و إذا کالوهم أو وزا وهم ینخسرون» (1) این فعل ناشایست هم در شهر رمضان المبارک البته ناخوبتر است.

و احتمال بعیدی هم دارد که مراد کسی باشد که در شهر رمضان که ماه عبادت و بهار بندگی و عبودیت و جای کردن در مساجد و معابد است. اعتنائی نکند، و مسند فرغت و تکبر و تجبر را از جلوس خود فراغت ندهد، و این شهر عظیم القدر را با دیگر شهر تفاوت نهد والله أعلم.

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود «لکل ما قوم علیه فهو میسر» هر چیزی را که بر آن شرط و گرویندی و تقویمی قرار دهند میسر است.

و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که مبعوث نگردانید هرگز خداوند تعالی پیغمبر یرا مگر اینکه در علم الله تعالی این بود که هر وقت تکمیل یافت برای او دین «کان فیه تحریم الخمر» حرام شدن خمر در آن دین واجبست.

«ولم یزل الخمر حراماً، وإنما ینقلون من خصلة ثم خصلة ولو حمل ذلك علیهم جملة لقطع بهم دون الدین قال: لیس أحد أرفق من الله تعالی: فمن رفقه تبارک وتعالی أنه ینقلهم من خصلة إلى خصلة ولو حمل علیهم جملة لهلكوا».

می ناب و خمر پر پیچ و تاب همیشه حرام بوده است، و اینکه یکدفعه امر بتحریم آن نمیرسد برای این بوده است که مکلفین را متدرجاً از خصلتی بدیگر خصلت و از عادت بدیگر عادت دعوت و عادت میداده اند، و حرمتش را بتفاریق اوقات و تقاضای احوال باز مینموده اند. و اگر یکدفعه بار تحریم را برایشان حمل میکردند سر از دین بر دین بر میتافتند.

میفرماید: هیچکس از خداوند تعالی ملایم تر و مهربانتر نیست، و از جمله

ص: 111

رفق و ملایمتش اینست که این مردم میبایه را از خصلتی بسوی دیگر خصلت و کرداری بدیگر کردار و آشامیدنی بدیگر آشامیدن انتقال میداد، و اگر جملگی را یعنی تحریم صمیمی را برایشان حمل میفرمود و یکدفعه بترك عادت سالهای بسیار فرمان میداد، مریض و هلاک میشدند.

راقم حروف گوید: در این کلام حضرت باقر علیه السلام که فرمود «إلا وفي علمه تعالی - إلى آخرها» چون بدقت بروند بلطافتی عظیم برخوردارند، و بدرجه ثبوت بشمارند که همیشه خمر حرام بوده.

زیرا که همیشه در علم خدای حرمتش مقرر بوده است، و مفاسدش چون مکشوف است ثبوتس در بحار علوم الهیه نیز معلوم است، اما اظهار و امر بتحریم آن بطوری است که مذکور شد که خداوند متعال محض عطوفت بمکلفین متدرجاً خمر را برایشان حرام فرمود.

در مجمع البیان در تفسیر «یسئلونک عن الخمر والمیسر - الأیه» تصریح مینماید که شرب خمر و قمار باختن از معاصی کبیره است، و ماتم کثیره است.

وفي الحديث «لعن رسول الله صلى الله عليه وآله في الخمر عشرة: مشترها، و مشترأله و عاصرها، و معصوراً له، و ساقیها، و المسقی له، و حاملها، و المحولة إليه، و بايعها و آكل ثمنها».

و علاوه بر این خدایتعالی توصیف اثم را که بمعنی خمر است بکبیر فرموده و کبیر محرم است بلاخلاف.

و در تفسیر آیه «قل إنما حرم ربي الفواحش - إلى آخرها» میگوید: تحریم بمعنی منع کردن از فعلی و کاریست با اقامت دلیل بر وجوب تجنب و دوری از آن و ضد آن تحلیل است «و هو الاطلاق في الفعل بالبيان عن جواز تناولها» و گفته میشود «حرم فلان الرزق فهو محروم و أحرم بالحج و حرم الرجل زوجته و الحرمات الجنایات الی آخر البیانات».

و فواحش جمع فاحشه است که عبارت از اقبیح قبایح است «وهی الکبائر» و (بغی) بمعنی استطاله بر مردمانست بقهر و غلبه بدون حق، و میگوید اثم بمعنی خمر است و با شعر مذکور و بعلاوه این شعر استناد و استشهاد میجوید:

نهانا رسول الله أن تقرب الخنا*** و أن نشرب الاثم الذي يوجب الوزرا

و بنی بمعنی ظلم و فساد است، قاضی ناصرالدین شیرازی بیضاوی در انوار التنزیل در تفسیر آیه شریفه «و یسلونک عن الخمر و المیسر» میگوید: اینکه خمر را خمر نامیدند برای این است که نقیع انگور و خرما را چون بجوش آورند «کأنه یخمر العقل کما سمی سکرأ لأنه یسکر العقل یعنی یحجزه».

خمر مطلقاً حرام است و همچنین آنچه سکر و مستی بیاورد، و بپاره بیانات مذکوره نیز اشارت مینماید.

در خبر است که طارق بن سوید از رسول خدای صلی الله و علیه و آله سؤال نمود که مرا در آشامیدن می هیچ رخصت هست؟ فرمود: روا نباشد، عرض کرد: جز برای مداوا نوشم فرمود: خمر نتواند دوا باشد.

و خمر در جمیع مذاهب سنی و شیعی حرام است.

و نیز نجس باشد چنانکه سید مرتضی علم الهدی در کتاب انتصار میفرماید در میان مسلمانان در نجاست خمر خلافتی نیست و اگر یکی دو تن هم بر خلاف آن سخن کرده باشند بسخن ایشان اعتباری و اعتنائی نمیرود.

و سید بن زهره در کتاب غنیه میگوید: خمر بلا خلاف نجس است، و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون جامه ات را خمر یا نبیذ برسد اگر موضعشرا بداننی بشوی، و اگر ندانی تمام جامه ات را غسل بده، و اگر پیش از آنکه بشستن آوری در آنجامه نماز بسپارده باشی آن نماز را اعادت کن.

بالجمله پاره کسان که بقول و سند روایت و رواة آنها اعتمادی نیست، اگر بر طهارت خمر سخنی آورده باشند با مخالفتی که با عموم اخبار و احادیث کثیره و طریق تصدیق عقل مخالف است محل وثوق نیست.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خمر از پنج چیز بعمل آید: از انگور، و از عسل، و از زبیب، و نبید، از شیر خرم است، و این خبر برای این است که گمان نرود که خمر مخصوص بانگور است.

بالجمله اخبار و احادیث در باب حرمت خمر باقسام آن و آنچه مسکر باشد و نجاست آن بسیار است، و ما در این مقام متعمداً بنگارش اغلب آن و عقاید مخالف و موافق و علمای شیعی و سنی و عقاید فقهای فریقین اشارت نمودیم.

و اینک پاره تحقیقات وافیه و بیانات شافیه میپردازیم تا از روی دلیل و برهان لامع حرمت و نجاست آن مبین و مبرهن گردد، و برای کسی شک و شبهتی نماند و علیه التکلان و منه التوفیق.

اولاً باید بدانیم در حرمت چیزی خواه در خمر خواه در غیر آن چهار پنج آیت باین تصریح در مفسد و مآثم و معایب آن و نصیحت در ترك آن و انذار در ارتکاب آن و ادله بر حرمت و زیان و نجاست آن و رجاست آن کمتر وارد شده است.

دیگر اینکه در آیه نخستین که معنون بلفظ «یسئلونک» میباشد، در نظر مردم دانشمند عظمت ما بعد از آن خواه در اوامر و حکمت و فواید آن، خواه در نواهی و خسارت و مضار آن مکشوف میآید.

چنانکه میفرماید «یسئلونک ماذا ینفقون، یسئلونک عن الیتامی، یسئلونک عن الروح» و امثال آن اگر اهمیتی عالی و شأنی متعالی در آن نبود خداوند تعالی از پیش بآن خبر نمیداد، و عنوانی خاص مقرر نمیداشت، و چنین هیمنه از حضرت مهیمن سبحان در امرش مفروض نمیکشت، و این فعل را گناه بزرگ یاد نمیکرد.

و البته اگر در خمر و قمر منافی بالحقیقه برای خلق بود متقدم باثم کبیر نمیگردید، بلکه ارتکابش مستحب میشد، پس معلوم است این منافع متصوره

ظاهره بر حسب باطن و معنی نهایت خسران و زیان مالی و جانی و دینی و دنیوی و اخروی را حامل است، و گمان منفعت در نظر مردم جاهل باقل پلید بلید غافل است.

و بهمین جهت ارتکاب بآن مخصوص بجماعت جهال بیدانش، و فساق بی بینش تعلق دارد مرتکب را اینگونه تقبیح فرمود و وقیح شمرد.

چه مردم عاقل کامل عالم عارف گرد کرداری نمیآیند که مستوجب مذمت و نکوهش شوند، بلکه در هر چه کنند و گویند و مرتکب شوند ممدوح و مثاب باشند.

و چون مرتکبین باین امر از مشاعر ممیزه و تصورات و تفکرات و تعقلات سامیه بی بهره اند، خداوند تعالی معایب و مفسد و عواقب ذمیمه آنرا باز مینماید تا و فعل و عمل شیطان و رجس و شریک شرک و کافر و بت پرست و قتل نفس محترمه.

و حکمت منعش را بتولید عداوت و بغضاء در میان مسلمانان و باز داشتن از یاد خدای که موجب محروم ماندن از تمام افاضات و فواید دنیوی و اخروی و معاشیه و معادیه.

و از نماز واجب که شئونانش مفصل، و از نصایح جناب لقمان با پسرش سالها قبل از اسلام است «یا بنی اقم الصلوة و امر بالمعروف و انه عن المنکر».

و مقارن با ازالام و امثال آن که بجمله معاصی کبیره است، و رسول خدای صلی الله و علیه و آله شاریش را مانند بت پرست خوانده و نامش را اثم میگذارد.

و آنگونه اخبار و احادیث صریحه بلیغه از حضرات معصومین علیهم السلام که مفسر و مبین قرآن هستند در ذم و قدح و ارتکاب بیرون از ثوابش مأثور است که اگر بسنجند در هیچیک از محرّمات و معاصی کبیره وارد نیست، و بهمین جهت امّ الخبائث نام یافت و مرقوم شد.

و چون خداوند تعالی این مفاسد و معایب را که هر یکی معصیت و خسارتی کبیر و عظیم است باز نموده، و رسول صلی الله وعلیه وآله را فرمود بازیهای، آنوقت از راه توبیخ و پند و تهدید و تهول و تنبیه و بیدار شدن از خواب غفلت، و محکومیت نفس ناپروا و شیطان مرید فرمود: «فهل أنتم منتهون».

آیا بعد از اینکه در عرض مدت روزگار و حکایات و اخبار گذشتگان و تجارب خودنان و امر خالق خودتان که خیر و سود و ترقی و تکمیل هر دو جهانی شما را میخواهد، و توضیحات پیمبران و اوصیای عظام و تصدیق آموزجه خودتان و نفوس خودتان برزیان و خسران عاقبت و پایان نپذیرد، بیدار و منتهی نمیشوید.

ای بسا غفلت و گرفتاری بوساوس شیطانی و دسایس نفسانی که شما را بدینگونه از شئونات هر دو جهان محروم، و بخسارت هر دو کیهان محصور مینماید، متنبه و منزجر و متنفر و مزدجر نمیشوید، و دستخوش دیو شهوت و پایکوب غیلان خسارت میگرددید، و احکام و اوامر خدای و رسول خدای صلی الله وعلیه وآله و نواهی ایشانرا نا خوانده میخوانید، و ناشمرده می شمارید و تخم و بال میکارید، و از خدای روی میگردانید.

و مصداق آیه شریفه «و إذا تتلى عليه آياتناولى مستكبراً كأن لم يسمعها كأن في اذنيه وقراً فبشره بعذاب أليم» (1) می شوید.

و عقول ناقصه و خیالات فاسده و اوهام نا تندرست خودتانرا مالک سود و دافع زیان خود میخوانید.

و نمیخوانید «لا یملکون لأنفسهم نفعاً ولا ضراً ولا موتاً ولا حیوة»، که در حق جمهور انام فرموده است.

و نمایاندیشید از آنروز که «لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم ولا هم یتعتبون» بعلاوه شماها که مرتکب می شوید هم درباره خود و هم درباره دیگران ستم رانده اید

ص: 116

آری «كذلك يطبع الله علي قلوب الذين لا يعلمون».

با اینکه خدای بالصراحه فرمود «فاجتنبوه لعلکم تفلحون» از آن دوری کنید، و اگر مرتکب میشدید از این پس نشوید شاید بواسطه این اجتناب نجات یابید و بارتکاب سابق مأخوذ نشوید.

ممکن است لفظ «لعلکم» اشارت باین باشد که ارتکابی که در سابق هم نموده اید، چون موجب بسی معایب و مفسد، و ظهور اعمال قبیحه و ظلم و ستم و افعال زشت خصال بوده است و مستحق عذاب و نکال یا قصاص یا تلافی جنایت شده اید.

بواسطه قبول اجتناب و برگشت اطاعت امر نجات یابید، و بجهاتی که خدای میداند جنایات سابقه شما تدارک شود، و باز مینماید که ارتکاب این در هر زمانی ناروا و معصیت در حضرت خدا بوده است.

و امیر المؤمنین میفرماید دختر شراب خوار ندهید، و سخنش را تصدیق نکنید، و شفاعتش را نپذیرید.

از معانی این کلام حکمت نظام این باشد که شراب خوار زوجه اش نیز از آنچه شوهرش مرتکب میشود ارتکاب میجوید، و چون مردم شراب خوار چندان مراقبتی در حفظ و حراست عصمت و عفت ندارند، و از استعمال آتش غیرت بیخبرند زوجه آنها نیز بزنا و فاحشه دچار میشود، و از آنچه نباید پرهیز نمیکنند و فرزند زنا حالتش معلوم است.

و چون خمر در عقل خلل می افکند، البته در کلام و تصدیق و تکذیب و شفاعت و مقررات او اعتنائی نمیماند، و با اینحال در هیچ امانتی امین نخواهد بود.

و در هیچ منهیات نشنیده ام که پیغمبر صلی الله علیه و آله ده تن را که عبارت از خورنده، و خریدار، و فروشنده، و حامل، و محمول الیه، تا بآخر لعن فرموده باشد، و برای مداوا نیز تجویز نمیفرماید، و امیر المؤمنین کلام الله ناطق بآن شدت در اجتناب از آنسخن رانده باشد.

وقتی از یکی از ادبای عصر که از علوم ادبیه و اطلاع بر تواریخ و اخبار با بهر بود شنیدم که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود: اگر قطره از شراب در چاهی آبدار بچکد، و بعد از آن آب زمینی را آب دهند، و گیاهی از آن بروید و گوسفندی از آن گیاه بخورد، من از گوشت آن گوسفند نمیخورم.

معلوم است این گونه کلمات نظر بعواقب ذمیمه خمر و مفسد عظیمه و شدت وجوب اجتناب از آنرا دارد، نه آنست که مراد لفظ خمر و عناد با شراب باشد.

چنانکه در مجمع البحرین از حضرت ابی الحسن ماضی صلوات الله علیه مرویست «إن الله لا یحرم الخمر لاسمها، ولكن حرما العاقبتها، فما كان عاقبته عاقبة الخمر فهو خمر».

و بیع و شرای بدرجه مذموم و ناروا است که انفاقش را در کار حج و جهاد هم تجویز نفرمودند، و امیر المؤمنین حد شراب خوار را هشتاد تازیانه، چون حد مفتری مقرر فرمود، و این خود دلالت بر عصیان کبیر دارد، و از داستان خمر و شتر که مذکور شد قدمت حرمت خمر مکشوف افتاد.

و از حکایت و خبر امیر المؤمنین و چاه و مناره و دریا و گیاه، و فرمایش رسول خدای صلی الله علیه و آله که ده تن از امت من نیستند که از آنجمله خمر خواره بود، و عذابهای گوناگون که در قیامت برای خمر باره مذکور فرمود.

و منافات خمر با نماز، و فرمود خمر و ایمان در یک جوف جمع نمیشوند، و این سخت ترین معایب و مفسد و شقاوت است، چنانکه در اخبار سابقه چنان در نظر است که هر کس شراب بخورد روح الایمان از وی بیرون میشود تا از آن حالت بیخودی با خود آید.

و استدلال سید مرتضی بر تحریم خمر و حدیث حضرت باقر علیه السلام که مذکور شد، و مفادش این بود که هر پیغمبری که مبعوث و دینش کامل شد تحریم در آن دین واجب شد، و همچنین حدیث دیگر که در علم خدای حرمت خمر

اندر بود، و دیگر اینکه در جمیع مذاهب سنی و شیعی حرام و نجس است، و از فواحش است.

و بعد از این جمله و آنچه مذکور شد میگوئیم: خداوند متعال که آدمی را یگوه عقل و جوهر دانش ممتاز ساخت، بر سایر حیوانات و مرکبات برتری دارد و جمله را در تحت اطاعت و حکومت او گذاشت.

زیرا که اگر نور عقل و فروزدانش و فروغ بینش حقیقی در وی نبود، بهیچوجه شایسته تفوق بر سایر حیوانات، ولایق نظام عالم نمیشد، پس نظام عالم و بقای اهم و سایر اصناف بوجود آدمی که دارای زیور عقل و علم و تدبیر است مربوط است.

و اگر عقل نبودی همه اصناف فانی شدند، چه بقای آنها بتدبیر نوع شریف آدمی و دوام انسان بسبب گوهر عقل است.

اگر عقل نباشد فانی شود، و اگر تدبیر او نباشد عالم از نظام و انتظام و ترقی و کمال محروم بماند.

چنانکه اگر شخصی دیوانه شود از تدبیر امر معاش و معاد خود باز ماند، و با جمعی از عقل پاسبان و نگاهبان او هستند دوام نکند، و هلاک شود.

و در ایام زندگانی بسبب انحرافات ناشایسته آنچنان از وی ملول و متأثر و متفر شوند که اقارب و پرستاران بلکه پدر و مادرش هلاکتش را از خدای خواهند، و فیض و فوزی عظیم شمارند.

و خدای تعالی بموجب حکمت و رحمت شامله در حق بنی آدم آنچه را که افق مزاج و عقل و معارف اوست بر حسب عظمت و کثرت فواید واجب ساخته، و عمل بانرا اجر و ثواب قرار داده، و اگر فوایدش کمتر است مستحب گردانیده، و ارتکابش را ممدوح خوانده.

و آنچه مخالف مزاج و مزیل عقل و سالب مال است، حرام و ارتکابش را مذموم، و عامل و مباشرش را معذب، و بواسطه شدت عدم ارتکاب نجس هم ساخته تا بسی اجتناب نمایند، و قلعه و فرق آنرا محفوظ دارند.

چنانچه معاشرت و ملاصقت بآن کار را نجس گردانیده زیرا که معاشرت و مصاحبت با آنها اسباب جسارت و جرأت آنها وسستی عقیدت و ضعف مذهب طرف برابر میشود.

پس مقصود بالاصاله حفظ مزاج و گوهر وجود آدمی از هلاکت و ضعف عقل و خسارت و ذهاب تدبیر معاش و معارف است، و اگر نه درخت انگور در حضرت خداوند غیور مطرود و مبعوض نیست، از این درخت انواع مأكولات و مشروبات بعمل می آید، و بیشتر آن خوراک و ممدوح انبیا و اولیای عظام و مذکور در قرآن ملک علام است «حدائق و أعناباً» شاهد بر اینست.

اگر شراب بالاصاله ممدوح است چرا چون سر که شد ممدوح است، پس این مذمت برای اثر اوست که در حالت خمر حاصل میشود.

و چون دو چیزی که بران آدمی است یکی عقل و یکی مال است که دوام و بقای آن و نظام امر معاش و معادش بدین دو صواب پذیر است، و اگر نباشد مقصود از میان میرود، اینست که فرمود خمر حرام و نجس است و قمار حرام است.

و البته باید حرام و نجس شمرده و در تمام عهود عالم و بنی آدم و جمیع مذاهب حرام خوانند، زیرا که چیزی که حرمتش در علم بوده است، چگونه زمانی بر خواهد آمد که پیغمبرانش از کیفیات آن بی علم باشند، و حرمتش را ندانند، و خدای تعالی این جماعت را از این علم و امر محروم بدارد.

و اگر بدارد مظلوم خواهند بود، و خلائق مشرف برهلاک و دمار خواهند شد، و علت غائی ایجاد موجودات که معرفت است ضایع و باطل خواهد ماند.

و اینکه فرمود: «أطیعوا الله وأطیعوا الرسول» برای این است که ن که پیغمبر مبین و مفسر اوامر و نواهی و کتاب الهی است پس اگر پاره حقایق و دقایق قرآن را آگاه نباشند، و فهم پاره معانی و مبانی را نتوانند از ظاهر آیات شریفه استنباط و استدراک نمایند، نبایست بر فهم و علم ناقص خود معتمد و معتقد گردند.

بلکه باید چنانکه خدای فرموده است: «فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون» بمعادن وینایع علم و بانی که پیغمبر و اوصیای او صلوات الله علیهم هستند رجوع فرمایند، تا بتکالیف دنیویه و دینیه و دوام و نظام و قوام عالم و عالمیان عالم و عامل شوند.

پس سند در تمام اوامر و نواهی در اقسام محرمات و انواع نواهی الهی باین مطلب مذکور، و آنچه از اولیای خدای ماثور است متصل و مضبوط است، والله تعالی أعلم.

همانا اگر بر تاریخ عالم و خصومت و مقاتلات و مجاهدات و غارتها و ویرانیها بلکه ذهاب مملکتها و قتل جماعتها و نهب اموال و هتک پرده عفتها، و امثال آن بنگرند، مکشوف میشود که غالب میشود که غالب بواسطه خوردن باده انگوری، و شراب یاقوتی و باختن قمار است، هیچ شاهدهی لازم ندارد، بلکه در تمامت اعصار گذشته و حال نیز بر این منوال است.

بسا پیغمبرها و پیغمبر زادگان در حالت مستی و بی خبری ظلمه عصر بقتل رسیدند، بسا مملکتها در این حالت بیاد فنا رفت، بسا بیگناهان کشته شدند، بسا کسان غیر مناسب بمناصب عالیه رسیدند، بسا شهرهای نامدار عالم را در این حال مستی ویران ساختند، بسا افعال تا خجسته را در این حال امر باجرا، و بسا اعمال ستوده را در این وقت امر بتوقیف دادند، بسی بخششهای بی موقع، بسی امساک های بی موقع، بسی زنهای عقیقه مطلقه، بسی فواحش معقوده شدند.

ای اگر کسی مردی ذیشان و جلیل المقام، ومحدث و مورخ و فاضل و فقیه و ادیب و تجیب را در حال مستی دریابد، و اطوار ناخجسته و اطفار نابهنجار و حرکات و تمایلات و نمایشهای نامطلوب او را که قلوب هوشیاران را چندان متنفر و متغیر میگرداند که نمیدانند، آئی در انیات و دقیقه در انیات و کیفیات نگران شوند، از دیدارش حالت تهوع برایشان دست میدهد.

ملاحظه فرمائید میبینید که هیچ غلامی سیاه وحشی و اهل زنگبار و نوبه را

اگر هزار تومان وجه بدهند که خود را باین حال و کیفیت و هیئت و رفتار و گفتار و کردار و رفتار در آورد، پذیرفتار نمی شود.

و چون صبح برآمد و حالت سکر و مستی از وی برخیزد و بشنود که شب گذشته در چه حال و آهنگ مباشرت با محارم بس نزدیک نموده، یا فلان ظرف قیمتی را بشکسته، یا بفلان شخص فلان زحمت را فرود آورده، یا بفلان کس فلان نوازش را نموده، یا بدوستان خود سخنان زشت و فحش رانده، یا بچاپلوسی بیجا خنده، یا گریه بی موقع کرده، یا اسرار مخفی که افشایش جایز نبوده آشکار ساخته، یا احکام بناحق رانده، یا احکام بحق را متروک داشته، یا بکفر والحاد سخن بر زبان آورده.

و همچنین امثال این افعال و اعمال که شرحش با شواهدی که همه وقت دارد لازم نیست.

چنان نادم و پشیمان و افسرده و پژمرده و شرمسار گردد که تا مدتها ترك آمیزش نماید، و دیدار از دیدار آن دوستان و اشخاص بپوشد.

کار قمار نیز بر این منوال، چه شرطها و مقررات و گرو بندیهای بس نازک و عهدها مینمایند که آخر آنچه دارند از دست میرود، و پایانش بهزاران فتنه و فساد عالم سیار و خرابیها و قتلها و معایب بزرگ دنیوی و اخروی می کشد.

در خلفای بنی عباس حکایت هارون الرشید و زبیده خانوم و کنیز مطبخی او مراجل ما در مأمون و پشیمانی سالهای بیشمار او، و قتل امین پسرش و امثال آن رقم شده است.

و با این شرح و بیان، و این مفاسد و معایب آیا در حرمت و نجاست خمر و آنچه سکر و مستی و بی خبری آورد، و حرمت قمار، با آنچه خدای و رسول او در کتاب و سنت حرام و نجس فرموده اند جای تعلل و تأمل و تردید میماند.

البته نمی ماند، عقول ناقصه را در احکام و اوامر خالق عقل و سنن عقل کل

چه جای آن دارد که خود نمائی کند، وسلیقه و دانش و بینش بکار بندد (ما للتراب ورب الأرباب) والسلام علی من اتبع الهدی.

خداوند تعالی دنیا را برای آسایش این مخلوق، و این مردم را برای رعایت دین و احکام دین و ناموس و قانون الهی.

و این انواع ارزاق را از مأكولات و مشروبات و ملبوسات و منکوحات و مرکوبات و ملموسات و معدنیات و ذخایر بحار زخار، و ودایع جبال ذخار را بتربیت آفتاب و ماه و ستارگان و أفلاك و أملاك بلکه کواکب سیاره و ابر و باد و باران و غیرها برای آرامش و آسایش و نظام معاش و معاذ و عوارف و معارف و ترقی و تکمیل نوع بشر مقرر داشته، و در قرآن مجید میفرماید: «کلوا واشربوا ولا تسرفوا».

این نیز برای حفظ صحت ایشان فرضاً اگر کسی حفظ صحت ایشان فرضاً اگر کسی نان حلال را باندازه بخورد که از شدت امتلاء هلاک شود، این حلال بروی حرام خواهد بود، و چون قاتل خود شده است، اگر بعمد بوده است بنار دوزخ دچار خواهد شد.

اگر کسی آب زلال را بمقداری بنوشد که روده اش پاره و بدیگر سرای آواره شود، همین حکم را دارد.

اگر کسی سم الفار را که نه حرام است و نه نجس، عامداً برای هلاکت خود بخورد بروی حرام است، و در همین حکم است، و کذالك غیر ذلك.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم میفرماید: «قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق» (1) پس چگونه بدون سبب چیزی را حرام یا مکروه میدارد، ارزاق خداوندی بجمله طیب بالاصاله است، این حرمت و نجاست بالعرض و بعلت تولید مرض است.

پس اگر خداوند متعال در پاره لحومات و رسومات و مأكولات و مشروبات و ملبوسات و منکوحات، حکم بحرمت یا نجاست فرماید، همه برای اینست که مخالف با مزاج و حفظ الصحة و مولد اخلاط رديه مضعفه مهلکه است.

ص: 123

وگرنه این جمله را خود آفریده است و وجود هر يك در مقامی موجب منفعت است چنانکه در پاره امراض و حالات موحشه مهلكه، جز بسمیات معالجه نتوان کرد.

ای بسا اشخاصی را که دچار تب دائم یا استسقا یا نوبه یا غیر از این شده اند، و چون از هرگونه علاجی بهبودی ندیده اند، با نیش کژدم و سموم قتاله معالجه شده اند و در این حال اگر اینگونه معالجات را اقدام نکرده باشد، مرتکب معصیت بزرگ و قتل نفس شده اند.

پس تمام این اوامر و نواهی و مستثنیات و مکروهات و مستحبات و محرمات و محملات و واجبات و مندوبات و منوطات و اطلاعات، برحسب معنی همه از شمول الطاف الهی و نعم نامتناهی خداوندی نسبت باین مخلوق است، و این مخلوق کار گذار و فرمان بر جنس بشر است.

ای بسا شقاوت و زشت بختی، و بدکیشی و ناستوده اندیشی که با چنین خالق عطوف و رؤف و حکیم و علیم و مهربان از در نا فرمانی و ناسپاسی اندر آیند. (نعوذ بالله تعالی من سوء العاقبة و نسأله حسن الخاتمة).

در کتب فقهیه مینویسند حد کسیکه شراب بخورد، یا هرچه مست کننده و همچنین شیره انگور که بجوشد و دوثلث آن کم نشود نیز شراب است، اگرچه بعضی فقها در این مسئله مینویسند خالی از اشکال نیست.

و این شراب خوار بالغ و عاقل و مختار و عالم بحرمت و نجاست آن باشد، و مضطر نشود، چنانکه اگر کسی در جایی باشد که آب نباشد و لقمه در گلویش گیر بکند نتواند فرو ببرد و اگر نبرد هلاک میشود، میتواند بآن اندازه که لقمه را فرو ببرد شراب بخورد.

و از اینجا معلوم شد که این حرمت و نجاست بالعرض و بواسطه مفاسدیست که از استعمالش حاصل میشود، و اگر بالاصاله بودی موقع استعمال و استعلاج

بالجمله با تحقق شروط مذکوره حدش هشتاد تازیانه است چنانکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نیز بر اینگونه امر بحد فرمود، و اگر شراب خمر را مکرر حد بزنند و باز بیاشامد در مرتبه چهارم او را بکشند، بلکه اکثر مجتهدین را رأی بر این است که در مرتبه سوم بایدش کشت.

و اگر شراب خوار را عقیدت بر آن باشد که شراب حلالست و پدر او مسلمان باشد، حدش کشتن است. و چنین مردی توبه اش مقبول نیست، چه او مرتداست و کسیکه فروختن شراب را حلال بدانند، بیایدش توبه داد، و اگر از توبه امتناع بورزد باید او را بکشت.

پس با این بیانات و احکام و اخبار و آیات آشکار میشود که خمر در تمامت ازمنه حرام بوده است.

و چگونه خداوند تعالی انبیای سلف و اهم سالفه را از ارتکاب بچنین امری نهی نمیفرماید، و آگاهی از کماهی نمیدهد، و حفظ عقول ایشان را نمیفرماید، و آنچه مورث اختلال عقل و امر معاش و معاد ایشان است، از ایشان مخفی میدارد.

و اگر بدارد تکلیفی برای ایشان باقی و معصیتی عنوان و مجازاتی مشخص نخواهد شد، ممکن است در ازمنه روزگار، در عقول و افهام خلق ترقی و تنزلی بر حسب تقاضای حکمت باشد، و به يك درجه حمق و سفاهت اندر باشند، چنانکه چارپایان و حمار از آشامیدن خمر در خمار آیند، و این وقت مستحق وصول پاره تکالیف نباشند.

چنانکه اگر دیوانه شراب بخورد، یا مریض شدید المرضی مرتکب زنا گردد با شخصی که درجه حمقش بمقام عالی رسیده باشد، و مرتکب معصیتی بشود، حکم و حدی دیگر دارند.

وانگهی اگر دلیل عدم حرمت را ارتکاب امم سالفه باین عمل ناروامیدانند

أبداً محل اعتنا نیست، چه اکنون نیز که در ضرر شراب و قمار اغلب دول خارجه غیر مسلمان اعتراف کرده و ادله طبیه و تجربیه را اقامت، و مفسد و معایب آنرا مدلل، و بترك آن تصریح کرده اند.

معذلك مردم نادان و شقاوت کیش و معاند و طرب خواه مرتکب میشوند و بأنواع زواجر اجتناب نمیجویند، مگر وقتیکه حدود شرعیه را چنانچه امر شده است بجای آورند البته مؤثر و اسباب ترك آن خواهد شد، پس ارتکاب سند عدم حرمت و نجاست نیست.

ای بسا مشایخ قوم و امرای یوم شب بشراب پرداخته، و چنان مست لا یعقل شده اند که زوجه خود را بهم شراب خوردن با دیگری گذاشته، و آیا با آنرفیق شفیق در آندل شب و آنحالت باده، و خاتون آزاده آماده، در چه حال و چه کار گذرانیده است، جز خودش، و خاتون ماه طلعت مطلع نیست.

اگر در آنحال مستی پسر و دختر و خواهر و مادرش را بخواهند، دریغ نخواهد کرد، و هر حکمی از وی خواستار شوند اگرچه حامل بسی مفسد عظیمه است فی الفور امضاء میکند، و از عبادت و اطاعت خدای بالمره بیخبر میماند و كذلك غیر ذلك.

امید است عقلای بصیر، و علمای خبیر، و دانشمندان هوشیار، تعمقی در این احادیث و آیات و اخبار و بیانات و احکام نمایند، راهی برای شك و شبهت باقی نگذارند.

و نیز در جلد اول تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «و یسنلونك عن الیتامی قل إصلاح لهم خیر و إن تخالطوهم فاخوانکم واللہ یعلم المفسد من المصلح» (1).

و میپرسند از تو کیفیت معاش و معاشرت با یتیمان بگو بصلاح آوردن حال یتیمان و محافظت ایشان بهتر است از دوری کردن از ایشان، و جدا کردن طعام خود را از طعام ایشان، و دوری از خوردن و آشامیدن با ایشان، و احتراز

ص: 126

جلوس با ایشان، و سد کردن ابواب مخالطت با ایشان، و مشارکت نکردن با ایشان.

حقتعالی فرمود: اصلاح حال ایشانرا بنمائید، و اگر با ایشان مخالطت کنید و طعام خود را باطعام ایشان مخلوط سازید، و در اکل و شرب با ایشان شریک و انباز شوید، پس ایشان برادران دینی شما هستند.

و این کلمه حث و بر انگیختن ایشان است بر مخالطه با ایتم، چه برادر دینی و مصاهره باشد، و خداوند میدانند مفسد و تباه کننده را از مصلح و اصلاح نماینده.

و سبب نزول آیه مبارکه را چنین نوشته اند که مردم عرب در زمان جاهلیت کار یتیم را بزرگ میداشتند، و مال او را از مال خود دور میداشتند، و با او بمؤاکله و مخالطه نمیدادند، و اگر او را چهار پائی بود بر آن سوار نمیشدند و بخادم خدمت نمیفرمودند.

چون نوبت اسلام در رسید داستان یتیمانرا از رسولخداي صلی الله وعلیه وآله استفسار نمودند، این آیه نازل، و بمخالطه ایشان حکم رسید.

و نیز نوشته اند که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیه «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا» (1) و آیه «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» (2) نازل شد، کسانی که قیم اموال ایتمی بودند، و در آن اموال بمعاملات تصرف مینمودند، بجهت براءت ذمه خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان کناره گیرند، صورت حالرا بعرض حضرت رسالت صلی الله وعلیه وآله رسانیدند لاجرم آیه مذکوره نازل شد.

از سماعه از حضرت ابی الحسن علیه السلام مرویست که گفت: از آنحضرت از قول خدا یتعالی «وإن تخالطوهم» یعنی مخالطه بایتامی پرسیدم، میفرمود.

«إذا كان الرجل يلي یتامی و هو فی حجره فلیخرج من ماله علی قدر ما

ص: 127

1- سوره نساء آیه 12.

2- سوره انعام آیه 153.

يخرج لكل انسان منهم فيخالطهم فيأكلون جميعاً، ولا يزرأ من أموالهم شيئاً فائماً هونار».

اگر مردی متولی امور و اموال یتیمان گردد، و آن در حجر و تربیت و حفاظت وی باشد، بایستی از اموال او بقدری بیرون بیاورد که برای هر يك از آدمیان در میآورند، و آنجمله را مخلوط ساخته همگی با هم بخورند، و از اموال ایشان چیزی را در معرض تلف و خسران نیاورند که آتش است، یعنی پایانش آتش جهنم دچار شدن است.

و یکی از دلایل اینست که اگر بخواهند از فرط دیانت و احتیاط دخل و تصرفی و نگاهبانی و حفاظتی در امر یتیم و صغیر ننمایند، اموال او بواسطه عدم تربیت او و نداشتن پرستار و ناصر تلف میشود، و خودش از تمامت صفات لازمه راجع بامور علمیه و صناعیه و معاشیه و اخلاق حسنه معادیه محروم و مغبون میماند.

و نیز در آنکتاب از عبدالرحمن بن حجاج از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام مسطور است که گفت: به آن حضرت عرض کردم:

یتیم را نزد من مالی و چیز یست، و او در کنف تربیت و حجر حراست خود من میباشد، و در مخارج او از همان مال بمصرف میرسانم، و بسا میشود که از طعام او میبرم اما آنچه از من بدو میرسد بیش از آن است که از او میرسد.

فرمود «لا بأس بذلك إن الله يعلم المفسد من المصلح» باینطور که شرح دادی باکی ندارد، چه در حضرت خدایتعالی مفسد و مصلح معلوم است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاً عندله أضعافاً کثیرة» (1) کیست که با خدای بقرض الحسنه قرض بدهد، و چندان برابراهی بسیار در عوض ببرد.

ص: 128

بل از اسحاق بن عمار مرویست که گفت: بحضرت ابي الحسن عليه السلام عرض کردم: «من ذا الذي يقرض الله فرضاً حسناً» معنی آن چیست؟ فرمود «هي صلة الإمام».

و هم در آن کتاب در ذیل آیه «ألم تر إلى الملاء من بني إسرائيل من بعد موسى» (1) از یونس بن عبد الرحمن مرویست که از حضرت ابي الحسن عليه السلام سؤال کردم و عرض نمودم فدایت بگردم تابوت موسی چه بوده است؟ فرموده «ثلاثة أذرع في ذراعين».

عرض کردم در میان آن چه بود؟ فرمود: عصای موسی و سکینه. عرض کردم سکینه چیست؟ فرمود «روح الله يتكلم كانوا إذا اختلفوا في شيء كلمهم وأخبرهم» روح الله بود که سخن میراند چنان بود که جماعت بنی اسرائیل هر وقت در چیزی اختلاف پیدا میکردند با ایشان سخن میکرد، و بآنها خبر میداد.

و نیز در جلد اول همان کتاب در ذیل آیه شریفه «الذين يأكلون الربوا لا يقومون إلا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس ذلك بأنهم قالوا إنما البيع مثل الربوا وأحل الله البيع وحرم الربوا فمن جاء موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف وأمره إلى الله ومن عاد فاولئك أصحاب النار هم فيها خالدون * يمحق الله الربوا ويربي الصدقات والله لا يحب كل كفار أثيم» (2).

آنانکه میخورند مال ربارا یعنی بدون معامله شرعیه مالرا میدهند و زیاده از آنچه داده اند مأخوذ میدارند. اصل و با بمعنی زیادتی و مأخوذ از ربا الشيء یربو میباشد گاهی که زیاد و فزونی یابد.

این چنین کسان بر نخیزند از قبرهای خود در هنگام نشود مگر بدانگونه که بر میخیزد آنکس که بیفکند او را شیطان از حیث مس و سودن، مراد دیوانگی و صرع و افتادنست.

ص: 129

1- سوره بقره آیه 247.

2- سوره بقره آیه 276 - 277.

این عذاب می ایشانرا بسبب آنست که آنها گفتند که جز اینست که بیع مانند ربا است. کفار یکدرم را بد و درم بیع میکردند و میگفتند این ربا نیست و در میان بیع و ربا فرق نمیگذاشتند.

و حال اینکه ایزد ذو الجلال بیع را حلال و ربا را حرام فرموده است، پس هر کس برسد برسد باو پندی و زجری از حضرت پروردگار او مانند نهی از ربا، و از او باز ایستد، پس او راست آنچه گذشته است از اخذ ربا قبل از تحریم و آنرا نمیتوان از وی گرفت و کار او باز گذاشته بخداوند است.

و هر کس باز آید بحلال شمردن ربا بعد از آنکه خداوند حرام گردانیده است پس چنین مردی ملازمان دوزخ، و همیشه در دوزخ میباشند، چه حلال دانستن ربا کفر است و کفر موجب خلود در آتش است.

کم و کاست گرداند خداوند مال ربا را و برکتش را میبرد، و افزون میگرداند صدقات را و خدا دوست نمیدارد هر ناسپاسی را که مستحل ربا و مصر بر تحلل محرمات، و بزه کار را که بر ارتکاب سایر محارم انهماک جوید.

در کتب اخبار و تفاسیر از زشتی این عمل و عذابهاییکه خدایتعالی بر رباخوار مشخص فرموده است، چندان مذکور است که اگر کسانیکه مال یتیم و ربا را میخورند بشنوند بدانند، شاید متنبه و منزجر گردیده از این دو کار چشم پوشند، دریغا که تاکنون در هر دو عمل حرام اصرار و ابرام دارند، و هیچ رادع و مانعی را وقر نمیگذارند.

از علی بن جعفر از برادرش موسی علیها السلام از حضرت ابي عبد الله صلوات الله علیهما مرویست که رسولخداى صلی الله وعلیه واله فرمود: «انه ليس شيء إلا وقد وكل به ملك غير الصدقة، فان الله يأخذ بیده ویربیه کما یربى أحدکم ولده، حتی یلقاء یوم القیمة وھی مثل احد».

هیچ چیزی نیست جز اینکه فرشته بر آن موکل است، غیر از صدقه که

خدای تعالی دستش را می گیرد و او را نمو و فزولی می دهد، چنانکه یکتن از شما فرزندش را تربیت می کند، و ترقی و فزایش می دهد، تا اینکه در روز قیامت آن صدقه را بکلانی و عظمت کوه احد می نگرد.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ربنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة إنک أنت الوهاب» (1).

می گویند کسانی که بزور علم و زینت عمل بیاراسته اند، پروردگارا دل‌های ما را پس از آنکه بحلیه راستی بیاراستی، انحراف و بازگشتن از راه مستقیم مده، و از جاده حق بدیگر راه انصراف مخواه، و بآنچه ترا پسند است پیوند بخش، و بطوری که خواستی بتصدیق هر دو قسم محکم و متشابه توفیق بده.

و ببخش ما را از حضرت کبریائیت بخشش و رحمت و لطفی که بدستیاری آن در پیشگاه عظمت و هیمنه تو برتبه زلفی و درجه قربی نائل، و بفوز سرمدی و فیض ابدی و سعادت‌مندی لایزال برخوردار شویم، بدرستی که تویی بخشنده هر چه خواستار آید.

از هشام بن حکم مرویست که حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر در ذیل حدیث مذکوره با من می گذاشت، فرمود ای هشام:

«إن الله حکى عن قوم صالحین أنهم قالوا: ربنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة إنک أنت الوهاب»، خداوند تعالی از گروهی صالحان حکایت می فرماید که عرایض مسطوره نمودند.

«علموا أن القلوب تزغ و تعود إلى عماها و رداها، انه لم یخف الله من لم یعقل عن الله، و من لم یعقل عن الله لم یعقد قلبه علی معرفة ثابتة ینظرها و یجد حقیقتها فی قلبه، ولا یكون أحد کذلك إلا من کان قوله لفعله مصدقاً، و سره لعلانیته موافقاً، لأن الله تعالی اسمه لم یدل علی الباطن الخفی من العقل إلا بظاهر منه و ناطق عنه».

ص: 131

این جماعت که این مسئلت را در حضرت احدیت نمودند، دانستند که در دلها حالت زیغ و بازگشت از نهج حق و حقیقت و عود بکوری و بوار و هلاک دارد.

همانا نخواهد ترسید از خدای تعالی، آن کس که از معاصی خدای پای بست نداشته و در عظمت خدای و مجازات و مکافات اندیشه نکرده باشد و هرکس دارای این صفت نباشد دلش بر معرفت ثابته پیوند نجوید، و براه شناسائی کردگار نیوید تا با نظر بینش بنگرد، و حقیقتش را در دلش دریابد.

و هیچ کس باین صفت موصوف و باین سعادت و دیانت کامگار نشود، مگر کسی که بقول خود عمل نماید و پوشیده و آشکارش موافق. و از قید نفاق فراغ داشته باشد.

زیرا که خدای تعالی اسممه، بر باطن خفی و کسانی که بدیانت صحیح و راه حق مستقیم هستند، و بحلیه عقل و زیور دانش مزین می باشند، جز بآیات و علامات و صنایع ظاهر یه خلاق کل و فرستادگانی که از جانب او ابلاغ رسالت شرایع و قوانین و معارف می نمایند، مدلل و شناخته نمی آیند.

و دیگر در آن کتاب در ذیل تفسیر آیه شریفه «قال الله يا عيسى إني متوفيك ورافعك إلی ومطهرک من الذین کفروا و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا إلی یوم القیمة ثم إلی مرجعکم فأحکم بینکم فیما کنتم فیہ تختلفون. (1)

یادکن زمانی را که خدای فرمود: ای عیسی بدرستی که من متوفی اجل و مدت تو هستم، از گزند و قتل یهود تا گاهی که بمرگ طبیعی روح تو مقبوض شود، یا فراگیرنده توام از روی زمین بدون موت، و بردارنده توام بسوی کرامت خود، یعنی بمقر ملائکه. و پاک کننده تو هستم از رجس کسانی که کافرنند، یعنی از سوء جوار اهل کفر و اختلاط ایشان که بمثابه ملاقات نجاست است ببدن.

ص: 132

وگرداننده ام آن کسانی را که متابعت ترا نمودند، یعنی مؤمنان امت تو بالای کسانی که بکفر و کفران پیوستند.

یعنی یهود را مغلوب نصاری سازم، تا روز قیامت، پس بازگشت همه شما بسوی من است، پس حکم فرمایم در میان شما بعدل و راستی، در آن چیزی که شما در آن اختلاف می ورزید.

از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام، مرویست که فرمود:

«إنه ما شبه أمر أحد من أنبياء الله وحججه للناس أمر عيسى وحده، لأنه رفع من الأرض حياً و قبض روحه بين السماء ماء و الأرض، ثم رفع إلى السماء ورد عليه روحه و ذلك قوله عزوجل إذ قال الله يا عيسى إني متوفيك ورافعك إلى و مطهرك.

و قال الله تعالى حكاية لقول عيسى يوم القيمة و كنت عليهم شهيداً مادمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم و أنت على كل شيء شهيد» (1).

همانا امر هیچ يك از پیغمبران یزدان و حجج خدای در مردمان مانند امر عیسی علیه السلام، به تنهایی مشتبه نشده است، زیرا که آن حضرت را از زمین باآسمان بلند کردند، و روح او را در میان آسمان قبض کردند، و از آن پس او را باآسمان برآوردند، و روح او را بجسدش باز گردانیدند، و اینست که خداوند عزوجل می فرماید: یادکن گاهی را که خدای فرمود ای عیسی چنانکه مسطور شد.

و خدای فرمود در حکایت از قول عیسی علیه السلام، در قیامت می فرماید یعنی عیسی در قیامت بخدای عرض می کند که تو (من ظ) بر این گروه شاهد و گواهی (ه بودم ظ) تا آن مقدار که در میان ایشان دوام داشتیم، و چون مرا متوفی ساختی تو خود بر ایشان رقیب بودی و بر هر چیزی شهید و گواه هستی.

ص: 133

و این خبر را در کتب تفاسیر بحضرت امام رضا صلوات الله علیه نسبت داده اند، و گمان می رود که بحضرت کاظم نیز نسبت داده شده است.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «فمن حاجك فيه من بعدما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين» (1).

از محمد بن زبرقان الدمغانی الشیخ مرویست که گفت: حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیها السلام فرمود:

«اجتمعت الأمة برها و فاجرها، أن حدیث النجرانی حین دعاء النبی صلی الله علیه و اله و سلم إلى المباهلة لم یکن فی الکساء إلا النبی صلی الله علیه و اله و سلم و علی و فاطمة و الحسن و الحسین».

تمامت امت از نیکوکار و نابکار، متفق و مجتمع بر آن هستند که داستان نصاری نجران گاهی که پیغمبر ایشان را بمباهله بخواند، در عبا پیغمبر جز پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم، هیچ کس نبود.

پس خداوند تبارک و تعالی، این آیه شریفه «فمن حاجك فيه إلى آخرها» را نازل فرمود، و تأویل «أبنائنا» حسن و حسین و تأویل نسائنا، فاطمه، و تأویل «أنفسنا» علی بن ابیطالب سلام الله تعالی علیهم می شود.

یعنی در این آیه شریفه، حسنین فرزندان پیغمبر و علی علیه السلام را خداوند تعالی نفس پیغمبر قرار داده است، و شرح آن مفصلاً در کتاب احوال امام رضا علیه السلام و احتجاج مأمون در باب این آیه شریفه و درپاره کتب، سابقه بمعنی و تأویل و شرح این آیه شریفه و اقوال علما و فضلاء عصر مسطور شده است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «إن أول بيت وضع للناس الذي بيكة مباركاً و هدی للعالمین» (2).

ص: 134

1- سوره آل عمران، آیه 54.

2- سوره آل عمران، آیه 90.

از حسن بن علی بن نعمان مرویست که چون مهدی خلیفه عباسی، در مسجد الحرام بنیان پرداخت، یک خانه در تربیع مسجد باقی ماند و صاحبان سرای ها از فروش سرای و قبول این امر امتناع ورزیدند.

مهدی در این باب از فقهای عصر سؤال کرد، بتمامت فتوی دادند که نمی توان از روی غضب چیزی را در مسجد الحرام افزود و داخل نمود.

علی بن یقظین عرض کرد: ای امیرالمؤمنین من در این باب بحضرت موسی ابن جعفر علیه السلام، عریضه نگار می شوم تا بآنچه حقیقت امر است ترا خبر دهد.

پس بوالی مدینه مکتوب کردند که از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما، سؤال نمایند از اینکه ما می خواهیم سرانی بمسجد الحرام داخل نمائیم و صاحب این سرای امتناع می نماید، مخرج از این امر چگونه است.

والی مدینه، این مسئله را بعرض حضرت ابی الحسن علیه السلام، رسانید، آن حضرت فرمود: «فلا بد من جواب هذا» چاره جز جواب دادن در این امر نیست، عرض کردم چاره جز این نیست، امام علیه السلام فرمود: بنویس:

«بسم الله الرحمن الرحيم إن كانت الكعبة هي النازلة بالناس فالناس أولى بفنائها، وإن كان الناس هم النازلون بفناء الكعبة فالكعبة أولى بفنائها».

اگر کعبه معظمه خودش بمردمان نازل و فرود شونده است، پس مردمان به پیشگاه آن اولی و شایسته تر هستند و اگر مردمان خودشان بمکه معظمه نازل و وارد می شوند، پس کعبه اولی است.

چون این کتاب مستطاب بمهدی رسید، بگرفت و ببوسید، و پس از آن بویران کردن آن سرای امر فرمود.

و از آن طرف چون اهل سرای این امر را بدیدند، بحضرت ابی الحسن علیه السلام، مشرف و خواستار شدند که مکتوبی بمهدی در باب سرای ایشان مرقوم فرماید.

آن حضرت بمهدی مرقوم فرمود: «أن أوضح لهم شيئاً»، مهدی اطاعت امر نمود و ایشان را خوشنود ساخت.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن إلا و أنتم مسلمون». (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید بترسید از خدای و اطاعت و عبودیت و شکر نعمات او را بجای آورید، و از یاد او بیرون نشوید، و بمعصیت او روز مسپارید، چنان که حق و شایسته پرهیز و تقوی و بیم از خداوند است و هماره درحالت اسلام، روزگار بسپارید تا گاهی که مرگ شما را دریابد.

عبد خیر گوید: از علی بن ابیطالب علیه السلام، از معنی این آیه شریفه پرسیدم فرمود:

«و الله ما عمل بها غیر بیت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم نحن ذکرنه فلا نساء، و نحن شکرناه فلن نکفره، و نحن أطعناه فلم نعصه»

سوگند با خدای جز اهل بیت رسول خدای، بمفاد آیه شریفه عمل نکرد، ما که اهل بیت هستیم همواره بیاد خدای و تکالیف عبودیت و عبادت و اذکار پرداختیم و هرگز او را فراموش نکردیم.

و ما بشکر و سپاس و حمد و ستایش او زبان برگشادیم، و هرگز بکفران روز نگذاشتیم، و ما اطاعت او امر و نواهی الهی را بجای آوردیم و هرگز و هیچ آنی بمعصیت او نفس بر نیاوردیم.

یعنی چنانکه حق اوست بجای آوردیم و این سعادت و بضاعت عبادت و استطاعت اطاعت و عبودیت را از خدای بیافتیم و اختصاص بما اهل بیت یافت.

و چون این آیه کریمه نازل شد صحابه گفتند: ما را قدرت و طاقت این امر نیست و خدای تعالی این آیه را نازل ساخت «فاتقوا الله ما استطعتم». (2)

ص: 136

1- سوره آل عمران، آیه 97.

2- سوره تغابن، آیه 16.

در طاعت و عبادت حضرت احدیت چندان که استطاعت و توانائی دارید عمل کنید.

راقم حروف گوید: چون هر عملی را پاداشی خاص است، و خدای بواسطه رحمت و عطوفت کاملی که نسبت به بندگان دارد، از نخست عموم مخلوق را که ایمان دارند، مؤمن خوانده می شوند تا هرکسی باندازه طاعت و عبودیت مناب و مستفیض آید.

و البته این حال و این استعداد نظر بتوانائی و استعداد سعادت و شرافت هر شخص باندازه بهره و نصیبه و لیاقت فطری او دارد، و بهمان قدر نیز اجر و ثواب و مقام و منزلت و تقرب و اختصاص حاصل می نماید، ولیکن می گوید «ما استطعتم» یعنی «ما اطقتم».

بعد از آن خدای فرموده «و اسمعوا» ماتو مرون به «و اطيعوا» یعنی اطيعوا الله و رسوله و اهل بینه فیما یأمرونکم به».

بعد از آنکه شماها را استطاعت اینگونه عبادت و عبودیت و اطاعت نیست، باری بآنچه خدای و رسول خدا و اهل بیت او ائمه اطهار امر بفرمایند اطاعت و رفتار نمائید، تا محض عطوفت و مهربانی اسباب سعادت‌مندی هر دو جهانی شما فراهم آید.

از حسین بن خالد مسطور است که حضرت ابو الحسن اول فرمود چگونه قرائت می کنی این آیه شریفه را «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن إلا و أنتم مسلمون». چگونه می گوئی «مسلمون» پس از آن فرمود سبحان الله خدای بزرگتر از آنست که ایمان را بر ایشان واقع گرداند و ایشان را مؤمنین گذارد، پس از آن اسلام را بر ایشان خواستار شود، و حال اینکه ایمان فوق اسلامست.

عرض کردم در قرائت زید بدینگونه قرائت می شود، فرمود: «إنما هي في قراءة علي عليه السلام وهي التنزيل الذي نزل به جبرئيل على محمد صلى الله عليه واله وسلم إلا وأنتم مسلمون -

لرسول الله، ثم الإمام من بعده».

این آیه شریفه در قرائت علی علیه السلام که مطابق با همان طریقی است که جبرئیل علیه السلام برسول خدای صلی الله علیه و له وسلم فرود آورده و مذکور شد، می باشد.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «إن في خلق السموات والأرض واختلاف الليل والنهار لآيات لأولي الألباب». (1)

از هشام بن حکم مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام با من فرمود:

«يا هشام إن الله تبارك و تعالى بشر أهل العقل و الفهم في كتابه فقال: فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم الله وأولئك هم أولوا الألباب». (2)

و ساق الحدیث بطوله چنانکه از این پیش در ذیل مکالمات حضرت کاظم علیه السلام، با هشام بن حکم مشروحاً مذکور شد.

از حسن صیقل مرویست که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال کردم از آنچه مردمان روایت می کنند که تفکر یک ساعت خیر من قیام لیل، اندیشه و تفکر در عظمت و صنایع خداوندی بهتر است از یک شب عبادت پیاپی بودن.

فرمود «یمر بالخربة أو بالدار فيقول أين ساكنوك؟ أين بانوك؟ مالك لا تتكلمين».

اینست که بویرانه یا بسرانی بگذرد، و با سرای بگوید کجا رفتند کسانی که از این پیش در تو مسکن داشتند؟ و با ویرانه بگوید: چه شدند آنانکه ترا بساختند و اینک خراب شدی؟ و چون جوابی نشنید، بگوید چیست ترا که سخن نمی کنی و هیچ جواب مرا نمی دهی؟!!

معلوم باد این فرمایش باندازه فهم و استدراک مخاطب است، و از اینست که در تفکر هرکسی باندازه عقل و ادراک او ثواب می رسد تا آنجا که تفکر یک ساعت -

ص: 138

1- سوره آل عمران، آیه 187.

2- سوره زمر، آیه 19.

بهتر از عبادت هفتاد سال است.

و البته تفکرانی که در مراتب معارف و عوارف و کبریای الهی و توحید و تحمید ذات و الاسماء خداوندی و صنایع ایزدی باشد، شأن و مقامی دیگر خواهد داشت.

و رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم، می فرماید: «تفکروا فی خلق الله ولا تفکروا فی الله فانکم لن تقدروا قدره»، در آفریدگان یزدان بیندیشید و عبرت بگیرید، و موحد شوید، نه در ذات خدا، چه افهام و عقول و مدرکات شما را آن بضاعت و لیاقت و درایت نیست که در وقوف بر این امر چنانکه شاید و از طریق صحت و صلاح بیرون نرود، توانا شوید.

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، در یکی از خطب مبارکه خود می فرماید:

«الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه، و بمحدث خلقه علی أزلته، وبأشباههم علی أن لا شیه له لا تستلمه المشاعر، ولا تحجبه السواتر الافتراق الصانع من المصنوع، والحاد من المحدود، والرب من المربوب، الأحد بلا تأویل عدد، والخالق لا بمعنی حركة و نصب، والسمیع لا بأداة، والبصیر لا بتفریق آله، والشاهد لا بمماسه، والبائن لا بتراخی مسافة، الظاهر لا برؤية، والباطن لا بلطافة، بان من الأشياء بالقهر لها والقدرة علیها، و بان الأشياء منه بالخضوع له والرجوع إلیه، من وصفه فقد حده. و من حده فقد عده، و من عد، فقد أ بطل أزلته، و من قال: کیف فقد استوصفه، و من قال أين فقد حیزه، عالم إذلا معلوم، و رب إذلا مربوب و قادر إذلا مقدور».

اگر تمام فصحاء و بلغای عالم حتی انبیای عظام، و اوصیای ایشان، و بلغای عرب و عرفای لطیف الفکر بخواهند در توصیف خدای تعالی و توحید ذات کامل الصفات الهی، اینگونه تعریف نمایند، البته از عهده بر نمی آیند.

چه از آن جماعت آنچه در این مسلک سخن کرده اند، دیده و شنیده شده است، چون سنجیده آید، مکشوف می افتد تفاوت از زمین تا آسمان است، بیان -

و عنوان هرکسی باندازه عرفان و علم و حکمت و بصیرت اوست.

و از این پیش در کتاب احوال حضرت باقر علیه السلام در ذیل خطبه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه «الحمد لله الذی لایبلغ مدحته القائلون»، که دارای این مضامین است، شرحی مبسوط مذکور شد، لاجرم در اینجا حاجت بنگارش نیست.

و نیز در آن کتاب تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «ولیکش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعیفاً خافوا علیهم فلیتقوا الله ولیقولوا قولاً سدیداً * إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً إنما یأکلون فی بطونهم ناراً ویصلون سعیراً» (1).

و باید که بترسند آنانکه اگر بگذارند، پس از مرگ خودشان فرزندان ضعیف و عاجز، بترسند برایشان بر بینوائی و ضایع شدن.

یعنی ورثه باید با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند از مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند، و تفکر نمایند که اگر ایشان را فرزندان خرد و عاجز باشد و بعد از آنکه خود ایشان بدیگر جهان روان شدند، بچنین مجلسی حاضر آمدند، آیا حرمان این ورثه کوچک سال بیچاره، روا هست یا نیست و عقل ایشان تجویز آن را روا می شمارد یا نمی شمارد.

پس آنچه را بخویشتن جایز نمی شمارند، درباره دیگران نیز تجویز نکنند و معانی دیگر که مؤید همین است، در تفاسیر یاد کرده اند.

و باید آنانکه در مجلس تقسیم حاضر می شوند، بگویند سخنی راست و درست و بتقوی و خشیت از خدا کار کنند و از حد ثلث تجاوز نکنند و حق ورثه را ضایع نکنند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم نهی فرموده است که افزون از ثلث را وصیت نمایند، در آن هنگام که سعد می خواست افزون از ثلث اموال و ترکه خود را وصیت نماید فرمود:

ص: 140

«الثالث كثير لأن تدع ورثتك أغنياء خير من أن تتركهم عالة يتكففون الناس».

ثلث مال را خارج کردن بسیار است و اکتفای بهمان ثلث کافی است، اگر ورثه خود را توانگر بگذاری بهتر است از اینکه ایشان را بحال درویشی باقی بداری تا بناچار دست تکدی بمردمان دراز کنند و ضعیف و فقیر شوند.

بعد از آن خداوند متعال می فرماید: بدرستی که آنانکه بجرأت و جسارت می خورند و تلف می نمایند اموال یتیمان را از راه ستمکاری و بیداد، جز این نیست پر می گردانند شکم های خود را بآنچه می کشانند ایشان را باتشی که از آن هیچ آتشی بزرگتر نباشد، و زود باشد که باتشی افروخته انداخته شوند.

و خورنده مال یتیم، بعرضات محشر درآید و آتشی که درون آن از آن مملو باشد زبانه زند، و دود از دهان و بینی و گوش و چشم او بیرون آید و همه اهل محشر او را بدان صفت و آن کردار ناروا بشناسند.

از احمد بن محمد مرویست که گفت: از حضرت ابي الحسن عليه السلام سؤال نمودم که مردی را از اموال ایتام مالی بدست اندر است، و او را حاجتمندی پدید می شود، و دست بدو دراز می سازد و از آن اموال در حق خودش و عیال خودش بمصرف می رساند، و باین قصد و نیت است که آن مال را بیتیمان بازگرداند آیا چنین شخص با چنین کردار و پندار در شمار آن کسانی است که خداوند متعال می فرماید: «إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلماً الآية» (1).

فرمود: چنین نیست «ولكن ينبغي أن لا يأكل إلا بقصد ولا يسرف»، اما شایسته چنانست که مال یتیم را در حالت حاجتمندی نخورد، مگر بقصد بازدادن و اسراف در مصرف آن نکند. عرض کردم کمترین از مال یتیم را اگر آن مرد بخورد و نیت رد آن را نداشته باشد «حتی یکون فی بطنه ناراً».

فرمود: «قليله وكثيره واحد إذا كان من نفسه أن لا يرد إليه»، کم و بسیار -

ص: 141

مال یتیم در يك حکم است گاهی که قصدش این باشد که بایشان رد ننماید، یعنی در عذاب و عقاب یکسان می باشد.

احول می گوید: از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام پرسیدم، همانا این مرد همان کسی است که می خورد و اراده پس دادن ندارد، در شمار کسانست که «یاکلون أموال الیتامی»، یعنی همان آتش و همان عذاب در حق وی جاری است؟ فرمود: بلی.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ولا جنباً إلا عابری سبیل حتی تغسلوا» (1) نمی شاید که در حالت جنابت بمسجد عبور دهید مگر بر طریق عبور تاگاهی که غسل بکنید.

از صفوان مرویست که از حضرت ابی الحسن علیه السلام، پرسیدم که مردی محتاج بوضوی نماز باشد، و آب بدست کردن دست نیاید، و در این حال آبی را دریابد باندازه که وضوی بسازد، بصد درهم یا هزار درهم، این شخص که این آب را باین مقدار بدست آورده خریداری کند؟ یا تیمم نماید؟

فرمود: «لا- بل یشتري قد أصابني مثل هذا فاشتریت وتوضأت وما یشتري به ذلك لیس بکثیر»، نه چنین است که باید وضو نساخت و به تیمم پرداخت، بلکه بایست آب خرید و با وضو نماز گذاشت، چنانکه مرا نیز همین حال روی داد و آب بخریدم، و وضو ساختم، و هرچه در این مقام بمصرف برسد مالی کثیر نیست.

و هم در آن کتاب جلد اول برهان در ذیل آیه شریفه: «ألم تر إلى الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یشترون الضلالة»، یعنی یضلوا فی امیرالمؤمنین علیه السلام «و یریدون أن تضلوا السبیل»، یعنی أخرجوا الناس من ولاية امیرالمؤمنین علیه السلام و هو الصراط المستقیم.

«و الله أعلم بأعدائکم وکفی بالله ولیا و کفی بالله نصیراً* من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه و یقولون سمعنا و عصینا و اسمع غیر مسمع و راعنا لیا بالسننهم -

ص: 142

وطعناً في الدين ولو أنهم قالوا سمعنا وأطعنا لكان خيراً لهم وأقوم ولكن لعنهم الله فلا يؤمنون إلا قليلاً». (1)

بر سبیل تعجب می فرماید: آیا نمی بینی ای محمد بسوی کسانی که بهره اندک از علم کتاب توریة بایشان داده شد، مراد اخبار و علمای یهود هستند که خریدار گمراهی هستند و می خواهند شما مؤمنان نیز که راه راست را که طریق حق است کم کنید.

و خدا دانتر است بدشمنان شما که جماعت یهود هستند و کافی و پسندیده است، خدای تعالی در حالی که دوست شما و متولی امور شما می باشد و بس است و کافی است خدا از آن حیث که یاری دهنده است شما را بردشمنان شما.

بعضی از آنانکه بدین یهود متدین شده اند می گردانند کلمات را، و تغییر می دهند آن را از اماکن و می گویند از راه عناد و طریق استکبار شنیدیم سخن ترا و نافرمانی کردیم امر ترا بقولی اظهار اطاعت و اضممار نافرمانی می نمودند، و نیز می گفتند بشنو در حالی که شنونده نشده باشی.

این کلمه ذو وجهین است یک وجه در مدح، و یک روی در قدح دارد.

وجه ذم اینست که قصد ایشان بآن کلمه این بود که «یدعوا عليك بلا أسمع بسم أوموت»، یعنی بشنو در حالتی که گوش تو بحادثه کری یا مرگ شنواید مباد، یا اینکه «اسمع غیر مجاب إلی ما تدعو إلیه».

بشنو درحالی که پاسخ داده نشوی بآنچه موافق چیزی باشد که ما را بآن دعوت می کنی یا «اسمع غیر مسمع کلاماً ترضی» بشنو درحالی که شنواید نشوی سخنی را که از آن خوشنود باشی یا اینکه «اسمع کلاماً غیر مسمع إياك لان* اذنك تبوعنه» بشنو کلامی را که شنیده نشود بتوزیرا که گوش تو شنوای آن نباشد و بنابراین معنی «غیر مسمع» مفعول به خواهد بود.

و وجه مدح اینست که ایشان چنان باز می نمودند که مراد ایشان اینست که -

ص: 143

«واسمع غیر مسمع مکروهاً»، بشنو در حالی که هیچ مکروهی را شنیده نشوی، مأخوذ از اُسممه فلان إذا سبه است.

و جماعت یهود وجه مدح را پرده نفاق می ساختند، و مطمح نظر آنها وجه دم بود و بر همین قیاس می گفتند «دراعنا» در ما بنگر، و این کلمه محتمل الوجهین است: وجه مدحش اینست که مأخوذ از مراعاة باشد، یعنی مراعات حال ما را بفرمای، و بما نظر عنایت فرمای تا کلام ترا بشنویم و بفهمیم و بآن کار بندیم.

وجه دمش این است که مشبه بر اعونا است، که عبارت سرمانیه یا عبرانیه است که باین کلمه یکدیگر را دشنام می دادند، یا این کلمه از رعونت و حمق اشتقاق می کردند و مقصود اینکه رعونت و عدم عقل لازم حال توباد، یا کسره عین را اشباع را می کردند و می گفتند: «راعینا» یعنی ای شبان ما و این تعریض بگوسفند چرا نیست.

حاصل اینکه باین دو کلمه که دارای دو وجه است، بدین اسلام استهزاء می نمودند. پیغمبر را، و پیچانیدند پیچانیدنی بزبان های خود، بوجهی که مذکور شد و طعن و قدح می نمودند دین اسلام را.

و اگر ایشان بجای «اسمع غیر مسمع وراعنا»، می گفتند «سمعنا» شنیدیم سخن ترا و فرمان بردیم امر ترا و بشنو سخن ما را و ملاحظه و توقف فرمای تا کلام ترا نیک بشنویم و بدانیم و بفهمیم هر آینه اینگونه کلام برای ایشان بهتر از استهزاء سید انام صلی الله علیه واله وسلم و طعن در دین اسلام بود، و راست تر و صوابتر بود، و لکن خداوند تعالی ایشان را براند و از رحمت خود دور ساخت، پس ایمان نمی آورند ایشان مگر اندکی.

امام عسکری از حضرت موسی بن جعفر سلام الله تعالی علیهم در تفسیر آیه مذکوره معانی مسطوره را روایت می فرماید، و بعد از آن می فرماید: سعدبن معاذ انصاری مقصود مردم یهود را منفطن شد و گفت: ای دشمنان خدا بر شما باد لعنت خدا، شما را می بینم که اراده سب "رسول الله صلی الله علیه واله وسلم را جهرأ دارید «وتوهموناً انکم تجرون فی مخاطبته مجرانا، بحیلت و شیطنت چنان می نمائید که در مخاطبه -

با آن حضرت مانند ما بآداب رفتار می کنید.

سوگند با خدای این کلمه را از هیچ يك از شما نخواهم شنید، مگر اینکه گردنش را می زخم و اگر نه چنان بودی که من مکروه می دارم که قبل از استیذان از آن حضرت و برادرش و وصی او علی بن ابیطالب بامور امت به نیابت آن حضرت اقدامی برکار شما بنمایم، هر آینه آن کس را که این کلام را از وی از جماعت شما شنیده ام می زدم.

پس خداوند تعالی این آیه مذکوره را «یا محمد صلی الله علیه واله وسلم من الذین هادوا یحر فون الکلم عن مواضعه تا قلیلا» را بفرستاد و این آیه را «یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا» (1) را نازل گردانید، چه این لفظه ایست که دشمنان شما جماعت یهود توصل بآن می جستند، بسب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم، و سب و شتم شما «و قولوا انظرنا» یعنی بگوئید «سمعنا وأطعنا» نه بلفظ «راعنا» و اسمعوا ما قال لكم رسول الله قولاً وأطیعوه، و للکافرین الشائمین لرسول الله صلی الله علیه واله وسلم عذاب أليم، و جمیع فی الدنیا إن عادوا لشتمهم و فی الآخرة بالخلود فی النار».

و هم در آن تفسیر در ذیل آیه شریفه «إن الله يأمرکم أن تؤدوا الأمانات إلى أهلها- إلى آخرها» از محمد بن فضیل مرویست که حضرت ابي الحسن علیه السلام فرمود «هم الأئمة من آل محمد یؤدی الامام الامامة إلى الامام الذي بعده ولا یخص بها غیره ولا یزویها عنه».

اهل امامت همان حضرات ائمه هدی سلام الله تعالی علیهم هستند، و هر امامی امانت امامت و ودایع حضرت رسالت آیت را بسوی امامی که بعد از آن امام بامر وصایت و امامت از جانب خدای تعالی منصوب می شود می رساند، و دیگری را برای تأدیه امانت اختصاص نمی دهد، و از آن امام منصرف نمی گرداند، در حدیث وارد است «لیس للامام أن یزوی الامامة عن الذی یكون من بعده» (یزوی) بازاء معجمه، یعنی یقبضها عنه.

ص: 145

و نیز در همان جلد اول تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول واولی الأمر منکم (1) الی آخرها»، از عمر بن سعد مرویست که گفت از حضرت ابی الحسن علیه السلام، از این آیه شریفه پرسیدم فرمود: «علی بن ابیطالب و الأوصیاء من بعده» صاحبان امر ایشان هستند.

و هم در آن تفسیر در ذیل قول خدای تعالی «ولو أنهم إن ظلموا أنفسهم - تا - ویسلموا تسليماً»، از عبدالرحمن بن ورقاء بن حسین بن جناده سلولی مرویست که حضرت ابوالحسن اول از پدر بزرگوارش فرمود «اولئك الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فأعرض عنهم - فقد سبقت علیهم كلمة الشقاوة و سبق لهم العذاب و قل لهم فی أنفسهم قولاً بليغاً». (2)

و هم در آن کتاب از حمد بن فضیل در ذیل آیه شریفه «ولولا فضل الله علیکم ولتعلم ورحمته» (3) از عبد صالح علیه السلام، مرویست که فرمود: رحمت خدا و رسول خدا و فضل خدا علی بن ابیطالب علیهما الصلاة والسلام است.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «وما كان لمؤمن أن یقتل مؤمناً إلا خطأ» (4) از حضرت ابی عبدالله یا حضرت ابی الحسن علیهما السلام، بروایت سماعة بن مهران مسطور است که گفت: از یکی از این دو امام سلام الله علیه ما پرسیدم از کسی که مؤمنی را بکشد آیا برای او توبتی هست؟

فرمود: «لا حتی یؤدی دینه الی أهله و یعتق رقبة مؤمنة و یصوم شهرین متتابعین و یتضرع إلیه، فأرجو أن یتاب إلیه إذا هو فعل ذلك».

توبه او مقبول نمی شود تا گاهی که دیه مقتول را بصاحبان و کسان او برساند و یک بنده مؤمن را آزاد نماید، و دو ماه پی در پی روزه بدارد و در حضرت -

ص: 146

1- سوره نساء، آیه 62.

2- سوره نساء، آیه 66-68.

3- سوره نساء، آیه 85.

4- سوره نساء، آیه 94.

پروردگار باستغفار و تضرع و زاری و طلب آمرزش پردازد، پس از این کارها امیدوارم که توبه اش پذیرفته شود.

عرض کردم: اگر این شخص قاتل را بضاعتی نباشد که دیه مقتول را برساند؟

فرمود: «يسأل المسلمین حتی یؤدی دیتة إلی أهله».

اگر نتواند دیت را برساند، بایستی دست حاجت و سؤال دراز کند و از مسلمانان زبان بخواهش گری برگشاید، چندانکه وجه دیه را فراهم ساخته بأهل مقتول ادا نماید.

راقم حروف گوید: این در وقتی است که قتل بخطا و بیرون از قصد و تعمد باشد، چنانکه خدای تعالی می فرماید: «و من قتل مؤمناً خطاء فتحریر رقبة مؤمنة و دية مسلمة إلی أهله فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین» (1).

و ادای دیه در صورتیست که خون خواهان رضا بدهند، و اگر رضا ندهند، حکمی دیگر دارد. چنانکه در حدیثی دیگر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، وارد است که در باب تأدیه دیه فرمود «إن قبلت» اگر وارثان و اهل مقتول قبول نمایند و در قتل مؤمن نیز متعمد بر دین او یا غیر از تعمد بر دین فرق دارد و در این مسئله و رعایت شئون مؤمن مقتول در کتب فقهیه و اخبار مباحث مفصلاً عدیده است.

و دیگر در همان جلد اول تفسیر برهان، در ذیل آیه شریفه «ومن یخرج من بیته مهاجراً إلی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله»، هر کس از سرای خود بحضرت خدای و رسول خدای یعنی خاصه برای رضای ایشان هجرت گیرد، و از آن پس بمیرد اجر و مزد او بر خداوند است.

از محمد بن حکیم مرویست که گفت: در حضرت ابو الحسن اول صلوات الله علیه، عرض کردم و از زراره و فرستادن او پسرش عبید را بسوی مدینه تذکره نمودم.

ص: 147

آن حضرت فرمود: «إني لأرجو أن يكون زرارة ممن قال الله: و من يخرج من بيته مهاجراً إلى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره على الله».

من امیدوارم که زراره در زمره آن کسان باشد که خدای می فرماید، و ترجمه آیه را مذکور نمودیم، کنایت از اینکه خداوند او را مأجور و مثاب می فرماید، «وكان الله غفوراً رحيماً». (1)

و ابتدای آیه شریفه اینست «ومن يهاجر في سبيل الله يجد في الأرض مراغماً كثيراً وسعة و من يخرج من بيته - الآية».

و هرکس هجرت نماید در راه طاعت خدا، آرامگاه بسیار یابد که بآن نقل نماید، و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلاى کلمه، و خروج از مکاره و خلاصی از تنگنای ضلالت بفضا گاه هدایت.

و نیز در آن تفسیر در ذیل آیه شریفه «وإن امرأة خافت من بعلها نشوزاً أو إعراضاً فلا جناح عليهما أن يصلحا بينهما صلحاً والصلح خير واحضرت الأنفس الشح وإن تحسنوا وتتقوا فإن الله كان بما تعملون خبيراً». (2)

اگر زنی بترسد بقرائن خارجه از شوهر خود سر بر تافتنش از صحبت او بسبب کراهت از او و منع حقوق او، یا روی برگردانیدنی از مجالست و مکالمت او، پس هیچ گناهی نیست بر ایشان اینکه در میان یکدیگر بصلاح آرند صلح را، یعنی ایقاع صلح و آشتی را باینکه آن مقداری از مهر خود را ببخشند یا نوبت خود را بزن دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاهدارد، و او را از خود جدا نکند.

و آشتی کردن بهتر است از جدائی جستن و خصومت ورزیدن، و نفوس ببخل ورزیدن حاضر و طبیعی آنست، یعنی زن برای بخشیدن نوبت خود را بدیگر زن و مرد در کسوه و نفقه بخیل هستند.

ص: 148

1- سوره نساء، آیه 101.

2- سوره نساء، آیه 127.

و اگر ای جماعت مکلفان نیکوئی بورزید در زندگانی و بپرهیزید از نشوز و اعراض و امور خبیثه، بدرستی که خداوند بآنچه می کنید از احسان و خصومت بینا و دانا است.

از علی بن ابی حمزه مرویست که گفت: از حضرت ابی الحسن علیه السلام، از آیه شریفه «وإن امرأة خافت من بعلها نشوزاً أو إعراضاً»، سؤال کردم فرمود: «إذ كان كذلك يهتم بطلاقها قالت له أمسكني و أَدع لك بعض ما عليك و أحلك من يومي وليتي، حل له ذلك ولا جناح عليهما».

چون این حال نشوز و اعراض برای مرد پدید شد، آهنگ طلاق او را می نماید، زوجه اش با او می گوید: مرا نگاهدار و طلاق مده و زبان نکوهش دیگران را در من دراز مساز و من از حقوق مهریه و جز آن را که برگردن تو است پاره از آن را بتو می گذارم و می بخشم.

و نیز نوبت روز و شب خود را با تو می دارم و بدیگر زن تو قسمت می دهم، این وقت برای آن مرد حلال می شود، و در این بخشایش زن و قبول شوهر، گناهی بر هیچ کدام وارد نمی شود.

و در تفسیر این آیه شریفه و حکایت دختر محمدبن مسلمه که زوجه رافع ابن خدیج بود و پای در سن نهاده و رافع زنی نو جوان و نو خواسته، چون سرو آراسته را تزویج نموده، و در میان دختر محمد و رافع منازعه روی داد، و این آیه در حق ایشان وارد بیانات مفصله و اخبار وارده کثیره در این خصوص مسطور است.

و نیز در تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «يا أيها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء الله ولو على أنفسكم أو الوالدين والأقربين إن يكن غنياً أو فقيراً فالله أولى بهما فلا تتبعوا الهوى أن تعدلوا و إن تلوأ أو تعرضوا فان الله كان بما تعملون خبيراً»⁽¹⁾.

ص: 149

ای گروه مؤمنان، در اقامت مراسم کوشش و مواظبت دارید، گواه باشید و براستی ادای شهادت کنید، اگر چند بحقی باشد که بر ذمه و عهده شما است «قل الحق ولو كان عليك» یا بر پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک خواه مشهود علیه غنی با فقیر باشد، در ادای شهادت قصور نجوئید.

چه خداوند تعالی برای رعایت حال توانگر و درویش، یعنی این جنس و آنچه صلاح اغنیا و فقرا در آنست سزاوارتر است و متابعت هوای نفس برای آنکه از حق بیاطل میل کنید، مکنید.

و اگر زبان های خود را از گواهی راست به پیچانید یا اعراض نمائید از ادای شهادت بحق و متابعت هوای نفس، همانا خدای تعالی بآنچه بکنید در متابعت هوای نفس و کتمان شهادت دانا است، و دچار مکافات خدائی می شوید.

از ابن سعید ساقی روایت شده است که گفت: حضرت ابی الحسن علیه السلام، چون در ذیل مسئله که رقم فرموده و از شهادت در حق آن جماعت پرسیده بودم.

«فاقم الشهادة لله عزوجل ولو على نفسك، أو الوالدين والأقربین فیما بینک و بینهم» کتمان شهادت بحق را روامدار اگرچه بنفس خودت یا پدر و مادر یا خویش نزدیک باشد در آنچه در میان تو و ایشان است.

«فان خفت على أخيك خيراً فلا» أما اگر بررسی که در این ادای شهادت که زیانی عظیم بر برادرت و برادر دینی تو وارد است واجب نیست، و در این باب اخبار مختلفی وارد شده است.

و نیز در آن کتاب در ذیل این آیه وافی دلالة «إن المنافقين یخادعون الله و هو خادعهم و إذا قاموا إلى الصلوة قاموا کسالی براؤن الناس ولا یذکرون الله إلا قليلاً مذنبین بین ذلك لا إلى هؤلاء ولا إلى هؤلاء و من یضلل الله فلن تجد له سبیلاً» (1).

ص: 150

بدرستی که منافقان با دوستان قادر سبحان بمکر و خدیمت رفتار می نمایند، در اینکه اظهار اسلام و اضمار کفر می کنند، و خدای تعالی جزای ایشان را در این مکر و فریب ایشان می دهد، و چون منافقان بنماز برخیزند، بحالت کسالت و سنگین باری و اکراه باشند گوئی باری عظیم برایشان برنهاده اند و از روی ریا خود را مؤمن نمایند.

و اگر از اصحاب پیغمبر کسی ننگرد ایشان را نماز نمی گذارند و یاد نمی کنند خدا را، مگر اندک یا در زمانی قلیل در حالتی که متردد و متحیر هستند، میان کفر و ایمان.

نه با گروه مؤمنین می باشند از حیثیت کفر باطن تا هرچه بهره مؤمنان است، ایشان نیز مایل باشند و نه بسبب اظهار کلمه اسلام که بدروغ بر زبان می گذرانند با جماعت مشرکان بیک میزان می روند.

یعنی نه مؤمن مخلص و نه کافر صریح می باشند و هرکس را خدای فرو گذارد و مخذول فرماید، برای او راه حق و طریق صواب نیابی.

از محمد بن فضیل مسطور است که گفت: بحضرت ابی الحسن عریضه معروض و از مسئله سؤال نمودم، آن حضرت این آیه شریفه مذکوره را «لا إلی هؤلاء ولا إلی هؤلاء و من یضلل الله فلن تجد له سبیلاً» را رقم کرده نوشت.

«لیسوا من الکافرین ولیسوا من المؤمنین، ولیسوا من المسلمین یظهرون الإیمان و یصیرون إلی الکفر والتکذیب لعنهم الله»، این گروه نه از جماعت کفار و نه از مؤمنان و نه از مسلمانان هستند، اظهار ایمان را بر زبان می نمایند و بکفر و تکذیب دین مبین باز می گردانند. خدای لعنت کند ایشان را.

و نیز در همان جلد اول تفسیر برهان، در ذیل آیه شریفه «إتّما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الأرض فساداً». (1)

از عبدالدین اسحاق از حضرت ابی الحسن علیه السلام، همان معنی و تفسیر که از -

ص: 151

حضرت ابی الحسن رضا علیهما السلام، مذکور شده است، مسطور است مگر اینکه در آخر بیان فرمایشی دیگر فرمود.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «والسارق والسارقة فاقطعوا أيديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله والله عزيز حكيم». (1)

دست های راست مرد و زن دزد را چون اخذ نصاب نمایند که ربع دینار است ببرید، بجهت پاداش و مجازات آنها بآنچه کرده اند و بسبب عقوبت صادره از خدای تعالی، تا تنبیه شوند و دیگر باره سرقت نکنند و خدای در حکم خود غالب و بحکمت آن داناست.

از یاسر از پاره غلامان مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام، فرمود: «لا يزال العبد يسرق حتى إذا استوفى ثمن يده أظهره الله عليه».

و از راوی چنان می نماید که ابو الحسن امام رضا علیه السلام، است و حکایت معتصم عباسی و حضرت ابی جعفر محمد جواد صلوات الله علیه و مقدار قطع بدسارق در جای خود مسطور است.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «يا ايها الرسول لا يحزنك الذين يسارعون في الكفر» (2) از ابراهیم بن ابی البلاد مسطور است که اسحاق بن عمر در هنگام وفات وصیت کرد، کنیزان مغنیه او را فروخته و بهای آن را بحضرت ابی الحسن علیه السلام، حمل نمایند.

ابراهیم می گوید آن جواری نوازنده خواننده را سیصد هزار درهم بفروش رسانیده، آن مال را بآن حضرت حمل کردم و عرضه داشتم که یکی از موالی تو که اسحاق بن عمر نام داشت، چون بدیگر جهان راه می نوشت وصیت نهاد کنیز کان او را بفروش رسانیده، ثمن آن را بدرگاه تو هدیه نمایم، اینک جواری را بفروختم و این سیصد هزار درهم بهای آن حاضر است.

فرمود: «لا حاجة لي فيه، إن هذا لسحت، تعليمهن كفر، والاستماع -

ص: 152

1- سوره مائده، آیه 42.

2- سوره مائده، آیه 45.

منهن نفاق، و ثمنهن سحت مرا حاجتی در بهای جواری که حمل کرده نیست، چه این سحت و نارواست، آموزگاری جواری به تغنی و عواقب آن کار کفر است، و شنیدن سرود و تغنی ایشان نفاق است، و بهای آن جواری سحت است.

در مجمع البحرین می نویسد «و أكلهم السحت» بضم هردو مهمله و اسکان حاء برای تخفیف، هر چیزیست که خرید و فروش و کسب آن حلال نباشد و اشتقاق آن از سخت است که بمعنی استیصال است، و اینکه حرام را سخت نامیده اند برای این است که عاقبتش برنج و شکنج استیصال می کشد.

و قول خدای تعالی «فیسحتکم بعذاب وقد خاب» (1) یعنی «یهلککم ویستأصلکم» از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه مرویست که فرمود:

سحت بمعنی رشوه گرفتن در حکم دادن و کابین بغی و کسب حجام و عسب فحل، یعنی اجاره دادن کشیدن حیوان نر را بماده و بهای سپوز و آب تو را گرفتن و بهای فروش سگ و بهای خمر و بهای میت، یعنی فروش حیوان مرده را بنام کشته یا نوع دیگر و حلوان کاهن یعنی آنچه بکاهن می دهند از برای کھانت او و استعمال او.

حضرت صادق علیه السلام، می فرماید: سحت انواع کثیره است، و اما رشاء در حکم یعنی رشوه گرفتن در حکم دادن کفر بخداوند است.

شاید دلیل کفر این باشد که تا نخواهند حق کسی را پامال بکنند، و بظلم حکم نگیرند رشوه نمی دهند و نمی گیرند و این معانی مسطوره پاره حرام و پاره مکروه است.

و هم در حدیثی که از حضرت ابی عبدالله یا ابی الحسن علیهما السلام، وارد است فرمود سحت انواع کثیره است از آن جمله کسب محارم و اجرت زانیه و بهای خمر است و اما رشاء در حکم «فهو الکفر بالله».

ص: 153

و نیز فرمود برای سحت انواع است: یکی کسب حجام است، اگر شرط درکار باشد، یعنی تعیین مزد نماید.

و نیز از حضرات معصومین صلوات الله علیهم وارد است که از غلول پرسیدند فرمود «کل شیء غل من الأمام فهو سحت و کل مال الیتیم و شبهه سحت».

و برای سحت انواع کثیره است از آن جمله اجور فواحش، و بهای خمر و نیبذ و ربا بعد از بینه است و المرتشی و آن مردی است که برای برادرش قضای حاجتی نماید و آن مرد بعد از آن برای او تقدیم هدیه کند و او بپذیرد، و بهای سگی را که شکاری نباشد بگیرند سحت است، اما بهای سگ های شکاری سحت نیست.

و فرمودند صنعت گران اگر تمام شب را بآن امر پردازند سحت است، و پرسیدند از قاضی که بین دو قریه از سلطان برای قضاوت اخذ رزق نماید؟ فرمود: سحت است و آنچه از اعمال و لایه ظلم و اجور قضا و بهای مسکر و آن گردگانی را که اطفال بآن قمار باخته اند خوردنش سحت است، اما بهای گربه سحت نیست.

و نیز در ذیل آیه شریفه «وَأَكْلَهُمُ السَّحْتِ» فرمود: «السحت هو بین الحلال و الحرام» و آن عبارت از اینست که مردی خود را برای حمل مسکر و گوشت خوک و اتخاذ ملامی اجیر بدهد اجاره دادن نفس خود را حلالست، اما از جهت آنچه حمل می کند و عمل می نماید سحت است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «لَا يَأْخُذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يَأْخُذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تَطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كَوْتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (1)

ص: 154

چون اصحاب رسول خدای در سوگندهایی که خورده بودند، متحیر ماندند تا چه سازند، خداوند این آیه را بفرستاد و فرمود:

خدای مؤاخذه نمی فرماید از شما به بیهوده در سوگندهای شما، لکن مؤاخذه و معذب می فرماید شما را بآن سوگندها که دل و زبان شما بآن متفق و قاصد باشد و بعد از آن حنث آن نمائید .

و کفاره آن یعنی کفاره حنث و شکستن آن که موجب تکفیر و سترائم و گناه می شود، اطعام ده تن مسکین زایل می سازد آن را بحد وسطی که باهل و عیال خود می دهد، یعنی نه أعلا و نه ادون، یا پوشانیدن ده تن درویش را یا آزاد کردن بنده ایست که مؤمن یا در حکم مؤمن باشد.

پس هرکس که نیابد یکی از این کفارات ثلاثه را پس کفاره روزه داشتن سه روز است پی در پی، اینکه مذکور شد کفاره سوگندهای شما است، چون سوگند خورده و بشکنید، و نگاه دارید سوگند خود را از بشکستن، یا چندانکه توانید سوگند مخورید.

همچنانکه خدای تعالی کفاره یمین را بیان فرمود، بیان می فرماید و روشن می گرداند برای شما آیات و نشانهای شریعت اسلام را، شاید که شما شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را، و در این باب و مقدار کفاره و اختلاف علمای خاصه و عامه در کتب تفاسیر مشروح مفصله مذکور است.

از اسحاق بن عمار از ابی ابراهیم علیه السلام، که از آن حضرت از قول خدای تعالی در کفاره یمین «فمن لم یجد فصیام ثلثة أيام»، سؤال کردم حد «لم یجد» چیست؟ فرمود: مردی سؤال بکف نماید و برای او این مقدار موجود شود یعنی اطعام ده تن.

فرمود: «إذا لم یکن عنده فضل من قوت عیاله فهو ممن لایجد» اگر افزون از قوت عیال خود نداشته باشد، همانا چنین کسی از جمله کسانیست که «لم یجد» یعنی برای او موجود نیست.

و هم از اسحاق بن عمار مروی است که از حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه از اطعام «عشرة مساکین من أوسط ما تطعمون أهليكم أو كسوتهم أو إطعام ستين مسكيناً»، پرسیدم که آیا جمع جمله می شود، فرمود: «ولكن يعطى على كل إنسان إنسان» چنانکه خدای فرموده است:

عرض کردم: پس عطا می کند مرد بخویشاوندان خود اگر نیازمند باشند؟ فرمود: بلی، عرض کردم: آیا عطا می کند بایشان اگر ضعیف الحال از غیر ولایت باشند؟ فرمود: نعم «و أهل الولاية أحب إلي» بلی عطا می تواند، لکن اهل ولایت نزد من محبوبتر باشند.

و هم ابراهیم بن عبدالحمید می گوید، از حضرت ابی ابراهیم صلوات الله علیه، از اطعام ده تن مسکین یا شصت تن مسکین پرسیدم، که آیا برای یک شخص جمع آن جایز است؟ فرمود: «ولا أعطه واحداً واحداً» جمع در میان نشاید، لکن عطا کن يك بيك چنانکه خدای فرموده است.

عرض کردم: آیا مرد بنزدیکان خود و قرابت خود عطا می نماید؟ فرمود: بلی، عرض کردم: آیا بضعفای از زنان می دهد که از غیر اهل ولایت باشند؟ فرمود: بلی، و اهل ولایت نزد من محبوبتر هستند.

و هم در آن کتاب تفسیر برهان، در ذیل این آیه شریفه «يا أيها الذين آمنوا شهادة بينكم إذا حضر أحدكم الموت حين الوصية اثنان ذوا عدل منكم أو آخران من غيركم إن أنتم ضربتم في الأرض فأصابتمكم مصيبة الموت تحبونهما من بعد الصلوة فيقسمان بالله إن ارتبتم لا تشرى به ثمناً ولو كان ذا قربي ولا نكتم شهادة الله إنا إذا لمن الأثمين» (1).

ای گروه گرویدگان بآنچه شما را امر فرموده اند گواهی دادن بوصیت است، یا بر شما است گواهی هنگامی که نمایان و واقع گردد، یکی از شما را آیات و علامات مرگ و مردن، در وقت وصیت که گواهی دهد دو تن مسلمانان عادل از -

ص: 156

خودتان یا غیر از خودتان از اهل ذمه اگر متعذر بشاهد مسلمان باشند، اگر در حال مسافرت و زمین سپاری باشید و مرگ شما را دریابد که: بازدارید ایشان را از پس نماز دیگر که اجتماع مردمان حاصل می شود، پس سوگند بخدای خورند اگر در ایشان شک دارید، یعنی اگر تنی از ورثه شما از تهمت آن دو شاهد ایمن نباشد که ما بدل نمی کنیم، باین سوگند بهای آن را که مال دنیا است.

یعنی بسبب طمع در مرده ريك مرده سوگند بدروغ یاد نمی کنیم، اگر چند مقسم له و مشهود له خویش ما باشد و نمی پوشیم گواهی و شهادت خود را که خدای باقامت آن بما امر فرموده، بدرستی که اگر بپوشیم گواهی بحق را هر آینه از بزه کاران باشیم.

از محمدبن فضیل روایت است که گفت: از حضرت ابی الحسن علیه السلام، از قول خدای تعالی «إذا حضر أحدكم الموت حين الوصية اثنان ذوا عدل منكم أو آخران من غيركم». فرمود خدای می فرماید: این دو شاهد از شما مسلمان است و آن دو شاهد که از غیر شماست از اهل کتابست و اگر از اهل کتاب نیابید از مجوس اقامت شاهد کنید، زیرا که رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم، فرمود: «سنوا بهم سنة أهل الكتاب» یعنی در امر جزیه معلوف در جماعت مجوس همان سنت روید که در حق اهل کتاب نهاده است.

فرمود: «و ذلك إدامات الرجل المسلم في أرض غربة فطلب رجلين مسلمين يشهد هما على وصيته، فلم يجد مسلمين، فليشهد رجلين ذميتين من أهل الكتاب مرضيين عند أصحابهما».

و این امر چنانست که چون مرد مسلمان در زمین غربتی دچار پيك مرك شود و در طلب دو مرد مسلم برآید که بر وصیت او گواه باشند و نیابد، بایست دو تن مرد ذمی از اهل کتاب که از هم کیشان خود، بعدل و صحت عمل و دیانت ممدوح باشد.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «و إذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربك أن ینزل علینا مائدة من السماء» (1) یاد کن هنگامی را که جماعت حواریین گفتند: ای عیسی بن مریم، هیچ تواند بود که پروردگار تو فرستد بر ما خوانی را از آسمان.

و چون این سخن را قبل از تحقیق و استحکام معرفت در حضرت روح الله عرض کردند، در جواب فرمود: از خدای بترسید و مانند اینگونه سخنان و سؤال ها نکنید، اگر بکمال قدرت پروردگار و صحت نبوت من معتقد هستید.

از فضل بن یسار مرویست که حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه فرمود: «إن الخنازیر من قوم عیسی سألوا نزول المائدة فلم یؤمنوا بها فمسخهم الله خنازیر».

این خنازیر و خوک ها از قوم عیسی علیه السلام، بودند که خواستار نزول مائده شدند، و چون بر ایشان فرود شد و ایمان نیاوردند، خداوند تعالی آن قوم را مسخ کرده بصورت خود درآمدند.

و هم بروایت عبدالصمد بن بندار مرویست که از حضرت ابی الحسن علیه السلام، شنیدم فرمود: خنازیر قومی از قصارین بودند که تکذیب مائده را نمودند و مسخ شده خنزیر گردیدند.

راقم حروف گوید: از این پیش در طی این کتب مبارکه، بمعنی مسخ و قصارین اشارت رفته است و نیز چنین از این آیه شریفه استنباط می شود که رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم، در تمامت عهد و اعصار و مجاری حالات حضور داشته است.

چه خداوند در بسیاری از آیات و اخبار از قصص و اخبار و احوال برگزیده، می فرماید: یادآور ای محمد فلان چیزی و فلان مطلبی را، و بیاد آوردن و تذکره نمودن فرع علم و اطلاع بآنست، و نه آنست که باید فراموش هم شده باشد، می تواند فراموش هم شده باشد، و ممکن است فراموش نشده باشد.

ص: 158

چنانکه بعضی اوقات شخصی با شخصی دیگر در مقام محاوره با مشاجره یا انجام مقصود خود می گوید: یاد بیاور فلان چیز را و حال آنکه می داند بیاد او اندر است، اما برای صرفه حال و انجام مقصود خود بر اینگونه ادای مطلب را می نماید.

و گاهی بمخاطب می خواهد بفهماند که در یاد من نیز هست که در فلان وقت فلان خدمت و محبت و دستگیری را، یا آزار و توهین را بتو نمودم و باز هم می توانم همان کرد که می کردم، و معانی دیگر نیز می تواند داشته باشد، اما نسبت دیگر انبیا علیهم السلام، این خطاب نشده است.

«یوم یجمع الله الرسل فبقول ماذا أجبتم قالوا لا علم لنا إنك أنت علام الغیوب» (1) و می فرماید: «تعلم مافی نفسی ولا أعلم مافی نفسک». (2)

و گاهی بخاتم الأنبیاء صلی الله علیه واله وسلم، خطاب می رود «وما كنت لیدیهم إذ یلقون أقلامهم یتهم یکف مریم و ما كنت لیدیهم إذ یختصمون» (3) و نبودی تو ای محمد نزد اخبار بیت المقدس آن هنگام که می انداختند برای قرعه اقلام کتاب خود را برای تبرک تا بدانند کدام یک از ایشان کفالت می کند امر مریم را، و نبودی نزدیک ایشان آن وقتی که مخاصمه می کردند برای کفالت مریم.

و در صدر آیه مذکور و می فرماید: «ذلک من أنباء الغیب نوحیه إلیک» و قبل از این آیه می فرماید: یاد کن ای محمد «إذ قالت امرأة عمران»، یاد کن ای محمد «إذ قالت الملائكة یا مریم إن الله اصطفیک» یاد کن ای محمد «إذ قالت الملائكة یا مریم إن الله یشرک» و یاد کن ای محمد «إذ قال إبراهیم رب اجعل هذا البلد آمناء» که مقصود مکه است که:

خداوند تعالی بعد از شرح عرایض ابراهیم نفرمود یاد کن، بلکه قبل از آن فرمود یاد کن، یعنی آن زمان و روزگار را که مسبوق هستی و چنین و چنان بود.

ص: 159

- 1- سوره مائده، آیه 108.
- 2- سوره مائده، آیه 116.
- 3- سوره آل عمران، آیه 39.

اما اگر بعد از بیان داستان بفرمود: یاد کن، لازم نبود که پیغمبر مسبوق باشد، بلکه اخبار الهی چنان ثابت است که گویا آن حضرت حاضر بوده و آن زمان را دیده و با کمال ايقان تصدیق نماید و از این قبیل آیات نسبت بانبیای سلف و وقایع احوال و قصص ایشان بسیار است.

و این معنی بدیهی است که برای خدای تعالی هیچ چیز غیب نیست و تمامت اشیاء مخلوقه در پیشگاه سبحانیش مشهود و آشکار است و پوشیده و غیب و علم آن نسبت بما سوی الله است.

و علم و غیب مراتب دارد، بعضی علوم خداوند است که مخصوص مخصوص بذات علام الغیوب است فقط، هیچ آفریده را در هیچ طبقه حتی انبیای عظام صلوات الله علیهم را بدان راهی و بهره و استعداد ادراک آن نیست، مخصوص بخالق عالم است.

و این شدت و وحشت و شدت دهشت و نهایت خشیت و ضراعتی که در نهاد انبیا و اولیای سبحانست، همه از آن حیثیت است که بر آن علم خاص و اراده مخصوصه سخت اساس عالم نیستند و نمی دانند در آن علم خاص الهی تقدیر بر چه رفته است و عاقبت حال و انقلاب احوال و اوصاف و اضطراب پایان بر چسان خواهد رفت.

از اینست که در نفس آخر که از این دنیا می روند و می بینند عاقبت ایشان بعافیت گذشت و سرنوشت به بهشت پیوست، و رضوان پایان نمایان شد، و از بدا و سوء القضا اطمینان یافتند، از کمال وجد و سرور و نشاط و حبور، و دریافت سعادت ابدی و بهجت سرمدی و رستن از این سرای مکر و غرور و کید و شرور و پیوستن بسرای جاوید و خیور بکلمه فزت و رب الكعبة و بشاشت بلا نهایت متذکر شوند.

و چون از این علم خاص بگذریم و بعلم یزدانی که منشاء مقدرات و قضایا و ارادات سبحانست، سخن آوریم، البته انبیای عظام و اولیای ایشان و خواص اصحاب و انصار ایشان را بر حسب درجات شئون بهره ایست و علم بعیب را نیز همین ترتیب است.

مثلاً آنچه در نظر انبیای غیر مرسل غیب می نماید، در خدمت مرسل حکم شهود دارد، و آنچه در خدمت اولی العزم من الرسل حکم غیب دارد، در حضرت خاتم الأنبياء مشهود است، و آنچه در خدمت او حکم غیب پیدا کند، جز خدای تعالی که غیب و شهود در حضرتش یکسانست، بر آن عالم و واقف نیست.

البته مطابق آیات قرآنی و اخبار کثیره موثقه صحیحه مبین است که خاتم الأنبياء و أئمة هدی صلوات الله علیهم، علت ایجاد موجودات، و والی بر همه هستند و مدار آسمان و زمین و تمام جهات مفروضه در قبضه اقتدار و اختیار ایشان، و مختار و برگزیده خاص و مظاهر زواهر الهی و کار گذار پیشگاه ایزدی هستند.

و بامر ایزد متعال از عالم امر بعالم خلق انتقال داده اند، و مأمور بتوجه بعالم دنیا و تربیت و تکمیل عالم ناسوت، و تعلیم معارف شده اند «و کنت مع الأنبياء سرا» کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است.

پس اگر خدای می فرماید: یاد کن فلان چیز و فلان زمان را. برای اینست که بر همه مخلوقات، سبقت وجود و رتبت نظارت و اختیار تامه و شأن ابوت و اولویت دارد.

و البته در هر موقعی که برای انبیای عظام و اولیای فخام حادثه روی دهد یا ترك اولائی پیش آید، چنانکه خودشان کراراً فرموده اند، إصلاح و تدارك چاره آن با ایشانست، پس همیشه با انبیاء سلف بوده اند و در امور ایشان ناظر و در انجام مرام ایشان حاضر بوده اند.

و باین سبب خداوند تعالی در اغلب آیات قرآنی و اخبار فرقانی می فرماید: و یاد کن چنان روز و چنان کار و چنان حال را، و از آن طرف چون حضرات معصومین، ادراك عالم امر و عالم خلق را فرموده اند، و در حالت روحانی در همه وقت بر همه چیز واقف بوده اند.

مگر نه آنست چنانکه در جلد ششم بحار الأنوار و کتب تواریخ و أخبار خاصه و عامه مسطور است که:

چون خدای تعالی هیچ چیز با او نبود، اول چیزی را که بیافرید نور حبیبش محمد صلی الله علیه و اله وسلم بود، و خلقت این نور مبارک، چهارصد و بیست و چهار هزار سال قبل از خلق آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا آفریده شد- الی آخر الخبر.

و چون آن نور مبارک در حجب متعدد مذکوره به تسبیح و تهلیل و تحمید بگذرانید، و خدای تعالی بدو نظر فرموده، فرمود: ای بنده من، توئی مراد و مرید، و توئی بهترین از خلق من، سوگند بعزت و جلال خودم اگر تو نبودی أفلاک را نیافریدم، هرکس ترا دوست بدارد، دوست می دارم او را، هرکس دشمن بدارد ترا دشمن می دارم او را.

در آن حال آن نور مبارک متلالا شد، و شعاع و فروزش فروزنده گشت، خداوند تعالی از آن نور همایون دوازده حجاب بیافرید، و آن نور مبارک در آن حجب اندر شد، و خدای را به تسبیح و تهلیل و تحمید در سپرد.

و از آن پس خداوند تعالی از نور محمد صلی الله علیه و اله وسلم، بیست بحر از نور بیافرید، و بهر دریای نوری علمی بود، که جز خداوند تعالی بر آن عالم نیست، و بامر خدای تعالی آن نور مبارک، در تمامت این بحر بیست یگانه يك بیک، نزول گرفت.

و چون از بحر بیستم بیرون آمد، خداوند تعالی فرمود: ای حبیب من، ای سید رسولان من، و ای اول آفریدگان من، و ای آخر رسل من: توئی شفیع روز محشر.

پس آن نور همایون در حضرت بیچون بسجده بیفتاد، پس از آن برخاست و از آن نور قطراتی بعدد یکصد و بیست چهار هزار فرو چکید، و خداوند از هر قطره از آن نور، پیغمبری از پیغمبران را بیافرید.

و چون آن انوار بتکامل پیوست، در اطراف نور محمد صلی الله علیه واله وسلم، طواف همی دادند، چنانکه حاجیان گرد بیت الله طواف می دهند، و ایشان خدای را تسبیح و تحمید می نمودند و می گفتند «سبحان من هو عالم لا یجهل، سبحان من هو حلیم لا یعجل، سبحان من هو غنی لا یفتقر».

پس خدای تعالی ندا فرمود ایشان را: می شناسید من کیستم؟ در این وقت نور محمدی صلی الله علیه واله وسلم، قبل از تمامت انوار سبقت گرفت، و ندا برآورد: توئی خداوندی که خداوندی جز تو نیست، تنهایی و شریکی نداری، رب ارباب و پادشاه پادشاهانی.

پس در این وقت از جانب حق ندا بلند شد: توئی صافی و برگزیده من و توئی حبیب من، و توئی بهترین خلق من «امتک خیرامة».

پس از آن، از نور محمد جوهره بیافرید و دو قسمت گردانید، و در قسمت نخستین بنظر هیبت نگران شد و آبی گوارا گشت، و بقسم دوم بنظر شفقت نظاره فرمود و خدای تعالی عرش را از آن خلق کرده، عرش بر روی آب مستوی شد.

و کرسی را از نور عرش بیافرید، و لوح را از نور کرسی خلق کرد، و از نور لوح قلم را بیافرید، و با قلم فرمود توحید مرا برنگار، قلم از این کلام الهی هزار سال مست و سکران بماند، و چون از آن بیهوشی افاقت یافت، خدا فرمود: بنویس، عرض کرد: ای پروردگار من چه بنویسم؟ فرمود: بنویس «لا إله إلا الله محمد رسول الله».

چون قلم نام محمد صلی الله علیه واله وسلم، را بشنید بسجده بیفتاد و گفت: «سبحان الله الواحد القهار سبحان العظیم الأعظم» پس از آن سر از سجود برگرفت و نوشت «لا إله إلا الله محمد رسول الله».

پس از آن قلم عرض کرد: پروردگارا کیست این محمدی که نامش را با نامت مقرون و یاد او را با یادت قرین ساختی؟ خداوند تعالی فرمود: ای قلم اگر او نبودی ترا نیافریدم، و نیافریدم مخلوق خود را، مگر برای او «فهو بشیر و نذیر» -

در این هنگام قلم از حلاوت یاد محمد صلی الله علیه واله وسلم، برهم شکافت و گفت: «السلام عليك كانه و باین یا رسول الله» و خداوند تعالی فرمود: «وعليك السلام منی ورحمته و برکاته» و باین علت سلام سنت و جوابش فرض شد.

پس از آن خدای تعالی فرمود: بنویس قضای من و قدر را و آنچه را که من آفریننده آنم تا روز قیامت، پس از آن خداوند بیافرید فرشتگان خود را که بر محمد و آل محمد صلی الله علیه واله وسلم، صلوات می فرستند و برای امت آن حضرت تا روز قیامت استغفار می نمایند- الی آخر الخبر.

مگر نه آنست که در بحار الأنوار بروایت واقدی در ذیل خبر مهر نبوت و اسرافیل و شجره می نویسد: در دایلی ترازویی عظیم که هر کفه از آن باندازه مابین آسمان و زمین بود بیاورد و پیغمبر را در يك کفه بگذاشت و صدتن از اصحابش را در کفه دیگر برنهاد و پیغمبر بر آنها سنگین تر افتاد.

در دایلی هزارتن از خواص امت آن حضرت را بیاورد و در دیگر کفه نهاد، همچنان بر آنها ترجیح یافت، پس از آن چهار هزارتن از امت آن حضرت را در آن کفه گذاشت و رسول خدای سنگین تر بود، پس يك نیمه امت آن حضرت را موازنه نمود و پیغمبر بر همه بچربید.

بعد از آن تمام امت آن حضرت را و بعد از آن جماعت انبیاء و مرسلین و تمام ملائکه و از آن پس کوهها و دریاها و ریگ ها و درخت ها و باران ها، و از آن پس تمام آنچه را که خدای بیافریده است، بیاورد و با آن حضرت در میزان کشید و معادل آن حضرت نگشت و باین جهت آن حضرت را خیر الخلق خواندند، چه بر تمام مخلوقات رجحان یافت.

همانا از اینگونه اخبار مصرحه صحیحه بسیار است، و این بنده حقیر را چنان گمان می رود که در این موازنه مذکوره مقصود روح مبارك آن حضرت و ارواح دیگرانست، چه در آنجا عالم اجسام و اجساد را راهی و مقام و محل -

و مکان و موقفی نیست، و شریفتر هم همین است و نور و روح و علم و عقل در اینست.

و پایین سبب در وقت موازنه از رجال امت ناجیه را بسنجیدن درآوردند، و از آن پس انبیا و مرسلین و ملائکه را که دارای ارواح خیمه مذکوره که از آن جمله روح الایمان و روح القدس است، و در دیگر مردمان نیست، برابر ساخته و بجمله در برابر نور احمدی و روح همایون محمدی صلی الله علیه و اله وسلم، سبک برآمدند، چه جملگی از نور آن حضرت آفریده شدند و تمام آفرینش را که بسنجیدند، مرجوح گشتند.

اگرچه کفار، بلکه جن و دیو و امثال ایشان باشند، برحسب ترتیبات نوری را که دارا بودند با نوری که با نور آنها موافق بود، خواه حیوانی یا نباتی یا غیر آنها مرجوح شدند و جماعت انبیا و اولیاء عظام و ملائکه در آن انوار مقدسه و انوار شریفه که دارند و در رسول خدای موجود است، موازنه می شوند.

اگرچه هر یک در همان نور و روحی که دارند چون بآن نور و روح مبارك حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله وسلم، معادل شود، هزاران هزار مرتبه مرجوحیت پیدا می کند.

مثلاً آن روح القدس که با آن حضرتست، غیر از آن است که با دیگر پیغمبران و اوصیای ایشانست، بلکه در حکم آفتاب عالم و ستارگانست که از آفتاب منیر مستنیر می شوند.

وگر برحسب نفوس نجومیه خود دارای نور و فروز نیستند، و بی نور و تاریک هستند، و نفوس تمام آفرینش است و بلند و آدنی و اعلی برحسب طبیعت مخلوفیت خودشان بی نور و تاریک، و از نور همایون و روح مبارك و عقل و علم فاخر آن ذات الهی صفات دارای این بضاعت ها و فروغ ها باشند.

پس برهان ترجیح آن حضرت را بر ما سوی الله را می توان باین علت یا علل کثیره که بر امثال ما مردم بی خبر و بی بصر و کوتاه دانش مخفی است، -

و نزد اهل حق باندازه شئونات و افهام موهوبه آنها و عقول مخصوصه ایشان روشن است حواله نمود.

پس اگر خدای تعالی می فرماید: «و ما کنت لدیهم» یعنی در عالم ظاهر جسمانی دنیائی، نه عالم امری روحانی.

و در همین خبر مذکور که از امیرالمؤمنین علیه السلام «کان الله ولیس معه شیء» «و اول ما خلق الله نور نبینا صلی الله علیه واله وسلم» و آن ترتیبانی که بیان می فرماید، در مخلوقات نامتناهی الهی چنانکه مسطور گشت، مقامات علم و احاطه این انوار مقدسه بر تمامت حالات و کیفیات و کمیات و غیب و شهود موجود است، مشهود می آید.

و مفاد و مصداق «أشهدهم علی خلقه، وکنتم شهداء علی الناس و الرسول شهیداً علیکم» ظاهر می گردد، و چنانکه در اخبار سابقه که در طی این کتب مبارکه یاد کردیم، مفهوم گردید.

و این بیانات عالیه نه آنست که بگوئیم تفسیری است از آیه شریفه مذکوره تا حمل بر تفسیر بر رأی شود «نعوذ بالله تعالی من هذه النسبة و من هذا الرأي».

بلکه توجیهات و تملیحاتی است که گاهی از ظواهر اخبار معصومین و شئونات جلیله و انوار ساطعه و أسرار لامعه ایشان در خاطر فاتر قاصر می رسد، و العلم عندالله و رسوله.

سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت *** ورنه خیالات و وهم کی رسد آنجا.

امیرالمؤمنین بر هر مولود و مونی خواه کافر یا متوفی حاضر است، و نفرموده است اینکار و حضور من منحصر بزمان ظهور اسلامست، بلکه تمام اوقات روزگار را از اول تا بآخر شامل است، و همچنین بر افعال و اعمال و اوقات ایشان ناظر است.

پس چگونه می شود بر پیغمبر که صادر اول است، و دارای مقام «أنا عبد من -

عبید محمد» است از این امور و افعال و حضور و احضار فارغ یا غافل یا بیخبر باشد، والسلام علی من اتبع الهدی.

و نیز در جلد اول برهان در ذیل آیه اول سوره انعام «الحمد لله الذي خلق السموات والأرض وجعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون» (1) سپاس ها و ویژه درگاه خداوند سپید و سیاه و برافرازنده این گوهر بارگاه بلند اساس است، که بقدرت کامله بیافرید آسمانها را بدون عمد و مددی و زمین را بدون اصل و مایه.

مفسرین می نویسند: اینکه سماوات را بصیغه جمع و زمین را یعنی ارض را بصیغه مفرد آورده، با اینکه هر دو مثل هم هستند در عدد، برای اینست که سماوات مختلف بالذات و متفاوتة الآثار والحركات است، بخلاف طبقات ارض که متحد بالذات است و الصفات.

و تقدیم آن بر ارض بجهت شرافت و علو مکان، و تقدیم وجود آن است چه آسمانها را روز یکشنبه و دوشنبه و زمین را سه شنبه و چهارشنبه آفریده است.

این بنده در کتاب تلبیس ابلیس و مجلدات این کتب مبارکه شروح مفصله نگاشته است «من يطلب فلينظر هناك».

بالجمله می فرماید: و پیدا کرد تاریکی ها و روشنائی را و با این همه آنانکه کافر شدند، پیروردگار خود عدول می کنند از عبادت او بعبادت غیر او از او ثان و اصنام.

از علی بن جعفر از ابو ابراهیم علیه السلام، مرویست که فرمود: «لكل صلاة وقتان و وقت يوم الجمعة زوال الشمس» برای هر نمازی دو وقت است و وقت نماز روز جمعه هنگام زوال شمس است.

پس از آن آیه مذکوره را تلاوت فرمود «الحمد لله الذي خلق السموات -

ص: 167

1- سوره انعام، آیه 1.

و الأرض» الآية فرمود «يعدلون بين الظلمات والنور و بين الجور و العدل»

وهم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «قل أى شيء أكبر شهادة قل الله شهيد بينى و بينكم و أوحى إلى هذا القرآن لأندركم به و من بلغ أنكم لتشهدون»، (1)

چون جهال قریش از رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم، و شهادت بر رسالتش خواستند بر رسول خدای فرمود: بگو در جواب این جماعت سفهای قریش: کدام گواهی و شهادت است که از تمامت گواهان بزرگتر باشد، اگر مشرکان از روی عناد جواب ندهند، بگو خداوند تعالی راستگوتر و بزرگتر است در شهادت گواه است در میان من و میان شما بر حقیقت من در دعوی شما، و بمن وحی شده است این قرآن، تا بیم دهم شما را بقرآن و هرکس را قرآن بدو برسد، آیا شمائید که شهادت می دهید که با خدای تعالی دیگر خدایان یعنی بتان هستند.

از محمد بن عیسی بن عبد مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام، با من فرمود: چه می گوئی گاهی که با تو بگویند «أخبرني عن الله عزوجل أشيء» که بمن خبر ده از خداوند عزوجل آیا شیء است یا نیست.

عرض کردم خداوند عزوجل ثابت فرموده است شیئیت را برای نفس خود، در آنجا که می فرماید: «قل أى شيء أكبر شهادة قل الله شهيد بينى و بينكم».

و من می گویم خداوند تعالی شیء است نه مثل دیگر اشیاء «إذفى نفى الشیئة عنه نفیه» چه اگر بخواهیم نفی شیئیت را از وجود واجب بنمائیم، نفی و ابطال وجود خالق است.

آن حضرت با من فرمود: صدقت و أحسنت، براستی و نیکوئی سخن کردی و در این باب احادیث کثیره وارد است و بسیاری را رقم کرده ایم.

معلوم باد چنانکه صاحب انوار و برخی مفسرین دیگر رقم کرده اند، شیء مختص موجود است، زیرا که در اصل مصدر شاء می باشد و اطلاقش یک دفعه بمعنی -

ص: 168

شاء است، که اسم فاعل بمعنی مرید است و مرید موجود می باشد و باین معنی متناول باری تعالی است، چنانکه می فرماید: «قل ای شیء أكبر شهادة قل الله».

و يك دفعه بمعنی مشی است، که اسم مفعولست، ای مشیء وجوده، و هرچه مشیت حق تعالی بوجود آن علاقه گیرد موجود خواهد بود، في الجملة (و علیه قوله تعالی إن الله علي كلشيء قدير، والله خالق كل شيء)».

پس این هردو آیه مبارکه بر عموم خود بدون استثناء باقی هستند، و چون جماعت معتزله قائل بآن هستند که شیء آن چیز است که صحیح باشد یافت آن و این اعم از ممکن و واجب است و یا آن چیز است که صحیح باشد که معلوم شود و مخبر عنه واقع گردد، پس شامل ممتنع نیز خواهد بود

و بنابراین، به ایشان هم می شود که در هردو آیه شریفه اختصاص یمنکن دهند، زیرا که خلق و قدرت تعلق بواجب و ممتنع نیست، بدلیل عقل، و مذهب اخیر مطابق مذهب امامیه است.

در مجمع البیان مسطور است که مشیت بمعنی اراده است، و شیء آن چیز است که صحیح باشد که معلوم و مخبر عنه واقع شود، چنانکه سبقت نگارش یافت.

و سیبویه گوید: که شیء اول أسماء و أعم وأبهم است، زیرا که بر معدوم و موجود واقع می گردد، و اینکه برخی گفته اند جز بر موجود واقع نمی شود، قولی مرجوح است، و صحیح قول اول است.

و این مذهب محققین متکلمین است، و مؤید اینست آیه «إن الله علي كلشيء قدير» چه هر شی که غیر از ذات باری تعالی است، محدث است و هر محدث را دو حالت می باشد: یکی حالت وجود، یکی حالت عدم، و هرگاه که موجود گشت از دایره مقدوریت قادر بیرون رفت.

زیرا که که بدیهی است است که صحیح نیست موجود وجود پیدا بکند، پس معلوم شد که خداوند سبحان قادر بر آنست در حالت عدم آن، تا آن را از عدم بوجود آورد و قدرت حق تعالی عبارت از نفی عجز است از خدای قادر، و قادر کسی است که اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند.

راقم حروف گوید: همین آیه شریفه «إن الله علي كلشيء قدير»، باز می‌رساند که خداوند شیء است نه چون دیگر اشیاء، زیرا که اگر بیک عنوان باشد، باید معنی آیه این باشد که خداوند بر خود و نفس مقدس کبریای خود قادر است، پس مکشوف افتاد که حق تعالی شیء است، «لا کالاشیاء» باین معنی که معلومی است، نه چون معلوماتی که «هی الجواهر و الأعراض» و اشتراک در اسم موجب تماثل نیست.

در معنی آیه «ولم یک شیئاً»، حضرت صادق علیه السلام، می‌فرماید: «لا مقدرأً ولا مکنوناً» و در معنی شیء گفته‌اند «و هو أعم العام یجری علی الجسم و العرض و القديم».

می‌گوئی «شیء لا کالاشیاء» یعنی «معلوم لا کسائر المعلومات، و علی المعدوم و المحال».

إنشاء الله اگر خداوند سبحان عمر و وقت و توفیق عطا فرمود مرا، در نظر است که در ذیل نگارش احوال حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه و شرح زیارت جامعه آن حضرت کتابی درباره لغات و اصطلاحات کثیره الاستعمالات رقم نمایم، تا اسباب سهولت ناظران کتب فقهیه و احادیث و اخبار و حکمت و عرفان و ادبیه و امثال آن باشد، بمعنی و تأویل شیء اشارتی مبسوط خواهد نمود.

و هم در جلد اول تفسیر برهان، در ذیل آیه شریفه «و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها إلا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الأیعلمها و لاجبة فی ظلمات الأرض و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین»⁽¹⁾.

و نزد خداوند است کلیدهای خزینهای غیب، یعنی آنچه از خلق پوشیده است، چون ثواب و عقاب و خوانیم اعمال سعادت و شقاوت و غیر آن متعلق بعلم اوست و راه گشایش آن باعلام و اخبار اوست.

ص: 170

(مفتاح) جمع مفتاح بفتح میم، بمعنی مخزن و بکسر بمعنی مفتاح است، یعنی کلید، نمی داند آن مغیبان را مگر خداوند که عالم بأوقاتست، چنانکه عالم بمشاهدات است از آنچه در صحرا یا دریا می باشد، و هیچ برگی از درخت نیفتد جز آنکه عالم بآنست که چند برگ افتاده و چند برگ باقی مانده، و آن برگ تا بزمین که رسیده چند نوبت بر پشت و روی منقلب گردیده، و نیفتد هیچ دانه در تاریکی های زمین.

مراد تخم است که در زمین بیفتد و بقولی حبه ایست که در زیر سنک واقع شود، در اسفل زمین هفتم، و نه تری و نه خشکی مگر آنکه در کتاب روشن ثبت است که عبارت از علم او سبحانه است.

و در این آیه، تعبیرات دیگر که همه راجع بکمال قدرت و نهایت علم حضرت باری بجزئیات و کلیات و مشهودات و غایبات موجودات، عموماً من حیث الجهات ومعنی رطب و یابس و حکایت فرشته محاسب و موکل بر قطرات باران و ملائکه افزون از شمار که بر هر قطره باران، يك ملك موکل است «إلی یوم الحساب».

و ثواب صلوات بر رسول خدای از عدد قطرات این باران از آغاز خلقت تا قیامت و این فرشته محاسب قطرات از ثواب آن عاجز است و اینکه نمی تواند با آن همه دست ها و انگشتان و زبان حد را باز داند.

و اینکه علم خداوند عالم، علیم بالذاتست، نه عالم بعلم، چه اگر عالم بعلم باشد، یکی از سه امر فاسد لازم آید، که آن یا علوم غیر خداوند تعالی و یا معلومات متناهی و یا تعلق علم واحد بمعلومات بیرون از تناهی و این هر سه بدلیل عقلی باطل است.

از حسین بن خالد مرویست که از حضرت ابی الحسن علیه السلام، از قول خدای «ما تسقط من ورقة - تا - کتاب مبین» پرسیدم، فرمود: ورقة بمعنی سقط است «یسقط من بطن امه من قبل أن یهل الولد» فرود آید از شکم مادرش پیش از آنکه صدا بر -

آورد، عرض کردم: و قول خدای تعالی «ولا حبة» فرمود یعنی «الولد في بطن امه إذا أهل ويسقط من قبل الولادة».

عرض کردم «ولا-رطب» فرمود: مضغه است گاهی که سکون گیرد در رحم «قبل أن يتم خلقها قبل أن ينتقل» پیش از آنکه خلش تمام شود بدیگر حالت منتقل شود، عرض کردم قول خدای «ولا یابس» فرمود: «الولد التام» فرزند تام الخلقه است، عرض کردم «فی کتاب مبین» فرمود: «فی امام مبین» کتاب مبین، امام مبین است.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «و هو الذی أنشأکم من نفس واحدة فمستقر و مستودع قد فصلنا الآیات لقوم یفقهون» (1)

و اوست خداوندی که بیافرید شما را از نفس واحده که حضرت آدم علیه السلام، باشد. پس در خویشتن نگریدن گیرید و خوش بیندیشید که بیخ و بن از یک چیز نه بیش است، و باین جهت بدوستی و مهربانی و انس و الفت پیشه گیرید، پس مر شمار است قرار گاهی و جای و دیعتی مستقر رحم و مستودع صلب پدر است، و معانی دیگر نیز برای این دو کلمه یاد کرده اند، بدرستی که بیان کردیم علامات قدرت بالغه و یگانگی خود را برای گروهی که بفهمند.

محمد بن فضیل گوید: از ابوالحسن اول صلوات الله علیه از قول خدای تعالی «فمستقر و مستودع» پرسیدم، فرمود: مستقر، بمعنی ایمان ثابت و مستودع، معار یعنی عاریه است.

و هم در آن کتاب از عبدالله بن مغیره در آیه «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد» (2) ای گروه بنی آدم، برگزید زینت و آرایش خود را در هر مسجدی که باشد.

از حضرت ابی الحسن می گوید سؤال کردم، فرمود: «من ذلك التمشط عند کل صلاة» از آن جمله شانه زدن موی است در هر نمازی، یعنی شانه خود را برای موی -

ص: 172

1- سوره انعام، آیه 98.

2- سوره اعراف، آیه 29.

بشانه آراستن و پیراستن در هر نمازی در مسجد با خود بدارید.

و از عمار نوفلی از آن حضرت علیه السلام مرویست که فرمود «المشط يذهب بالوباء» موی را بشانه سپردن، و بآء یعنی مرض عام را می برد.

و هم در آن کتاب در آیه شریفه «ساریکم دارالفاسقین- یعنی یجینکم قوم فساق تكون تلك الدولة لهم» از محمد بن سابق بن طلحه انصاری مذکور است که گفت: از جمله سؤال هایی که هارون در زمان شرفیابی بحضور مبارک حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام نمود، این بود که عرض کرد «ما هذه الدار» این دار، که در این آیه شریفه مذکور است چیست؟ فرمود: این دار فاسقین است و این آیه مبارکه را قرائت کرد.

«سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الأرض بغير الحق وإن يروا كل آية لا يؤمنوا بها وإن يروا سبيل الرشدا لا يتخذوه سبيلا». (1)

زود باشد که بوجه خذلان و تخلیه بگردانم از آیت های قدرت خود و بازدارم از آن آیات کسانی را که در زمین تکبر می ورزند، بدون استحقاق بتکبر و خویشتن بزرگ داشتن، و اگر نگران شوند، این گروه سرکشان و متکبران معاند هر نشانه که بر وحدانیت خود بنمائیم از فرط عناد و جحود ایمان نیاورند بان، و اگر این متکبران جاحد بنگرند طریق راست و معجزات باهرات را آن راه نگیرند و در آن مسلك سلوك نکنند.

می فرماید: یعنی «وإن يروا كل آية لا يؤمنوا بها وإن يروا سبيل الرشدا لا يتخذوه سبيلا» هارون عرض کرد: این دار کیست؟ فرمود: «لشيعتناقرة ولغيره فتنة» این سرای برای شیعیان قره و فروز چشم، و برای دیگران فتنه است.

عرض کرد: چیست صاحب دار را که آن را نمی گیرد؟ فرمود: «أخذت منه عامرة ولا يأخذها إلا معمورة» این سرای را در حالی که آباد بود بگرفتند، و جز باحال آبادی نمی گیرد.

کنایت از اینکه این سرای دنیا را درحالی که بدست عدل و علم و ایمان آباد-

ص: 173

1- سوره اعراف، آیه 135.

بود بظلم و عدوان اخذ کردند و بستم ویران ساختند، لاجرم صاحبان آن جز باحال آبادی بازپس نخواهند گرفت.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب أن لا- يقولوا على الله إلا الحق و درسوا مافیه» (1) از اسحاق بن عبدالعزیز مرویست که حضرت ابی الحسن اول صلوات الله علیهما فرمود:

«إن الله خص عباده بآيتين من كتابه أن لا يكذبوا بما لا يعلمون أو يقولوا بما لا يعلمون، وقرء: بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه، وقال: ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ألا يقولوا على الله إلا الحق».

وهم در جلد اول برهان در ذیل آیه شریفه «يسئلونك عن الأنفال قل الأنفال لله و الرسول» (2) از حمادبن عیسی سند بعد صالح صلوات الله علیه می رسد که فرمود: «الأنفال كل أرض خربة قد باد أهلها، وكل أرض لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب، ولكن صالحوا صلحاً و أعطوا بأيديهم على غير قتال».

یعنی آن غنیمت های کفار که بر این امت حلالیت آن زمین خرابیست که اهلش از آن دور شده و پراکنده گردیده و صاحبی و مالکی برای آن نیست، و هر زمینی است که به نیروی جنگ و تاخت و تاز پیاده و سوار و غلبه نگرفته باشند، بلکه بر طریق مصالحه و میل خاطر خود بدون قتال و اگذار کرده باشند.

پس از آن فرمود و از برای موالی است رؤس جبال و اندرون رودخانه ها و بیسه ها و آجام و هر زمین مرده و موانی که مالکی نداشته باشد «وله صوافی الملوک ما کان فی ایدیهم من غیر وجه الغصب، لأن الغصب كله مردود و هو وارث من لا وارث له و یعول من لا حيلة له».

و مر او راست اموال و املاک صافی و خالص سلاطین و پادشهان که بدون خشم -

ص: 174

1- سوره اعراف، آیه 168.

2- سوره انفال، آیه 1.

و غضب بدست داشته باشد، زیرا که آنچه را که بقدرت غضب و سطوت خشم غاصب و مالک شده باشند، بتمامت بمالکان و صاحبان حقیقی اموال بازگشت می نماید و خدای و رسول خدای وارث من لاوارث له می باشند.

یعنی آنچه را که وارث و صاحب معینی نداشته باشد، و بدست ملوک که نگاهبان اموال و مالک غیر حقیقی هستند، بطوری که بخشم و آزار و شکنج مالک مال نگرفته و غاصب آن نباشند، و صاحبش موجود نباشد، حق آنها مال امام است، و او بآن کسان که برای معیشت خودشان چاره و تدبیری ندارند قسمت می رساند.

در ذیل خبری از عمار بن اسحاق مرویست که گفت: از حضرت ابی عبدالله از معنی انفال سؤال کردم، فرمود: انفال آن قرانی است که ویران شده و اهلش از آنجا دوری و کناری گرفته پراکنده شده باشند، یعنی بآبادانی آن امیدوار نباشند و سودی از آن نیابند، این چنین قریه ها از خدا و رسول خداست، و آنچه از آن مملوک باشد «فهو للامام» آن مال مخصوص بامام است - تا آخر خبر.

و در خبر دیگر فرمود: ای ابو صباح ما قومی هستیم که طاعت ما فرض است و انفال مخصوص بما می باشد.

و نیز در جلد اول تفسیر برهان در ذیل آیات شرافت آیات «و اذ یعدکم الله إحدی الطائفتین آنها لکم» تا پایان آیه شریفه «و مأویه جهنم وئس المصیر» (1) که بجمله از آیات اوائل سوره مبارکه انفال است، و خلاصه فارسی این آیات چنین است:

یاد کنید که چون خدای وعده داد شما را یکی از این دو گروه را که یا کاروان باشد یا لشکر قریش، که آنها مر شما را باشد، یعنی آن کس که دارای جامه کارزار و شماره و شمار برای پیکار باشد، برای او باشد و می خواهد خدای اینکه ثابت گرداند حق را بآیت های خود و ببرد و از بیخ برکند بنیاد کفار را -

ص: 175

و آشکارا سازد آئین اسلام را، و نابود فرماید امر باطل و کفر را، اگر چند کفار را مکروه باشد.

یاد کنید زمانی را که چون فریاد رس می خواستید از پروردگار خود و گریزگاهی از قتال نداشتید، اجابت فرمود خداوند شما را باینکه من مدد کننده ام شما را بهزار کس از فرشتگان که در عقب یکدیگر باشند و خدای تعالی این امداد را جز برای بشارت شما بنصرت نگردانید و برای اینکه دل‌های شما بنصرت آرام گیرد و ترس نیابد و نصرت و یاری و ظفر یافتن جز او جانب خدای نباشد، بدرستی که خدای عزیز و غالب و حکیم و راستکار است.

یاد کنید آن هنگام را که خواب سبک را بر شما فرو پوشانید برای ایمنی که حاصل شده بود از جانب او، و خداوند قادر از آسمان باران و آبی فرستاد که رود خانه روان شدند و حوض ها و گودالها پر آب گشتند، تا پاك گرداند شما را از حدود جنابت و ببرد از شما وسوسه شیطان را و تا به بندد بر شما بر دل‌های شما امیدواری بلطف حضرت باری را و ثابت گرداند بآن باران قدم های شما را.

یاد کن ای محمد چون وحی فرمود پروردگارت بسوی فرشتگانی که بیاری اهل ایمان آمده بودند، که من در امداد با شما هستم، و شما را از گزند دشمن نگاه می دارم، پس ثابت قدم گردانید مؤمنان را که زود باشد که درافکنم در دل‌های کفار، ترس و بیم را پس بزنید ای ملائکه کافران را بر مذابح تا بسرای ایشان و ببرید از ایشان همه انگشتان را بسبب اینکه این گروه با خدای و رسول خدای مخالفت کردند و هرکس با خدا و رسول خدا مخالفت نماید بدرستی که خدای سخت عقوبت بر مخالفان است.

این عقوبت شما اینست که عاجلا بچشید آن را و کفار را آجلا آتش دوزخ است، یعنی بعد از این جهان و آن جهان مبتلا می شوند.

ای گروه گروندگان چون باز رسید بانبوه کفار، برای جنگ پشت برایشان -

مکنید، و هرکس در آن روز پشت بر جنگ نماید، مگر اینکه متعمداً برای غرور خصم خود را گریزنده نماید، برای کارزار و دشمن را غافل سازد، یا بمسلمانان پناه برنده باشد، پس بدرستی که بخشم بزرگ خدای بازگشت کند، و بازگشت او دوزخ باشد و بدجای بازگشتی است دوزخ.

از ابو اسامه زید شحام مرویست که با حضرت ابی الحسن علیه السلام، عرض کردم: فدای تو بگردم، این جماعت می گویند اگر علی علیه السلام را حقی بود، یعنی در امر خلافت چه مانع داشت که بحق خود قیام نورزید.

فرمود: «إن الله لم يكلف أحداً إلا بنبيه» خداوند تعالی این تکلیف را بأحدی جز به پیغمبر خود نفرموده است. با او فرموده است: «قاتل فی سبیل الله لا تكلف إلا نفسك وقال لغيره: إلا متحرفاً لقتال أو متحيزاً إلى فئة».

فعلی لم یجد فئة ولو وجد فئة لقاتل، لوکان جعفر أو حمزة حین (فحینما) مما بقی رجلاں قال متحرفاً لقتال أو متحيزاً إلى فئة، قال مستطرداً یرید الكرة علیهم، أو متحيزاً یعنی متأخراً إلى أصحابه من غیر هزیمه، فمن انهزم حتی یجوز صف أصحابه فقد باء بغضب من الله».

پس اگر اراده اجر عظیم داری کارزار کن در راه خدای، مکلف نشده ای در امر جهاد مگر بفعل نفس خودت، نه بفعل غیر و با دیگران که غیر از آن حضرت باشد، فرمود: «إلا متحرفاً لقتال أو متحيزاً إلى فئة».

پس علی علیه السلام فئة و گروهی را نیافت، و اگر قومی یعنی گروهی از مسلمانان و یاوران بودند، هر آینه قتال می داد، پس هرکس چنان بهزیمت رود که از اصحاب خود تجاوز نماید، همانا بازگشت نماید بغضب و خشم خدای تعالی.

و دیگر در همان کتاب در ذیل آیه شریفه «و اعلموا أنما غنمتم من شیء فان الله خمسہ والامن سول - تا- علی کل شیء قدیر» (1).

پس بدانید که آنچه از کافران بقهر گرفتید، و اطلاق شیء بر آن شود حتی -

ص: 177

ريسمان و چوب، پنج يك آن خدای و رسول را می باشد.

از حسن بن عثمان از اسماعه مرویست كه گفت: از ابوالحسن عليه السلام از خمس و معنی و کیفیت آن پرسیدم، فرمود: «في كل ما أفاد الناس من قليل أو كثير» بهره مسلمانان و مردمان استفاده نمایند، خواه كم یا بسیار خمس تعلق می گیرد.

و هم حماد بن عیسی سند بحضرت عبدالصالح عليه السلام می رساند كه فرمود: خمس و پنج يك از پنج چیز است «من الغنائم، والغوص و من الكنوز، و من المعادن و الملاحه، یؤخذ من كل هذه الصنوف الخمس و يجعل لمن جعل الله له، و يقسم أربعة أخماس بين من قاتل عليه و ولی ذلك، و يقسم بينهم الخمس على ستة أسهم سهم الله، و سهم لرسوله، و سهم لذی القربى، و سهم للیتامی، و سهم للمساكين، و سهم لابناء السبيل.

فسهم الله و سهم رسوله لأولى الأمر من بعد رسول الله وراثه فله ثلاثة أسهم سهمان وراثه و سهم مقسوم له من الله فله نصف الخمس الباقي بين أهل بيته، سهم لیتاماهم، و سهم المساكينهم، و سهم لابناء سبيلهم يقسم بينهم على الكتاب و السنة ما يستغنون به في سنتهم.

فان فضل منهم شيء فهو لا والى، و إن عجز أو نقص عن استغنائهم كان على الوالى أن ينفق من عنده بقدر ما يستغنون به، و إنما صار عليه أن يمتونهم (يمونهم) لأن له مفضل عنهم.

و إنما جعل الله هذا الخمس خاصة لهم دون مساكين الناس و أبناء سبيلهم عوضاً لهم عن صدقات الناس تنزيهاً من الله لقرابتهم من رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، و كرامة من الله لهم من أرساخ، فجعل لهم خاصة من عنده و ما يغنيهم به من أن يصيرهم في موضع الذل و المسكنة، و لا بأس بصدقة بعضهم علي بعض.

و هؤلاء الذين جعل الله لهم الخمس هم قرابة النبي الذين ذكرهم الله فقال دو أنذر عشيرتك الأقربين و هم بنو عبدالمطلب أنفسهم، الذكر منهم و الانثى، ليس فيهم من أهل بيوتات قريش و لا من العرب أحد، و لا فيهم و لا منهم في هذا -

الخمس من مواليتهم، وقد نحل صدقات الناس لمواليهم و هم و الناس سواء.

و من كانت امه من بنى هاشم و أبوه من ساير قريش فان الصدقات تحل له و ليس له من الخمس شيء، لأن الله يقول: ادعوهم لا بائهم».

و نیز از حماد بن عیسی سند بحضرت عبد الصالح ابی الحسن اول علیه السلام می رسد که فرمود: «الخمس من خمسة أشياء: من الغنائم، والغوص، ومن الكنوز، ومن المعادن والملاحة».

خمس از پنج چیز داده می شود: یکی از غنائمی است که مسلمانان را از دارالحراب کفار بدست آید، دیگر از کسانی مأخوذ می شود که بدریا غواصی می نمایند و مروارید بیرون می آورند، دیگر از گنج هائیت که بدست آید، دیگر از معادن زر و سیم و ساير معدنیاتی است که کار کنند و بدست آورند، دیگر از ملاحات و از این پیش باین آیات و اخبار مأثوره در باب انفال مشروحاً اشارت رفته است.

و هم در آن کتاب از سماعه از حضرت ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام مرویست که از یکی از ایشان پرسید از کیفیت خمس فرمود: «لیس الخمس إلا فی الغنائم» خمس جز در غنائم نیست.

و هم در آن در ذیل آیه شریفه «یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الأسرى (1) إلى آخرها» از حضرت کاظم ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام حکایتی از هارون الرشید با آن حضرت علیه السلام مسطور است که از این پیش در تلو حالات آن حضرت رقم شده است.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «إن عدة الشهور عند الله اثني عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السموات والأرض منها أربعة حرم ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهن أنفسكم وقاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة واعلموا أن -

ص: 179

بدرستی که شمار ماه‌ها که پسندیده است، در حضرت خداوند بسال و ماه دوازده ماه است، در لوح محفوظ یا در حکم خدای یا در کتب متقدمه.

و مطابق روایت مقصود و مراد ماه قمری است نه شمسی، چه احکام حج و روزه وعده و جز آن را خدای تعالی بر آن مترتب نمود و فرمود: عدد آن در حضرت یزدان دوازده است، نه ماه شمسی، چنانکه بسیار می‌شود ماه رمضان بیست و نه روز می‌شود «صوموا للرؤية وأفطروا للرؤية» و رؤیت هلال را شرط نهاد نه شمس را.

و اگر رؤیت نبود بیایست هرگز از سی روز کمتر نشود و آنانکه مدار را بر شمسی گذارند، در هر سه سال، یکسال ایشان سیزده ماه می‌شود.

و از همه اعجب حساب و شماره ماه عده است و همچنین اگر بر شمسی باشد، کار حج و رمضان المبارك و عاشورا و عید غدیر و عید فطر واضحی باطل می‌شود، چه در این جمله اسامی شهود شرط است، مثل ماه رمضان و ذوالحجه و عاشورا در محرم الحرام، و عید فطر در اول ماه شوال، از این روی خدا فرمود عده شهود در حضرت یزدان غفور دوازده است.

روزی که آفرید آسمان و زمین را، یعنی عدد دوازده ماه ثابت است در نفس الأمر، در آن هنگام که خداوند علام اجرام و آزمه را بیافرید، از این دوازده ماه چهار ماه حرام است، سه ماه که عبارت از ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم است در هم پیوسته و یکی منفرد که ماه رجب است.

و این چهار ماه را حرمت بداشتند و جنک نفرمودندی، و در نوبت اسلام، بر حرمتش بیفزودندی و عرب چندان حرمت می‌داشتند که اگر مردی گشونده پدر و مادر خود را می‌دید، در این چهار ماه متعرض او نمی‌گردید، این دوازده ماه حساب و شماری است راست و درست

«دین» در لغت عرب، بمعنی حساب و شمار بسیار استعمال شده است، رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم، فرمود: «الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت» خردمند کسی است که شمار نفس خود را بکند و تهیه آن جهانی را بعمل صالح به بیند.

و می شود دین را بمعنی ظاهر خود باقی بدانیم، یعنی این چهار ماه دین قدیم است که دین ابراهیم علیه السلام باشد، و عرب از ابراهیم و اسماعیل میراث گرفت و بآن عمل نمایند.

از غرائب عجائب اینست که گروه مخالفان خود می گویند: یزدان تعالی عدد شهود را که صلاح معاش خلایق متعلق بآنست، بایشان باز نگذاشت و فرمود: «عندالله وفي كتاب الله» و بروج آن مشهور دوازده گانه را نیز معین فرمود و گفت: «ذلك الدين القيم».

و همچنین عدد نقبای بنی اسرائیل را بخود احالت نمود و فرمود: «و بعثنا منهم اثني عشر نقيباً» و همچنین دوازده چشمه آب، که بر دست موسی علیه السلام گشاده شد، بامر حضرت سبحانیست «فانفجرت منه اثنتا عشرة عیناً».

آیا با این حالت، تعیین ائمه معصومین صلوات الله علیهم که صلاح دین و دنیا و سعادت جهانیان بر آن است و بمراتب کثیره اعظم از آن جمله و احتیاج مردمان بوجود امام، بیشتر از هر چیز و اسباب فوز و رستگاری و برخورداری دنیا و آخرتست، با خلایق بگذارند؟ نعوذ بالله من شرور أنفسهم و سیئات عقاید هم.

بالجمله می فرماید: پس ستم نکنید در این چهار ماه بر نفس های خود بهتک حرمت آن و ارتکاب محرمات در آن، بلکه در تمامت این دوازده ماه، یعنی تمام ایام عمر بترك اوامر و ارتکاب مناهی الهی روز مگذرانید، و در حالت اتفاق و اجتماع با گروه مشرکان جنگ بسازید، چنانکه کفار نیز برحالت اتفاق با شما کارزار می نمایند و بدانید که خدای تعالی با جماعت پرهیزکارانست بنصرت و محافظت.

و این آیه مذکوره دلیل بر آنست که سنین و سالها بشهور و ماه های قمریه -

است، نه شمسیه و احکام شرعیه متعلق بشهور قمریه است، و این امر برای اینست که خدای تعالی بمصلحت و سهولت عالم است بر خاص و عام.

راقم حروف می گوید: اضافه بر ادله مذکوره نیز می گوئیم: رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم با آن علم نبوت و عقل و ریاست و دارائی شریعت و مظهریت تامه إلهیت، و مقام «و ما یطق عن الهوی» زیرا که هر چه بگوید بر حسب وحی و در حکم وحی است، در اغلب مطالب و جواب های مسائل می فرمود: منتظر وحی و امر الهی هستم، چنانکه در باب خمر و مسکرات و آیات نازل، و همچنین در مسائل متعدده دیگر مسطور شد.

و بسی اوقات طول جواب بواسطه طول وحی بود، حتی در باب پاره زوجات مطهرات و حکایت عایشه و ماریه قبطیه و جریح قبطی خواهه سرای پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم رفع تهمت اهل غرض و فساد و عناد را با آن علم کامل خود، و بصیرتی که بر غیوب داشت، حواله به نزول آیه گذاشت.

چنانکه خدای این دو آیه شریفه را بر طهارت اهل طهارت بفرستاد «إن الذین جاؤا بالافک عصبه منکم لا تحسبوه شراً لکم بل هو خیر لکم». (1)

که در این آیه شریفه برائت عایشه از دروغ عبدالله بن ابی سلول که داستانی مشهور است، اشارت می رود، و طهارت ذیل عایشه مکشوف می گردد، و پیغمبر دیگر باره بر سر مهر و عنایت می آید، با اینکه با علم نبوت بر کذب دروغ گویان و تهمت زدن آنان آگاه بود، و بر حالت تقوای زوجات مطهرات خود گواهی داشت.

و همچنین این آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق بنباء فتبینوا أن تصیبوا قوماً بجهالة». (2)

که بحکایت جریح قبطی امسح و ماریه قبطیه زوجه آن حضرت مادر ابراهیم -

ص: 182

1- سوره نور، آیه 11.

2- سوره حجرات، آیه 6.

ابن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم و طعنه عایشه از راه عداوت که در میان و سنی خصوصاً زن بی فرزند با زن با فرزند در میان است، و این آیه در طهارت ماریه و کذب عایشه وارد شد.

حالا باید نیک نظر کرد، رسولخدا صلی الله علیه واله وسلم، حتی در امر زوجات خود یا عقد و نکاح یا طلاق ایشان یا جزئیات پاره امور نظر بوحی و وصول حکم تمام الهی دارد، یا کارهای جنگ، قتال و تدابیر حربیه را بشور اهل تجربت حواله می فرماید، یا در امر حجاب منتظر خطاب مستطاب می گردد.

چگونه خدای امر امامت و ولایت و خلافت را به آراء سخیفه خلیقت موکول می فرماید، با اینکه ما ثابت نمودیم که مطابق دلایل عقلیه و حسیه و تکلیف نظام عالم و قوام امم ممکن نیست که تعیین امام جز بامر خدا و ابلاغ رسول یا امامی که از جانب رسول منصوب باشد، و سند تنصیب بدو رساند، صورت صحت یابد.

اگر چنین است و این امر باختیار مخلوق است، تعیین ثبوت هم با ایشان خواهد بود، با اینکه تقریر و تعیین نبی بر خدا واجب نیست، اما تقریر خلیفه چنانکه شرح یافته است بدلیل عقل و حکمت حکیم و عدل و عادل واجب است.

پس چگونه مردم کوتاه بینش، تقریر این امر خطیر عظیم را بمیل خاطر و تشخیص علم ناقص خود موکول می دارند، و پیغمبر چگونه این امر بزرگ را کوچک می شمارد، و بقول ناقصه ما محول می فرماید.

هیچ چیز از این عجیب تر نیست که خدا و رسول خدا تشخیص امری را که صلاح معاد و معاش و معارف و عوارف و مظهریت جلال و عظمت الهی است، و فواید نبوت و نظام امر دنیا و آخرت به آنست، این چند لغو و بیهوده شمارد و بتصویب مردمی خام و بی علم و خفیف العقل و ناقص الادراک، وفاتر الخواطر مقرر بدارد.

«إن هذا لشيء عجاب».

جناب فضایل مآب معارف آداب قدوة الواعظین زبدة المحققین انا شیخ عبدالکریم این میرزا عباس علی فمی تفرشی معروف بمیرزا حاجی آقا که واعظی محقق، و ناطقی مدفق، و تحریری جامع، و بیانات صفوف سمانش در مناظر و محالسن پند برهانی قاطع است و با این بنده نگارنده سالها است بر طریق الفت و صحبت می گذرانند، و از کلمات بدیعه خود مستفیض می گردانند.

در همین ایام ماه ربیع الثانی سال یکهزار و سیصد و چهلم هجری، یکی روز در منزل بنده حکایت فرمود: در یکی اوقات با یکی از علماء عامه مکالمت و مناظرت رویداد، و درباب تعیین خلیفه سخن در میان آمد.

در تلو مکالمات گفتم: ابو عبدالکریم بلال بن رباح حبشی مؤذن سید قرشی سید الانام رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم، چون مخرج شین معجمه نداشت، بجای شین، سین مهمله بر زبان می راند، و در هنگام اذان گفتی «أسهد أن لا إله إلا الله و أسهد أن عدأ رسول الله» با سین می گفت.

پاره از اصحاب در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم، تغییر او را استدعا کردند، رسول خدای منوط بنزول آیه شریفه گردانید، و آیه مبارکه بر تقریر و مدح بلال نازل شد. آیا خداوند و رسول خدای در تغییر یک نفر مؤذن حبشی بدینگونه توجه دارند، و در امر خلافت پیغمبر که مهم اکبر و اکبر مهمام، و اسباب کلیه نظام عالم و قوام امم و تکمیل و ترقی معارف و تمیز بنی آدم، و پاک از ناپاک است، توجه نمی فرماید، و این امر خطیر را بجمعی حقیر وضعیف الرأی والتدبیر می گذارند و فعل حکیم را در مورد بحث و ایراد می گذارند، چون باین مقام رشته سخن ارتسام گرفت، در لگام خاموشی انتظام جست و متحیر و ساکت بنشست.

در رجال ابی علی در ذیل احوال بلال می نویسد: بلال بن رباح مؤذن رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت می کند که فرمود: «کان بلال، عبداً صالحاً و صهییب عبد سواء».

و می نویسد: بلال از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید، عمر بن خطاب، تلایب -

و گریبان او را بگرفت و بکشید و فرمود: جزای ابوبکر بعد از آنکه ترا آزاد ساخت اینست، بلال گفت: اگر ابوبکر مرا در راه خدای آزاد کرده است، پس مرا برای خدای بگذاشت، و اگر برای غیر خدایست «فها أناذا» و اما بیعت با ابوبکر، همانا من بیعت کننده با کسی نیستم که رسول خدای او را خلیفه نساخته است، و آن کسی را که خلیفتی داد بیعت او در اعناق و گردن های ما تا روز قیامت برقرار است، عمر فرمود: پدرت را مباد با ما اقامت منمای، پس بلال بطرف شام انتقال و در شام بدیگر جهان ارتحال نمود، در مجمع البحرین در ماده «صهب» می گوید حضرت صادق علیه السلام فرمود: «رحم الله بلالا كان يحبنا أهل البيت»

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ومنهم من يلمزك في الصدقات فان والقلاع، بدله أعطوا منها رضوا و إن لم يعطوا منها إذا هم يسخطون» (1) و از منافقان کسی است که عیب می کند و طعن می زند ترا در قسمت صدقات، پس اگر داده شوند از صدقات آن مقدار که موافق دل خواه ایشان باشد، خوشنود شوند و آن پخش را پسندیده شمارند، و اگر داده نشوند، آن چند که خواهش نفوس طماعه ایشان است بخشم اندر آیند و پسند نکنند.

إذای فجائیة، در آنجا نایب مناب فاء جزائیه است، و اگر این منافقان که باین نیت اندرند، پسندیده دارند، آنچه را که خدای و رسول او از صدقات بایشان می دهند و بگویند بس است ما را فضل خدا زود باشد که خدا بما عطا فرماید از فضل خود، صدقه یا غنیمتی دیگر و بدهد رسول او، بدرستی که ما بخدای تعالی رغبت کنندگان و امیدوارانیم، برای ایشان بهتر است.

از موسی بن بکر مرویست که حضرت ابي الحسن عليه السلام با من فرمود:

«من طلب هذا الرزق من حله ليعود به على نفسه وعلى عياله كان كالمجاهد في سبيل الله، فان غلب فليستدن على الله وعلى رسوله ما يقوت به عياله فان مات ولم يقضه الله كان على الامام قضاؤه، فإن لم يقضه كان عليه وزره، إن الله عز وجل يقول: إنما -

ص: 185

الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها إلى قوله والغارمين (1) فهذا فقير مسكين مغرم».

هرکس در طلب این رزق یعنی صدقات برآید، از محل حلال آن تا بمصرف خود و عیال خود بازگرداند، چنین کس مجاهد فی سبیل الله است، پس اگر این حال بر وی چیرگی گرفت، بایستی از خدای و رسول خدای بقدر قوت و خوراک عیالش بر طریق دین بخواهد، و اگر این شخص مدیون بمیرد و أداء دین خود را ننماید، أداء دین او بر امام است و اگر أداء دین را نکنند و زراین امر بر وی فرود آید.

همانا خداوند تعالی می فرماید: همانا صدقات مخصوص بفقراء و مساکین و عمل و سعی کننده برگرد آوردن آنست، تا آنجا که می فرماید: «والغارمین» و این شخص فقیر و مسکین مغرم، یعنی مدیون است.

و هم از احمدبن محمدبن ابی نصر مرویست که از حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه، سؤال کردم که مردی بسهمی از مال خودش وصیت نماید «ولیس یدری ای شیء هو».

فرمود: «السهم ثمانية، وكذلك قسمها رسول الله» پس از آن آیه «إنما الصدقات للفقراء والمساكين» را تا پایان آیه تلاوت فرمود، بعد از آن گفت: «إن السهم واحد من ثمانية» سهم يك قسمت از هشت است.

از سماعه مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود: مردی در روز تقسیم غنیمت حنین بر رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم درآمد.

«وكان يعطى المؤلفه قلوبهم يعطى الرجل منهم مائة راحلة ونحو ذلك، وقسم رسول الله صلى الله عليه واله وسلم حيث امر، فأتاه ذلك الرجل قد أزاغ الله قلبه، فقال له: ما عدلت حين قسمت، فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: ويملك ما تقول ألم ترقست الشاة حتى لم يبق معى شاة، أولم أقسم البقر حتى لم يبق معى بقرة واحدة أولم أقسم الابل حتى -

ص: 186

لم يبق معي بعير معي بغير واحد».

و رسول خدای بجماعت مؤلفه قلوب تقسیم غنایم می فرمود و یک نفر از ایشان را صد شتر بارکش و نحو آن عطا می نمود، بطوری که امر خدای بود تقسیم می کرد، در اینحال مردی تار یک دل و بر تافته قلب بیامد، و عرض کرد در کار قسمت بعدالت نرفتی، فرمود: وای بر تو، چه می گویی مگر نه آنست که گوسفندان را همی قسمت نمودم، تا گاهی که یک گوسفند با من نماند، آیا در قسمت گاو و شتر چنین نکردم و همه را بدادم.

در این حال پاره اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم عرض کردند «اترکنا یا رسول الله حتی نضرب عنق هذا الخبیث» ما را بگذار تا گردن این پلید را بزنیم، فرمود: «لا هذا یخرج فی قوم یقرؤن القرآن لایجوز تراقیهم بل قاتلهم غیری» کشتن این مرد ضرورت ندارد، این مرد در جماعتی خروج خواهد کرد که قاری قرآن هستند و از چنبر گردن ایشان نمی گذرد.

ترقوه، بمعنی چنبر گردن و جمع آن نراقی است، و معنی را چنان نموده اند که خداوند تعالی قرائت ایشان را بلند نمی سازد و مقبول نمی فرماید و از گلوهای ایشان تجاوز نمی کند، یا ایشان عمل بقرآن نمی کنند و در قرائت قرآن ثواب نمی برند، و از قرآن جز قرائت بهره ندارند و مراد از این جماعت خوارج نهروان هستند.

و رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم را خبر از غیب می دهد و فرمود: دیگری غیر از من با این گروه قتال خواهد داد، یعنی علی علیه السلام بالجمله شرح وقعه حنین که از غزوات نامدار است و تقسیم غنائم در ناسخ التواریخ و دیگر کتب مسطور است.

و دیگر در همان کتاب در ذیل آیه شریفه «و ما کان الله لیضل قوماً بعد إذ هدیهم حتی یبین ما یتقون» (1) از علی بن ابی حمزه مسطور است که در حضرت ابی الحسن عرض کردم: همانا پدر بزرگوارت ما را خبر داد «بالخلف من بعده فلو-

ص: 187

1- سوره توبه، آیه 116.

أخبرتنا به» که خلیفه او کیست، چه بودی که تو ما را بآن خبر می دادی.

می گوید: آن حضرت دست مرا بگرفت و بجنش درآورد، پس از آن فرمود: «وما كان الله ليضل قوماً بعد إذهبهم حتى يبين لهم ما يتقون» هرگز نمی شاید خداوند گمراه فرماید قومی را بعد از آنکه هدایت فرمود ایشان را تا وقتی که روشن فرماید برایشان آنچه را که واجب است پرهیز از آن.

من مضطرب و بحالت نعاس اندر آمدم با من فرمود: «لا تعد (لا تعود) عينيك كثرة النوم فانها أقل شيء في الجسد شكراً».

و دیگر در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «و جاوزنا بنی اسرائیل البحر فأتبعهم فرعون و جنوده بغياً وعدواً حتى إذا أدركه الغرق قال آمنت أنه لا إله إلا الذي آمنت به بنو إسرائيل و أنا من المسلمین» (1)

و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قلمز سلامت پس فرعون و لشکریان فرعون ایشان را از پی درآمدند بواسطه جفا و دشمنی با ایشان تا گاهی که فرعون عنود خود را در دریای هلاک دچار دید، و دانست جان او به تباهی اندر شد.

این وقت از راه الجا و نومیدی از زندگی گفت: ایمان آوردم بیگانگی خداوند یگانه بی انبازی که بنی اسرائیل بر حسب دعوت موسی علیه السلام بدو ایمان آوردند، و من از جمله گردن نهندگان بفرمان یزدانم.

از محمدبن ابی عمیر مرویست که در حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: مرا خبر ده از این قول خدای عزوجل «إذهباً إلى فرعون إنه طغى فقولا له قولاً لينا لعله يتذكر أو يخشى» (2)

بروید ای موسی و هارون متفقاً نزد فرعون، زیرا که در کفر و عصیان و ظلم و عدوان از حد بیرون تاخته است، و با او بملایمت و نرمی سخن برانید و بطریق لطف و حسن خلق و تمویه عرض و روش مشورت او را دعوت نمائید و طریق هدایت -

ص: 188

1- سوره یونس، آیه 90.

2- سوره طه، آیه 46.

و رستگاری را بر سبیل رفق و مدارا بدو باز نمائید، شاید فرعون باینگونه محاورات و مکالمات براه ایمان و طریق معرفت و اذعان اندر شود، یا از عذاب یزدانی ترسندگردد.

حضرت کاظم علیه السلام فرمود: اما قول خدای تعالی «فقولا له قولاً لئناً» یعنی «کنیاء و قولاً له یا با مصعب» او را بنام او که ولیدین مصعب است، خطاب نکنید و خفیف نخوانید و بکنیت او که ابو مصعب است و علامت تکریم و تفخیم است مخاطب بدارید.

«و أما قوله العله يتذكر أو يخشى، فانما قال ليكون أحرص لموسى علي الذهاب، وقد علم الله عزوجل أن فرعون لا يتذكر ولا يخشى إلا عند رؤية البأس ألا تسمع الله عزوجل يقول حتى إذا أدركه الغرق قال آمنت أنه لا إله إلا الذي آمنت به بنو إسرائيل وأنا من المسلمين» فلم يقبل الله إيمانه وقال «الآن وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين».

خداوند تعالی بآن سبب این کلام فرمود که موسی علیه السلام را بیشتر تحریص برفتن نزد فرعون نماید، و حال آنکه خداوند متعال می دانست که فرعون متذکر می شود و خشیت نمی گیرد، مگر وقتی که آیات باس و سخط الهی را بنگرد، چنانکه مشروح گردید.

و دیگر در همان مجلد اول تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «و إذا أراد الله يقوم سوء فلامرد له من الله ومالهم من دونه من وال» (1).

و چون حکمت ایزد حکیم تقاضا نماید که بقومی بر حسب اقتضای اعمال نکوهیده ایشان عذابی و هلاکی برساند، هیچ کس نتواند آن شکنج و تباهی را از خود برتابد، یا دیگری از او باز دارد و بجز از خداوند متعال قادر لایزال هیچ کس نیست که برای دفع عذاب متولی امر ایشان گردد، و این آیه جلیله دلیل بر آنست که خلاف آنچه خدای تعالی خواهد، محال است.

ص: 189

از سلیمان بن عبدالله مرویست که در حضرت ابی الحسن موسی صلوات الله علیه، نشسته بودم، زنی را بیاوردند که رویش بر پشتش برگشته بود.

آن حضرت دست راستش را برجیب و دست چپ مبارکش بر پشت آنجا که جیبش بود برنهاد، و چهره اش از زمین بیفشرد، پس از آن فرمود: «إن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم» و این کلمات صدر آیه مذکوره است، پس صورت آن بطرف سینه، چنانکه سابق بود بازگشت، و با آن زن فرمود: «إحذری أن تفعلی کما فعلت» پرهیز که همان کنی که کردی.

حاضران عرض کردند یا ابن رسول الله مگر این زن چه می کرد؟ فرمود: «ذلک مستور إلا أن تتکلم به فاسئلوها» این امر پوشیده است و مستور باید باشد، مگر اینکه خودش بکشف آن سخن براند، شما خود از وی پرسید.

آن زن گفت: مرا و سنی و هبونی بود، پس باقامت نماز برخاستم، در این حال گمان بردم که شوهرم با اوست و بآن زن روی آوردم، دیدم نشسته است و شوهرم با او نیست، از این روی صورتش از حال طبیعی بگشت، و بمعجز امام علیه السلام بوجه نخستین بازگشت.

و دیگر در همان کتاب در ذیل آیه شریفه «الذین یوفون بعهدالله ولا ینقضون المیثاق و الذین یصلون ما أمرالله به أن یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب»، (1)

آن کسان که وفا می نمایند بآن پیمان که در روز میثاق با حضرت دیان بسته اند و برحسب اعتراف عقول و شهادت آیات یزدانی که بر ربوبیت خداوند سبحانی و وحدانیت خداوند یکتا و عهدی که حضرت باری تعالی در کتب خود از ایشان گرفته است، نقض پیمان و شکست عهد را روا نمی دانند و آنانکه می پیوندند آنچه را که خدای، بآن امر فرموده است و می ترسند از عذاب پروردگار خود و خوف دارند، و می ترسند از سختی حساب، لاجرم محاسبه نفس خود را می کنند قبل از اینکه ایشان را -

ص: 190

در معرض محاسبه در آورند، چنانکه فرموده اند «حاسبوا قبل أن تحاسبوا».

ابو ایوب انصاری می گوید: رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم مردی را فرمود خدا را بپرست و انبازش میاور و نماز بگذار و زکاة بسپار و رشته خویشاوندی را بجای بیاور، و از خداوند بیم دار تا چنان شوی که بر راحله ببهشت روی.

کعب الاحبار روایت کرده است که بان خدائی که دریا را برای موسی بشکافت در توراة نوشته شده است: ای فرزند آدم از خدا بترس و با پدر و مادر نیکوئی کن و برشته خویشاوندی به پیوند تا روزت دراز گردد و کارهایت را آسان سازم، و بلیت از تو برتابم.

از محمدبن فضیل مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود: «إن رحم آل محمد معلقة بالعرش يقول: اللهم صل من وصلني واقطع من قطعني، وهي تجري في كل رحم، ونزلت هذه الآية في آل محمد صلى الله عليه واله وسلم و ما عاهد هم عليه: و ما اخذ عليهم من الميثاق في الذر من ولاية أمير المؤمنين، و هو الذي أخذ الله عليهم في الذر، و أخذ رسول الله صلى الله عليه واله وسلم عليهم بغدير خم، أولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار».

بدرستی که رحم آل محمد صلی الله علیه واله وسلم آویخته بعرش است و عرض می کند: پروردگارا، پیوسته بدار هرکس مرا پیوند نماید و بریده دار هرکس مرا بریده دارد، و این صله در هر رحمی جاریست و این آیه در آل محمد صلی الله علیه واله وسلم نازل شده است، و درباره آن عهدی که خدای از مردمان بر این امر گرفته و آن پیمانی که در عالم ذریه درباب ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، مأخوذ فرموده.

و همان میثاقی است که در عالم ذر برایشان استوار ساخته، و رسول خدای در غدیر خم، درباب ولایت آن حضرت اخذ نموده است، و این کسانی که عهد بشکستند، مخالفت ورزیدند، بلعنت جاوید و سوء عاقبت گرفتارند.

و هم از محمدبن فضیل مرویست که از حضرت عبدالصالح علیه السلام شنیدم می فرمود: «الذين يصلون ما أمر الله به أن يوصل» «هو رحم آل محمد صلی الله علیه واله وسلم معلقة بالعرش -

تقول: اللهم صل من وصلني واقطع من قطعني وهي تجرى في كل رحم» و ما از این پیش در طی این مجلدات مبارکه، در باب صله رحم و آیات و اخبار وارده شروح مفصله در رقم آورده ایم.

و نیز در همان کتاب در ذیل آیه شریفه «ولو أن قرآناً سئرت به الجبال أو قطعت به الأرض أو كلم به الموتى» (1) از ابراهیم از پدرش مرویست که در حضرت ابی الحسن اول علیه السلام عرض کردم:

فدایت شوم، خبرده مرا از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم که از تمام پیغمبران علیهم السلام، وارث گشت؟ فرمود: بلی. عرض کردم: از آدم تا زمانی که بخودش منتهی شد؟ فرمود: مبعوث نگردانید خداوند پیغمبری را جز اینکه محمد صلی الله علیه واله وسلم از او اعلم بود، و بقیه این خبر از این پیش در جای خود مذکور شده است.

و نیز در همان کتاب جلد اول تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «وإذا تأذن ربكم لئن شكرتم لأزيدنكم ولئن كفرتم إن عذابي لشديد». (2)

از معمر بن خلاد مرویست که از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم فرمود:

«من حمد الله على النعمة فقد شكره وكان الحمد أفضل من تلك النعمة» و به این آیه و شرح آن نیز اشارت رفته است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ربنا إني أسكنت من ذريتي بواد غير ذي زرع عند بيتك المحرم ربنا ليقيموا الصلوة فاجعل أفئدة من الناس تهوى إليهم وارزقهم من الثمرات لعلهم يشكرون». (3)

امارات و پروردگارا ساکن گردانیدم پاره از فرزندان خود را یعنی اسماعیل و مادرش هاجر را در رودخانه بی آب که مستعد کشاورزی نیست، نزدیک خانه تو صید و قتال در آن حرام است.

و با اینکه در آن زمان در آن زمین خانه و بنیانی نبوده است (4) چون خلیل -

ص: 192

1- سوره رعد، آیه 30.

2- سوره ابراهیم، آیه 7.

3- سوره ابراهیم، آیه 40.

4- این سخن با خبر ذیل «فأخذ بعضادتي الكعبة» منافات دارد.

الرحمن بدانش پیمبری می دانست که در علم سابق إلهی مقرر شده است، که آنجا خانه شود که طوافگاه اهل عالم باشد، از این روی عرض کرد: نزدیک خانه تو، یا اینکه می دانست در ازمنه سابقه در آنجا خانه بود و خرابش کردند.

ای پروردگار ما ایشان را در این مسکن ساکن گردانیدم تا پپای دارند نماز را و ترا پرستش کنند، و بگردان دلهای پاره کسان را که بکشش محبت و نهایت شوق و مودت بسوی ایشان گرایان گردند و روزی فرمای مردم این شهر بی کشت را از میوه های گوناگون، تا بسپاس و شکر تو پردازند.

از فضل بن موسی الکاتب مرویست که حضرت أبي الحسن موسى بن جعفر صلوات الله علیهما فرمود: چون ابراهیم علیه السلام اسماعیل و هاجر را در مکه مسکن و با ایشان وداع فرمود تا باز شود بگریستند، فرمود: چه چیز شما را می گریاند «فقد خلفتکما فی أحب الأرض إلی الله و فی حرم الله» همانا شما را در محبوب تر زمین در حضرت خدای و در حرم خدای جای دادم.

هاجر عرض کرد: ای ابراهیم «ما کنت أری أن نبیاً مثلك یفعل بی ما فعلت» ندیده ام پیغمبری عالی مقام مانند تو، اینگونه کردار بنماید، فرمود: چه کردم؟ گفت: تو زنی ضعیفه و کودکی ضعیف را بدون انیسی از بشر و آبی آشکارا و زرعی که رسیده باشد و پستان و زرعی که دوشیده شود، در اینجا گذاشتی.

می فرماید: «فوق ابراهیم ودمعت عیناه عندما سمع منها، فأقبل حتی إلی باب بیت الله الحرام فأخذ بعضادتي الکمیة ثم قال: اللهم إني أسکنت من ذریتي» تا پایان آیه مذکوره.

إبراهیم از کلمات هاجر رقت گرفت و هردو چشمش را اشک در سپرد، و روی براه نهاد تا به بیت الله الحرام و دو بازوی در کعبه را بگرفت و آن کلمات مذکوره در آیه مسطوره را بگفت.

أبو الحسن علیه السلام می فرماید: پس خداوند بابراهم وحی فرستاد که بر کوه ابو قییس برآی و در مردمان نداکن: ای معشر خلائق بدرستی که خداوند امر -

می فرماید شما را بحج «هذا البيت الذي بمكة محرماً من استطاع إليه سبيلاً فريضة من الله».

پس ابراهیم بر بالای کوه بر شد و به آواز بلند فرمود: ای گروه آفریدگان خداوند «یا مرمکم بحج هذا البيت الذي بمكة محرماً من استطاع إليه سبيلاً فريضة من الله».

می فرماید: «فمد الله لآبراهيم في صوته حتى أسمع به أهل المشرق والمغرب و ما بينهما من جميع ما قدر الله وقضى في أصلاب الرجال من النطف وجميع ما قدر الله وقضى في أرحام النساء إلى يوم القيمة».

فهنالك يا فضل و جب الحج على جميع الخلاق فالتلبية من الحاج في أيام الحج هي إجابة لنداء إبراهيم يومئذ بالحج عن الله».

چون حضرت خلیل الرحمن بامر ملک جلیل: فراز ابوقیسیس خلیق را باقامت حج در صورت استطاعت خواند.

پس ابراهیم بر بالای کوه بر شد و با آواز بلند فرمود: ای گروه آفریدگان خداوند «یا مرمکم بحج هذا البيت الذي بمكة محرماً من استطاع إليه سبيلاً فريضة من الله» ندا برکشید، خداوند قادر صدای ابراهیم را چنان کشیده داشت که اهل مشرق و مغرب و آنان را که ما بین مشرق و مغرب بودند از تمامت آفریدگانی که بر حسب تقدیر و قضای ایزدی در اصلاب رجال و ارحام نساء موجود شده و تا قیامت خواهد شد، بشنوانید.

ای فضل در آن وقت اقامت حج بر تمامت خلیق واجب شد، و این تلبیه یعنی لبیک جماعت در ایام حج همان اجابت ندای ابراهیم علیه السلام است که در آن روز باقامت حج از جانب حق برکشید.

راقم حروف گوید: چه استبعاد دارد که همان وحی جبرائیل از جانب خداوند سبحان بابراهیم خلیل الرحمن در اطاعت امر ساره خاتون و حمل اسماعیل و مادرش هاجر را بأرض مکه معظمه در آن وادی بی آب و زرع و بی میوه و ضرع -

برای همین بود که:

ابراهیم را رقت و اشک دیده مبارک فرو گیرد و اسباب دعوت خلائق بحج بیت الله، و آبادی و رونق آن صفحات از برکت رسول سلیل جلیل حضرت خلیل و بروز آن نمرات و فواید و اثرات و ثمرات مردم حاج و آن بلد طیب و نمایش آب زمزم و طلوع نور مبارک حضرت خاتم و رسول خداوند تعالی بتمام طبقات امم و اصناف مخلوقات عالم گردد.

اگرچه علت بزرگ همان نمایش نور محمدی صلی الله علیه واله وسلم که می فرماید «أنا ابن الذبیحین» و فرمایش سید الساجدین صلوات الله علیه «أنا ابن مکة و منی أنا ابن زمزم و صفا» الی آخره می باشد، والله تعالی أعلم.

و هم در آن کتاب از صالح عباسی و ابراهیم بن عبدالرحمن ایلی در ذیل آیه شریفه «فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین إنا کفیناک المستهزئین» (1) پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بآنچه امر یافته ای، از تبلیغ اوامر و نواهی و از رکان روی بگردان و بایشان استعانت مجوی، و احکام حرام و حلال را بهمه برسان، و حق و باطل را باز نمای، بدرستی که ما شر استهزاء کنندگان را از تو کفایت کردیم.

مرویست که حضرت موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم فرمود:

حدیث کرد مرا جعفر بن محمد قال: حدیثی ابي محمد بن علي، قال: حدیثی ابي علی بن الحسین بن علي که امیرالمؤمنین سلام الله تعالی علیهم اجمعین، در جواب يك تن یهودی از یهودان شام و أحبار ایشان فرمود: «وقد أخبره فیما أصابه عنه من جواب مسائله» و آن حضرت از آن مسائل که آن عالم یهود پرسش می کرد، جواب می فرمود، از جمله این بود که فرمود:

و أما المستهزون گروهی بودند که استهزاء می نمودند، پس خداوند عزوجل -

ص: 195

فرمود: ما کفایت کار آنها را از تو می‌کنیم، و پنج نفر از آن جماعت را خداوند بکشت، و هر یکی از این پنج نفر را در یک روز بطوری بکشت که برگونه قتل رفیقش نگشت.

«أما ولیدبن مغیره فانه مر بنبل لرجل من بني خزاعه قدر ماه في الطريق فأصابته شظية منه، فانقطع أكحله حتى أدماه، فمات و هو يقول قتلني رب محمد» ولید در راهی که می‌سپرد تیری از مردی پران شد و پاره از آن رگ اکمل او را ببرید، و خون جریان شد و چندان برفت تا بمرد، و ولید همی گفت، پروردگار محمد مرا بکشت.

و أما عاص بن وائل سهمی، همانا برای حاجتی بموضعی می‌رفت، پس سنگی از زیر پایش بغلطید، چنانکه فرو افتاد و پاره پاره شد، و همی گفت پروردگار محمد مرا بکشت.

و أما أسودبن عبد یغوث همانا باستقبال پسرش زمعه بیرون شد، و غلامی که او را بود باوی برفت و در سایه درختی در زمین سختی بیاسود، جبرئیل بدو آمد سر او را بگرفت و همی بآن درخت بزد، با غلامش گفت «امنع عني هذا» گزند این شخص را از من برتاب، گفت: هیچ کس را نمی‌بینم که با تو کاری کند مگر خودت، یعنی خودت سرت را بر درخت می‌کویی، پس جبرئیل او را بکشت، و اسود همی گفت مرا پروردگار محمد بکشت.

ابن بابویه علیه الرحمه می‌فرماید: در خبر در این داستان اسود، سختی دیگر است و آن اینست که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم، او را بنفرین سپرد، که خداوند چشمش را کور و فرزندش را بی‌جان نماید، و چون آن روز در رسید برفت تا بآن زمین سخت رسید، جبرئیل با برگی سبز بدو آمد و آن ورق را بر صورت او بزد و کور شد و بماند تا روز جنگ بدر بمرگ پسرش دچار شد، و از آن پس خودش بمرد.

و أما حارث بن طلائله همانا در روز سوم که باد دمار می‌وزید از خانه اش -

بیرون آمد و بصورت غلامی حبشی و رنگی سیاه بازگشت و گفت من حارث هستم بر وی غضبناک شدند و او را بکشتند و همی گفت پروردگار محمد مرا بکشت.

و اما اسودبن حارث همانا ماهی شور بخورد و تشنگی بر وی چیره گشت و همی آب بخورد تا شکمش بر شکافت و بمرد و همی گفت پروردگار محمد مرا بکشت، و تمام این حال و این کشته شدن پنج تن در یک ساعت روی داد.

و اینکار چنان بود که ایشان در حضور حضرت رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم بودند، و گفتند: ای محمد ترا تا ظهر مهلت می دهیم، اگر از سخن خود بازگشت گرفتی خوب، وگرنه ترا می کشیم و پیغمبر بمنزل خود در آمد و در بر خود بر بست و از آنان باندوه اندر بود.

و جبرئیل در همان ساعت بحضرتش بیامد و عرض کرد: ای محمد خدا بر تو سلام می فرستد و می فرماید «فاصدع بما تؤمر» یعنی ظاهر ساز امر خودت را برای مردم مکه و ادع «و أعرض عن المشركين».

فرمود: ای جبرائیل، با استهزاء نمایندگان چون کنم و با آن بیم و وعیدی که مرا می دهند؟ گفت: «إنا كفيناك المستهزئين» شر آنان را از تو باز می گردانیم. فرمود: ای جبرئیل، در همین ساعت نزد من بودند، عرض کرد: کفایت کار آنها را نمودم «فاطهر أمره عند ذلك» و امر خود را در آن حال ظاهر ساخت و نیز این خبر را از این پیش از کتاب احتجاج طبرسی بشرحی دیگر یاد کردیم.

و دیگر در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها وأكثرهم الكافرون» (1) از علی بن جعفر بن محمد مرویست که از برادر خجسته گوهرش موسی بن جعفر علیهم السلام از این آیه پرسید:

فرمود: «عرفوه ثم أنكروه» او را بشناختند و از آن پس منکر او شدند، -

ص: 197

و امام علیه السلام در اینجا بضمیر مذکر یاد می فرماید، زیرا که مراد علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم و ولایت آن حضرتست، چنانکه اخبار دیگر بر این تأویل وارد است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «فاذا قرئت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم» (1) از ابو محمد بن محمود سند بحضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما می رساند در باب سؤال هارون الرشید، از آن حضرت و جواب آن حضرت علیه السلام چنانکه سبقت نگارش یافت.

و دیگر در همان جلد اول تفسیر برهان در ذیل آیه «فمن اضطر غیر باغ ولاعاد فان الله غفور رحیم» (2) از سماعة بن مهران مرویست که عبدالصالح علیه السلام با من فرمود:

ای سماعة «أمنوا علی فرشهم و أخفونی أما والله» سوگند بخدا دنیا و ما فیها جز یکی نیست «یعبدا لله» که عبادت خدای را می سپارند و جز من چنانچه در قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام است «ولو كان معه غیره لأضافه إلیه عزوجل حیث یقول» و اگر با خدای تعالی دیگری بودی با خود مضاف و منسوب می فرمودی در آنجا که می فرماید:

إن ابراهیم كان امة قانتا لله حنیفاً ولم یك من المشرکین (3) نصبر بذلك ما شاء الله» چندانکه خدای خواسته است، بر این حال شکیبائی می کنم.

«ثم إن الله آنسه باسماعیل و اسحاق فصاروا ثلاثة» بعد از آن خداوند ابراهیم را بفرزندش اسماعیل و اسحاق مانوس فرمود و ایشان سه تن شدند.

«والله إن المؤمن لقلیل و إن الكفر کثیر أندری لم ذاك» قسم بخدای مردم مؤمن اندك هستند و کفار بسیارند، آیا می دانی از چه جهت است؟ عرض کردم نمی دانم فدایت شوم.

فرمود: «صیروا انساً للمؤمنین ینثون إلیهم مافی صدورهم، فیستر یحون إلی -

ص: 198

1- سوره نحل، آیه 100.

2- سوره نحل، آیه 116.

3- سوره نحل، آیه 121.

تا ایشان مانوس مؤمنان شوند و آنچه در سینه انباشته دارند، بدیشان باز فرمایند و بآن آسایش و سکون گیرند.

و دیگر در همان کتاب در ذیل آیه شریفه «إن هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم» (1) از عیاش بن یزیدبن حسن کحال مولی زیدبن علی مذکور است که گفت، پدرم با من گفت: حضرت موسی بن جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین صلوات الله علیهم با من حدیث فرمود:

«الامام منا لا يكون إلا معصوماً، وليست العصمة في ظاهر الخلفة فيعرف بها، فلذلك لا يكون ظ إلا منصوباً».

کسی که از دودمان و خاندان ما بمقام امامت نائل گردد، جز معصوم نمی باشد، و عصمت چیزی نیست که در ظاهر خلقت باشد تا بآن نشان امام شناخته گردد، پس باین سبب باید مردی بامامت تنصیص و تصریح شده باشد.

شخصی عرض کرد: یا ابن رسول الله پس معنی عصمت چیست؟

فرمود: «هو المعتصم بحبل الله، وحبل الله هو القرآن لا يفترقان إلى يوم القيامة، فالامام يهدي إلى القرآن والقرآن يهدي إلى الامام».

معنی عصمت و معصوم اینست که بحبل الله اعتصام نماید و حبل الله همان قرآنست که تا قیامت امام و قرآن از هم جدائی نمی جویند، پس امام بقرآن هدایت و قرآن بامام هدایت می فرماید و اینست قول خدای تعالی «إن هذا القرآن» که مذکور شد.

راقم حروف گوید: از این کلام مبارك، لطایف ظریفه معلوم شد: یکی اینکه حقیقت و حقانیت امام علیه السلام و قوت و صدق مقام ایشان معلوم گشت که فرمود: بعلاوه عصمت که نشانی در ظاهر بشریت ندارد و امریست باطنی، چنانکه معنی آن را فرمود.

باید هرکس مدعی امامت باشد، اضافه بر مراتب جلیله و کمالات و روحانیت و نورانیت خاصه امامت و ولایت باید منصوص از خدای و رسول هم باشد.

و اگر حقانیت امام بکمال نبود، این شرط را واضح نمی ساخت و می فرمود: باید معصوم باشد، و معانی برای عصمت و معصومیت یاد می کرد که از عهده آن می توانست برآید، منتهای آن اشباه و امثالش بجملگی نمی توانستند ادراک آن درجات را بنمایند.

و اینکه فرمود باید منصوص نیز باشد، علامت برترین درجه صدق و قوت اتصال بمبدء فیض و قرب باستان کبریائی در بندگی بآن و خارج شدن اغیار است.

و دیگر اینکه بدلائلی که از این پیش یاد کرده ایم، امامت را مشروط بوجود عصمت و امر و فرمان حضرت احدیت و تخصیص پیغمبر رهبر نمود، تا اگر این هردو در شخصی که بر حسب اخلاق حسنه و کمالات و علوم فاخره موجود شد، شایسته این مقام کثیر الاحترام خواهد شد، والا فلا.

پس ندانیم کسانی که بدون اینکه خود را دارای این شرایط می دانند، و دعوی چنین مسند غیر مسند را می نمایند، در چه حال هستند و در محشر چه جواب دارند «والسلام علی من اتبع الهدی» در حقیقت معنی تعریف جامع و مانع حقیقی همین است.

و نیز در همان کتاب مستطاب در ذیل آیه شریفه «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل إنه کان منصوراً» (1).

از اسحاق بن عمار مرویست که در حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم، بدرستی که خداوند عزوجل در کتاب خود می فرماید: «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل إنه کان منصوراً» این اسرافی که خدای تعالی از آن نهی فرموده است چیست؟

ص: 200

فرمود: «نهی آن یقتل غیر قاتله او یمثل بالقاتل» خداوند نهی فرموده است که دیگری را که قاتل مقتول نیست، بکشند یا قاتل را مثله نمایند.

عرض کردم: معنی «إنه کان منصوراً» چیست؟

فرمود: «أى نصره أعظم من أن يدفع القاتل إلى أولياء المقتول فيقتله، ولا تبعه تلزمه من قتله في دين ولا دنياً».

کدام نصرت بزرگتر از آنست که قاتل آن مقتول را آشکارا بدست اولیای مقتول بدهند و آن ولی با کمال قدرت و استحقاق قاتل را بکشد، و بهیچ وجه از کشتن قاتل تبعه و عاقبت سوئی برای او در دین و دنیا نباشد.

و دیگر در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «فاذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً» (1) از طبرسی در کتاب احتجاج از موسی بن جعفر علیه السلام مسطور است که:

مردی یهودی در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد «إن إبراهیم حجب عن نمرود بحجب ثلاث» ابراهیم علیه السلام از شعله خشم و گزند نمرود، سه حجاب محجوب شد.

علی علیه السلام فرمود: «لقد کان كذلك، ومحمد حجب عن أمره بقتله بحجب خمس فثلاثة بثلاثة و اثنان» ابراهیم همین طور محجوب شد، و محمد صلی الله علیه واله وسلم از آن کس که آهنگ او را کرد، به پنج حجاب مستور و محجوب گردید، سه حجاب در برابر آن سه حجاب ابراهیمی، و دو حجاب در فضل و فرونی آن حضرت بر آن حضرت.

خداوند عزوجل درحالی که امر محمد صلی الله علیه واله وسلم را وصف می کند، می فرماید: «وجعلنا من بین ایدیهم سداً» و این حجاب اول است «ومن خلفهم سداً» و این حجاب دوم است «فأغشينا هم فهم لا يبصرون فهذا الحجاب الثالث».

پس از آن فرمود: «فاذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا يؤمنون -

ص: 201

1- سوره بنی اسرائیل، آیه 47.

بالأخرة حجاباً مستوراً» پس این حجاب چهارم است، پس از آن فرمود: «فهی إلى الأذقان فهم مقمحون. فهذا حجب خمس» اینست حجاب های پنجگانه (1)

و دیگر در همان کتاب در ذیل آیه شریفه «وإن كادو الیفتنونك عن الذی أوحینا إليك لتفتیری علینا غیره وإذا لا تخذوك خلیلاً ولولا أن نبتناك لقد كدت تركن إلیهم شیئاً فلیلاً». (2)

و اگر چند نزدیک بودند جماعت ثقیف ترا بفتنه دراندازند و از آنچه را وحی فرستادیم ترا بگردانند، تا برندی بما جز آنچه را که بتو وحی فرمودیم، یعنی بگوی که خدای مرا امر فرموده و گاهی که چنین کنی هر آینه ترا دوست خود بگیرند، بسبب موافقت تو با ایشان در سلوک طریق ضلال، و اگر نه آنستی که ما ترا ثابت دادیم بمدد و عصمت خود، بدرستی که نزدیک بود که بآنچه آرزوی ایشانست میل کنی، میل کردنی بس اندک.

و مفسرین معنی این را بقرب بسوی میل نه میل نمودن و برای مشرکان نموده اند، وگرنه آن حضرت معصوم بود و هرگز اینگونه تقرب بمیل کردن بآنچه شایسته مقام عصمت نباشد، بخاطر مبارکش راه نداشت، و در پهنه پندار عصمت شعارش نمودار نمی توانست شد.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبیلاً» (3) از محمدبن فضیل از حضرت ابی الحسن علیه السلام تفسیر و معنی آن را آورده است که با آنچه از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیهما مسطور نمودیم، مطابق است، و یکی از معانی اینست که فرمودند: «فی الرجعة» مقصود از آخرت زمان رجعت است.

و دیگر در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ومن اللیل فته جد به نافلة لك عسی -

ص: 202

1- یکی در سوره بنی اسرائیل، آیه 47 مذکور است و چهارگانه باقی در سوره «یس».

2- سوة بنی اسرائیل، آیه 75-76.

3- سوره بنی اسرائیل، آیه 74.

آن یبعثک ربک مقاماً محموداً» (1) و پاره از شب را بیدار شو، برای نماز شب، درحالی که فریضه زائده است بر تو، یعنی این فرض نماز شب بر تو از خصایص تو است، و برای امت تو مندوب است نه واجب شاید که بدارد ترا پروردگار تو در مقامی شایسته.

یعنی البته ترا در مقامی محمود درآورد، که تمام خلق اولین و آخرین ستایش نمایند و بر تمام مقامات مشرف و برتر باشد و تمامت بندگان بحضرتش نگران باشند.

چنانکه در خبر آورده است که خدای تعالی آن حضرت را در قیامت بر عرش بنشانند، رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم، بروایت عمر بن خطاب فرموده است: «یدینی الله فیقعدنی معه علی العرش» در این جامعه بمعنی عند است و مراد رفعت مکان و منزلت آن حضرتست، نه مکان و منزل.

ثعلبی در تفسیر خود می گوید: استوای حق تعالی بر عرش نه بر وجهی است که مماس عرش گردد، یا عرش مکان و منزلش باشد، بلکه هم اکنون برهان و دلیل است که قبل از آفرینش عرش بوده است، زیرا که ازلا و ابدأ قائم بذات خود است.

پس نشانیدن مصطفی صلی الله علیه واله وسلم را بر عرش یا بر زمین نسبت بذات خودش یکسانست.

و مقصود از نشاندن آن حضرت را را بر عرش تکریم و تعظیم آن حضرتست.

از سماعة بن مهران از حضرت ابی ابراهیم علیه السلام، در معنی آیه مذکوره مروی است که فرمود: می ایستند مردمان در روز قیامت باندازه چهل روز و آفتاب را فرمان می شود «فترکب علی رؤس العباد و یلجمهم العرق» بر سرهای بندگان بر می آید و عرق ایشان را فرو می بارد، زمین را امر می شود «لا تقبل من عرقهم شیئاً» از -

ص: 203

خوی ایشان هیچ چیز را نمی پذیرد و فرو نمی برد.

پس ایشان بخدمت آدم آیند تا ایشان را شفاعت نماید، آدم ایشان را بنوح علیه السلام دلالت نماید، و نوح ایشان را بابراهیم، و ابراهیم بموسی، و موسی بعیسی علیهم السلام دلالت فرماید، و عیسی آنان را بحضرت محمد صلی الله علیه واله وسلم راهنمایی فرماید و گوید: بر شما باد که بخدمت محمد خاتم النبیین صلی الله علیه واله وسلم شوید.

و محمد صلوات الله علیه و آله، بآنها می فرماید: منم برای شفاعت کردن، پس رهسپار می شود تا بدر بهشت می شود، و در می کوبد با آن حضرت می گویند: این کس کیست؟ والله أعلم می فرماید: محمد است در برگشائید.

چون در را می گشایند، پروردگار خود را استقبال می کند و بسجود می افتد و سر بر نمی دارد تا گاهی که بآن حضرت می گویند تکلم نمای و سؤال کن اعطا کرده شوی، و شفاعت نمای تا شفاعت پذیرفته آید.

پس آن حضرت پروردگار خود را استقبال نماید، و بسجود می افتد و همانگونه با او می گویند، پس سر خود را بلند می فرماید «حتی أنه ليشفع من قد احرق بالنار» پس هیچ کس در تمام امم در روز قیامت نیست که از محمد صلی الله علیه واله وسلم، اوجه باشد «و هو قول الله تعالى: عسى أن يبعثك ربك مقاماً محموداً».

راقم حروف گوید: در این خبر اقوال و احادیث مختلفه وارد است، و در تفاسیر مسطور است، و نیز مکشوف می آمد که خبر مذکور «یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش» که تأویل شد، خداوند را موافق اخبار کثیره رسول خدا و ائمه هدی و پیغمبران ساف و اولیای ایشان، جا و مکان و منزل و مقام معلوم نیست، نه در هیچ مکانست، نه هیچ مکان از وی خالی است و عقل و نقل بر این معنی حاکی است، چنانکه مکرر در طی این کتب مبارکه مستدلاً مشروح شده است.

پس این کلام پیغمبر دلیل بر اینست که آن حضرت را مقام و منزلت و مکان و مکانتی است که از بدایت خلقت تا هر زمان که از آن زمان که از آن نشان باشد، بهره احدی از آحاد نگشته و بچنین رفعت و شرفی نائل نشده و نخواهد شد، بلکه از حد جنس -

این بشر و این مخلوق، بلکه از حد عرش برتر است، کانه چنان بحال تقرب اندر است که گویا با حضرت خالق برابر است.

دیگر اینکه اتصال آن حضرت در قرب بحضرت احدیت، بمثابه ایست که هیچ کس نتواند بآن حال و مقام فائز شد و بهیچ وجه هیچ چیز از ممکنات را استعداد ادراک آن مقام نیست.

پس چنان می نماید که هیچ آفریده، چنانکه آن حضرت با خدای و مقرب حضرت کبریا است مستعد و شایسته دریافت آن شأن و موهبت و منزلت را ندارد و این مقام عالی ارتسام بحضرت خیر الأنام انتساب دارد بهمین سبب خیر الأنام است.

اکنون بر سر شفاعت و شئون شفاعت و بهشت برویم:

اولاً هر طور در آیات و اخبار در باب بهشت و دوزخ و قبر و حشر و نشر و حساب و کتاب و صراط و امورات اخرویه و احکام و حکومت دنیویه سلطنت و خلافت حقه حقیقیه صحیحه معنویه الهیه تبویه و امثال آن وارد است و از صمیم قلب جمله را مقرر و معترف هستیم و انکار آنچه را که پیغمبران و فرستادگان عظیم الشان یزدان هر دو جهان از جانب حضرات سبحان ابلاغ فرموده اند، عین کفر می دانیم، و سزایش عذاب و عقاب خدای و سوختن بآتش جهنم می دانیم.

و اقرار و عمل بآن را موجب رضای خدا و پیغمبران خدا و ادراک متوبات و بهشت و درجات عالییه، و سبب هر دو را ادله قاطعه و براهین ساطعه آیات و شواهد و عقل سلیم و فهم مستقیم می خوانیم و بقدر الخردلی شك و شبهت کمی آوریم، و همان نعمت های بهشتی و حور و قصور و علمان و عظمت و پهنآوری و کوثر و تسنیم و آنهار و آثار بهشتی.

و همان نعمات دوزخ و هیمنه جحیم و عذاب ملانکه و مالک دوزخ و درکات و نمادها و عقرب ها و تابوت ها و جماع ها و آیات مذاب دوزخی را بدون انکار هیچ يك از آنها را به همان طور که در کتاب خدا و اخبار و احادیث معتبره متقنه -

صحیحه وارد است، از باطن دل قبول و نکولش را اسباب نزول و حلول عذاب های خداوندی می دانیم.

اما چون خودشان فرموده اند اخبار و احادیث ما صعب و مستصعب و مانند آیات قرآنی دارای ظاهر و باطن و محکم و متشابه است، و آنچه را که ندانید «فذرّوه فی سنبله» بکسانی که راسخان در علم از آل محمد صلی الله علیه و اله وسلم هستند رجوع نمایند.

و محض عنایت و رحمت و دفع اشکال و زحمت این راه را نیز در پیش گذاشته اند و کار را بر ما آسان فرموده اند، دیگر محل هیچ تأمل نیست، مگر اینکه بعد از تصدیق بکلیات و جزئیات این مطالب و اخبار خواه عقول ناقصه و افهام و علوم و مدرکات نارسای ما بآن راهنما باشد، یا از حدود عقول و افهام ما افزون باشد.

می گوئیم چنین شفاعتی مسعود و چنان مقامی محمود که از مقام و منزلت تمام انبیا خارج است و هر یکی اقدام در آن را بآن دیگر موکول می دارند تا بجائی که حضرت روح الله با آن شئون عالیّه از قبول آن کناره می گیرد، و بحضرت سید الانام خاتم الأنبیاء و مرجع الیالی والایام صلی الله علیه و اله وسلم، دلالت می فرماید.

به بینیم برای شفاعت و رستگاری از عذاب خداوندی و دخول بهمین بهشت باین صفت باشد، اگر چه بسی ذی شأن و زیرفعت و از آیات علیه خداوند علی اعلا است.

أمانه آنست که رسل و پیغمبران اولوا العزم را این رتبت و منزلت نباشد که بتواند پای در پهنه چنین شفاعت بگذارند و این شفاعت مخصوص بحضرت خاتم الأنبیاء باشد، و ایشان بی بهره بمانند و اگر بی بهره بمانند، چه شأن و رتبتی برای رسالت و نبوت ایشان خواهد بود.

و از این گذشته اگر منحصر بهمین آشامیدن و خوردن و مجامعت و ورزیدن و آرامش و آسایش گذرانیدن بیش از حدو شمار باشد.

مثلا اگر کسی در این جهان روز و شبی دورطل آب میوه و مأكولات و تفننات بکار می برد، یا در عمارات عالیه گچ کاری و آینه و منقش و فرش های باب ها و زمین های باصفا و زوجات نیکو منظر ماه رخسار و مراکب خوش رفتار و ذخایر نفیسه و اقسام تلذذ و انواع تفنن روزگار بسر می برد.

و در بهشت بر هزار برابر یا برتر نائل گردد و جسم او چندان عظیم شود که بصد هزار برابر این جهان بناز و نعیم و تلذذات عالیه ندیم آید، و بآنچه در اخبار وارد است برخوردار، و بآن طرائف و ظرائف و تنعماتی که در کتاب خدای مذکور است، کامکار آید.

می توان گفت برحسب باطن، چنان خواهد بود که از جنبه انسانی تنزل و بجنبه حیوانی خیلی کران سنگی ترقی کرده است و این مقام غیر از ادراک مقام معارف و معالم خاصه شریفه عالمیه الهیه یزدانی و مدرکات و مراتب عالیه سامیه انبیاء و اوصیاء سبحانیست.

و نیز نه چنان رتبت و منزلتی است که از شفاعت سایر شفعمانی بزرگوار انبیای کبار بعید، و ایشان از چنین موهبت و منزلت بی نصیب، و نامش را بمقام و محمود منحصر و محدود، و برتر از حدود سایر انبیای عظام علیهم السلام گذارند.

درون بهشت شدن و شکم را بهزاران خروارها انباشتن، و با حورالعین و نسوان بهشتی در آمیختن، و از شراب طهور نوشیدن، و البسه حریر و سندس و استبرق بهشتی پوشیدن، و در قصور یاقوت و زبرجد با حور و غلمان جوشیدن و بر مراکب بهشتی بهر سوی تاختن و فرد تلذذات و تنعمات حیوانیت سمات را باختن و کورورها سالها باین و تیره بنیان عیش و نوش ساختن و دل و گوش به نغمات دلکش غوانی بهشتی و سروش و برو آغوش سپردن و زنک تمام هموم و غموم و تصورات احزان و هموم را از عرصه گاه خواطر ستردن، و از پیوستن باین احوال از ادراک معارف علیه روحانیه مشغول شدن.

نه آن چندان شایسته و شرف است که انبیا را برای رسانیدن خلق خدا باین -

نعمت و نوا، اذن و اجازت نباشد، و برای خاتم الأنبياء مقامی خاص و شأنی اخص و موهبتی مخصوص، و مکرمتی منصوص شمرده آید.

لا-جرم برای جمع جمیع می گوئیم، چنانکه در سوابق تحریرات اشارت شده است از زمان ظهور گوهر انسانی در اصلا ب رجال و أرحام نساء، و ورود بعرضه دنیا و ما بعدها در طی ایام عمر و عالم قبر و برازخ و درکات و درجات و عالم قیامت تا عالم بهشت یا دوزخ در حال ترقی است.

حتی دوزخیان در عذاب آن جهانی نسبت بعقوبات این جهانی و ادراک درکات کثیره در مقام ترقی هستند، و بتصفیه و تنقیه گذاخته، و برای درك مقامات عالیة ساخته و پرداخته، و پاک و پاکیزه و از اوساخ معاصی مطهر می گردند.

پس مطابق اخبار عدیده و آیات قرآنی، درجات و شئونات بهشتی تفاوت طی مقامات را انواع و اقسام افزون از تصور دنیویان است.

گاهی از جوی غسل و انگبین و ماء معین و لحوم طیور، گاهی از حورالعین و قصور، و گاهی از «ما تشتهیه الأنفس و تلذ الأعین» سخن می رود که در نظر دقیق و برحسب علامت ترقی نفوس است.

و چون از این مقام برتر می شود، رسول خدا می فرماید: «فیها مالا عین رأت ولا أذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر» یعنی آن تنعمات معنویة مرضیه بهشتی بجایی می رسد که گوش و چشم این بشر را در این جهان آن استعداد نیست که بتواند بشنود یا بنگرد.

و اینکه می فرماید و بر دل هیچ بشری خطور نمی کند، عموم دارد، زیرا که تمام انبیا و اولیا از جنس بشر هستند، پس می شاید معنی چنین باشد که آن ثمره گرامی نیز از آن مقامات هنوز مطلع نیستند و کما هو حقّه خبر نیافته اند، و ادراک آن مقام حتی برای انبیای عظام نیز بشفاعت حضرت سید الأنام است.

و بعلاوه شفاعت امت خودشان و احقاق حق ایشان بهر صورتی که باشد، خواه در عالم بهشت خواه در رسانیدن بدیگر درکات بشفاعت آن حضرتست، خواه آن -

جماعت امم سالفه در حضرت پیغمبر خودشان عاصی باشند یا نباشند، آن شفاعت نیز بآن حضرت اختصاص دارد.

و هیچ نخوانده و ندیده ایم که در روز قیامت و زمان شفاعت سایر پیغمبران در حق امت خودشان هم لب بشفاعت برگشایند، بلکه امید همه اهل محشر بشفاعت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله وسلم، است.

و در اینجا می گوئیم اهل بهشت را باین نعمت های بهشتی که در قرآن و اخبار مذکور است، بتمامها کامکاری است، و هیچ يك را ما نتوانیم تأویل و انکار نمائیم.

و از اینکه بگذریم نفوس و عیون را بر حسب لیاقت و صفا و استعداد و شرف مراتب عالیه سامیه است، لاجرم باندازه شایستگی خودشان بآنچه نفوس ایشان خواهانست، یا عیون ایشان متلذذ تواند شد، خواه از تنعمات ظاهریه یا باطنیه روحانیه معنویه الهیه بشفاعت شفیع یوم القیامه کامکار، و بعالم ترقی رهسپار می گردند.

و از این جمله که برتر شویم بر حسب فضل و کرم بیرون از حد و حصر و تناهی الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی، بموجب نیل بدرجات عالیه و نفوس شریفه و ارواح مکرمه و أنوار جلیله بآنچه بالفعل بیرون از ادراک این عقول، و تصور این نفوس، بلکه در درجات مرتبه و مشخصه و معینه بهشت، که در هر درجه افزون از درجه سابق، و از خطور در نفوس که هنوز مستعد آن مقام نشده اند می باشد، متدرجاً ساخته و مستعد و آماده ادراک آن می شوند.

مثلاً تلذذات نفسانی قبل از تلذذات و مدرکات عیونیه ایست که راجع ببصیرت قلبیه است، و تلذذات سمعیه که راجع بهوش و احساس حالات باطنیه معنویه است، بعد از تلذذات عیونیه است، قبل از آن تلذذات و تنعمات شریفه معنویه الهیه است که بر قلب هیچ بشری خطور ننموده است.

و از کمال فضل و عطوفت و رحمت و رأفت الهی، این مقام والای شفاعت را که برترین مقامات مخلوقه متصوره است، بحیب خود خاتم النبیین و المرسلین عطا -

فرموده است که مخلوق خدای را از ابتدای خلقت شفیع ترقی و تکمیل شود.

و بهمین نهج از زمان ورود بعالم کیانی، تا ادراك عالم جاودانی، و بهشت یزدانی، و در بهشت از هر درجه و عالمی بدرجه عالم دیگر ارتقاء دهد و کمال بخشد تا بآنجا که «ولا خطر علی قلب بشر، و حتی أجعلك مثلی» که برترین مراتب ترقی و متصورات این مخلوق است، نایل نماید، و معنی سید الانام و شأن و علت آن و مقام محمود که تمام مخلوق بلا استثناء نگران باشند.

و اختصاص علم شفاعت که بدست مبارك آن حضرت، و نیز محض شرافت و جلالت آن حضرت فرزند آیتش حضرت صدیقه طاهره نیز شفیع روز قیامت است و بجائی می رسد که چون قهر و غضب الهی شعله می کشد، رسول خدای بترتیبی که در کتب اخبار مسطور است، شفاعت صدیقه طاهره را خواستار می شود.

و از آنجا مقام و منزلت جده سادات صلوات الله علیها معلوم می شود که هیچ يك از انبیای عظام علیهم السلام را بهره نیست، ثابت و ظاهر شود «فله الحمد والمنة» که مخلوقی ضعیف را در سایه چنین شفاعتگری استعداد ادراك این درجات معنوی و ظاهریه ساخت، صلی الله علیه وعلی آله الطاهرين.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ویسئلونك عن ذی القرنین قل سألنوا علیکم منه ذكراً» (1) از ابراهیم بن عبدالحمید مسطور است که حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: «ملك ذو القرنین وهو ابن اثنتا عشر سنة، وملك في ملكه ثلاثین سنة» ذو القرنین در سن دوازده سالگی پادشاه شد، و سی سال در پادشاهی بزیست.

و هم جبرئیل بن محمد از موسی بن جعفر روایت می کند، و خبر را بحضرت ابی عبدالله علیه السلام می رساند که فرمود: ذوالقرنین صندوقی از قواریر و بلور باخود حمل داد، و از آن پس حمل نمود در مسیر خود، چندانکه خدای می خواست، از -

ص: 210

آن پس بکشتی نشست.

و چون بموضعی از دریا منتهی شد، با اصحاب خود گفت: مرا سرازیر کنید و هر وقت ریسمان را جنبش دادم مرا بیرون بیاورید، و اگر ریسمان را حرکت ندادم «فارسلونی الی آخره» مرا بآب بفرستید تا بقعر دریا برسم.

پس اصحابش او را بدریا درآوردند و ریسمان را با او بفرستادند بقدر سیر چهل روز، و در این حال زنده بپهلوی صندوق همی زد و می گفت: ای ذوالقرنین کجارا اراده داری؟ گفت: همی خواهم بملك پروردگار خودم، در دریا نگران شوم، چنانکه ملك او را در بیابان بدیدم.

پس آن شخص گفت: ای ذوالقرنین این موضعی که تو در آن هستی «مرفیه نوح زمان الطوفان فسقط منه قدیم فهو یهوی فی قعر البحر الی الساعة لم یبلغ قعره» نوح علیه السلام، در زمان طوفان باینجا رسید و تیشه از وی در اینجا بیفتاد و آن تیشه از آن زمان تاکنون، در آب فرو می رود، و تا این ساعت، تک دریا را ادراک نکرده است.

اما چون ذوالقرنین این کلام را بشنید ریسمان را حرکت داد و بیرون آمد.

معلوم باد در این روز دوشنبه دهم جمادی الاولی سال یکهزار و سیصد و چهلم هجری نبوی صلی الله علیه واله وسلم، جناب فضایل نصاب آقا شیخ محمد واعظ، ولد جناب مستطاب آقای میرزا حاجی آقا واعظ که در همین اوراق سابقه، و مناظره ایشان با یکی از علمای عامه سبقت نگارش یافت.

و آقا شیخ محمد مذکور هنوز در مراحل زندگانی سال بیست را طی نکرده و دو این آغاز من شباب نظر بلیاقت و کیاست و استعداد فطری و اشتیاق بفتن و اعجاز پنجاه ساله بر منبر واعظان صعود کرده و بر شیعت و روش و طمانینه و بلاغت و احاطه پدر بزرگوار خود از عهده تقاضای منبر وعظ و مآثر و متانت و مصائب حضرات معصومین ابرار صلوات الله علیهم بر می آید.

و چند سال است با خود این بنده، مراوده می نماید، و در ایام روضه خوانی منزل این بنده مستفیض می فرمایند، بقانون اغلب ایام بملاقات بنده پیامدند.

ص: 211

و ضمناً بواسطه صدق مودتی که دارند، اظهار کردند که تسخیر جن نموده ام، و چند سال ریاضت و مشقت کشیده و امتحان های بس مهیب و آزمایش های بس موحدش داده ام، که شاید هرکسی را تاب و طاقت و جرأت دیدار آن غرائب و اشکال مختلفه سباع و مخاطر نباشد، تا بتسخیر جن نائل شدم.

و هم دعائی را آموخته ام که چون بخوانم از چشم ها پوشیده مانم، یا اموال مسروقه یا مدفونه یا ارواح، یا امور مخفیه و اسرار مکنونه یا احوال آتیه را ظاهر نمایم و این سخنان را کراراً مذکور می داشتند، و بنده هم از دیگران چون بسیار شنیده و کذب آن را دیده بودم مساعدتی نداشتم.

اتفاقاً روزی که در بازار آهنگرها عبور می دادم، در طی راه با من مصادف و مصاحب شده نزدیک بیچاره سوق بزرگ با شخصی ملاقات و مشغول مقالات گردیده من براه خود برفتم و از ایشان جدا ماندم.

فردای آن روز بمنزل من آمده گفتند: از آنجا که از هم جدا شدیم دیگر مرا دیدید؟ گفتم: ندیدم، گفتند: همه جا با شما بودم و تا بیچاره سوق کوچک منفصل نشدم، و بعضی نشانی ها از من با دیگران دادند که همه مقرون بصدق بود، و حال اینکه من از آنجا که از ایشان انفصال گرفتم تا آنجا که یاد کردند ابدأ ایشان را ندیده بودم و می توانم گفت ادعای ایشان را درباب ادعای خفا مردود نمی شاید شمرد.

و در همان وقت سه پارچه کوچک از کاغذ پاره کرده یکی را بمن دادند گفتند: هرچه می خواهید بر یکی بنویسید و آن را پیچیده ملفوف این دویاره دیگر کرده بمن بدهید، تا بگویم چه نوشته اید، نوشتم و بایشان داده درحالتی که در هنگام نوشتن روی ایشان بجانب من نبود.

و چون بایشان داده و کرسی در میانه فاصله و از من دور بودند، دست خود را از پشت سر خود دراز کرده همچنان از زیر عبای خود در طرف پشت کمر خود نگاه داشته با اینکه نمی دانستند ملفوف کدام و لفافه کدام است، بقدر ده ثانیه تأمل یکی را بمن دادند و گفتند: این سفید است.

بعد از لحظه یکی دیگر را همان طور از پشت سر خود از زیر عبا بیرون آورده بمن دادند و گفتند سفید است.

بعد از آن همان طور که روی بدیگر سوی کرده بودند، پاره سوم را بیرون آورده «متوجهاً إلى السماء» دعائی خوانده بمن دادند و گفتند: در سطر اول فلان عبارت و دوم و سوم فلان عبارت را نوشته اید.

بدون کم و زیاد تا سه مرتبه امتحان کردم و بهمان ترتیب اول پیچیدم و دادم و گرفتم و مکتوب را بدون یک حرف کم و زیاد خط بخط و سطر بسطر گفتم، حتی اگر نقطه یا حرفی سیاه شده بود می گفتم در فلان سطر فلانجا سیاه شده است. یا درست خوانده نمی شود.

اتفاقاً دو روز قبل جناب مستطاب علام فهام فقیه نیبه آقای شیخ علی ملقب بشیخ العراقین، که از فحول علمای نجف اشرف و عتبات عالیات و پسر مرحوم جنت آشیان رئیس الشیعه آقای حاج شیخ زین العابدین حجة الاسلام مازندرانی اعلی الله مقامه می باشند.

و چندین سال است خود ایشان و دو برادر محترم ایشان جناب مستطاب ذخر العلماء فقیه - عالم آقای حاج شیخ محمد مشهور بحایری متولی مسجد مرحوم مبرور حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم علیه الرحمه، و دیگر جناب مستطاب رئیس الفقراء فخر العلماء والفضلاء آقای حاج شیخ عبدالله سلمهم الله تعالی عن مکاید الزمان و مصاید الشیطان در دارالخلافه طهران مقیم و ساکن هستند، و روزنامه مشهور برهنما از نتایج طبع شریف جناب آقای میرزا آقا بزرگ ولد نبیل جناب آقای شیخ العراقین است، بمنزل بنده تشریف آورده.

چنانکه از این پیش در طی این کتب مبارکه بذکر اسامی شریفه و حالات ظریفه ایشان و مرحوم مغفور آقای حاج میرزا حسین، برادر مهتر ایشان، که از ثالث اعظم علمای اسلام و همیشه مقیم کربلای معلی بودند، و یکی دو سال قبل وفات نمودند، از مراتب الطاف این برادران معظم باین بنده و این خاندان اشارت رفته است مراده -

و جناب فضایل مآب عالم نبیه آقای آشیخ عبدالعزیز ولد مرحوم مبرور آقا شیخ تمیل حسن مجتهد ابن مرحوم مشکور آقا شیخ عبدالعلی عالم عیلم، و جناب غفران مآب اعظم المشایخ والعلماء الأعلام، فرد آیام فرید شهور و أعوام آقای شیخ محمد حسن بن شیخ باقر نجفی المسکن والمدفن صاحب کتاب جواهر الکلام که از طرف ما درهم بأكبر المشایخ الکبار مرجع الأنام شیخ کبیر اعلی الله مقامه می رسند، نیز با جناب شیخ العراقین لازال ممدوحاً فی النشأتین حضور داشتند.

و این جناب نجیب الطرفین جامع الأطراف بتألیف تذکره و کتابی کثیر المنافع والفوائد و بلیغ در احوال عموم رجال أدبیه فاضل عالم فقیه نبیه و اعیان ادبا و شعرای اسلامیة شیعی مذهب در تحریر و تألیف در می آورند.

و چون از حالت و وضع روزگار و ترتیب کار من با خبر بودند، بمنزل بنده آمدند تا از معلومات و مسطورات در تذکره ناصری و غیرها امداد یافته، در تذکره خود مسطور دارند.

و چون از کیفیت و چگونگی حال آقا شیخ محمد برای ایشان بیان کردم، مشتاق آزمایش چند سؤال بهمان ترتیب مذکور از ایشان نموده جواب مطابق آنچه نوشته بودند بدون یک نقطه کم و زیاد شنودند و بر عجب و غرایب امر افزودند، و اینک صورت آنچه نوشته شده است و ایشان ندیده طابق النعل بالنعل قرائت کرده اند، در این صفحه نوشته می شود:

أما سؤالاتی که من نوشته ام بدین ترتیب است:

سؤال اول، امروز محمد امین خان از آمریکا آمده نزد من آمد.

سؤال دوم، روز پنجشنبه گذشته در فرح آباد بخاک پای مبارک مشرف شدم.

سؤال سوم، حالا قدری زود است که در تمام این مطالب که دارید داخل شوید، این سه سؤال در روزی بود که ثالثی نبود.

روز دیگر که جناب شیخ عبدالعزیز هم حاضر و مشغول سؤال بودند، و باقا شیخ محمد سابقاً صحبت این بود که اگر صلاح باشد من بعرض حضور اعلی حضرت اقدس -

همایون رسانیده هروقت را اجازه فرمودند، شما را بحضور مبارك مشرف می نمایم. این چند کلمه را نوشته بترتیب سابق دادم و بهمان ترتیب مذکور قرائت نمودند.

سؤال چهارم اینست، بتوسط تلفن اجازه شرفیابی بخاک پای مبارك را مستدعی شویم.

و ایشان قرائت کرده حتی در يك نقطه که بواسطه خشك نشدن کلمه و پیچیدن آن سیاه شده گفتند در فلان سطر فلان نقطه سیاه شده است، مثل آن بود که تمام آن اوراق را در برابر چشم خود بدقت بخوانند و به بینند و بگویند.

و من این سؤالات اربعه را بهمین ترتیب که در اینجا نوشته ام، سؤالات بنده روز يك شنبه نهم شهر جمادی الأولى سنه 1340 و ایشان در صدر ورقه باین صورت نوشته اند مخفی نماناد.

و بعلاوه این سؤالات، چهار سؤال هم حضرت مستطاب مروج الأحكام أجل اکرم افخم آقای مشیر افخم روحی فداه فرموده اند، و تمام هم داده شد، و در زیر این سؤالات نوشته اند سؤالات همین طور است که مرقوم فرموده اند، و جواب هم داده شده است (محمد واعظ).

و مقصود بعلاوه این سؤالات آن چند سؤال است که جناب شیخ عبدالعزیز نموده اند و در صفحه اول باین صورت مذکور است: بمنه روز دوشنبه یازدهم جمادی الأولى، بزیارت آقای بزرگوار، آقای میرزا عباسقلی خان مشیر افخم ایده الله، و در کتاب خانه مبارکه ایشان بخدمت آقای أجل أفضل میرزا مشرف شدم، محمد واعظ طهرانی محظوظ و فائز حقیر از ایشان سه سؤال باین ترتیب نمودم، جواب مطابق سؤال از عالم غیب پرداختند، انشاء الله تعالی «یؤتی الحکمة من یشاء».

سؤال اول مطلب وزارت تمام می شود یاخیر، سؤال دوم «البقاء فی تهران خیر أم الرواح إلى النجف» سؤال سوم ماندن در تهران ترجیح می دهد یا خیر، حرره الأفل عبدالعزیز نجل الشیخ الأكبر صاحب جواهر الکلام.

ولأجل توضیح این سؤالات مزبوره، هر يك در ورقة مختصرى نوشته شده ولفا در ضمن دو ورقة مختصر سفید بايشان دادم، بدون اینکه به بینند و ایشان ورقة مذکوره بدست می گرفتند و در تحت عباء مخفی می نمایند، بعد هر يك ورقة از این اوراق ثلاث بحقیق می دهند و اخبار می نمایند که این ورقة سفید می باشد یا مرقوم هست، و بعد اخبار می دهند از عین سؤالات مذکوره بدون تغییر بزیاده و نقصان.

این ورقة بهمین تفصیل نزد بنده بخط خود ایشان ضبط شد، غریب اینست که یک ورقة را که آشیخ محمد بدون دیدن خواندند، گفتند تهران را بقاء منقوطة نوشته اید.

و همچنین آشیخ عبدالعزیز گفتند، برسید آن مطلبی را که در نظر است بکجا می رسد، ایشان هم دعائی خوانده گفتند یا نخواهد شد یا اگر بعد از زحمت و مشقت بسیار بشود کاملاً نخواهد شد، ایشان گفتند بنظر خودم هم چنین است.

بعد از آن باآشیخ محمد گفتند برسید در طهران بمانم یا نمانم، گفتند می پرسم و جواب می دهم.

روز دیگر بمنزل آقای حاج شیخ العراقین رفته باآقا شیخ عبدالعزیز گفتند: ماندن در طهران را پرسیدم، گفتند: ثمری ندارد، و خود ایشان نیز انصاف دادند که در این توقف و بود، سودی نخواهد بود، واللہ تعالی أعلم بالسرائر والغیوب والمحاسن والعیوب.

و بعد از این کلمات جناب آشیخ عبدالعزیز مرتجلاً این دو بیت را در توصیف آقا شیخ محمد انشاء و انشاد نمودند، عبارت ایشان با این نهج بخط خودشان نزد من حاضر است، بمنه الأقدس.

أبرزت من معجز التسخیر ما عجزت *** عنه العقول و حار الانس و الجان.

لو المسيح رآه کان مبتهراً *** و قر فی فضله فخراً سلیمان.

حرره الاقل عبدالعزیز نجل الشیخ الأكبر، صاحب جواهر الکلام هدیة منه -

إلى الأجل الأفضل البارِع في العلوم الغربية، أميرزا محمد بن أميرزا حاجي آقا الواعظ الطهراني عند ملاقاته معه في مكتبه الأجل ميرزا عباس خان سپهر في يوم الاثنين 11 جمادى الأولى سنة 1340.

و هم در جلد دوم تفسير برهان در ذيل آيه شريفه «لا تخف إنك أنت الأعلى» (1) از سليمان بن جعفر الجعفری مسطور است که گفت: از حضرت ابی الحسن عليه السلام شنیدم با پدرم می فرمود: «ما رأيتك عند عبدالرحمن بن يعقوب» عرض کرد: وی خالوي من است، فرمود: آیا نمی ترسی که نازل بشود بشما نعمتی پس تمام شما را در سپارد.

«أما علمت بالذی كان من أصحاب موسى وكان أبوه من أصحاب فرعون ولما لحقت خيل فرعون موسى تخلف عنه ليعظه فأدركه موسى وأبوه براغمه حتى بلغا طرف البحر فغرقا جميعا فسئل جبرئيل عن حاله فقال غرق رحمه الله و لم يكن على رأى أبيه لكن النعمة إذا نزلت لم يكن لها عمن قارف المذنب دفاع».

و دیگر در جلد ثانی تفسیر برهان عارف ربانی سید هاشم بحرانی علیه الرحمه در ذیل این آیات شریفه «فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا إلا من تاب و آمن و عمل صالحاً فأولئك یدخلون الجنة ولا یظلمون شیئاً جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغیب إنه كان وعده مائناً لا یسمعون فیها لغواً إلاسلاماً و لهم رزقهم فیها بكرة و عشیا تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقياً» (2).

خداوند تعالی از حال فساق و فجار که بعد از اختیار و ابرار از ذریه ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام نام پیدا شدند، می فرماید: پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان طالح غیر صالح، چه خلف بسکون لام، بمعنی عقب و بازمانده طالح. و بفتح لام، بمعنی عقب صالح است، چنانکه گفته می شود خلف سوء بسکون لام، و خلف صدق تخلف صدق -

ص: 217

1- سوره طه، آیه 71.

2- سوره مریم، آیه 60-65.

که از فرط غفلت و جهالت نماز را ترك نمودند و آرزوهای نفسانی را در انواع مناهی و معاصی پیروی کردند، و نکاح خواهران را روا دانستند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرماید: این جماعت که اضعاء صلاة و نماز می نمایند، پس از شصت سال از هجرت من پیدا شوند.

راقم حروف گوید: این کلام معجز نظام اشارت بسلطنت یزید پلید و جنود و اصحاب عنود، و شهادت حضرت سیدالشهداء و اصحاب آن حضرت صلوة الله علیهم و تجری یزید پلید علیه اللعنة والعذاب الشدید، در ارتکاب محرمات و نواهی و ملامتی و ترك أوامر و زکاة و صلاة کماهی می نماید، و سیدالشهداء روح من سواه فداء، عین نماز و اصل اصول و فروع دین است، پس قتل آن حضرت چنانست که همه آنها را کشته و همه نوع بدع و اعمال ناشایست را زنده کرده باشند.

و نیز از این کلام معجز ارتسام می رسد که شهادت آن حضرت در سال شصتم بوده است، چه می فرماید در سال شصتم هجرت من روی خواهد داد، والله تعالی أعلم.

پس زود باشد که این جماعت که تارك صلوات و تابع شهوات شدند، بجزای گمراهی و مکافات خود برسند، وهب بن منیه در تفسیر این آیه کریمه می گوید «فخلف من بعدهم خلف شرابون للقهوات لعابون بالکعبات رکابون للشهوات متبعون للذات تارکون للجماعات مضیعون للزکاة».

پس آن جماعت مذکور را در رسیدن اولادی غیر صالح و طالح که تمام ایام و لیالی خود را بخمر و خمار و قمر و قمار و آشامیدن می ارغوانی، و ادراک لذات شهوانی، و نرد و شطرنج بازی و ترك جماعات و نمازهای بجماعت و تضييع زکاة و حقوق امت بگذرانند.

و از این کلام نیز مصداقی که یزید پلید و اصحاب او و سایر ملوک بنیامیه و اجداد و اخلاف او و طایفه بنی عباس که در حقیقت أحفاد خناس و نسناس هستند-

مکشوف می آید چه وهب بن منیه از اخبار و علماء بأخبار گذشته و کتب آسمانی و پاره اسماء آینده با خبر است.

و ما باین خبر رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم و کلمات وهب از این پیش در کتاب وقایع سال شصتم هجری واحوال سید الشهداء صلوات الله علیهم اشارت نموده ایم.

بالجمله می فرماید مگر کسی که بازگشته باشد از معاصی و بخدا و رسول ایمان آورده، و این دال است بر اینکه مراد از آیه مقدمه جماعت کفره هستند، مگر اینکه مراد بایمان استمرار آن باشد، و کرده باشد کار شایسته، پس آن گروه تائب مؤمن جای در بهشت یابند، و هیچ از مزد ایشان کاسته و مظلوم نشوند، و بآن بهشت هایی که با اقامت یا بوستان های عدن که خدای بایشان وعده داده، در حالتی که غایب هستند از ایشان کامیاب گردند.

و محقق الوقوع است نشنوند اهل بهشت، در آن بهشت سخنی لغو و بیهوده و باطل و بی فایده، بلکه سلام که موجب سلامتی است بشنوند، مرایشان راست روزی ایشان در بهشت بامداد و شبانگاه یعنی در طرفین روز ایشان را نعمت های بهشتی بخوراند، یعنی روزی دو نوبت بخورند، چه در جنت آفتاب و ماه و روز و شب نخواهد بود، این بهشت موعود آن بهشتی است که باقی می داریم برای بندگان متقی و پرهیزگار خود.

از عیسی بن داود نجار مرویست که از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم از این آیه شریفه «اولئك الذين أنعم الله عليهم من ذرية آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذرية ابراهيم و اسرائيل و ممن هدینا و اجتیننا إذا تتلى عليهم آیات الرحمن خروا سجداً و بکیاً» (1) و این آیه مقدم است بر آن آیات که مذکور نمودیم.

حضرت کاظم علیه السلام فرمود: «نحن ذرية ابراهيم و نحن المحمولون مع نوح -

ص: 219

1- سوره مریم، آیه 59.

و نحن صفوة الله، مائيم ذرية ابراهيم و مائيم آنانکه خدای با نوح حمل نمود و مائيم صفوة الله، شاید کنایه از این باشد که خود کامل و خاص و خلاصه این مقصود و مذکور ما می باشیم.

و أما قول خدای «وممن هدينا واجتبتنا فهم و الله شيعتنا الذين هداهم الله لديننا فحيوا عليه و ماتوا عليه» سوگند بخدا این راه یافتگان و برگزیدگان الهی شیعیان ما هستند که خدای تعالی هدایت و راهنمایی بدین ما فرموده است و ایشان بر این دین زندگانی نمودند و بر همین عقیدت ثابت بمردند و جماعت شیعه را بعبادت و خشوع و رقت قلب توصیف فرمود.

پس فرمود: «إذا تتلى عليهم آيات الرحمن خروا سجداً و يكياً» پس از آن خداوند عزوجل فرمود: «فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات قوف يلقون غياً و هو جيل من صفر يدور في جهنم» یعنی غی عبارت از کوهیست از صفر که بر گردا گرد جهنم دایر است.

بعد از آن خدای عزوجل فرمود: «إلا من تاب» مگر کسی که تائب گردد «من غش آل محمد و آمن و عمل صالحاً» از مخالفت آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم و ایمان بیاورد و کار نیکو نماید «فاولئك يدخلون الجنة و لا يظلمون شيئاً إلى قوله: و كان تقياً»

و دیگر در آیه شریفه: «إن في ذلك لآيات لا ولی النهی» (1) بدرستی که در این علامات و نشانه هایی است برای خداوندان خرد از داود نجار از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر سلام الله علیهما در آیه مذکوره مرویست که فرمود:

«وهم الأئمة من آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم، مقصود از خداوندان خرد همان حضرات ائمه از آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم می باشند «وما كان في القرآن مثلها» و هرگونه آیتی که در قرآن مجید مانند این آیه باشد، همین معنی را دارد و مصداق آن ایشان می باشند.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه وافی هدایه «منها خلقناکم و فیها تعیدکم -

ص: 220

و منها نخرجكم تارة اخرى» (1) از زمین آفریدیم شما را و پس از مرگ باز می بریم شما را بزمین به تفکیک اجزاء و از زمین بیرون می آوریم شما را بتألیف اجزاء متفتته مختلطه بخاک بصورت سابقه ورد روح بآن بار دیگر برای حساب و جزا.

و هم در کتاب مزمو در ذیل آیه شریفه «یومئذ یتبعون الداعی لاعوج له و خشعت الأصوات للرحمن فلا تسمع الا همساً» (2) روزی که برکنده و پراکنده گردد، زمین پیروی کنند تمامت مردم خواننده خود را که اسرافیل باشد هیچ میل و کجی نباشد آن داعی را یعنی هیچ کس نتواند از دعوت آن منحرف شود. و بالجمله در اجابت دعوت و انقیاد او یکسان باشند و پست گردد آوازهها بسبب عظمت و مهابت الهی لاجرم نشنوی در آن روز مگر آوازی نرم و سخنی آهسته.

از عیسی بن داود مرویست که از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام خبر داد که فرمود: از پدرم از قول خداوند عزوجل «یومئذ یتبعون الداعی لاعوج له» پرسیدم فرمود: داعی امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و هم در آن کتاب جلد ثانی تفسیر برهان بعد از آیه مذکوره در ذیل این آیه شریفه «یومئذ لا تنفع الشفاعة إلا من أذن له الرحمن ورضی له قولاً- * یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم ولا- یحیطون به علماً* و عنت الوجوه للحي القيوم وقد خاب من حمل ظلماً* و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا یخاف ظلماً ولا هضماً» (3) آن روز سود نداشته باشد، درخواست کسی مگر شفاعت کسی که دستوری دهد مر او را در شفاعت کردن خداوند بخشاینده و پسندیده دارد برای او سخنی را برای شفاعت و بجهت مکانت

و منزلت او در حضرت احدیت از انبیا و اولیا و صدیقین و شهیدان و صالحان ما یعنی چنین است که مگر کسی را مأذون در شفاعت نمودن او باشد خوشنود باشد، خدا از اینکه شفاعت او را بکند.

ص: 221

1- سوره طه، آیه 57.

2- سوره طه، آیه 107.

3- سوره طه، آیه 111 - 108.

می داند خدا آنچه پیش روی آدمیان است از امور آخرت و آنچه پس ایشان است از کارهای دنیا و آنچه پیش ایشانست از احوال ماضیه، و آنچه بعد از ایشانست از امور آینده و جمیع اقوال و احوال ایشان را قبل از خلق ایشان و در حال حیات و ممات ایشان و احاطه نمی تواند جمیع عالمیان بذات خدا از روی علم، و علم ایشان بمعلومات خدا نمی تواند رسید.

و در هنگامه رستاخیز تمامت مردمان در حضرت خدای خاضع و ذلیل و خاشع باشند، مانند اسیران در دست سلطان قهار، و بدرستی که بی بهره و نومید گشت از رحمت رحمن هر کس بار ظلم را حمل کرد و به پهنه رستاخیز آورد.

و هرکس پاره از کارهای ستوده و شایسته را بنماید در حالتی که بوحدهت یزدان و نبوت جمیع پیغمبران ایمان داشته باشد، پس نترسد در آن روز ظلم و ستم و کسر و شکستگی را در حسنات خود و نقصان در ثوابی.

از عیسی بن داود مرویست که از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از این قول خداوند عزوجل «یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له قولا» سؤال کرد.

فرمود: «لاینال شفاعة محمد صلی الله علیه وآله یوم القیامة الا من اذن له الرحمن بطاعة آل عید ورضی له قولا وعمالا فحی علی مودتهم ومات علیها فرضی الله قوله و عمله فیهم» پس از آن فرمود: «وعنت الوجوه للحي القيوم وقد خاب من حمل ظلما لأل محمد کذا نزلت» بعد از آن فرمود: «و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا یخاف ظلماً ولا هضماً» فرمود: مؤمن باشد محبت بر آل محمد صلی الله علیه واله وسلم، و بغض و دشمنی با دشمنان ایشان.

وهم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «فستعلمون من أصحاب الصراط السوی و من اهتدی» (1) پس زود است که شما را در قیامت معلوم افتد که در نفس الامر -

ص: 222

کیستند از ما و شما خداوندان دین مبین و کیست راه یافته بحق.

از عیسی بن داود نجار مرویست که گفت حضرت ابي الحسن موسی جعفر علیهما السلام فرمود از پدرم از این قول خداوند عزوجل «فستعلمون من أصحاب الصراط السوی و من اهتدی» سؤال کردم فرمود: صراط همان قائم علیه السلام «و مهدی من اهتدی الی طاعته» می باشد، و مانند آن در کتاب خداوند عزوجل است «و اینی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی» فرمود: «إلی ولایتنا».

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «لقد أنزلنا إلیکم کتاباً فیه ذکرکم أفلا تعقلون» (1) از عیسی بن داود از حضرت ابي الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما مروی است که فرمود: «الطاعة للامام بعد النبی صلی الله علیه واله وسلم».

و دیگر در همان جلد دوم تفسیر برهان در ذیل آیه «ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر أن الأرض یرثها عبادی الصالحون * ان فی هذا لبلاغاً لقوم عابدين» (2) بدرستی که ما نوشتیم در زبور داود علیه السلام بعد از توریة، یعنی در تمام کتب آسمانی و لوح محفوظ ثبت نمودیم که زمین بهشت را بندگان ستوده من بمیراث گیرند، و ابو جعفر علیه السلام فرموده است که مراد اصحاب مهدی علیه السلام هستند، بدرستی که در آنچه مذکور شد از اهلاک کافران طالح و دوست مؤمنان صالح و اخبار و مواعظ و مواعید در این سوره مبارکه هر آینه کافی است، مرگروه پرستندگان را.

از عیسی بن داود مرویست که حضرت ابي الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما فرمود: در این آیه شریفه مذکوره «آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و من تابعهم علی منهاجهم والأرض أرض الجنة» مقصود از عبادی الصالحون آل محمد صلوات الله علیهم، و مراد از ارض، زمین بهشت است.

و دیگر در همان جلد دوم در ذیل تفسیر آیه شریفه «أذن للذین یقاتلون -

ص: 223

1- سوره انبیاء، آیه 10.

2- سوره انبیاء، آیه 106 - 105.

بأنهم ظلموا وأن الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق إلا- أن يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيراً ولينصرن الله من ينصره ان الله لقوى عزيز * الذين إن مكناهم في الأرض أقاموا الصلوة وآتوا الزكوة وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر والله عاقبة الامور». (1)

دستوری داده شد، کارزار نمودن مر آنان را که خواهنده کارزار با کفار هستند، بسبب اینکه ظلم و جور از کفار یافته اند و بدرستی که خداوند تعالی بر نصرت مؤمنان مظلوم و اصحاب رسول خدای توانا و قادر است.

و این رخصت مقاتلت برای آن کسانیست که ایشان را از سراها و منزل خودشان در مکه معظمه بیرون کردند بناحق و حال اینکه چیزی از ایشان صادر نشده بود که مستوجب اخراج ایشان باشد، مگر اینکه می گفتند پروردگار ما خداوند است و بیگانگی او اقرار می نمودند.

و اگر نه چنان بودی که دفع می کرد خدای مردمان را پاره پاره به تسلیط مؤمنان از مردمان را بر کافران، هر آینه بسبب استیلائی کافران مشرک بر ملل مختلفه و بر متعبدان ایشان خراب کرده می شد، صومعه های رهبانان آیام شریعت عیسی علیه السلام در صحراها و کوهسارها، و کلیساهای ترسایان زمان عیسی در بلدان و قری، و کلیساهای یهودان در زمان موسی علیه السلام.

و تسمیه آن بصلوات بجهت وقوع صلوات است در آن، و معانی دیگر هم نوشته اند، و مسجد مسلمانان در آخر الزمان که همیشه یاد کرده می شد در این مساجد و معابد نام خداوند و دود و مسجود معبود بسیار و اوقات بی شمار و هر آینه یاری دهد خدای کسی را که دین او را یاری می دهد، بدرستی که خدای توانا است بر نصرت مؤمنان و بر همه کس غالب است و هرکسی را بخواهد غلبه می دهد.

و جماعت رخصت یافتگان کسانی هستند که اگر قدرت و مکانت پایشان -

ص: 224

بدهیم در زمین و زمام حکومت در کف کافی ایشان گذاریم بپای دارند نماز را به تعظیم ما و بدهند زکاة مال را در مساعدت بندگان ما و امر فرمایند به نیکوئی و بازدارند مردمان را از زشتی و مر خدای را باشد پایان و سرانجام همه کارها.

از عیسی بن داود از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش جعفر صادق علیه السلام در این آیه شریفه مذکوره تا (کثیراً) مرویست که فرمود: «هم الأئمة الأعلام و لولا صبرهم و انتظارهم الأمر أن یأتیهم من الله القتلوا جميعاً».

شرف الدین نجفی در معنی این عبارت که فرمود: ایشان ائمه هدی صلوات الله علیهم هستند، می گوید: بیانش اینست خداوند سبحان دفع می فرماید پاره مردمان را پس مدفوع عنهم و کسانی که خدای دست مخالفان را از ایشان دفع می فرماید حضرات ائمه علیهم السلام هستند و دفع کرده شدگان همان جماعت ظالمان هستند.

و قول امام علیه السلام «ولو لا صبرهم و انتظارهم الأمر أن یأتیهم من الله لقتلوا جميعاً» باین معنی است که اگر به صبوری ایشان بر تکذیب و اذیت و انتظار ایشان از خداوند در رسیدن فرج آل محمد صلی لله علیه و اله وسلم و قیام قائم علیه السلام بودی، همانا قیام می ورزیدند، چنانکه دیگران قیام می کردند و اگر قیام می نمودند بجمله کشته می شدند، و صومعه ها و کلیساها و صلوات و مساجد ویران می گشت و خرابی اینها سبب تعطیل شرایع سه گانه شریعت موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین می شد، زیرا که شرایع جز بکتاب قیام نگیرد، و کتاب محتاج بتأویل است و تأویل را جز خداوند نمی داند.

و هم در آن کتاب در تفسیر آیه شریفه مذکوره از حصین بن مخارق از امام موسی بن جعفر علیه السلام مرویست که فرمود: «نحن هم» ما جماعت ائمه عبارت از ایشان هستیم که «إن مکناهم» تا آخر آیه نوشته شد.

و هم از عیسی بن داود مرویست که گفت: حدیث فرمود ما را موسی بن -

جعفر از پدرش از جدش صلوات الله عليهم که این آیه شریفه «إذن الذين يقاتلون» و تلاوت فرمود تا «والله عاقبة الامور نزلت في آل محمد خاصة».

و نیز در ذیل آیه شریفه مسطوره «الذين إن مكناهم تا وإن يكن بؤك فقد كذبت قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود» (1) از حسین بن مخارق از امام موسی ابن جعفر علیها السلام مرویست که فرمود: «نحن هم».

و نیز از عیسی بن داود مرویست که امام ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما فرمود: «كنت عند أبي يوماً في المسجد» روزی در مسجد در خدمت پدرم حضور داشتم.

ناگاه مردی بحضرتش بیامد و در حضور مبارکش بایستاد و عرض کرد: یا ابن رسول الله «أعيت على آية في كتاب الله عزوجل» در معنی و تأویل آیتی از کتاب خداوند عزوجل در مانده ام و بر من دشوار افتاده است، و از جابر بن یزید از آن آیه سؤال کردم، جابر مرا بحضرت تو ارشاد نمود، فرمود «ماهی» آن آیه کدام است؟ عرض کرد: قول خدای عزوجل: «الذين إن مكناهم في الأرض أقاموا الصلوة وآتوا الزكوة و أمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر والله عاقبة الأمور».

پس پدرم فرمود: بلی درباره ما نازل شد، و این معنی نزول آیه برای این بود که فلان و فلان طایفه که با این دوتن بودند و نام ایشان را ببرد، و بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم اجتماع ورزیدند، و عرض کردند یا رسول الله «إلى من يصير هذا الأمر بعدك فوالله لن صار إلى رجل من أهل بيتك لنخافهم على أنفسنا، ولو صار إلى غيرهم فلعل غيرهم أقرب و أرحم بنا منهم».

این امر خلافت و وصایت بعد از تو بکدام کس می رسد؟ سوگند با خدای اگر اینکار بمردی از اهل بیت تو برسد، هر آینه بر جان ایشان ترسانیم -

ص: 226

و اگر بغیر ایشان برسد، شاید کسانی که جز اهل بیت تو باشند نزدیکتر و رحیم تر باشند، بما از ایشان.

«غضب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من ذلك غضباً شديداً ثم قال: أما والله لو آمنتُم بالله وبرسوله ما أبغضتموهم، لأن بعضهم بعضى و بعضى هو الكفر بالله، ثم لميت إلى نفسى فوالله لئن مكنهم الله فى الأرض ليقيموا الصلوة وليؤتوا الزكوة و ليأمرؤا بالمعروف و لينهؤا عن المنكر».

رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم از کلمات ایشان سخت در غضب شد، پس از آن فرمود: همانا سوگند بخدای اگر با خدا و رسول خدای ایمان داشتید، اهل بیت رسول را دشمن نبودید، زیرا که دشمنی با آنها دشمنی با من، و دشمنی با من کفر بخداوند ذوالمن است، پس از آن بمرگ خودم خبر می دهم، پس قسم بخداوند اگر خدای تعالی اهل بیت مرا در زمین حکومت و تمکین دهد، هر آینه نماز را بیای می دارند و زکاة را می پردازند و به نیکی فرمان می دهند و از نکوهیده باز می دارند.

«إنما يرغم الله انوف رجال يبغضوني و يبغضون اهل بيتى و ذريتى» جز این نیست و نخواهد بود که خداوند متعال بینی کسانی را که دشمن من و دشمن اهل بیت و ذریه من بر خاک مذلت و هوان و نکبت و مارکت و بوار خواهد مالید.

«فأنزل الله: وإن يكن بؤك فقد كذبت قبلهم» تا آنجا که «فكيف كان نكير» (1) و از این پیش باین آیت مبارك اشارت شد.

معلوم باد از این آیه شریفه مذکوره و کلمات رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم در جواب مخالفین و معاندین باز نموده آید که حب اهل بیت علیهم السلام اصل ایمان، و بغض ایشان عین کفر و کفران و حقیقت سرکشی و عصیان است و نماز رأس عبادات و جامع آن، و زکاة عین عبادت و موجب آبادی و اساس و پایه آسایش و مایه آرامش خلق کیهان و آبادانی جهان.

ص: 227

و امر بمعروف و نهی از منکر باعث نطق نظام جهان و قوام جهانیان و تکمیل آثار بشریت و تزیین آیات مردمیت و سلامت و سفیدی روی و ستودگی خوی و برافراختن علم سعادت و فرود افکندن درفش حیوانیت و سببیت و شقاوت و ذلت دنیا و آخر تست و از اینست که رسول مهیمن قدوس این چهار را بر زبان حکمت بنیان روان داشت.

و دیگر در همان کتاب در ذیل آیه شریفه «فکأین من قرية أهلكناها وهي ظالمة فهي خاوية على عروشها و بئر معطلة و قصر مشید». (1)

بسا از دیه و از شهر که ما مردمش را هلاک ساختیم و ایشان مشرک و کافر بودند، و آن عمارات همه سرنگون و ویران بیفتاد و از سکنه و مزینات و آنچه در آن بود از صر صر دواهی خالی گردید، و بسا چاه ها که از آب کشیدن از آن معطل و بیکار بماند و کسی باقی نماند که آب بجوید و آب بکشد و با کوشک های بلند و کاخهای استوار که خراب شد.

از علی بن جعفر از برادر والا گهرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما مرویست که فرمود: «البئر المعطلة هو الامام الصامت، و القصر المشید الامام الناطق» چاه معطل یعنی آن منبعی که از آن استفاضه نمی شود، بمعنی امام صامت و ساکت است و قصر استوار که منشأ خیر و آثار است امام ناطق و گوینده است.

ممکن است امام ناطق آن امامی است که معاصر امام زنده باشد که مکلف بسکوت و استماع است، یا بسبب شدت تقیه یا عدم مستمع ساکت بماند، و معاصران از عدم سعادت خودشان از وجود مبارکش بهره ور و کاملاً مستفید نشوند.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «و الذین هاجروا فی سبیل الله ثم -

ص: 228

قتلوا أو ما توا ليرزقنهم الله رزقاً حسناً و ان الله لهو خير الرازقين». (1)

از عیسی بن داود مرویست که حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما در این آیه شریفه فرمود: «نزلت فی امیر المؤمنین خاصة» این آیه شریفه در حق امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مخصوصاً وارد شده است.

و هم در آن کتاب دوم تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «ذلك ومن عاقب بمثل ما عوقب به ثم بنى عليه لينصرنه الله إن الله لعفو غفور» (2) از عیسی بن داود مرویست که حضرت امام فرمود پدرم فرمود: از پدرم محمدبن علی علیهم السلام بسیاری این آیه شریفه مذکوره را قرائت می کرد.

پس عرض کردم: ای پدر، فدایت بگردم «أحسب هذه الآية نزلت في امير المؤمنين الخاصة» چنان می دانم که این آیت وافی دلالت درباره امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خاصه وارد شده است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «حتى إذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون لعلی أعمل صالحاً فیما تركت کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ إلى يوم یبعثون». (3)

تا چون در رسید یکتن از این جماعت را مرگ گوید: پروردگارا بازگردان مرا شاید بکنم کاری شایسته در آنچه ترک نمودم، حاشا که باز گردد این کلمه ایست که او خود گوید و از پس ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

از ابو ایوب سلیمان بن مقبل مدینی مرویست که حضرت موسی بن جعفر از پدر صادق خود، جعفر بن محمد علیهم السلام روایت نمود، که فرمود: «إذامات الکافر شیعة سبعون ألف ملک من الزبانية إلى قبره، وأنه لیناشد حاملیه بصوت یسمعه کل شیء إلا التتقان یقول: لو أن لی کرة فأکون من المؤمنین عنها».

ص: 229

1- سوره حج، آیه 57.

2- سوره حج، آیه 59.

3- سوره مؤمنون، آیه 101-102.

چون شخص کافر بمیرد هفتاد هزار فرشته از زبانه یعنی دوزخ بانان باوی همراه شوند تا بگورش برسانند و آن مرده آنان را که حامل او هستند با آوازی سوگند دهد که همه چیز آن صوت را سوای جن و انس بشنود و همی گوید کاش مرا دیگر باره بدنیا بازگشتی بود، تا از جمله ایمان آورندگان می شدم.

«يقول رب ارجعون لعلی أعمل صالحاً فیما ترکت، فتجیبه الزبانیة، کلا إنها کلمة هوقائلها» می گوید از کمال تحسر و اندوه بر عدم ایمان و طاعت رحمن پروردگارا بازگردان مرا بدنیا و این سخن را مکرر کند برای تدارک مسافات شاید در ازای آنچه فوت نموده ام و بتقصیر رفته ام کاری شایسته بجا آورم.

حاشا که باز گردد، بدرستی که این طلب بازگشت سخنی است که بواسطه فرط تحسر و تأسف و ندامت می گوید، و اثر اجابت بر آن مرتب نمی شود، و از پس این مشرکان را مانعی است برای میان ایشان و رجعت تا روزی که برانگیخته شوند.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «الزانی لا ینکح إلا زانیة أو مشرکة و الزانیة لا ینکحها إلا زان أو مشرک و حرم ذلك علی المؤمنین». (1)

محمدبن اسماعیل گوید: می شنیدم مردی از حضرت ابی الحسن علیه السلام می پرسید از اینکه مردی زنی را بعنوان متعه تزویج نماید و بر وی شرط کند که «لا یطلب ولدها» و از آن پس آن زن فرزندی بیاورد و آن مرد در انکار ولد سخت گیری نماید «و قال أیجده إعظاماً لذلك» چون این امر و تولد طفل را عظیم شمرده است انکار نموده است.

«فقال الرجل فان اتهمها» اگر آن مرد آن زن را آلوده تهمت سازد، فرمود: «لا ینبغی لك أن تتزوج إلا مؤمنة أو مسلمة» نمی شاید ترا که تزویج کنی غیر از زنی را که مؤمنه یا مسلمه باشد «فان الله عزوجل یقول: الزانی لا ینکح -

ص: 230

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «إن الذين يحبون أن تشيع الفاحشة في الذين آمن و الهم عذاب أليم في الدنيا والأخرة» (1) از محمد بن فضیل مرویست که گفت: در خدمت حضرت ابی الحسن اول علیه السلام عرض کردم: فدای تو گردم، همانا از مردی از برادران من چیزی بمن می رسد، که آن را مکروه دارم، و چون از وی می پرسم منکر می شود و حال اینکه قومی راستگوی و درست گوی از وی این خبر را بمن داده اند، مقصودش اینست که تکلیف خود را از آن پس با آن شخص یا برادر ایمانی خود بداند.

فرمود: ای محمد «كذب سمعك وبصرك على أخيك، فان شهد عندك قسامة قالوا لك قولاً فصدقه وكذبهم، لاتذيين عليه شيئاً نشينه و تهدم به مروته».

سمع و بصر خود را در آنچه شنیده یا دیده در حق برادر خودت تکذیب و اگر نزد تو شهادتی مؤکد بسوگند بدهند و درباره او سخنی ناشایست برانند سخن آن برادرت را تصدیق و کلام آنان را تکذیب نمای، و چیزی را که موجب نکوهش وی و انهدام ارکان مروت او باشد، شایع مساز.

تا از جمله کسانی گردی که خداوند در کتاب خودش می فرماید: بدرستی که کسانی که دوست می دارند که فاش گردانند فاحشه را در حق مردمی که ایمان آورده اند، در دنیا و آخرت بعدایی دردناک مبتلا شوند.

و دیگر در مجلد دوم برهان از اسحاق بن عمار در فضل سوره فرقان مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود: ای پسر عمار فروگذار مکن قرائت سوره «تبارك الذى نزل الفرقان على عبده» را پس بدرستی که هرکس قرائت نماید این سوره را در هر شبی، عذاب نفرماید او را خداوند هیچوقت، و حساب او را نمی کشد و منزل او در فردوس اعلى است.

ص: 231

و نیز در ذیل آیه شریفه «لا تخف إنك أنت الأعلى - إلی آخرها» (1) از سلیمان بن جعفر الجعفری مرویست که گفت: از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم با پدرم فرمود: «ما رأيتك عند عبدالرحمن بن يعقوب» عرض کرد: وی خالوی من است، آن حضرت فرمود: «أما تخاف أن ينزل بكم نقمة فتصيبكم جميعاً» از این نمی ترسی که نعمتی بر شما فرود آید و همه را در سپارد.

«أما علمت بالذي كان من أصحاب موسى، وكان أبوه من أصحاب فرعون، لما لحقت خيل فرعون موسى تخلف عنه ليعظه، فأدرکه موسى وأبوه يراغمه حتى بلغا طرف البحر فغرقا جميعاً، فسئل جبرئيل عن حاله، فقال: غرق رحمه الله ولم يكن على رأى أبيه، لكن النعمة إذ أنزلت لم يكن لها من قارب المذنب دفاع».

آیا ندانستی و خبر نیافتی بحال آن کس که از قوم موسی بود و پدر او از اصحاب فرعون بود، گاهی لشکر فرعون بموسی پیوست از وی تخلف ورزید تا او را به پند و موعظت در سپارد و حضرت موسی او را دریافت و پدر آن شخص بمراغمت او بود تا بطرف دریا رسیدند و همه غرق شدند، پس از جبرئیل از حال او پرسیدند، گفت: غرق شد، رحمت کند خدای او را، و آن شخص بر مذهب و عقیدت پدرش نبود، لکن چون نعمت و عذاب خدای نازل شد، برای او از آن کس که نزدیک بشهر (بمعصیت کار ظ) بود دفاعی نماند.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «إني أريد أن أنكحك إحدى ابنتي هاتين على أن تأجرني ثمانی حجج فان أتممت عشراً فمن عندك» (2) حضرت شعیب بحضرت موسی گفت: من می خواهم یکی از این دو دوشیزه خود را در حباله نکاح تو اندر آورم، بآن شرط که هشت سال اجیر من باشی، و اگر مدت را بده سال بخاتمت رسانی با اختیار تو است.

از احمد بن حماد بن ابی نصر مرویست که از حضرت ابی الحسن سلام الله علیه -

ص: 232

1- سوره طه، آیه 71.

2- سوره قصص، آیه 27.

پرسیدم از این قول شعیب «إلى أريد» تا آخر آیه، موسی علیه السلام کدامیک از این دو مدت را بجای آورد؟.

«قال لوفى منهما أبعدهما عشر سنين» مدت ده سال را که از هشت فزونتر بود بجای آورد، عرض کردم: موسی قبل از انقضای مدت شرط بر زوجه خود درآمد یا بعد از انقضای مدت آن؟ فرمود: پیش از آنکه منقضی شود، عرض کردم: پس مرد تزویج می نماید زن را و برای پدر آن زن اجازه دو ماه شرط می گذارد آیا این جایز است؟

فرمود: بدرستی که موسی صلی الله علیه نیک می دانست که بزودی این شرط را که با وی نهاده با تمام می رساند «فكيف لهذا بأن يعلم أنه سيقتى حتى يفى له» و بتحقیق که مرد در زمان رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم بتزویج می داد بمردی بنابر قرائت سوره از قرآن و بر درهم و بر قبضه از گندم.

و هم در آن کتاب از ابن سنان مرویست که از حضرت ابی الحسن علیه السلام از اجاره پرسش کردم، فرمود: «لا بأس به إذا نصح قدر طاقته» همانا آجیر داد موسی علیه السلام نفس خود را و شرط بر نهاد «فقال إن شئت ثمانی حجج و إن شئت عشرًا» پس خداوند عزوجل نازل فرمود در حق او «أن تأجرني ثمانی حجج فأن أتممت عشرًا فمن عندك».

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه از ابن ابی نصر «ومن هواه بغیر هدی من الله» (1) مرویست که حضرت ابی الحسن فرمود: «یعنی من اتخذ، دینه رایه بغیر امام من أئمة الهدی» و بروایت محمد بن فضیل فرمود: یعنی «من اتخذ دینه هواه بغیر هدی من أئمة الهدی».

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ولقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون» (2) از عبدالله بن جندب مرویست که از حضرت ابی الحسن علیه السلام -

ص: 233

1- سوره قصص، آیه 50.

2- سوره قصص، آیه 51.

از این آیه مذکوره پرسیدم، فرمود: «إمام إلى إمام».

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «وابتغ فيما أتاك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا وأحسن كما أحسن الله اليك ولا تبغ الفساد في الأرض إن الله لا يحب المفسدين» (1).

مؤمنان قوم باقارون گفتند: بجوی و بدست بیاور از آنچه عطا کرده است ترا خدای از غنای بزخارف دنیا سرای دیگر را و بوسیله این اموال، ثواب آن جهان را دریاب و فراموش مکن بهره خود را از مال دنیا که تحصیل آخرت را بآن توان کرد، یا اینکه در هنگام رخت بریستن از این سرای فانی برای جاودانی بهره تو افزون از کفنی نخواهم بود، و با بندگان یزدان احسان کن، چنانکه یزدان منان با تو احسان ورزید، و در طلب فساد و تباهکاری و تکبر و معاصی در زمین مباش، بدرستی که خدای تعالی دوست نمی دارد فساد کنندگان را که در دار دنیا تقاخر و تعظم کنند.

از موسی بن اسماعیل بن موسی مرویست که گفت: حدیث فرمود با من پدرم، از پدرش از جدش از علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم، در این قول خدای عزوجل «و لا تنس نصيبك من الدنيا» که فرمود.

«لا تنس صحتك وقوتك وفراغك وشبابك أن تطلب به الآخرة» حالات صحت و قوت و توانائی و فراغت و اوقات جوانی خود را که در دنیا بهره ور شدی فراموش مکن، که از آن جمله در طلب آخرت برائی که از آن جمله چنانکه می فرماید: «الدنيا مزرعة الآخرة».

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ولقد آتينا لقمان الحكمة» (2) از هشام بن حکم مرویست که حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیها السلام با من فرمود: «ولقد آتينا لقمان الحكمة - قال: الفهم والعقل» یعنی مقصود از حکمت -

ص: 234

1- سورة قصص، آیه 77.

2- سورة لقمان، آیه 11.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (1).

بدرستی که خدای و ملائکه خدای صلوات می فرستند بر پیغمبر عالی مقدار، ای کسانی که بخدای و فرستاده خدای گرویده اید درود بفرستید بر او و سلام دهید بر وی سلام گفتی، گفته اند تشریف و تکریم و تعظیم خدای متعال در این آیه شریفه نسبت بمحمد صلی الله علیه واله وسلم از تعظیم آدم بسجود افزونتر است، چه خدای تعالی خود نیز در تقدیم صلوات شریک است.

در منهج الصادقین مسطور است که بعد از نزول این آیه شریفه برخی از حضرات صحابه بحضور مبارك رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم مشرف و معروض داشتند یا رسول الله ما می دانیم که چگونه ترا سلام کنیم، کیفیت صلوات را بفرمای.

فرمود: بگوئید «اللهم صل علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید، وبارک علی محمد و آل محمد كما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید».

بعد از آن فرمود: خدای تعالی دو فرشته را بر من موکل فرموده است تا هر جا که نام من برند و مستمع بر من صلوات فرستد آن فرشته ها گویند «غفر الله لك» خدا ترا بیامرزد و خدا و فرشتگان آمین گویند، و اگر صلوات نفرستد آن هر دو فرشته گویند «لاغفر الله لك» خدا ترا نیامرزد و خدا و فرشتگان آمین گویند.

و مسلم نیز در صحیح خود باسناد خود از کعب بن عجره نقل کرده است که بعد از نزول این آیه مبارکه اصحاب عرض کردند: یا رسول الله طریقه سلام فرستادن بر ترا می دانیم «فکیف الصلاة علیک و علی اهل البیت» رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم فرمود: بگوئید «اللهم صل علی حمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل -

ص: 235

و از این حیث که مخالفین تقدیم آل را در صلوات می نمایند بر اصحاب حجت مردم شیعی است، بر این جماعت اهل سنت، و در این هیچ خلاف نمی رود که علی بن ابیطالب علیه السلام از اهل بیت مصطفی صلی الله علیه واله وسلم است.

پس خداوند تعالی در این آیه کریمه همان طور که بر مصطفی صلی الله علیه واله وسلم درود فرستاد، بر علی بن ابیطالب صلوات الله علیه نیز فرستاده است، و مردم منصف و بی غرض را پر واضحست که آن کسی که در این حکم قرین مصطفی باشد، و در ذکر بر دیگران مقدم گردد، قیاس نمودن او را با دیگران و ترجیح دادن دیگری را بر وی از کمال سفاهت و ضلالت و بدبختی و غوایت است.

در خبر است که هرکس را بدرگاه خدا حاجتی باشد، باید که ابتدا نماید بصلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه واله وسلم و بعد از آن عرض حاجت کند و هم ختم آن را بصلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم نماید، همانا خداوند عزوجل از آن بزرگوارتر و کریم تر است که هر دو طرف دعا را اجابت فرماید و میان را واگذار فرماید، چه صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله در حجاب نمی ماند و در معرض قبول می افتد.

بالجمله در فضائل و خواص صلوات و کثرت فوائد و منافع آن در کتب عامه و خاصه شروح مفصله مرقوم است «اللهم صل علی محمد و آل محمد الی یوم یبعثون».

از ابو یزید بن حسن مرویست که حضرت موسی بن جعفر فرمود: حضرت صادق جعفر بن عماد صلوات الله علیهم فرمود: «من صلی علی النبی وآله فمعناه ای اذا صلی علی الميثاق و الوفاء الذي قبلت حين قوله ألتست بربکم قالوا بلی».

و از این کلام مبارک شأن و مقام صلوات بر آن حضرت و آل آن حضرت و قبول پروردگاری ایزد تعالی مشروط بصلوات فرستادن و شرکت در امر توحید -

معلوم می شود و در حقیقت هرکس قائل بآن نباشد، قائل بر سالت خاصه نیست.

و هرکس قائل بر سالت خاصه و ولایت مطلقه نباشد، قائل بتوحید نخواهد بود.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته إلا دابة الأرض تأکل منسأته فلما خر تبینت الجن أن لو كانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المہین» (1).

پس از آن هنگام امر فرمودیم بر سلیمان مرگ را و او را مرده بر عصا تکیه دادند، راهنمونی نکرد دیوان را بر مرگ او، مگر جنبنده زمین یعنی ارضه که از زمین بر آمده، عصای او را می خورد، پس آن هنگام که سلیمان بیفتاد، ظاهر گردید که اگر گروه دیوان و جنیان دانای بغیب بودند مدت یکسال در چنان تکالیف شاقه که در عمل عمارت متحمل می شدند و آن زحمت و رنج را می دیدند درنگ نمی کردند و از بیم هیکل او روز و شب دچار چنان تحملات و آزار نمی شدند.

و این حدیث را چون حضرت امام رضا از حضرت امام موسیعلیهما السلام راویست در ذیل اخبار و روایات وارده از آن حضرت بخواست حضرت احدیت مسطور می آید.

و دیگر در ذیل آیه شریفه «و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم» (2) و زد یعنی ابی بن خلف یا دیگری از مشرکین برای ما مثلی که عبارت از خورد کردن استخوان پوسیده است، بر دست و بر باد دادن و بآن نفی قدرت نمودن از قادر مطلق بر زنده ساختن مردگان، و تعجب نمود در حق کسی که قائل بعث است در روز جزا و فراموش کرد یعنی با دیده دانش نظر نکرد در آفریدن ما او را، و از روی عناد و انکار گفت: کیست زنده کند استخوان ها را و بحالت نخست در آورد و حال اینکه پوسیده و ریزیده شده و پوست و گوشت و اعصاب و عروق از آن رفته است.

در احتجاج از حضرت موسی بن جعفر مرویست که یهودی در حضرت -

ص: 237

1- سوره سبأ، آیه 13.

2- سوره یس، آیه 78.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرض کرد: بدرستی که ابراهیم تا مبهوت ساخت کافری را ببرهان نبوت خودش.

علی علیه السلام با او فرمود: «لقد كان كذلك» این سخنان چنانست که گوئی و کسی که تکذیب انگیزش بعد از مرگ را می نمود گویند، ابی بن خلف محمدی بخدمت محمد صلی الله علیه واله وسلم بیامد «معہ عظام نخرة فقر که ثم قال یا تجد من یحیی ففرکه العظام و هی رمیم» استخوان های پوسیده با خود داشت و آن جمله را فروریخت و از آن پس عرض کرد: ای محمد کدام کس این استخوان ها را زنده می کند و حال اینکه پوسیده است.

«فاتطق الله محمداً به حکم آیانه و بهته ببرهان نبوته» پس خداوند تعالی محمد صلی الله علیه واله وسلم را آیات محکم و نشانهای استوار خود گویا کرد، و آن منکر را ببرهان نبوت آن حضرت مبهوت و سرگشته ساخت و فرمود: «یحییها الذی أنشأها أول مرة و هو بکل خلق علیم».

زنده گرداند این استخوان ها را آن کسی که بقدرت کامله بیافرید آن را نخست بار، و از عدم بوجود آورد و او بهمه آفریدها داناست، یعنی یعلم شامل خود تفصیل مخلوقات و کیفیت خلفان را می داند، پس عالم خواهد بود بأجزای اشخاص معینه مقدره و باعاده اعراض و قواء و فصول و اصول بهمان هیئت که پیش از آن بود و قادر است «فانصرف مبهوتا» آن شخص که منکر اعاده و بعث بود چون این کلمات را بشنید مبهوتاً بازگشت.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «إنما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فیکون» (1) جز این نیست که شان او سبحانه وقتی که خواهد بیافریند چیزی را آنست که بفرماید مر آن را بباش بحکم من، پس بباشد آن.

از صفوان بن یحیی مروی است که در حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم خبر ده مرا از اراده «من الله و من الخلق».

ص: 238

فرمود: «الارادة من الخلق الضمير وما يبدو لهم بعد ذلك من الفعل، وأما من الله تعالى فإرادته إحدائه لا غير ذلك، لأنه لا يروى ولا يهيم ولا يتفكر وهذه الصفات منفية عنه وهي صفات الخلق فإرادة الله الفعل لا غير يقول ذلك له كن فيكون، ولا لفظ ولا نطق بلسان، ولا همة ولا تفكر ولا كيف لذلك كما أنه لا كيف له فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون».

چون اراده را نسبت به خلق دهند و گویند: فلان آدمی چنین اراده کرد و چنان بخواست مقصود ضمیر است که در خاطر و دل چنین آورد و آنچه بعد از اراده کردن ظاهر شود برای ایشان مقام فعلیت است، و اما اراده چون از جانب خدای تعالی و منسوب بخدای باشد، همانا معنی اراده خداوندی همان احداث و نمایش و موجود ساختن است نه بمعنی دیگر، زیرا که برای خدای ترددی نیست و اندیشه درکار و تفکری شایسته نباشد.

یعنی این نوع ارادت محل و ترکیب و جسم لازم دارد، پس اینگونه صفات از ذات کبریا منفی و خاصه مخلوق و ممکن است، پس اراده الله همان فعل است لا غیر.

و در این امر فرماید «کن» بباش «فیکون» پس می باشد، یعنی بمحض لفظ «کن یکون» حاصل می شود و برای خدا لفظ و نطق بلسان و همی و تفکری و کیفی درکار نیست، چنانکه ذات واجب را کیفی نمی باشد «فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون».

دیگر در آن کتاب از سلیمان جعفری مسطور است که گفت: حضرت ابی الحسن علیه السلام را نگران شدم که با فرزند ارجمندش قاسم می فرمود: برخیز ای پسرک من «فاقرأ عند رأس أخيك والصفات صفاً تستمتها» سوره مبارکه والصفات را بفرزاد سر برادرت قرائت کن.

قاسم شروع بقرائت نمود، و چون باین کلمه «أهم أشد خلقاً أم من خلقنا» (1)

ص: 239

1- سوره صافات، آیه 11.

رسید آن جوان بدیگر جهان برفت، و چون او را در قبر جای دادند و بیرون آمدند، یعقوب بن جعفر روی بآن حضرت آورد و عرض کرد: معهود ما چنان بود که چون کسی را حالت مرگ در می رسید، برفراز سرش «یس والقرآن الحکیم» را قرائت می نمودیم، و اینک ما را بفرمودی که صافات را تلاوت کنیم.

فرمود: ای یسرک من «لم تقرأ عند مکروب من موت إلا عجل الله تعالی راحته» این سوره شریفه برفراز سر کسی که دچار صدمت و رنج مرگ شده باشد، قرائت نشود جز اینکه خداوند تعالی بزودی او را راحت رساند.

و نیز در همان مجلد دوم تفسیر برهان در ذیل سوره مبارکه «ص والقرآن ذی الذکر» سوگند می خورم بحقیقت ص و بقرآنی که خداوند شرف و شهرت است.

از اسحاق بن عمار مرویست که گفت از حضرت ابی الحسن در حالی که از نماز پیغمبر در لیلۃ المعراج می پرسیدم تا آنجا که عرض کردم فدایت شوم آن ص که فرمان شده است از آن غسل نمایند چیست؟

فرمود: «عین یتفجر من رکن من ارکان الفرش یقال له ماء الحیاة» چشمه ایست که منفجر و شکافته می شود از پایه از ارکان عرش که نامش چشمه زندگانیست و این آبیست که خداوند عزوجل می فرماید «ص والقرآن ذی الذکر» بدرستی که خداوند امر فرموده است «أن یتوضأ و یقرء و یصلی» همانا در تفاسیر در معنی ص و لفظ آن بیانات مختلفه وارد است.

و نیز در آن کتاب از اسماعیل بن همام مرویست که حضرت ابی الحسن گفت حضرت ابی عبدالله علیهما السلام در قول خدای عزوجل «والذی جاء بالصدق و صدق به» (1) فرمود: «الذی جاء بالصدق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و صدق به» علی بن ابیطالب علیه السلام است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «و ما خلقت الجن والانس إلا لیعبدون» (2) از محمدبن ابی عمر مرویست که از حضرت ابی الحسن موسی بن -

ص: 240

1- سوره زمر، آیه 34.

2- سوره ذاریات، آیه 56.

جعفر علیه السلام از معنی قول رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم «الشقی من شقی فی بطن امه والسعید من سعد فی بطن امه» سؤال کردم.

فرمود: «الشقی من علم الله و هو فی بطن امه أنه يستعمل اعمال الأشقیاء والسعید من علم الله و هو فی بطن امه انه يستعمل اعمال السعداء».

بدبخت و شقی کسی است که خداوند تعالی می داند و در علم کردگار علیم گذشته است، گاهی که در شکم مادرش می باشد که در پی کرداری بر می آید که کار مردم شقی است، و نیکبخت و سعید کسی است که خدای تعالی می داند در آن هنگام که وی در شکم مادرش جای دارد که در طلب اعمال نیک بختانست و آنگونه کردار را بجای می آورد.

عرض کردم: پس معنی کلام پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم چیست که می فرماید: «اعملوا فکل میسر لما خلق له» بکنید و عمل نمائید همانا همه میسر و آسانست برای آنچه برای او آفریده شده است.

فرمود: بدرستی که خداوند عزوجل بیافرید جن و انس را برای اینکه عبادت نمایند خدای را، و خلق نفرمود ایشان را برای اینکه معصیت و نافرمانی او را نمایند و اینست قول خدای عزوجل «و ما خلقت الجن و الانس إلا ليعبدون» نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه پرستش و عبادت کنند مرا «فیسر کلا لما خلق له» پس این کار عبادت را آسان فرمود برای آنچه برای آن بیافریده است.

«فالویل لمن استحب العمی علی الهدی» پس وای بر حال کسی که کوری باطن و گمراهی را بر هدایت و راه مستقیم ترجیح دهد و عبادت را بر معصیت که هر دو را می تواند مرتکب شود و عقل و شعور آن را دارد که عمل خوب را بر بد برگزیند. و برتر شمارد، و در معنی این حدیث شریف مذکور در کتب تفاسیر و اخبار - معانی کثیره و بیانات مختلفه وارد است، و از این پیش در طی این کتب مبارک گاهی اشارتی رفته است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «علمه شدید القوی ذومرة فاستوی» (1) پیاموزانید پیغمبر را فرشته یعنی جبرئیل که سخت است قوت های او، یعنی وحی

بدو رسانید صاحب حصافت و شجاعت و عقل و رویت و متانت و دیانت و امانت.

در تفسیر وارد است «علمه شدید القوی» یعنی الله عزوجل، ذو مرة فاستوی، یعنی رسول الله، پس از آن می گوید یاسر روایت کند که حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود: «ما بعث الله نبياً إلا صاحب مرة سوداء صافية» مبعوث فرمود خداوند پیغمبری را مگر اینکه صاحب مره سوداء صافیه بود.

در مجمع البحرین می نویسد «ذو مرة فاستوی» یعنی صاحب قوه در عقل و رأی خودش و متانت در دینش و صحت در جسمش، و مره بکسر بمعنی زهره و قوت و تیزی خرد است، مراره نیز بمعنی زهره است.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ما کذب الفؤاد ما رأی» (2) دروغ نگفت دل محمد صلی الله علیه واله وسلم و آن چیزی را که دید بعینه از صورت جبلی جبرئیل علیه السلام.

از محمدبن فضیل مرویست که از حضرت ابی الحسن علیه السلام پرسیدم آیا رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم پروردگار خود عزوجل را بدید؟ فرمود: «نعم بقلبه» آری بدیده دلش بدید، آیا نشنیدی که خدای عزوجل فرمود «ما کذب الفؤاد ما رأی، لم یره بالبصر و لکن راه بالفؤاد» خدای را با دیده سر ندید، لکن با دیده سر بدید.

و هم در آن کتاب در ذیل «إن المتقين في جنات و نهر* في مقعد صدق عند مليك مقتدر» (3) بدرستی که پرهیزکاران از دهشت روز قیامت در بوستان های انبوه که از اشجار و جوی های مملو از آب و شیر و غسل جاری هستند، در مجلس حق و مکان پسندیده بیرون از بیهوده و لغوند.

ص: 242

1- سوره نجم، آیه 6-5.

2- سوره نجم، آیه 11.

3- سوره قمر، آیه 55-54.

از محمد بن فضیل مرویست که از حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه از «إن المتقين» پرسید فرمود: «نحن والله وشيعتنا ليس على ملة ابراهيم غيرنا وسائر الناس منها برآء» سوگند با خدای جماعت متقیان و شیعیان ما غیر از ما هیچ کس بر ملت ابراهیم نیست و سایر مردمان از این ملت بری هستند.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه مبارکه «و من دونهما جنتان» (1) و از نزدیک آن دو بوستان خانفان دو بوستان دیگر است تا بسبب انتقال از این دو بوستان اول بدو بوستان دیگر رفته و سرور و نشاط آنها افزایش گیرد.

از موسی بن ابراهیم از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام از پدر بزرگوارش از جد بلند مقدماتش صلوات الله علیهم مرویست که جناب ام سلمه در حضرت رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم را عرض کرد: بأبي أنت وأمي زنیرا دو شوهر بوده است، یعنی در دنیا شوهری پس از شوهر نخست بوده، و این زن و مردها می میرند، و در بهشت می روند، این زن در بهشت برای کدامیک از این دو شوی خواهد بود؟

فرمود: ای ام سلمه «تخیر أيهما أحسن خلقاً وفاها لأهله، یا ام سلمه إن حسن بات الخلق ذهب بخير الدنيا والآخرة» هر يك را که نیکو خوی تر و خیر او و احسان او با اهلش بیشتر است اختیار کن، ای ام سلمه همانا حسن خلق و خیر نیکو خیر دنیا و آخرت را بر بود.

و دیگر در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «إعلموا أن الله بعد موتها» (2) بدانید که خداوند تعالی زنده می گرداند زمین را بعد از موت آن یعنی بعد از آنکه خشک و بی سبزه و روئیدنی شود باران می فرستد و سبز و زنده می سازد.

از عبدالرحمن بن حجاج مرویست که حضرت ابی ابراهیم صلوات الله علیه در این آیه مذکوره فرمود: «ليس يحييها بالقطر، و لكن يبعث الله عزوجل رجالا -

ص: 243

1- سوره الرحمن، آیه 62.

2- سوره حدید، آیه 16.

فيحيون العدل فتحى الأرض لحياء العدل، و لاقامة الحد فيها أنفع في الأرض من الفطر أربعين صباحاً» زمین را بیاران زنده نمی گرداند، لکن خداوند عزوجل مردانی را بر می انگیزاند تا بنیان عدل را برنهند، و بواسطه احیای عدل زمین زنده گردد، و هر آینه اقامت حد در زمین سود مندتر است در زمین از اینکه چهل روز باران بیارد.

و مراد از این رجال چنانکه در اخبار دیگر در تفسیر این آیه شریفه وارد است، حضرت قائم علیه السلام است.

از حضرت باقر علیه السلام مرویست «اعلموا أن الله يحيى الأرض بعد موتها أى كفر أهلها، و الكافر ميت، فيحييها الله بالقائم عليه السلام فيعدل فيها فيحيى الأرض و يحيى أهلها بعد موتهم».

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «و رهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم إلا ابتغاء رضوان الله» (1) خودشان طریقه رهبانیت را پدید کردند و از نو نبود ما فرض نکردیم برایشان رهبانیت را بلکه خود آن را لازم نفس خود ساخته بودند و خدای برایشان مفروض نداشته، لیکن ایشان ابتداع و اختراع آن را از جانب خودشان کردند بجهت طلب خوشنودی خدا.

از محمدبن علی بن ابی عبدالله مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام در این آیه شریفه مذکوره فرمود «صلاة الليل» یعنی خوشنودی خدای در نماز شب است.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر - تا - وأيدهم بروح» (2) نشاید که بیایى یعنی نباید چنین تخیل کنی گروهی را که می گروند بخدای و روز بازپسین تا آخر آیه شریفه.

از ابو خدیجه مرویست که گفت بحضرت ابی الحسن علیه السلام در آمدم، با من فرمود: «إن الله تبارك و تعالى أيد المؤمن بروح منه يحضره في كل وقت -

ص: 244

1- سوره حدید، وسط آیه 27.

2- سوره مجادله، آیه 23.

يحسن فيه ويتقى، و يغيب عنه في كل وقت يذنب فيه و يعتدي، فهي معه تهتز سروراً عند إحسانه، و تسيخ في النرى عند إسائه.

فتعاهدوا عبادالله نعمه باصلاحكم أنفسكم تزدادوا يقينا، و تريحوا نفيساً ثميناً، رحم الله امرءاهم بخير فعله، وهم بشر فارتدع عنه، ثم قال: نحن نزيد الروح للطاعة الله و العمل له».

بدرستی که خداوند تبارك و تعالی مؤید می گرداند او را بر وحی از خود، یعنی به روح خاص و شریف و این روح در هر زمان که آن مرد مؤمن کار به نیکی او احسان می سپارد حاضر می شود او را، و چون بگناه و اعتداد بگذرانند از وی پرهیز می نماید و غیبت می جوید، پس این روح مادامی که مؤمن باحسان گراید از سرور اهتزاز و جنبش می گیرد و هنگامی که باسائت و بدی پردازد، در خاک و گل فرو می رود.

پس ای بندگان خدای چند که بتوانید نعمت های خدائی را با صلاح نفوس خود متعاهد گردید تا بر یقین شما بیفزاید، و چیزی نفیس و پربها و ثمین را سودمند شوید، خدای رحمت کند مردی را که چون آهنگ بعمل خیر نماید، بجای آورد و هر گاه بشری و ناخوبی قصد کند از آن روی برتابد، پس از این کلمات فرمود: مائیم که بسبب طاعت خدای و کردار برای حضرت پروردگار بر این روح می افزائیم و خدای برتأیید ما می افزاید.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «و یؤثرون علی أنفسهم و لوکان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون» (1) و ایثار یعنی اختیار می کنند و مقدم می دارند مهاجران را بر نفوس خودشان و اگر چه بآنچه ایثار می نمایند خودشان نیازمندتر هستند، و هرکس بازدارد خود را از آنچه طبیعت خواهان آنست، پس این گروه رستگاران و فیروزی یافتگان هستند.

ص: 245

از علی بن سوید سنائی مرویست که گفت بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: مرا وصیتی بفرمای، فرمود «أمرک بتقوی الله» ترا امر می کنم که از خدای بپرهیز، پس از آن خاموش.

پس از آن از حال تنگدستی و قلت بضاعت شکایت نمودم، و عرض نمودم: سوگند با خدای چنان عریان و برهنه شدم که ابو فلان دو جامه که بر آن داشت بیرون آورد و مرا بپوشید، فرمود: «صم و تصدق» روزه بدار و تصدق کن، عرض کردم آیا بصدقه بدهم آنچه برادران من در صله من نهاده اند؟

فرمود «تصدق بما رزقك الله و لو آثرت علی نفسك» در صدقه بگذار آنچه را که خدایت روزی داده و اگرچه آنان را بر خود آفریده داری، ایثار نمای بخششی است که خود شخص مؤثر بآن محتاج باشد.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «هو الله الذی لا إله إلا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون* هو الله الخالق الباري المصور له الأسماء الحسنى يسبح له مافي السموات والأرض وهو العزيز الحكيم». (1)

اوست خدائی که نیست معبودی که مستحق عبادت باشد مگر او سبحانه بآنچه نهانست علم آن بر بندگان و آنچه مشاهد ایشانست اوست بسیار بخشنده در دنیا و بزرگ بخشایش نیست خدای سزاوار پرستش مگر او پادشاهی که جمیع همالک و ملکوت ملک اوست، و جمله اشیاء در تحت تصرف و فرمان اوست، اوست خدائی که تقدیر کننده است هر چیزی را که ایجاد آن را بفرماید از مخلوقات بر وفق مشیت و مقتضای حکمت، آفریننده عیان و آشکارا فرمایند آن از عدم بوجود، بخشاینده صورت و مثال مخلوقات و نگارنده آنست بر اشکال مختلفه مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده است، چه بجمله بر محاسن معانی دلالت دارند بیباکی و پاکیزگی یاد می کنند او را از همه تقایص آنچه در -

ص: 246

آسمان ها و زمین ها است، و اوست ارجمند در ملک خود که مشهور و مغلوب نگردد، صواب کار در گفتار و کردار او است، هر چه بخواهد بکند بر وجه حکمت و مصلحت باشد.

در خبر است که اسم اعظم در شش آیه سوره حشر است، از یعقوب بن جعفر مرویست که گفت از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم می فرمود: خداوند تعالی نازل فرمود بر بنده خودش رسول الله صلی الله علیه واله وسلم «أنه لا إله إلا الحي القيوم، ويسمى بهذه الأسماء الرحمن الرحيم العزيز الجبار العلي العظيم فتاهت عقولهم واستخف حلومهم» چون مردم این اسامی را درباره ذات کبریای و اجب شنیدند عقل و خرد ایشان سر گشته شد.

«فضربوا له الأمثال وجعلوا له أنداداً وشبهوه بالأمثال ومثلوا أشباهاً وجعلوه يحول ويزول» باین سبب بعلت عدم دانش و بینش کامل دقیق برای خدای بی مثل و نظیر امثال بکار زدند و انداد آوردند و ذکر امثال و اشباه نمودند، و آنچه در خور او نیست و شأن مخلوق و ممکن است بیاد آوردند.

«فتاهوا في بحر عميق لا يدرون ما غوره و لا يدركون كمية بعده» پس در بحری بیکران و دریائی با عمق و ته بی پایان و بی نشان سر و حیران ماندند، ندانستند غور و گودی آن چیست و کمیت بعد و چندی دوری آن چه می باشد.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه کریمه «ذلك بأنه كانت تأتيهم رسلهم بالبينات» (1) از علی بن سوید سائی مرویست که در حضرت عبدصالح علیه السلام عرض کردم از معنی آن فرمود «البينات هم الأئمة عليهم السلام».

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «واتقوا الله ما استطعتم» (2) در باب معنی شیخ و بخل از احمد بن سلیمان مرویست که حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام فرمود «البخیل من بخل بما افترض الله عليه» بخل و بخیل حقیقی آنست که بآنچه -

ص: 247

1- سوره تغابن، آیه 6.

2- سوره تغابن، آیه 16 و در آنجا فاتقوا الله.

خدای بروی فرض کرده است بخل بورزد.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» (1) از علی بن سوید مسطور است که گفت از ابوالحسن اول علیه السلام از این آیه مذکوره پرسیدم، فرمود: توکل بر خدای را در جانیت، از آن جمله اینست که در تمامت امورات خودت بر خدای توکل بجوئی «فما فعل بك كنت عنه راضياً» لاجرم بآنچه با تو بجای آورد از وی خوشنود باش.

یکی از معانی این کلام مبارک اینست که وقتی شخص بر خدای متوکل می شود و خدای را دلیل خود می نماید و کار خود را بدو واگذار می نماید که خدای را خالق و رازق و حکیم و علیم و بصیر و خبیر و قادر و غالب و فعال و جواد و رؤف و عطف و مهربان و بی نیاز و غنی بالذات بداند، لاجرم چون دارای ایمان و عرفان و ایقان کامل باشد، هرچه از خدای برسد خوب و عین حکمت و مصلحت دنیا و آخرت را در آن می داند و از صمیم قلب راضی و مسرور و شاد خاطر و شاکر می شود.

«و تعلم أنه لا- یأتوك إلا- خيراً وفضلاً، وتعلم أن الحكم في ذلك له، فتوکل علی الله بتفویض ذلك وثق به فیها وفي غيرها» و می دانی که خدای تعالی خیر و فضل ترا خواهد، و می دانی که حکم و حکمت در این امر او راست، پس توکل بر خدای کن بتفویض آن و در آن کار و در غیر آن بخدا وثوق مدار.

و هم از آن حضرت بروایت علی بن سوید خبری مأثور است که با آنچه مذکور شد اندک تفاوتی دارد.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «الله الذی خلق سبع سموات و من الأرض مناهن» (2) و قول خدای تعالی «والسماوات ذات الحبک» روایتی از حضرت -

ص: 248

1- سوره طلاق، آیه 3.

2- سوره طلاق، آیه 12.

رضا از حضرت موسی بن جعفر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم مذکور است که در ذیل احوال حضرت امام رضا علیه السلام مرقوم است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «توبه نصوحاً» (1) از محمدبن فضیل مرویست که از این آیه از حضرت ابی الحسن علیه السلام پرسیدم، فرمود: «یتوب عن الذنب ثم لا يعود فيه، وأحب العبد إلى الله المفتتون التوابون» از گناهی که نموده توبه نماید، و از آن پس بآن گناه بازگشت نکند، و محبوبترین بندگان در حضرت یزدان آزمایش یافتگان و بازگشت نمایندگان باشند.

شاید معنی چنین باشد که اشخاصی که معصیتی کرده اند و لذت آن را یافته اند، معذک از بیم خدای و شرمساری در حضرت باری از آن لذت چشم برگیرند و توبت جویند، در حضرت خدای محبوب واقع می شوند.

و از محمدبن فضیل روایتی دیگر در همین آیه باقلیل تفاوتی وارد شده است.

و دیگر در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «یوم یکشف عن ساق و یدعون إلى السجود» (2) باید که بیاورند و حاضر سازند در روزی برداشته شود جامه از ساق، و این کنایه است از کشف حقایق از تمام خفایای امور، و خوانده شوند مردمان بسجده کردن برخدای.

از حسین بن سعید مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام در معنی این آیه مذکوره فرمود: «حجاب من نور یکشف فیقع المؤمنون سجداً، و تدمج أصلاب المنافقین فلا يستطيعون إلى السجود».

پرده ایست از فروغ و نور کشف می شود، و جماعت مؤمنان بسجده می افتند و اصلاب و بندهای کمر منافقان سخت و صلب و استوار می شود، از این روی نیروی خم شدن و سجده نهادن را نیابند، زیرا که پشتهای آنها يك لخت گردد، چنانکه گویی میخ های آهنین در آن کوفته اند و سجده کردن نتوانند -

ص: 249

1- سوره تحریم، آیه 8.

2- سوره قلم، آیه 43.

و دیگر در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «سأل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع من الله ذي المعارج» درخواست خواهنده بعدایی فرود آیند که ثابت است برای کفار نیست این عذاب را باز دارنده از جانب خدا، چه هرچه خدا اراده فرماید، محقق الوقوع است و بهیچ چیز دفعش را نتوان نمود، آن خداوندی که صاحب غرفات عالیه بهشتی است.

از عبد الرحمن بن کثیر مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام در این آیه مذکوره فرمود: «سأل رجل عن الأوصياء وعن شأن ليلة القدر وما يلهمون فيها، فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم: سألت عن عذاب واقع ثم كفرت بأن ذلك لا يكون، فاذا وقع فليس له دافع من الله ذي المعارج، قال: تعرج الملكة والروح في صبح ليلة القدر إليه من عند النبي صلى الله عليه واله وسلم والوصي».

مردی سؤال کرد از حال اوصیاء و شأن شب قدر و آنچه ایشان در آن شب ملهم می شوند، پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم فرمود: از عذایی واقع پرسیدی، پس از آن کافر شدی باینکه این عذاب نخواهد بود، پس هر وقت این عذاب وقوع یافت هیچ چیزش از جانب خدای باز نتواند داشت، خدای صاحب معارج فرمود: عروج می نماید ملائکه و روح در بامداد شب قدر بسوی او از جانب نبی و وصی صلی الله علیه واله وسلم.

چنان می نماید که مقصود از رجل که سأل رجل باشد، یکی از أجله و أعمده منافقین است والله اعلم.

و دیگر در آن کتاب از ابو علی بن راشد در ذیل سوره اخلاص مرویست که گفت، در حضرت عالی رتبت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: فدایت بگردم، محمد بن فرح بمن مکتوب کرده و تعلیم داده است که فاضلترین چیزی که در نمازهای واجب قرائت می شود سوره «إنا أنزلنا» و «قل هو الله أحد» است، و سینه من در قرائت این دو سوره در نماز فجر تنگی می گیرد، فرمود: «لا يضيق صدرك بهما فان الفضل والله فيهما» نباید سینه تو بسبب قرائت این دو سوره مبارکه تنگ بشود، زیرا که سوگند بخدای فضل و فضیلت در خواندن این دو سوره است.

از ربیع بن مسلم مرویست که شنیدم از حضرت ابی الحسن علیه السلام در جواب سائلی که از معنی صمد پرسش نمود فرمود: «الصمد الذي لا جوف له» صمد آن کسی است که او را جوفی و اندرونی نیست و ما از این پیش در معانی صمد در مقامات عدیده شروح مفیده نگاشته ایم.

و هم در آن کتاب دوم تفسیر برهان در ذیل سوره فلق از سلیمان جعفری مرویست که گفت: از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم می فرمود: هیچ کس نیست که در حد صبی یعنی از آغاز زندگانی متعهد گردد در هر شب قرائت «قل أعوذ برب الفلق وقل أعوذ برب الناس» هر يك را سه دفعه و «قل هو الله» را صد مرتبه، و اگر قادر نباشد، یس پنجاه دفعه، جز اینکه خداوند عزوجل هرگونه الم یا عرضی از اعراض صبیان، یعنی آنچه بکودکان عارض می شود و تشنگی و فساد معده را از وی منصرف بگرداند.

«و يدور الدم أبداً ما تعهد بهذا، حتى يبلغه المشيب، فان تعهد بنفسه بذلك أو تعهد كان محفوظاً إلى يوم يقبض الله عزوجل نفسه»

و بهمین خون در عروق و بدن او دوران گیرد، چندانکه متعهد باین کار باشد تا هنگام پیری او را در رسد و اگر بر این تعهد و تعاهد بیاید تا روزی که خداوند جانش را بگیرد، محفوظ بماند.

از یعقوب بن یقظین مرویست که گفت: از عبدالصالح علیه السلام از قرائت در نماز شفع و وتر پرسیدم و عرض کردم بعضی روایت کرده اند «قل هو الله احد» را در ثلاث و بعضی گفته اند در اول معوذتین را، و در ثالثه قل هو الله احد را.

فرمود: «أعملن بالمعوذتين و قل هو الله احد» دو سوره تعویذ و سوره اخلاص هر سه را قرائت کن، و این تأویلات و تفسیرات مذکوره در اغلب تفاسیر مرقوم است.

در اصول کافی از حسن بن محبوب مرویست که گفت: از حضرت ابی الحسن علیه السلام از این آیه شریفه پرسیدم «ولكل جعلنا موالی مما ترك الوالدان والأقربون والذین عقدت أیمانكم» (1) فرمود: «إنما عنی بذلك الأئمة علیهم السلام»

ص: 251

بهم عقدالله عزوجل ایمانکم» مقصود از این حضرات، ائمه علیهم السلام هستند که خداوند عزوجل بوجود مبارك ایشان ایمان شما را معقود فرمود.

بیان تفسیر پاره آیات که از حضرت کاظم علیه السلام در شئونات حضرات رسول خدای و امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم مأثور است

در جلد دوم تفسیر برهان از جابر بن یزید جعفی از امام عالم و پیشوای عالم حضرت موسی بن جعفر کاظم صلوات الله علیهما وسلم مروی است که فرمود:

«إن الله تبارك و تعالی خلق نور محمد صلی الله علیه واله وسلم من نور اخترعه من نور عظمته و جلاله، وهو نور لا هویته الذی بدأ منه، و تجلی لموسى بن عمران لما طلب رؤيته، فما ثبت حتى خرصاعقاً مغشياً علیه، وكان ذلك النور، نور محمد صلی الله علیه واله وسلم.

فلما أراد أن یخلق محمداً صلی الله علیه واله وسلم منه، قسم ذلك النور شطرين: فخلق من الشطر الأول محمداً صلی الله علیه واله وسلم، و من الشطر الآخر علي بن ابيطالب علیه السلام، ولم یخلق من ذلك النور غیرهما.

خلقهما بیده، و نفخ فیهما بنفسه لنفسه، و صورهما علی صورتهم، و جعلهما امناء له و شهداء علی خلقه، و خلیفته علی خلیفته و عیناً له علیهم، و لساناً له إلیهم قد استودع فیهما علمه و علمهما البیان و استطلعهما علی غیبه، و جعل أحدهما نفسه، و الآخر روحه، و لا یقوم واحد بغير صاحبه، ظاهرهما بشریة، و باطنهما لاهوتیة، ظهر للخلق علی هیاكل الناسونیة، حتی یطبقوا رؤیتهم، و هو قوله تعالی «واللبسنا علیهم ما یلبسون» (1).

ص: 252

فیهما مقاما رب العالمین، و حجابا خالق الخلائق أجمعین، بهما فتح بدء الخلق و بهما یختم الملك و المقادیر.

ثم اقتبس من نور محمد فاطمة ابنته علیهما السلام، كما اقتبس نوره من نوره، واقتبس من نور فاطمة و علی الحسن والحسین علیهم السلام، کاقْتباس المصابیح، هم خلقوا من الأنوار، و انتقلوا من ظهر إلى ظهر، و من صلب إلى صلب، و من رحم إلى رحم، فی الطبقة العليا من غیر نجاسة، بل نقلا بعد نقل، من غیر نجاسة، بل نقلا بعد نقل، لا أنه من ماء مهین، ولا نطفة حشرة (خبیثة خ) کسائر خلفه، بل أنوار انتقلوا من أصلاب الطاهرين إلى أرحام المطهرات لأنهم صفوة الصفوة، اصطفاهم لنفسه، و جعلهم خزان علمه، و بلغاه عنه إلى خلقه أقامهم مقام نفسه، لا یری و لا یدرک و لا تعرف کیفیة انیته.

فهؤلاء الناطقون المبلغون عنه المتصرفون فی امره ونهیه، فیهم یشهر قدرته و منهم یری آیاته و معجزاته، فیهم و منهم عرف عبادة نفسه، و بهم یتطاع أمره و لولاهم ما عرف الله، و لا یدری کیف یعبد الرحمن، فالله یحیی امره کیف یشاء فیما یشاء، لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون».

بدرستی که خداوند تبارک و تعالی بیافرید نور محمد صلی الله علیه و اله و سلم را از نوری و فروزی که اختراع کرده و برشکافته و بتازه پدید آورده بود از نور عظمت و درخش بزرگی و جلال خودش، و این همان نور لاهوتی است که از وی بدایت گرفت، و برای موسی بن عمران گاهی که در طلب رؤیت برآمد تجلی و نمایش نمود، و موسی صاعقاً بیفتاد و بیهوش گشت، و این نور خود نور محمد صلی الله علیه و اله و سلم بود..

پس چون یزدان بیچون خواست محمد صلی الله علیه و اله و سلم را بیافریند از این نور بر دو قسمت ساخت این نور را، و از شطر و قسمت نخستین محمد صلی الله علیه و اله و سلم را بیافرید، و از شطر دیگر علی بن ابیطالب را خلق فرمود و از این نور جز پیغمبر و علی علیهما السلام را نیافرید.

و این دو تن را بدست قدرت خود خلق کرد، و بنفس خود، برای نفس خویش در هردو بردمید، و هردو را بهمین صورت که هستند صورت بخشید، و ایشان را امنای خود و شهداء و گواهان بر خلق خود و خلیفه خود بر خلیقت، و عین و دیدبانی از جانب خود بر ایشان، و زبان خود بسوی ایشان گردانید، بتحقیق -

که علم خود را در ایشان بودیمت نهاد و بیان را بایشان تعلیم فرمود، و هر دو را برغیب و پوشیده خود مطلع ساخت.

و یکی از این دو وجود مبارك را نفس خود، و آن دیگر را روح خود فرمود و هیچ يك بدون صاحب خود قیام نجوید، ظاهر این دو بزرگوار بشریت، و باطن ایشان لاهوتیت است و بر هیکل های ناسوتیه برخلق ظاهر شدند، تا طاقت دیدار ایشان برای آفریدگان ممکن شود، و اینست قول خدای تعالی: هر آینه می پوشیم بر آنها آنچه دیگران می پوشند.

پس این دو تن دو مقام پروردگار عالمیان و دو حجاب خالق آفریدگان بجمله می باشند بوجود مسعود ایشان بدء و بدایت خلق و آفرینش افتتاح گردید و بنمود محمود ایشان را ختم ملك و مقادیر می گردد.

و از آن پس از نور مبارك محمدی صلی الله علیه واله وسلم فاطمه دختر آن حضرت علیهما السلام را اقتباس نمود، چنانکه نور پیغمبر را از نور همایون خودش اقتباس فرمود، و از نور فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام را اقتباس کرد، مانند اقتباس مصابیح، ایشان یعنی این پنج تن آفریده شدند از انوار و از پشتی به پشت دیگر، و از صلیبی بصلب دیگر و از رحمی برحمی در طبقه علیا انتقال نمودند، بدون آرایش بنجاستی، بلکه بر طریق نقل.

نه اینکه از آبی مهین و خوار، و از نطفه آلوده و چرکین و ناصاف و ناهموار مثل سایر آفریدگان یزدان بعمل و کار آمده باشند، بلکه انواری هستند که از اصلاب طاهرین بارحام مطهرات انتقال یافته اند، چه ایشان صفوة الصفوة، و خالص الخالص که خداوند یزدان برگزیده ساخته است برای نفس خودش، و ایشان را خازنان علم خودش فرموده است، و ابلاغ نمایندگان اوامر و احکام خودش بآفریدگانش گردانیده و ایشان را قائم مقام خودش ساخته، دیده نمی شود و ادراک و دریافت نمی شود کیفیت و چگونگی نیت او.

لاجرم ایشان گویندگان رسانندگان از آن ذات اقدس کبریائی، -

و متصرفان در امر و نهی خدائی هستند، پس بوجود الهی نمود ایشان قدرت خودای قادر ظاهر، و از ایشان آیات قدرت خدای و معجزاتش را نگران می شوی، و پایشان و از ایشان عبادت واجب الوجود شناخته، و بظهور ایشان و فرمان یزدان مطاع گردیده آمد و اگر ایشان نبودند، کسی خدای را نمی شناخت، و نمی دانست چگونه باید عبادت رحمن را بجای آورد، پس خداوند تعالی جاری می گرداند امر خود را، یعنی در موقع جریان می رساند چنانکه می خواهد در آن چه می خواهد هرگز مسئول افعال خود نمی شود و هم یسئلون. راقم حروف گوید: اینکه فرمود خدای تعالی بیافرید نور محمد صلی الله علیه واله وسلم را از نوری که اختراع و آفریده ساخته بود از نور عظمت و جلال خود، دلالت بر اختصاص این نور مبارك از سایر انوار دارد، چه بر حسب باطن تمام مخلوق از انوار ایزدی نمایش دارند، پس لفظ اختراع و نسبت بعظمت و جلال پروردگار عظیم ذو الجلال، سمت اختصاص خاص را مخصوص می نماید، چنانکه در حدیث قدسی است «العظمة ردائی و الجلال کبریائی» و این دو صفت اشرف و ارفع سایر صفات است.

و چون می فرماید: اختراع نمود، اشارت باینست که چون از نور ذات الهی است، اطلاق مخلوقیت بر آن جاری و جایز نمی تواند باشد، لاجرم می فرماید از آن نور مبارك واجب خدائی اختراع کرد، و نمی فرماید خلق فرمود بدلیل بنفسه لنفسه.

و از اینست که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «أنا ذات الله» یعنی از آن ذات الهی مخترع شده ام، و اینست که در عظمت و صفت این نور می فرماید: و این نور است لاهوتیتی که بدایت گرفت از او یعنی هیچ نوری بر وی تقدم خلقت و رتبت نمایش نمی توانست داشته باشد، و بر تمام انوار مقدم بود و آن شان و عظمت داشت و مظهریت را و شئونات و صفات الوهیت را از خالق الأنوار دارا گشت.

و چون موسی بن عمران باصرار قوم نادان در طلب رؤیت برآمد، پرتوی -

از این نور مبارك احمدی بقائم مقامی نور حضرت صمدی بر وی تجلی نمود، و تار و پود نمودش را نابود ساخت چه سرشت و خلقت موسی علیه السلام را با اینکه پیغمبر مرسل اولوالعزم و دارای رتبت کلیمی و آن معجزات باهره بود، تاب دیدار آن شعاع مطاع نبود، لاجرم از خویش بی خویش افتاد.

و بعد از آن می فرماید: چون اراده یزدانی بر خلقت محمد صلی الله علیه واله وسلم تعلق گرفت آن نور مخترع را بر دو شطر، و آن درخش نو نمایش را بر دو نیم گردانید، یعنی آن نمایشی را که قبل از آن جز نمایش ذات واجب الوجود هیچ نمایشی در حیز امکان و چنبر نمود نبود، بر دو بهر ساخت از شطر اول محمد صلی الله علیه واله وسلم، و از شطر آخر علی بن ابیطالب صلوات الله علیه را بیافرید.

و از این لفظ اول و آخر تقدم مقامی و منزلتی معلوم می شود، اما تقدم زمانی را هم می رساند، آن هم تا چه مقدار یا نمی رساند خدای و آن دوتن دانند.

دیگر هیچ شاهدهی و گواهی جز خودشان موجود نبوده است، چنان که می فرماید: از این نوری که خدای تعالی از نور عظمت و جلال خودش اختراع فرمود جز این دوتن را نیافرید.

و اینکه می فرماید: هر دو را بدست قدرت خود بیافرید، و بنفس خودش برای نفس خودش در این دو موجود مسعود بردمید، برای اینست که در حیز وجود هیچ موجودی و مکانی و زمانی و زمینی و آسمانی و ملکی و باغی و باغبانی و نهالی و نهالبانی جز ذات اقدس سبحانی نبوده است، که آلت کاری و منشأ اثری و مخبر خبری و منظر نظری تواند بود، حتی جز آن نور مخترع و نور همایون نوری و روحی آفریده نبوده است، که می فرماید: «و نفخ فیهما بنفسه لنفسه».

و از اینجا شأن و رتبت این نبی معظم و وصی مکرم معلوم می شود، و سبقت و قدمت ایشان بر تمام آن چه لفظ موجود و ممکن در آن اطلاق شود حتی هر گونه قیدی و اسمی و رسمی و نامی و نشانی بر آن تصور آید، جز خالق موجودات معلوم می گردد.

و از آن جاست که اطلاق لفظ مؤثر و خالق و واجب و امثال آن، بدون اثر و مخلوق و ممکن الوجود و علت بدون معلول، و قدیم بدون حافظ، و حادث بدون محفوظ، و نیر بدون مستنیر و محیط بدون محاط و عالی بدون دانی، و وارث بدون ارث، و كذلك غير ذلك، صحت نمی پذیرد.

نمی توان آغاز و انجامی برای نور مبارك مخترع یا نفخ بنفسه لِنفسه، معین کرد، مگر اینکه نسبت بذات کبریا حادث، و از نور عظمت و درخش جلال حضرت ذو الجلال مخترع و نو نمایش، می باشند.

و از اینکه می فرماید: صورت بخشید این دو وجود مبارك و نمود همایون را بر صورت خودشان از آن است که در کارگاه وجود و نقش بندی نقاش کل قبل از این دو مصنوع و منقوش صورتی و نقشی دیگر نبود که بآن متصور او منقوش آید و خداوند تعالی جسم نیست که بر صورت خود بیافریند، لا-جرم بر همان صورت که خود خواست و حکمت و مشیتش علاقه یافت و أحسن الصور و أشرف النقوش وأرفع المصنوع بود، چهره بندی کرد و فرمود: «تبارك الله أحسن الخالقين».

و چون فرد اکمل و نقش اشرف و أقدم هستند، این شأن و رتبت خلقت حسن بایشان راجع است، و حالا این صورت حقیقت محمدی و علوی چیست، و جز این نمایش ظاهری بشری دارای چگونه چگونگی و نمایشی ایزدی هستند، خدا می داند، و این آفریده.

و اینکه فرمود: خدای تعالی این دو تن را امنای خود و شهداء بر خلق و خلیفه بر خلیفه «وعیناً له علیهم، ولساناً له إلیهم» و مستودع علم خود و عالم بر بیان و مطلع بر غیب خود ساخت، برای اینست که آن چه لازمه نظام و قوام عالم و بنی آدم و تمام موجودات علویه و سفلیه من جمیع الجهات و ضروریات دنیویه و اخروییه و کونییه و کیانییه و امکانیه است، در این دو وجود موجود ساخت، و علت غائی خلقت را که عبارت از معرفت است، در ایشان نهاد، و باین سبب در حق صادر اول و نخستین نمایش فرمود: «اولاًک لما خلقت الأفلاك».

چه آن شرف و شرافت و جلالت که در این وجود مسعود است، در هیچ موجودی مقرر نساخت. و اگر موجودی دیگر می داشت خود صاحب رتبه صادر اول می شد، و اگر صادر اول را با آن شئونات و مقامات و مراتب و خصایص مذکوره خلق نمی فرمود و عرفان و معرفتی در کار نبود، سبب ایجاد موجود نبود، و با ارتقاء سبب نمود مسبب را سببی نبود.

بعد از آن می فرماید: یکی از این دو موجود محمود، یکی را نفس خود، و آن دیگر را روح خود قرار داده، ما از این پیش در کتاب طراز المذهب و سایر کتب احوال ائمه علیهم السلام بمعنی روح و نفس اشارات بلیغ و بیانات رقیقه نموده ایم.

همین قدر می نویسند روح اسم نفس است، زیرا که نفس پاره روح است «وهو کتسمیة النوع باسم الجنس نحو تسمیة الانسان بالحيوان، واسم ايضاً للجزء الذي به تحصل الحياة».

و روح حیوانی جسمی است لطیف، منبعش تجویف قلب جسمانی است، و بواسطه عروق ضواریب بسایر اجزاء بدن انتشار می گیرد و کنه روح نفسانی را جز حضرت سبحانی هیچ کس نداند، لکن در شئونات این دو تفاوت است.

در معنی و تفسیر و تأویل آیه شریفه «یا ایتهای النفس المطمئنة- إلى آخرها» از حضرت صادق علیه السلام در ذیل حدیثی طویل مسطور است.

«فینادی روحه مناد من قبل رب العزة، فيقول: يا ايتهای النفس المطمئنة إلى عهد و أهل بيته، إرجعی إلى ربك راضية بالولاية مرضية بالثواب، فادخلی في عبادی یعنی عمداً و أهل بيته علیهم السلام، وادخلی جنتی، فما شيء أحب إليه من استسلال روحه واللحوق بالمنادي».

هم چنین آیه شریفه «و نهی النفس عن الهوي» و آیه شریفه «تعلم ما في نفسي و لا أعلم ما في نفسك» و آیه شریفه «ولا تقتلوا أنفسكم» و آیه «وأنتم كنفس واحدة» و آیه «وسلموا على أنفسكم» (قتل نفس یا علم بما في النفس یا نفس اماره یا نفس مطمئنه) و امثال آن گفته می شود، اما این اضافات و امثال آن -

درباره روح گفته نمی شود.

و در آیه شریفه «و نفخت فيه من روحي» و آیه شریفه «و أرسلنا إليها روحنا» و آیه «و یوم یقوم الروح» و آیه «قل الروح من امر ربي» و آیه شریفه «أوحینا إلیک روحاً من أمرنا» و امثال آن، تفاوت روح و نفس را می توان معلوم ساخت، قتل روح یا روح اماره یا مطمئنه یا «أعلم بما فی روحك» و امثال آن استعمال نشده است.

و اهل تحقیق گفته اند، روح بر حسب جزئیة و حلول داخل در بدن نیست، روح از صفات جزئیة منزه است، و تعلق آن بجسم از قبیل تعلق تدبیر و تصرف است فقط، و این بیان مختار اعظم حکماء الهیین و اکابر صوفیه و إشراقیین است و برای اکثر متکلمین از جماعت امامیه مثل: شیخ مفید، و بنی نوبخت، و محقق بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی، و جناب علامه فهامه جمال الدین حلّی أعلى الله مقامهم، و از جماعت اشاعره راغب اصفهانی، و ابوحامد غزالی، و فخر رازی براینست.

و این همان مذهب متصوری است که نامهای آسمانی بدان اشارت کند، و آیات و اخبار انبیای یزدانی بر آن منطوی است، و دلایل عقلیه و امارات حسیه و کاشفات ذوقیه معاضد و مؤید آن است.

و می گویند: روح از تن بیرون شد، یعنی روح حیوانی، اما نمی گویند نفس از تن بیرون شد، چه نفس بمعنی آن نیز هست، و همین قدر معلوم می شود که روح غیر از نفس، و اللطف از نفس است، و مسئول و مثاب و معاقبت اما در ماده نفس گفته نمی شود و شاید در پاره اصطلاحات روح را گویند و نفس ناطقه را خواهند، در هر صورت هر چه شان و رتبت و عظمتست در روح انسانی و نفس ناطقه رحمانی است.

و باین جهت در کلام حضرت کاظم علیه السلام مشخص نیست که رسول خدا و علی مرتضی کدامیک روح و کدامیک نفس هستند، چنان که بعد از آن می فرماید «ولا یقوم واحد بغیر صاحبه».

از این است رسول خدای می فرماید: «أنا و علی أبوا هذه الامة» و از حیثیتی -

ائمه اطهار عليهم السلام اگرچه با رسول خدا از يك نور هستند، داخل اين نسبت می شوند چه از نور ایشان خلق شده اند.

و بعد از آن می فرماید: ظاهر ایشان بشریت و باطن ایشان لاهوتیت، و بر هیئت و هیاکل ناسوتیت، برای خلق ظاهر شده اند تا مخلوق را طاق دیدار ایشان باشد.

و باید دانست که دیدار بشری و ناسوتی ایشان نیز باندازه لطافت ارواح و استعداد مستدرکات و طبایع مخلوق است، بسا کسان که سالها مصاحب و مجالس خودشان بوده، اما از شرح شمایل ایشان عاجز مانده، و بسا کسانی که در تمام ایام زندگانی بحضور مبارکشان تشریف نجسته، و بواسطه ارتباط باطنی از شرح شمایل ایشان عالم بوده است. پس پس بآن طور که ائمه هدی صلوات الله عليهم خواه در زمان حیات یا وفات رسول خدا صلوات الله عليهم جمال مبارکش را دیده و از نور همایونش مستفیض می شده، از جناب سلمان و ابوذر و مقداد یا سایر اصحاب خاص نمی توانستند ببینند، و بدانند و مستفیض شوند.

بلکه اگر خواستندی افزون از استعداد خود بدید هلاک می شد، بلکه انبیای عظام عليهم السلام بر حسب لیاقت استعداد و توانائی انوار و ارواح شریفه و درجات و مراتب نبوتی خودشان قدرت بینائی و دانائی را داشتند، و از آن نور مخترع مبارک بهره ور می شدند، و اگر تمنای اضافه بر سیجیت و استعداد طبیعت و لیاقت مخلوفیت خود می نمودند، از پرتو آن اشعه بیخود می شدند.

کریمه «فخر موسی صعقاً» و آیه «وما أعلم بما فی نفسک» و آتش نمرود و خلیل ایزد و دود و مصیبات و واردات بر انبیای عظام آیتی روشن و شاهدی صادق و حجتی مبرهن است.

و چون حالت ظاهر بشریه چنین باشد، مکشوف می افتد که مقام باطنیه نبویه و ولویه بر چه منوالست، چنان که خدای فرمود: هر آینه پوشیده گردانیدیم -

بر آنها آنچه آنها می پوشند، یعنی پوشش بشری را بنور وجود ایشان می آرائیم مخلوق شباهت صوریه بدید نمایند، و مخلوق را طاقت دید و استفاده باشد.

بعد از آن می فرماید: پس این دو وجود مسعود دو مقام رب العالمین هستند، یعنی چون فاصله دیگر نیست و مظهر خداوند بیچون از تمام حیثیات، و افعال و اوصاف می باشند، صاحب این مقام و حجاب خلاق می شوند، و به این علت بده خلق و ختم ملک و مقادیر بوجود مبارك این دو تن افتتاح می جوید.

و از آن پس نور مبارك فاطمه دختر پیغمبر علیهما السلام از نور محمد صلی الله علیه واله وسلم افتتاح می شود، چنان که نور رسول خدا از نور خاص خدا مقتبس است، اما نور فاطمه از نور رسول خدا و علی مرتضی اقتباس شد، زیرا که با جنبه مزاجت و عوالم هیكل ظاهر منافات داشت و محرم بود، اگرچه در عالم باطن چنان نیست.

و این مزاجت نه چون مزاجت دیگر مردم است، از اینست که حمل ائمه هدی و حضرات معصومین در بطون امهات ثقل و سنگینی ندارد، و در شکم مادر سخن کنند، و بتهلل و تحمید و تقدیس و اخبار پردازند و تا ساعتی که پای بجهان گذارند، مادر ایشان خبردار نشود و خود را سبک بنگرد.

و بعد از آن می فرماید و از نور فاطمه و علی علیهما السلام حسن و حسین صلوات الله علیهم مقتبس شد، مانند اقتباس مصایح و چراغها که اقتباس آنها را نقل و وزنی نیست، چنان که می فرماید: خلق شدند ایشان از انوار پس آب و گل و عناصر را در ایجاد ایشان کاری نیست، و همین انوار منتقل شد از اصلاب و اوعیه طاهر و پاک بأرحام و مستقرات طاهرات چنان که می فرماید، پس صفوة از صفوة، و زلال از زلال و خالص از خالص هستند.

و بسبب این لطف و لطافت و طهارت و شرافت قابل این شدند که خداوند تعالی این وجودات مطهره و مصطفین اختیار را برای نفس مقدس و ذات کبریای خود برگزید، یعنی بعد از آن که این شایستگی را از تمامت آفریدگان عموماً بدون استثناء بایشان عطا فرمود، برگزیده برای خود گردانید، و چون این برگزیدگی را -

یافت لایق آن شدند، که خازنان و گنج بانان علم خدائی شدند.

حالا این علم و شئونات و حقایق و دقایق و لطایف و طرایف و اندازه آن چیست جز خدای تعالی و آن کسی که دارای آن شده هیچ کس آگاه نباشد.

و چون برگزیده و خازن علم خاص شدند، از جانب خدای بعموم مخلوق خواه جماعت انبیاء یا اولیاء یا گروه بنی آدم، بلکه سایر طبقات مخلوق بالا و پست بهره‌رسان جامه خلقت پوشیده است، باندازه لیاقت و شان و قابلیت و تکلیف و استعدادات موهوبه ایشان ابلاغ و افاضه فرمایند.

و از اینجا معلوم می‌شود که شئونات حضرات معصومین حتی صدیقه طاهره صلوات الله علیهم أجمعین بر نامت مخلوق و نوع آدم و آدمیان تا چه اندازه است، و ریاست و تعلیم و افاضت و سیادت دارد، و اگر جز این بودی معنی سیدالانبیاء والمرسلین وسید الأوصیاء المرصیین چیست، و اگر جز این بودی چگونه می‌فرمودی «كنت مع الأنبياء سرأ ومع محمد صلی الله علیه واله وسلم جهراً».

و اینست که امام علیه السلام فرمود: خداوند تعالی اقامت داد ایشان را مقام نفسه یعنی علایم و آیات و امارات و شئونات و دلایل ربوبیت را که از قوه ادراک هر مخلوقی بیرون است، در مظهر خود مقرر ساخت، تا مخلوق را قوه استفاضه و معرفت بوحدانیت حاصل شود و فرمود در طبقه علیا بدون نجاست، بلکه نقلاً بعد نقل نه اینکه از آبی مهین و نطفه مهین و نطفه حشره مثل سایر خلق خدا باشند.

و در این مقام و این معنی سایر انبیا و اولیاء نیز مستثنی نیستند و اگر در لطف و میاه و وجود ایشان تفاوتی و امتیاز نیست، نسبت بدیگرانست و اینست که فرمود «أقامهم مقام نفسه لا یری و لا یرف کیفیة اینه» و در حق دیگر انبیاء ابن عنایت و عظمت نشده است.

و چون این مقام عالی الهی را مظهر شدند گوینده و مبلغ از جانب خدای و متصرف در امر و نهی خالق دوسرای توانند شد، و قدرت خالق ایشان بوجود ایشان نمایان، و آیات یزدانی از ایشان مرئی، و معجزات خداوند ارضین و سماوات -

در ذوات مقدسه و نفوس کریمه و هیاکل جلیله ایشان ظاهر، و عبادت و پرستش نفس ایزدی از ایشان شناخته و امر و فرمان حضرت سبحان بوجود مسعود ایشان اطاعت کرده می شود.

یعنی آثار و آیات و دلایلی از حضرت بیچون، بوجود ایشان و دیعتست که مردمان از وجود و نمود ایشان بخالق ایشان راه برند، و عبادت کنند، و آنچه را ایشان بمخلوق ابلاغ نمایند، فرمانبردار شوند.

و اگر ایشان را خدای تعالی با آن شئون عالیة لاهوتیة، و اینیت خاصه، و معجزات عجیبه، و دلایل غریبه، و آیات کریمه مظهر خود نمی ساخت و واسطه میان خود و سایر ماسوا نمی گردانید، اسباب معرفت الهی و عبادت خداوند سبحان فراهم نمی شد.

و این بیانات و امثال آن در خور افهام و عقول و معلومات و احاطه بنده حقیق و امثال اوست.

و گرنه کلمات و احادیث ائمه هدی صلوات الله علیهم و تاویلات و تفسیرات کتب آسمانی و کلمات یزدانی چنانکه فرموده، چه ظاهرها چه باطنها، و چه عمقها بس عمیق، و دقایق بس دقیق، و صعب و مستصعب است، جز محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم کسی چه داند و چه بیند و چه فهمد و چه شناسد، با این عقول ناقصه و افهام نارسا و علوم ناتوان و ارواح ظلمانی مقامات روحانی و نورانی چگونه راه توان یافت.

و در اینجا بمسئله دیگر اشارت و ختم بخیر و شرافت نمائیم.

همانا از مرقومات جلیله مکشوف افتاد که خدای تعالی نور محمد صلی الله علیه و اله و سلم را از نور عظمت و جلال خود اختراع و شکافته داشت، و از آن نور خاصه بأشرف و شرافت نور صدیقه طاهره سلام الله تعالی علیها را مقتبس گردانید، و حسنین را از - نور فاطمه و امیرالمؤمنین اقتباس فرمود، کاقتباس المصابیح.

پس در میان نور رسول خدا و نور مخترع از نور الهی، نوری فاصله و مخلوق نشده بود، و در میان نور رسول خدا و نور فاطمه زهرا که از نور رسول خدا اقتباس -

گشته فاصله نبود، و نور فاطمه زهرا در میان نور رسول خدا و نور ائمه هدی صلوات الله علیهم فاصله بود.

و چون بلطایف آن بنگرند معلوم می شود صدیقه طاهره را چه مقامی شریف و شرفی عالی و امتیاز و اختصاص الهی می باشد، چه تمام این علوم فاخره و شئون و افره و معارف سامیه در این نور موجود است که در هیاکل بشریه پ

و هم باید دانست که این عدم ثقل ولد در بطن مادر منحصر بآن مولود است که رتبت امامت دارد، در شمار این یازده تن ائمه هدی که از ذریه فاطمه زهرا صلوات الله علیهم نمودار می شود، نه مولودی که دارای این مقام نباشد.

چه این عدم ثقل و امتلائی شکم بواسطه اینست که ایشان از تور خاص ایزدی هستند نه از ماء مهین و نطفه غلیظ چرکین، مثل اینکه محسن از بطن فاطمه سقط شد و پسر بودنش ثابت گشت، و همچنین سایر اولاد امیرالمؤمنین و اولاد ائمه اطهار علیهم السلام که رتبت امامت نداشتند دارای این صفت و منزلت نبودند و با آن مولودی که امام می شوند یکسان نیستند.

چنان که در حالت تولد و پای نهادن در این عالم حضرات ائمه را صفاتی که مذکور می شود در حالت دیگر برادران ایشان حتی در جماعت انبیاء و اولیای سلف معلوم و مذکور نیست، و البته در بطون امهات ثقل و نمایش و فزایش و زحمت دارند.

و در ماده حضرت زهرا سلام الله علیها و اوقات توقف در بطن طاهر خدیجه کبری صلوات الله علیهما و مذاکرات و محادثات در ایام حمل، و مشغول ساختن ما در خجسته سیر را بکلمات و بیانات خود و رفع دلتنگی والده معظمه را از کنایات و خصومات دیگران، و تهلیل و تمجید خدای مجید را در زمان حمل و آمدن خوانین معظمه اربعه بر بالین حضرت خدیجه در حال متولد شدن فاطمه، و منور شدن بیوتات مکه معظمه و شرق و غرب زمین در آن حالی که از شکم مادر بزمین آمد.

و نطق فاطمه بعد از ولادت بشهادتین و امامت ائمه اطهار که از فرزندان آن حضرت از علی علیهم السلام بودند، و امامت علی علیه السلام، و تولد آن حضرات طاهره مطهره -

زکیه میمونه چنان که بعد از وفات نیز ظاهره مطهره بود، و مذکور نمودن جناب خدیجه کبری حالات فاطمه را در زمانی که در شکم مادر بود در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم، و جواب های آن حضرت، و نامیدن فاطمه را حوراء انسیه، چه از جنس بشر و این عناصر اربعه نبود.

پس ثابت می شود که صدیقه طاهره از نور رسول خداست، و مانند ائمه اطهار در ایام حمل در بطون و عدم ثقل ایشان در بطون و کیفیات ایشان در ایام حمل و حالات ایشان و نمایش معجزات ایشان بعد از ولادت، و اطلاع بر علم ماکان و ما یکون بود.

و از اینست که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از اینکه بعضی حالات و علوم آن حضرت و اخبار از مغیبات و ماکان و مایکون و جلالت قدر آن حضرت را که در هیچ زنی شنیده و دیده نشده بدید و بشنید، و در خور مقام امامت و ولایت بود، در حضرت سول خدای صلی الله علیه و اله وسلم عرض کرد فاطمه از ماست؟ فرمود: بلی از ماست.

یعنی دارای همان نور و مقام و منزلت است، و اگر پاره مشاهدات از وی بشود و امیرالمؤمنین را محدث و فاطمه را محدثه می خواندند، یعنی جبرئیل و ملائکه با ایشان خبر می گذاشتند، چنان که بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم، جبرئیل بخدمت صدیقه طاهره تشریف و عرض تسلیت و اخبار می نمود.

مگر نه اینست که رسول خدای را دارای علم شفاعت و حضرت صدیقه را شفیعیه روز قیامت خوانند و این رتبه را هیچ پیغمبری دیگر دارا نیست.

مگر نه اینست که رسول خدای را خیرالأنبیا و سید انام خوانند، و صدیقه کبری راسیده النساء و خیر نساء العالمین گویند.

مگر نه آنست که امیرالمؤمنین را صدیق اکبر، و فاطمه را صدیقه کبری شمارند، و اگر بخواهیم باین شیمت سخن برانیم و مطلب برشکافانیم مجلدات عدیده را -

باید مملو از مناقب و مفاخر این خاتون دنیا و آخرت بگردانیم.

همان تواضع و احتشام و احترامی که رسول خدا با مقام ابوت و نبوت، نسبت باین دختر حمیده سیر می فرمود، برای قبول هزار گونه مناقب و مفاخر عالیه کافی است «وفاطمة بضعة منی» یعنی از همان نور خاص من است.

و نیز باید دانست این سؤالی که امیرالمؤمنین از حضرت رسول خدای در شأن و مقام فاطمه صلوات الله علیهم می فرماید، نه آنست که خود بر آن واقف نباشد، بلکه برای آن شاید باشد که دیگران از جانب پیغمبر شنیده باشند، بلی.

ولها جلال لیس فوق جلالها *** إلا جلال الله جل جلاله.

صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین.

و نیز در مجلد دوم تفسیر برهان، در ذیل آیه شریفه «وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی - إلى آخر» (1) از محمد بن اسماعیل بن بزیر مرویست که از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم می فرمود: «الأئمة علماء صادقون مفهومان محدثون» و از این پیش بمعنی محدث کراراً اشارت شده است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ومن عاقب بمثل ما عوقب به ثم بنی علیه لینصرنه الله إن الله لعفو غفور» (2) از عیسی بن داود مرویست که حضرت موسی بن جعفر از پدر والا گهرش امام روایت کرد و فرمود از پدرم محمد بن علی علیهم السلام شنیدم، مکرر این آیه مذکوره را «ومن عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله» را می خواند.

پس عرض کردم: ای پدر، فدایت شوم «أحسب هذه الآية نزلت في امیرالمؤمنین علیه السلام خاصة».

معلوم باد این کلمات حضرت صادق در حضرت باقر سلام الله علیهما از حدیث شئونات و تکالیف امام صامت و ناطق تواند بود، یا بسبب حکمت های دیگر باعلت -

ص: 266

1- سوره حج، آیه 51.

2- سوره حج، آیه 59.

دیگر است که خود دانند.

و دیگر در آنکتاب در ذیل آیه شریفه «إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ نَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِّنْ ذَلِكُمُ النَّارِ وَعْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (1)

و چون خوانده شود برایشان قرآن درحالی که آیاتی روشن و أدله واضحه بر عقاید حقه و احکام إلهیه اند می شناسی، ای محمد در چهره آنان که ایمان نیاورده اثر کراهت و نشان نفرت را نزدیک باشد که از فرط تکبر و خشم برجهند و بگیرند بآنان که می خوانند بر ایشان آیات ما را، بگو ای محمد ایشان را آیا خبر کنم شما را بیدتر از آنچه شما می خواهید درباره تلاوت کنندگان قرآن و صعب تر از خشم و ستیز شما برایشان یا سخت تر برسد، شما را از آنچه بشما رسیده است از شنیدن آیات قرآنی، آن آتش می باشد که وعده نهاده است خدا بکافران و بد موضع بازگشتی است آتش.

از عیسی بن داود مرویست که حدیث فرمود ما را موسی بن جعفر علیه السلام از پدر بزرگوارش، در این آیه مذکوره.

«قال: كان القوم إذا نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام آية في كتاب الله فيها فرض طاعته أو فضيلة فيه أوفى أهله، سخطوا ذلك وكرهوا حتى هموا به وأرادوا به العزم، وأرادوا برسول الله صلى الله عليه واله وسلم أيضاً ليلة العقبة غيظاً وحنقاً وغضباً وحسداً، حتى نزلت هذه الآية».

فرمود: چنان بود که جماعت کفار و مخالفان قریش، هرگاه آیتی در شان امیرالمؤمنین علیه السلام، در کتاب خدای تعالی نازل می شد که محتوی بر فرض و وجوب طاعت آن حضرت یا منطوی بر فضیلت او یا اهل او بود، این حال را دشمن می گرفتند، و چنان بکراهت اندر می شدند که بآهنگ آزار و هلاکت وی بر می آمدند، -

ص: 267

چنان که از شدت غیظ و غضب و ستیز بهمین اندیشه در لیلۃ العقبة در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شدند تا این آیت وافی دلالت مذکوره نازل شد.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اركموا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون* و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتیبکم وما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة أبیکم ابراهیم هو سمیمکم المسلمین من قبل وفی هذا لیكون الرسول شهیداً علیکم وتكونوا شهداء علی الناس فأقیموا الصلوة وآتوا الزکوة واعتصموا بالله هو مولیکم فنعیم المولی ونعم النصیر» (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع کنید و سجود برید در نماز که از ارکان و اعظم افعالست و بپرستید پروردگار خود را، و کاری را بکنید که در شرع پسندیده باشد، شاید که شما رستگار شوید و جهاد کنید با دشمنان خدا و اگر چند پدران و پسران شما باشند، در طاعت خدا و برای خدا بطوری که سزاوار جهاد اوست.

خداوند سبحان برگزید شما را برای دین خود و نصرت آن، و ساخت و مقرر نمود در دین هیچ تنگی و تکلیف مالا یطاقی را، و وسعت داد امر دین شما را چنان که موسع ساخت دین پدر شما ابراهیم را.

خدای شایسته پرستش، نام نهاد شما را مسلمان پیش از قرآن در کتب منزله یا اینکه ابراهیم نامید شما را مسلمان، پیش از این تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم در روز قیامت گواه بر شما و تا باشید شما گواهان بر مردمان، پس بپا دارید نماز را و بدهید زکاة را و چنگ در زنید بفضل خدا، اوست یار شما و متولی کار در ماندگان و مالک امر تمامت آفریدگان پس نیکو مولا و خدائست او و نیکو مددکاری و یآوری است.

از عیسی بن داود مرویست که گفت حضرت امام موسی بن جعفر از پدر -

ص: 268

1- سوره حج، آیه 76-77.

بزرگوارش علیهما السلام برای ما حدیث نمود که در این قول خدای عزوجل فرمود:

«یا ایها الذین آمنوا اركعوا واسجدوا - الآية - أمرکم بالركوع والسجود وعبادة الله قد افترضها علیکم، و أما فعل الخیرات فیهی طاعة الامام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم، وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتیبکم یا شیعة ال محمد، وما جعل علیکم فی الدین من خرج ملة أیکم قال: من ضیق ملة أیکم ابراهیم.

هو سمیمکم المسلمین من قبل و فی هذا لیكون الرسول شهیداً علیکم یا آل محمد، یا من استودعکم المسلمین وافترض طاعتکم علیهم، و تكونوا أنتم شهداء علی الناس، بما قطعوا من رحمکم و ضیعوا من حقکم و مزقوا من کتاب الله و عدلوا حکم غیرکم بکم، فالزموا الأرض و أقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اعتصموا بالله یا آل محمد و أهل بیته، هو مولیکم أنتم و شیعتکم فنعم المولی و نعم النصیر».

از این تلفیقات و تلویحات و توضیحات آنچه باید بر اهل علم و بصیرت معلوم شود می شود با ان و دیگر در آن کتاب در ذیل سوره مؤنون که می فرماید: «قد أفلح المؤمنون الذینهم فی صلوتهم خاشعون» از عیسی بن داود از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در این قول مذکور خداوند عزوجل تا قول خدای «هم فیها خالدون» مرویست که فرمود:

«نزلت فی رسول الله و فی امیرالمؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین صلوات الله علیهم أجمعین».

و هم در آن کتاب در ذیل آیات شریفه «إن الذین هم من خشية ربهم مشفقون * و الذین هم بآیات ربهم یؤمنون * و الذینهم بربهم لا یشرکون * و الذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم و جلة أنهم إلی ربهم راجعون * اولئک یشارعون فی الخیرات و هم لها سابقون». (1)

ص: 269

بدرستی که آنکسان که از خوف پروردگار خود ترسان، و آنانکه بآیات پروردگار خود که قرآنست می گردند و آنان که بآفریدگار خود شرک جلی و خفی نمی آورند، و آنان که می دهند آنچه می دهند از صدقات و زکاة و أخماس و کفارات و جز آن در حالتی که ترسانست که بحضرت پروردگار خود بازگشت دارند و ندانند عافیت کار آنها چگونه خواهد بود و شاید آنچه داده اند مقبول نباشد، این چنین کسان در کارهای نیک و نیکو سرعت و شتاب می نمایند و ایشان بواسطه این خیرات و مبرات و آن نیست پاك و رغبت کامل بر دیگران پیشی گیرندگان باشند.

از عیسی بن داود مرویست که گفت: امام موسی بن جعفر سلام الله علیهما فرمود: این آیات شریفه مذکوره درباره امیرالمؤمنین و فرزندان آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین شرف نزول یافته است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون» (1) از عیسی بن داود مرویست که حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر از پدرش از حضرت ابی جعفر علیهم السلام فرمود: سؤال کردم از ابو جعفر از این آیه مذکوره پرسیدم فرمود: درباره ما نازل شده است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «وإني خفت الموالی من وراثی وکانت امرأی عاقراً فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب واجعله رب رضیاً» (2).

از سدیر صیرفی مرویست که حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام با من فرمود که روزی در حضور پدرم قعود داشتم، تا گاهی که مردی بیامد و توقف کرد و گفت در این قوم باقر العلوم و رئیس قوم محمدبن علی هست؟ گفتند: بلی، پس مدتی طویل بنشست، پس از آن بحضرتش برخاست و عرض کرد: یا ابن رسول الله خبر ده، مرا از قول خداوند عزوجل در داستان زکریا «وإني خفت الموالی من وراثی» -

ص: 270

1- سوره مؤمنون، آیه 105.

2- سوره مریم، آیه 5.

وكانت امرأتي عافراً» الآية.

فرمود: «الموالى بنوا العم و أحب الله أن يهب له ولياً من صلبه، وذلك أنه فيما كان علم من فضل محمد صلى الله عليه وآله وسلم و قال يارب أما شرفت محمداً و كرمته و رفعت

ذكره حتى قرنته بذكرك، فما يمنعك يا سيدى أن تهب لى (اله خ) ذرية من صلبه فتكون فيها النبوة؟! قال: يا زكريا قد فعلت ذلك بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم.

چون نبوت و پیغمبری بعد از آن حضرت نیست، و اوست خاتم الانبیاء علیهم السلام و لکن امامت بر پسر عمش و برادرش علی بن ابیطالب علیه السلام است، پس از پیغمبر است، و این ذریه مبارکه از صلب محمد صلوات الله علیه بطن فاطمه دختر محمد صلوات الله علیهما بیرون شود «وصیرت بعضها من بعض» پس بیرون می آورم ائمه را که حجت های من هستند بر آفریدگان من، بدرستی که بیرون می آورم از صلب تو فرزندی را که وارث تو و وارث آل یعقوب باشد، پس خداوند یحیی علیه السلام را بدو ببخشید.

و نیز در آنکتاب دوم تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «لکل امة جعلنا منسکاً هم ناسکوه» (1) از عیسی بن داود مرویست که گفت: حدیث فرمود ما را امام موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش علیهم السلام که:

چون آیه مسطوره نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را فراهم کرد، پس از آن فرمود: ای معاشر انصار و مهاجرین همانا خداوند تعالی می فرماید «لکل امة جعلنا منسکاً هم ناسکوه» و منسک همان امام است و برای هر امتی پیغمبر آن امت است «حتی یدرکه نبی الاوان لزوم الامام و طاعته» همان دین است و همان منسک است همان علی بن ابیطالب امام شما می باشد بعد از من «فاتی ادعوکم الی هداه» بدرستی که می خوانم شما را بسوی هدایت او «فانه علی صراط مستقیم».

آن گروه برخاستند در حالی که تعجب داشتند از این امر و می گفتند اگر چنین باشد، این امر را سر برتابیم و منتزع داریم و طاعت او را ابداً رضا ندهیم.

ص: 271

«وكان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يطقق به، فأنزل الله عزوجل «ادع إلى ربك إنك لعلى هدى مستقيم* و إن جادلوك فقل الله أعلم بما تعملون* الله يحكم بينكم يوم القيمة فيما كنتم فيه تختلفون ألم تعلم أن الله يعلم ما في السموات وما في الأرض إن ذلك في كتاب إن ذلك على الله يسير». (1)

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «و إن الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لنا کبون» (2) بدرستی که آنانکه بسرای اخری ایمان نیاورده باشند، درطی صراط منکوب و سرنگون باشند

از یزیدبن موسی از پدرش جعفر عبدالله محمد عبدالله علی بن الحسین، عن أبيه علی بن ابیطالب علیهم السلام در این آیه مذکوره مرویست «قال: عن ولایتنا أهل البيت» و از این پیش در ذیل احوال زیدبن موسی علیه السلام باین آیه اشارت شد.

و دیگر در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ألم تكن آياتي تتلى عليكم فكنتم بها تكذبون* قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا وكنا قوماً ضالين؟» (3) آیا نبود آیات من یعنی قرآن که در دنیا است، قرائت می شد بر شما و شما تکذیب می نمودید آن را و باین جهت در خور چنین عقوبت شدید، گویند: ای پروردگار ما، چیره گشت بر ما بدبختی ما و بودیم قومی گمراهان.

از عیسی بن داود مرویست که حضرت امام موسی کاظم از پدر بزرگوارش امام جعفر صادق از حضرت ابی جعفر علیهم السلام برای ما حدیث فرمود و در این قول خدای عزوجل این طور قرائت کرد «ألم تكن آياتي تتلى عليكم في علي فكنتم بها تكذبون» آیا آیات مرا درباره علی صلوات الله علیه بر شما تلاوت نکردند و شما تکذیب نکردید.

و دیگر در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «والله نور السموات والأرض مثل -

ص: 272

1- سوره حج، آیه 66-69.

2- سوره مومنون، آیه 76.

3- سوره مؤمنون، آیه 107-108.

نوره كمشكوة فيها مصباح المسباح في زجاجة الزجاجة كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الأمثال للناس والله بكل شيء عليم». (1)

خدای نور سماوات و فروغ آسمانها و زمین هاست، یعنی راه نماینده اهل آسمانها و زمینها است و آنچه صلاح حال هردو جهان ایشان در آن باشد یا، روشن سازنده آسمان و زمین است بآفتاب و ماه و نجوم.

اهل تحقیق گفته اند نور حقیقی هستی حق است، که همه موجودات بدو ظاهر و آشکار می باشد، و او سبحانه از همه پوشیده و مخفی است و از این روی گفته اند که هرچه ادراک نمائی اول هستی مدرک شود، اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی، و از نهایت ظهور مخفی ماند، چنانکه ادراک الوان و اشکال بواسطه ضیاء و درخشی است نه محیط است بآنها و شرط رؤیت است و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیاء غافل می شود.

و در رساله حق یقین گفته اند که هستی خدای تعالی از تمام هستی ها پدیدتر است، زیرا که خدای تعالی بخود پیداست، و پیدائی سائر هستی ها بدو می باشد که «الله نور السموات والأرض» همه اشیاء بی هستی عدم محض است و مبدأ ادراک همه هستی است، هم از جانب مدرک، و هرچه ادراک نمائی نخست هستی مدرک شود، و اگرچه از ادراک، این ادراک غافا باشی و از شدت ظهور مخفی نماید.

صفت نوری که منسوب است بخدای سبحان، مانند روزنه ای است در دیواری که پایان آن بر بیرون راه ندارد، چون طاقچه منسده که در آن چراغی است افروخته بسیار فروزان، و برای مشکوة معانی متعدده در تفاسیر مذکور است.

ص: 273

آن چراغ افروخته در قندیلی است از آبگینه، آن قندیل از شدت ضوه و روشنائی گویا ستاره ای است بزرگ درخشنده، آن چراغ افروخته شده از روغن درخت با برکت بسیار نفع است که زیتون است که در زمین مقدسی رسته است و هفتاد پیغمبر بر آن دعای برکت خوانده اند.

این شجره زیتونه نه در جانب شرقی و نه در طرف غرب از معموره است، بلکه در وسط معموره است که شعاعش بیشتر است، نزدیکست که روغن آن درخت از کمال لمعان و تلالو روشنی دهد بنفس خود و اگر چه نرسیده باشد، بآن آتش روشنی است افزوده بر روشنی راه، می نماید، خدای تعالی بنور ثاقب خود که هدایت است هرکرا که می خواهد، و می زند خدای تعالی امثال را یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان می فرماید، برای مردمان تا زود دریابند، و خدای تعالی بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات دانا است.

از علی بن جعفر مرویست که گفت: از حضرت ابی الحسن علیه السلام از این قول خدای تعالی «کمشکوة فیها مصباح المصباح» پرسیدم و این روایت از طریق مخالفین و راوی آن ابن المغازلی شافعی در کتاب مناقب است که بعلی بن جعفر علیه السلام سند می رساند که حضرت ابی الحسن سلام الله علیهما فرمود:

«المشکوة» فاطمه علیها السلام «والمصباح» الحسن والحسین علیهما السلام «والزجاجة كأنها کوكب دری» فرمود: فاطمه علیها السلام کوكبی دری است در میان زن های عالمین «توقد من شجرة مبارکة» ابراهیم علیه السلام، یعنی درخت مبارک ابراهیم علیه السلام است، که نسب معصومین بدو پیوسته می شود «لا شرقیة ولا غربیة» یعنی یهودیه و سرانیه نیست «یکاد زیتها یضی» فرمود «کاد العلم ینطق منها» «دلولم تمسسه تار نور علی نور» فرمود: «منها امام بعد امام» «یهدی الله لنوره من یشاء» یعنی یهدی «الله بولا یتنا من یشاء».

و از حضرات معصومین صلوات الله علیهم در تفسیر آیه نور معانی کثیره -

وارد شده است، و رساله مخصوص نیز در تاویلات و معالی آن از علما تصنیف شده است، و ما نیز در طی این کتب مبارکه در مقامات عدیده یاد فرموده ایم.

و هم در آن مجلد دوم تفسیر برهان، در ذیل این آیه شریفه که بعد از آیه قال مذکوره نور است «فی بیوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والأصوال رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة يخافون يوماً تنقلب فيه القلوب والأبصار» (1) تا آنجا «والله سريع الحساب» این آیه شریفه متعلق بما قبلست که از «مشکوة» است یا «یوقد».

یعنی مثل نور خدا مانند مشکوة است در خانه ها یا فروخته است چراغ در خانه هایی که دستوری داد خدای و امر فرمود که بلند قدر و بزرگ مرتبه اش دانند و یاد کرده شود در آن خانه ها نام یزدان که عبارت از مساجد است که اشرف اماکن و معابد است.

تسبیح و تنزیه کرده شود خدای تعالی در آن بیوت. در بامداد و شبانگاه تسبیح می کنند خدای را در آن بیوت، مردانی که مشغول نمی سازد ایشان را از یاد و عبادت خدای، خریداری متاعی که امید سودی در آن باشد و نه از فروختن چیزی و از بیای داشتن نماز و از پرداختن زکاة، می ترسند، این مردم باین اوصاف از آن روزی که از هول و هیبت و ترسش دلها و دیده ها بگردش و تحیر و دهشت اندر شود.

و در آخر روایت عبدالله بن جندب در مکاتبتی که بحضرت ابی الحسن علیه السلام کرده بود و آیه نور که مذکور شد تقدم یافته بود «قال: والدلیل علی أن هذا مثل لهم قوله تعالی: فی بیوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والأصوال- إلى قوله: بغير حساب، ثم ضرب الله من الأعمال من نازعهم والذین كفروا أعمالهم كسراب بقیعة، والسراب هو الذي يراه في المفازة يلمع من بعد كأنه الماء وليس في الحقيقة بشي فاذا جاء العطشان لم يجد شيئاً، والقيمة -

ص: 275

وهم در آن کتاب «و عباد الرحمن الذين يمشون على الأرض هونا و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و الذين يبیتون لو تهم سجداً و قیاماً».

(1)

و بندگان خداوند رحمن آنان که زمین را در می نوردند، از روی تواضع و فروتنی و سکینه و وقار، و چون سخنان بیرون از آداب جاهلان را بشنوند سخنی با سداد و صواب در جواب گویند که از آزار و ضرر ایشان سالم بمانند، و دیگر بندگان خدای آنان هستند، شب بروز می آورند برای رضای خدا خود در حالت سجود و قیام.

از سلیمان بن جعفر مرویست که از حضرت ابی الحسن علیه السلام از این آیه مذکوره پرسیدم فرمود: «هم الأئمة یتقون فی مشیهم علی الأرض عباد الرحمن» حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم هستند که در زمین سپاری بحال اتقا راه می سپارند.

و دیگر در آن کتاب در سوره مبارکه عنکبوت «الم أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین أم الذین یعملون السیئات أن یسبقونا ساء ما یحکمون من کان یرجو لقاء الله فان أجل الله لأت وهو السميع العلیم* و من جاهد فانما یجاهد لنفسه إن الله لغنی عن العالمین».

منم خداوند عالم بهمه چیزها و هیچ چیز بر من پوشیده نیست، آیا پنداشتند مردمان اینکه فرو گذاشته می شوند باین که بگویند ایمان آورده ایم، یعنی می پندارند که دست از ایشان باز می دارند، و حال این که ایشان آزموده و ممتحن می شوند، در مال و نفس خود و امتحان نکنند ایشان را در تکالیف شافه.

و بدرستی که امتحان کردیم کسانی را که پیش از این مؤمنان بودند، هر آینه می داند خدا راستگویان را از دروغگویان.

بلکه می پندارند آنان که عملهای بد و نکوهیده می نمایند، این که بر عذاب و جزای کردار خود بر ما پیشی گیرند، یعنی هرگز نباید چنین طمع -

ص: 276

نمایند، و عذاب را از خود مرتفع شمارند، این حکمی ناپسند است، یعنی نباید گمان برود که رحمت من بر ذنوب ایشان که موجب غضب است سبقت نمی‌گیرد.

هرکه باشد که بثواب خدای امیدوار باشد، پس بایستی بطاعت مبادرت نماید و از گناهان خود پیش از رسیدن اجل استغفار نماید، چه آن مدتی که یزدان متعال برای بقای ثواب و عقاب مقرر فرموده البته می‌رسد، و خداوند شنوای دانا است.

و هرکس بر مضمض طاعات و زحمت عبادات و مخالفت با مشتهیات نفسانی، که جهاد اکبر است جهاد بورزد، همانا با نفس خود مجاهدت کرده است، چه ثواب و عقاب عاید بدو می‌شود، بدرستی که خداوند از طاعات و مجاهدات عالمیان بی‌نیاز است و این تکلیف عباد بعبادت و اطاعت و ترک معاصی برای صلاح حال خود ایشان است.

از معمر بن خلاد مرویست که از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «الم أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا وهم لا یفتنون» پس از آن با من فرمود فتنه چیست؟ عرض کردم: فدایت بگردم «و عندنا الفتنة فی الدین» نزد ما آزمایش و فتنه راجع بدین است.

فرمود: «یفتنون کما یفتن الذهب ثم یخلصون کما یخلص الذهب» در بوته امتحان و خلاص آزمایش، چنان بتابش آزمون فرسایش می‌بینند که زر وجود و گوهر نمود ایشان از آرایش نامناسب و غش و دغل خالص، و دهدهی و پاز و مصفا و از زنگ معاصی و زنگار ذنوب صافی و پاکیزه و بی‌عیب و آک می‌گردد، که زرناب از تابش و تاب سرسری و روشن تر از آفتاب نمایش می‌جوید.

و محمد بن فضیل روایت کند که حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود که: عباس بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: «انطلق تبایع لك الناس» بیا تا از مردمان برای توییت ستانیم.

امیر المؤمنین فرمود: «أترهم فاعلون» آیا چنین می‌بینی که این مردمان -

بیعت می کنند؟ عرض کرد: بلی.

فرمود: «فأین قوله الم أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا و هم لا فتنون، ولقد فتننا الذین من قبلهم، ای اختبرناهم، فلیعلمن الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین، أم حسب الذین یعملون السیئات أن یسبوا ونا ای یفوتنا ساءها یحکمون، من کان یرجوا لقاء الله فان أجل الله لأت قال: من أحب لقاء الله الأجل و من جاهد نفسه عن اللذات و الشهوات و المعاصی فانما یجاهد لنفسه إن الله لغنی عن العالمین».

از این گونه اخبار و روایات و حکایات و تفاسیر و تأویل مکشوف می افتد که امیرالمؤمنین با آن فضائل نامعدود و فواضل نامحدود و جلالت قدری که جز خداوند قادر مقدارش را نداند با چگونه مردمی نابهنجار، نابکار، نا استوار، ناپدیدار، منافق مخالف، دچار بوده است.

و هم معلوم می آید که عظمت و بزرگی علم و دانش و بینش و مطاعیت آن حضرت، بچه اندازه افزون از هر اندازه است که مثل عم بزرگوار بلند مقدار دانشمند ارجمند خود عباس را بیک کلمه و کلام اندازه و اساس بدست گذارد و خاموش فرماید، صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده الطیبین الطاهرین. و باین آیه از این پیش بنحو دیگر اشارت شد.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «ألم تروا أن الله سخر لكم ما فی السموات و ما فی الأرض و أسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة و من الناس من یجادل فی الله بغير علم و لا هدی و لا کتاب منیر» (1).

آیا نمی بینید ای مردم آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین ها است که تمام کرد و وسیع گردانید بر شما نعمت های ظاهریه و باطنیه را و از گروه مردمان، کسی هست که خصومت و جدال می نماید در کتاب خدا و می گوید -

ص: 278

1- سورة لقمان، آیه 19.

قرآن از جانب یزدان قرود نگشته، بلکه اساطیر اولین است که تعلیم محمد صلی الله علیه واله وسلم می نمایند، و آن حضرت بر اصحابش می خواند، بدون علم و مستفاد از دلیل و بی هدایتی مأخوذ از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و یا بیانی از پیشگاه حضرت سبحانی و نه کتابی روشن بلکه بمجرد جهل و تقلید.

از ابو احمد بن زیاد ازدی مرویست که گفت: سؤال کردم از سید خودم موسی بن جعفر علیه السلام از این قول خداوند عزوجل «وأسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة» امام علیه السلام فرمود: «النعمة الظاهرة الامام الظاهر والباطنة الامام الغائب» و باین معنی از این پیش در ذیل تفسیر آیات مبارکه از آن حضرت اشارت رفت.

می گوید: بآن حضرت عرض کردم، در میان ائمه، امامی هست که غائب می شود؟

فرمود: آری «یغیب عن أبصار الناس شخصه، و لا یغیب عن قلوب المؤمنین ذکره، وهو الثاني عشر منا، و یسهل الله له کل عسر، و یذل الله له کل صعّب و یظهر له کل کنوز الأرض، و یقرب له کل بعید، و یدمر به کل جبار عنید و یهلك علی یده کل شیطان مرید، ذلك ابن سیدة الاماء الذي یخفی علی الناس و لا یدته، و لا یحل لهم تسميته، حتی یظهره الله عزوجل، فیملاء الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً».

شخص شریفش از دیده ظاهر ظاهر بینها پوشیده و پنهان، و یاد همایون و نام مبارکش در قلوب اهل دل و دانش و بینش آشکارا و نمایان، و آن ذات مقدس امام دوازدهم از ما ائمه هدی و ذریه مصطفی صلی الله علیهم است، یزدان تعالی هر دشواری را برای او آسان، هر صعّب و ناهمواری را برای او هموار و تمامت گنجینه های زمین را برای او ظاهر، و هر دوری را در حضرت او نزدیک و حاضر، و هر جباری را بدست او بدمار و بوار گرفتار و هر شیطان سرکشی را بدستش نابود و هالک می کند.

این امام والا- مقام، منتظر آن خاتون و سیده اِماء و کنیزکانیست که ولادتش را بسبب تقیه از خلفای جور و فرمانروایان ظالم زمان، بر مردمان پنهان -

می نماید و مردمان را جایز نیست که نام مبارکش را بر زبان آورند، تاگاهی که مشیت الهی بر ظهور و نمایش او علاقه بگیرد، و پس از ظهور عالم را از عدل و داد و نصفت و اقتصاد آکنده فرماید، چنانکه از آن پیش از ستم و بیداد آکنده بود.

ابن بابویه قدس الله سره الکریم می فرماید: این حدیث راجز احمد بن زیاد، گاهی که از زیارت بیت الله الحرام و اقامت حج باز می گشتم در همدان برای من تذکره نکرد و این احمد بن زیاد مردی ثقة و درستگوی و با دیانت و فاضل بود، ره.

راقم حروف گوید: این که امام علیه السلام فرمود: سیده الاماء، نه آنست که سیده دیگر زنان نباشد، شاید چون سیده النساء لقب صدیقه کبری علیها السلام است، بملاحظه حفظ مراتب شأن و حشمت آن جده معظمه باشد.

یا اینکه چنین جاریه مکرمه که حامل چنان نور مبارکیست، نسبت بسائر جواری رتبت سیادت و جلالت و خاتونیت دارد، چه در امثال خودش انفرادی عظیم و اختصاصی کریم پیدا کرده است.

یا این مولود مسعود از خاتونیت که بر تمام جواری روزگار الی یوم القرار، خاتون و خانم گردید، و اثبات شیء نفی مادون را و غیر از آن را نمی کند و گرنه زنی که دارای این مقام و ودیعه بزرگ ایزدی باشد، البته بر تمام زن های جهان مگر معدودی برتری و سیادت خواهد یافت.

و این که فرمود: گنج های زمین را خدای تعالی برای حضرت قائم علیه السلام ظاهر فرماید، ماچه دانیم در زمین و طبقات آن که هیچ کس را بدان راه و دست نیست، چیست و چه چیز هاست تا حمل بر این کنوز که در پهنه تصور و اندیشه و معلومات ما می باشد انحصار دهیم.

و بروایت حضرت موسی بن جعفر از آباء عظامش علیهم السلام و پاره راویان موثق دیگر مذکور است که:

جابر بن عبدالله انصاری که مقام مودت او در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و جلالت قدرش معلوم است گفت: در آن حال که رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم با جماعتی از -

اصحاب خود در مسجد خود بود، و ابوبکر و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبدالرحمن و دو مرد از جماعت قراء صحابه از مهاجرین عبدالله بن ام عبد و از انصار، ابی بن کعب و هردو تن بدرین هستند، در جمله اصحاب حضور داشتند.

عبدالله از آن سوره که لقمان در آن مذکور است، قرائت می کرد تا باین آیه رسید «و أسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة - الآية» و ابی از آن سوره که ابراهیم علیه السلام در آن مذکور است، «و ذکرهم بأيام الله إن فی ذلك الآيات لكل صبار شكور» گفتند.

رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم فرمود: «ایام الله نعماته و بلاؤه و مثلاته و سبحانه» یعنی مراد از ایام الله که در این آیه شریفه مذکور است، این معانیست.

پس از آن، آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم روی با حاضران کرد و فرمود: «إني لا تخولکم بالموعظة الخولا مخافة السامة علیکم، وقد أوحى إلى ابني الجبل و تعالی أن أذکرکم بأنعمه و انذکرکم بما اقتص من کتابه».

همانا من شما را بموعظت و نصیحت عهد می بندم و متعهد می شوم، متعهد شدنی چه از آن خوفست که از کثرت کلام ملال گیرید و خسته شوید، یا اینکه مرگ بتازد و شما را از دور و بند و غیر اندرز و گوهر تنصیحت منجر وام بدارد، و بتحقیق که پروردگارم با من وحی فرستاده است که نعمت های خداوندی را با شما تذکره نمایم، و از عقاب و نکال پیشینیان که سپاس نعمت و شکر رحمت نگذاشتند، شما را بیمناک سازم.

در مجمع البحرین می نویسد (تخول) بمعنی تعهد و حسن رعایت است، و در حدیث صحابه وارد است «کان رسول الله، صلی الله علیه واله وسلم يتخولنا بالموعظة یعنی يتعهدنا» و معنی اینست که رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم «کان يتفقدنا بالموعظة في مظان القبول ولا يكثر علينا لئلا نسأم» ما را بموعظت متفقد می شد و از حال ما پژوهش می فرمود گاهی که گمان پذیرفتن و محل قبول می رفت و بسیار سخن نمی فرمود تا از کثرت موعظت ملالت حاصل شود.

بالجمله می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نه بعد از آن کلمات این آیه مذکوره «وأسبغ علیکم نعمه» را تا پایان تلاوت می فرمود، پس از آن با ایشان فرمود: «قولوا الآن قولکم ما أول نعمه رغبتکم الله و بلاکم بها» باز گوئید نخست نعمتی که خدای بشما عنایت نمود و شما را با آن بیازمود چه بود؟

جماعتی که حاضر بودند، بتمامت در این باب خوض نمودند و نعمت های بزدانی را که بآنها انعام فرمود «و أحسن إليهم من المعاش و الریاش و الذریة و الأزواج إلی سائر ما بلاهم الله عزوجل من أنعمه الظاهرة» و در کار معاش و پوشیدنی و اولاد و ازواج و دیگر چیزها که یزدان تعالی در حق ایشان از نعمت های ظاهری احسان ورزید، ریش و ریاش یکی است بمعنی آن جامه های فاخر است، که برتن ظاهر است.

چون آن قوم خاموش شدند، رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم روی با علی علیه السلام آورد و فرمود: ای ابوالحسن تو بگوی، چه اصحاب تو بگفتند.

عرض کرد: «وکیف لی بالقول فداک ابي و امتی و إنما هدانا الله بک» پدرم و مادرم فدایت گردد، من چگونه در آن مقام که تویی، لب بسخن برگشایم و حال ما را خدای تعالی بنور هدایت و فروغ رهنمائی تو راه راست بنمود.

فرمود: «معذک فها» چنین است که می گوئی و معذک بیاور و بازگویی، نخست نعمتی که خدایت بآن پیاموزد و بآن بر تو نعمت داد چه بود؟ عرض کرد: این بود که خدای مرا بیافرید و حال این که شیئی مذکور و چیزی نمودار و موجود نبودم.

فرمود: راست گفتی، نعمت دوم چیست؟ عرض کرد: دوم اینست، که در حق من احسان نمود و مرا خلق فرمود، که زنده بیامدم نه موات و مرده.

فرمود: براسست سخن آراستی، پس نعمت سومین چه بود؟ عرض کرد «أن أنشأني فله الحمد في أحسن صورة و أعدل ترکیب» نعمت سوم اینست، که مرا نسبت بتمامت مخلوقاتش بصورت و هیأت انسانی که نیکوترین صورت ها و برترین -

رسول خدای فرمود: راست گفتمی، چهارم چه بود؟ عرض کرد: «أَنْ جَعَلَنِي مُتَفَكِّرًا رَاغِبًا لَا بِلَهَةِ سَاهِيًا» اینست که مرا فکور و با اندیشه و راغب و طالب بیافرید نه غافل و ساهی.

فرمود: راست گفتمی، پنجم چیست؟ عرض کرد: این بود که «جَعَلَ لِي شَوَاعِرَ اِدْرِكُ مَا ابْتِغَيْتُ بِهَا وَجَعَلَ لِي سِرَاجًا مَنِيرًا» قرار داد برای من شواعری، که بدستگیری آن شواعر و شعور دریافت آنچه را که مطلوب من است بکنم و این حال را برای من و اوقات زندگانی و تحصیل امر معاش من بمنزله چراغی فروزنده گردانید.

رسول خدای فرمود: راست گفتمی، ششم کدامست؟ عرض کرد: این بود که «هُدَانِي لِدِينِهِ وَلَمْ يَضِلَّنِي عَنْ سَبِيلِهِ» مرا بدین اسلام که دین مرضی و کیش پسندیده خاص خداوندیست راهنمایی نمود و از راه راست و طریق صحیح و مستقیم خود گمراه نفرمود.

فرمود: راست گفتمی «فَمَا السَّابِعَةُ» نعمت هفتم چه بود؟ عرض کرد: «أَنْ جَعَلَ لِي مَرَدًّا فِي حَيَاةٍ لَا انْقِطَاعَ لَهَا» اینست که مرا از این سرای پر از آفات با زوال بسرای پاینده بی آفات و بلیات و مشحون باقسام نعمت های ظاهری و باطنی باز می گرداند.

این کلام مبارک می رساند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می داند که در آن سرای مرزوق بهزاران هزار نعمت ها و ثواب ها، و محفوظ از انواع عقاب هاست و همیشه باقی است، نه چون پاره مخلوقات فانی غیر باقی است، و هرگز غبار فنا و گرد زوال بر دامان بقا راه ندارد، چه تصریح می فرماید که حیاة آن حضرت ورشته زندگانی مبارکش را انقطاعی و انفصامی نمی باشد و پایانی ندارد.

فرمود: راست گفتمی، نعمت و نواز هشتم چه بود؟ عرض کرد: اینست که مرا ملك و مالك گردانید نه مملوك.

فرمود: راست گفتمی، نعمت نهم چیست؟ عرض کرد: «أَنْ سَخَّرَ لِي أَرْضَهُ وَسَمَاءَهُ» -

وما فیهما وما بینهما من خلقه» این بود که آسمان و زمین و آنچه در خود اینها می باشد و آنچه در میان آنهاست، از مخلوق خود را مسخر من ساخت، یعنی هرچه بیافرید، برای وجود انسانست که فایده همه بدو برسد و جمله را مسخر و فرمانبردار من فرمود.

رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: راست گفתי، دهمین چه بود؟ عرض کرد: «أن جعلنا سبحانه ذکر انا قواماً علی حلائلنا لا اناثاً» اینست که خدای تعالی ما را که مرد هستیم مرد بیافرید، و بر زن ها و حلائل خود مسلط و حکمران ساخت و ما را زن نگردانید.

فرمود: راست گفתי، «فما بعد هذا» پس از این جمله چه نعمت است؟ عرض کرد: «کثرت نعم الله یا نبی الله فطابت» ای پیغمبر خدای، نعمته ای الهی بسیار و خوش و خوب و طیب است «وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها» چنان که خدای می فرماید: اگر بخواهید نعمت های پروردگار را بشمار آرید احصای آن را نمی توانید.

رسول خدای تبسم نمود و فرمود: «لیهنتک الحکمة ، لیهنتک العلم یا أبا الحسن و أنت وارث علمی والمبین لامتی ما اختلفت فیه من بعدی، من أحبک لدینک وأخذ بسبیلک، فهو ممن ھدی الی صراط مستقیم، ومن رغب عن ھدایک وأبغضک و تخلاک لقی الله یوم القیامة لاخلاق له».

گوارا باد بر تو حکمت، گوارا باد ترا علم ای ابوالحسن، تو وارث علم من هستی و بعد از آن که من از جهان بیرون شوم، در هرچه امت مرا در آن اختلاف افتد، برای ایشان روشن و مبین می فرمائی، هرکس ترا بسبب دین تو و آئین تو دوستدار باشد، و براه اندر شود و طریق ترا پیشنهاد نماید، این کس از جمله آن کسانی خواهد بود که براه راست راه بر سپارد، و هرکس از هدی و هدایت تو روی برتابد و راه بگرداند و ترا دشمن بدارد و ترا تنها گذارد، خدای را در روز قیامت ملاقات کند، در حالتی که آمرزش و ثوابی برای او نباشد.

معلوم باد این پرسش رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم، برای اینست که از فضائل -

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و علم و حکمت بی پایانش مردمان را باز نماید.

وگرچه علوم و حکم و معارف و عوارف آن حضرت در خدمت آن حضرت مخفی نیست، بلکه بزرگترین نعمت های الهی که هرگز فنا و زوال و کسر و نقصان و اندازه و پایان مباد، وجود مبارك آن حضرت و حضرات معصومین صلوات الله علیهم و ولایت ایشان و ودایع جلیله سبحانیست که در نهاد میمنت بنیاد این مشاعل فروزان محافل امکان نمایانست: صلوات الله علیهم اجمعین، اخبار عدیده شاهد این بیانست.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اذکر و العمة الله علیکم إذ جاء تکم جنود فأرسلنا علیهم ریحاً و جنوداً لم تروها و کان الله بما تعملون بصیراً» (1).

ای کسانی که بیزدان و فرستاده او خاتم پیغمبران ایمان آورده اید، یاد کنید نعمت ایزد سبحان را که بشما انعام فرمود، گاهی که در غزوه خندق پیامدند شما را ده هزار تن از لشکر های گوناگون از قریش و یهود و دیگران، پس فرستادیم برایشان بادصبا را که خیمه های ایشان را از جای برکنده زیر و زبر ساخت، و هزارتن فرشته بیاری شما فرستادیم که شما آنها را نمی دیدید و خداوند تعالی باعمال صالحه و دین داری شما بینا است.

از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله در ذیل حدیثی و حکایتی از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با شخص یهودی روایت می فرماید، که یهودی عرض کرد: اینک هود پیغمبر است که خدای تعالی انتقام آن حضرت را از دشمنان بباد گرفت، آیا خدای عزوجل برای محمد صلی الله علیه و اله و سلم از این گونه چیزی بکار بست؟.

علی علیه السلام فرمود: «لقد کان كذلك» خداوند در نصرت رسول خدای و انتقام از دشمنان آن حضرت چنین کرده است، و محمد صلی الله علیه و اله و سلم را از همین گونه باد، آنچه افضل است، عطا فرموده است.

«إن الله عزوجل قد انتصر له من أعدائه بالريح یوم الخندق إذ أرسل علیهم -

ص: 285

ريحاً تذر الحصى وجنوداً لم تروها» بدرستی که خداوند متعال در جنگ خندق، بادی ريك افشان بر دشمنان آن حضرت بفرستاد و نیز، لشکری از ملانکه بیاری و اصرتش مأمور فرمود که آنان را مردمان نمی دیدند.

«فزاد الله تبارك و تعالی محمداً صلی لله علیه واله وسلم علی هود بثمانیة آلاف ملك، وفضله علی هود بأن ریح عاد سخط وریح محمداً صلی الله علیه واله وسلم رحمة».

پس این نصرتی که خدای درباره رسول خدای بمأمور ساختن هشت هزار فرشته بفرمود، بر افزون از آن نصرتی است که درباره هود فرمود، و هم آن حضرت را بر هود افضلیت داد، زیرا که باد عاد سخط و عذاب بود، و بادی را که برای رسول خدای بفرستاد رحمت بود، و آیه مذکوره را برای یهودی قرائت فرمود.

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «إنا نحن نحیی الموتی ونکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء أحصیناه فی امام مبین» (1) بدرستی که زنده می گردانیم مردگان را در روز بعثت، یا دلهای مرده را بهدایت و می نگاریم آن چه را که از اعمال صالحه و افعال طالحه را که از پیش فرستاده اند و بر وفق آن مجازات دهیم، و می نویسیم اثرها و نشان های اقدام ایشان را و همه چیزها را از نیک و بد، همه آنها را مکتوب و بشمار آورده ایم، در دفتری که روشن، یعنی پیشوائی روشن که عبارت از لوح محفوظ است که سر دفتر تمام دفاتر است.

از ابوموسی ضریر مروی است که حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام مرا حدیث کرد و فرمود که: بحضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه، عرض کردم «ألیس کان أمیر المؤمنین علیه السلام کاتب الوصیة و رسول الله صلی الله علیه واله وسلم المملی علیه و جبرئیل والملئكة المقربون علیهم سلام الله شهوداً؟!». «!

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نگارنده وصیت رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم نبود و آن حضرت -

ص: 286

املاء نمی فرمود و جبرئیل و ملائکه مقربین بر آن شاهد و گواه نبودند؟!.

می فرماید آن حضرت مدتی طویل سر بزیر داشت، پس از آن فرمود: ای ابوالحسن، چنان بود که گفتمی و لکن هنگامی که نازل شد بر رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم آن امر نازل گشت وصیت از جانب خدای، در حالی که کتابی مسجل بود، و آن مکتوب را جبرئیل با آنان که امین یزدان بودند، تبارک و تعالی از جماعت ملائکه آوردند.

پس جبرئیل بر رسول خدای عرض کرد: ای محمد «مر باخراج من عندك إلا وصيك لتقبضها منا و لتشهدنا بدفعك اینها إلیه ضامناً لها یعنی علیاً علیه» فرمان کن تا هرکس خدمت تو حاضر است بیرون شود، مگر وصی تو تا این وصیت را از ما بگیری و بگواهی و شهادت ما بدو بدهی، درحالی که ضامن آن وصیت باشد، یعنی این وصیت نامه را بعلي عليه السلام بدهی و آن حضرت بدان وصیت و عمل بدان ضمانت فرماید.

رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم فرمان داد تا هرکس در آن خانه بود، سوای علی «وفاطمة فیما بین الستر والباب» بیرون شدند، یعنی فاطمه صلوات الله علیها ما بین پرده و در بود.

پس جبرئیل علیه السلام عرض کرد: ای محمد، پروردگارت سلامت می رساند و می فرماید «هذا کتاب ما کنت عهدت إلیک و شرطت علیک و شهدت به علیک و أشهدت علیک به ملائکتی و کفی بی یا محمد شهیداً».

این مکتوبی است که با تو عهد می کنم و بر تو شرط مینهم، و بر این مکتوب بر تو گواه می باشم، و ملائکه خود را بر این کتاب شاهد می گردانم، و حال این که شهادت خود من کافی است.

می فرماید مفاصل و بند بند رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم را رعهده فرو گرفت، و فرمود: ای جبرئیل «ربی هو السلام ومنه وإلیه يعود السلام صدق عزوجل و بر» پروردگارم خودش سلام است و سلام از اوست و بازگشت سلام بدو است، خدای عزوجل صادق و نیکوکار است «هات الکتاب» این مکتوب را بیاور.

پس جبرئیل آن مکتوب را بآن حضرت بداد و آن حضرت را امر نمود که با امیرالمؤمنین علیه السلام بدهد «فقال له، اقرأ، فقرأ، حرفاً حرفاً» پس آن حضرت فرمود: بخوان، و آن حضرت حرف بحرف قرائت کرد.

آنگاه فرمود: ای علی، این عهد پروردگار من تبارک و تعالی است که بمن فرموده و بر من شرط نهاده و امانت خدای تعالی است «قد بلغت و نصحت و أدیت» ابلاغ فرمان یزدان را نمودم و نصیحت بجای آوردم و ادای رسالت کردم.

علی علیه السلام عرض کرد «و أنا أشهد لك بأبي أنت و امني بالبلاغ و النصيحة والتصديق علي ما قلت، و ليشهد سمعی و بصری و لحمی و دمی، فقال جبرئیل علیه السلام وأنا لكما على ذلك من الشاهدين» من بر این جمله شاهد و مصدق هستم پدر و مادرم فدایت باد، جبرئیل گفت: بر این جمله گواه می باشیم.

پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: ای علی «أخذت وصيتي و عرفتها و ضمننت لله ولى الوفاء بما فيها» وصیت مرا بگرفتی و بشناختی و در حضرت خدای و من وفای بان را ضمانت کردی؟.

علی علیه السلام عرض کرد: بلی، پدرم و مادرم فدای تو باد و برخداوند است اعانت بمن و توفیق دادن مرا بادای آن.

رسول خدای صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: همانا جبرئیل و میکائیل در میان من و تو الان هستند، و هر دو حاضرند، ملائکه مقربین با ایشان می باشند تا ایشان را بر تو گواه بگیرم.

علی عرض کرده «ليشهدوا وأنا بأبي أنت و أمي أشهدهم إليه» البته گواهی می دهند و من پدرم و مادرم فدایت باد، ایشان را بگواهی می گیرم.

پس رسول خدای آنان را بشهادت گرفت و از جمله چیزهایی که رسول خدای صلی الله علیه و اله و سلم بر آن حضرت بامر جبرئیل در آنچه فرمان خدای عزوجل بود شرط نهاده، این بود که باعلی علیه السلام فرمود: «يا علي تقى فيها من موالات من والى الله ورسوله والبراءة و العداوة لمن عادى الله ورسوله والبراءة منهم، والصبر منك على كظم الغيظ -

و علی ذهاب حَقِّكَ و غصب خمسِكَ و انتهاك حرمتِكَ».

با آنچه در این مکتوب است در دوستی با آن کس که دوست خدای و رسول خدای است، و بیزاری جستن و دشمن بودن با کسی که دشمن خدای و دشمن رسول خدای است، و بیزاری جستن و صبوری نمودن تو است بر فرو کشیدن پیمانۀ غیظ و خشم و بر از میان رفتن حق تو و غصب خمس تو و انتهاك پرده عصمت تو و ستر حرمت تو.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: بلی یا رسول الله، پس از آن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: بآن کس که دانه را بر شکافت و آفریدگان را بیافرید هر آینه شنیدم، جبرئیل صلوات الله علیه گفت «یا محمد عرفه فانه تنتهك الحرمة، وهي حرمة رسول الله صلى الله علیه و اله وسلم و علي أن تختضب لحيته من رأسه بدم عبيط».

ای محمد با علی باز نمای که بایستی بر انتهاك حرمت که عبارت از حرمت رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم می شود و براینکه موی محاسن امیرالمؤمنین از خون تازه سرش خضاب می شود شکیبائی بورزد.

امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرمود: «فصعقت سمعت الكلمة من الأمين جبرائيل حتى سقطت على وجهي و قلت: نعم قبلت و رضيت و إن انتهكت الحرمة و عطلت السمن و مزق الكتاب و هدمت الكعبة و خضبت لحيتي من رأسی بدم عبيط، صابراً محتسباً ابداً حتى أقدم عليك».

چون این کلمه جلیله ایزد جلیل را از امین و حی خدای جبرائیل بشنیدم، فریادی سخت بر آوردم، چنانکه بر روی افتادم و گفتم: بلی، پذیرفتار شدم و خوشنود گشتم و اگر چند ستر حرمت چاك و سنن شرعیه دستخوش تعطیل و کتاب خدای پاره و کعبه معظمه ویران، و موی محاسن من بخون تازه سرم خضاب شود، صابراً محتسباً ابداً تا گاهی که بر تو قدم نمایم.

پس از آن رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم حسن و حسین صلوات الله علیهم، را بخواند و ایشان را مانند همان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود باز نمود، ایشان نیز مانند -

قول امیرالمؤمنین بعرض رسانیدند، پس از آن خاتم نهاد آن وصیت را بخاتم هائی از زری که آتش مس نکرده بود آن را و با امیرالمؤمنین علیه السلام داده شد.

راوی می گوید: در حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه، عرض کردم: پدرم و مادرم قربانت بادا «الانذکر ما کان فی الوصیة» آیا نمی فرمائی در آن وصیت نامه چه بود.

فرمود: سنن خدای و سنن رسول خدای بود، عرض کردم: آیا در وصیت توبت آن جماعت و خلاف ایشان بر امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه نبود؟ فرمود: «نعم شیئاً شیئاً و حرفاً حرفاً» حاوی همه چیز بود و فاقد هیچ چیزی نبود.

آیا نشنیده قول خداوند عزوجل را «إنا نحن نحیی الموتی» و تا آخر آیه را بخواند، و فرمود: سوگند با خدای رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم ما با امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام فرمود: «ألیس قد فهمتما ما قدمت به إلیكما فقبلتها، فقالا بلی بقبوله و صبرنا علی ما ساءنا و عاظنا».

آیا بر مدلول و مفاد وصیت نامه و مقاصد حکمیه و صلاحیه الهیه بطوری که اراده و مشیت حکیم مطلق ورؤف بالعباد علاقه گرفته است و بشما اعلام شد آگاه نشدید، و پس از آگاهی قبول ننمودید.

امیرالمؤمنین و فاطمه سلام الله علیهما عرض کردند، بآن چه خدای خواسته است پذیرنده ایم و بر شداید حوادث و صدمات نوازل و آنچه موجب غیظ و خشم پنهان می شود صابر و شکیبائیم.

راقم حروف گوید: از این پیش در یکی از فصول سابقه این مجلد، در باب خلقت پیغمبر و علی صلوات الله علیهما از نور خاص ذات پروردگار، و خلقت فاطمه صلوات الله علیها از نور خاص رسول پروردگار، و خلقت حسنین و ائمه طاهرین از نور علی و فاطمه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، شرحی مبسوط بیان کردیم.

و این حدیث مبارک نیز مبین و مؤید این بیانات است، زیرا که اگر در لطایف آن بنگرند تصدیق می فرمایند و ما آنچه را در خاطر فاتر و نظر قاصر و علم -

علیل و فهم کلیل و ادراک ناتوان و استنباط نارسای خود می آوریم، بجز عرض فضلائی اعلام و تحاریر قمقام و محققین کامل و مدققین واقف می رسانیم، تا اگر لایق شمارند محفوظ، و إلا متروک و مستنبطاط خود را مسطور و از اغیار مستور و در ابرار مشهور بدارند، والله تعالی اعلم بالسرائر.

اولا باید تفهم نمود که این مسئله که این مسئله وصیت تا چه اندازه منظور نظر کردگار علام اس، ت که امامی چون موسی بن جعفر از امامی چون جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیهم، که خود اهل همان وصیت و دارای بحار علوم و جبال حلم و صبر و فنونی هستند، که اگر دریچه یا غدیری از آن باز نمایند، تمام بحار و جبال و معادن و مخازن و مدافن جهان را چنان آکنده و سرشار و آغشته و گرانبار و گرانمایه و گران مقدار سازد که هرچه از آن بخواهند نکاهند، و هرچه از آن ربایند برافزایند، پرسش می فرماید.

و این بحر زخار و کوه ذخار و معدن جواهر علم پروردگار در پاسخ آن، مدتی سر مبارک بزی می اندازد، و از آن پس زبان بگردش می آورد.

و این نه از آنست که آن حضرت در دانش آن حاضر نیست، شاید برای نمایش عظمت و جلالت این مطلب و عنوانست که تمامت عناوین آفرینش بنایش بر اینست و از این علت است که نزول آن بحضرت رسول، بتوسط جبرئیل و امنای کردگار جلیل، و آن کتابی مسجل بود و آن هیمنه و میمنه نازل گردید.

و از اینست که امر شد در آن خانه جز رسول خدا و وصی آن حضرت علی مرتضی صلوات الله علیهما، دیگری نباشد، و از اینست که جبرائیل و ملائکه بر آن شاهد گشتند.

و در این مقام نکته لطیفی است که امر شد، جبرائیل در حضور پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم و گواهی آن حضرت از جانب خداوند تعالی با امیرالمؤمنین بدهد، و این تقویض از جانب خدای باشد و بتوسط رسول خدا به علی علیه السلام برسد.

و از عظمت این کتاب و ما فی الكتاب و آن پیغام های الهی و عرض شهود و گواه -

وامر بضمانت فرمودن علی علیه السلام و هیبت این اراده و مشیت یزدانی، در مفاصل پیغمبر سبحانی وعده افتاد، چه کاری بس بزرگ و مهمی بس خطیر و امری بس عظیم است، که هیچ امر را آن عظمت و هیمنه و ابهت نبوده و نیست و نخواهد بود.

و در اینجا مطلبی عالی و امری متعالی دیگر است که حضرت صدیقه فاطمه زهرا صلوات الله علیها، در آن خلوت احدیت آیت ما بین ستر و باب بود، و بیگانگی نداشت، و آن روح و نور و قابلیت و استعداد و نورانیت و وحدانیت و وجدان نبوت مرتبت در وی بودیعه بود، که توانست در چنین موقع خاص الخاص که بدو شخص اول آفرینش اختصاص داشت و قوف، و بچنان امری عظیم دارای دانش و محرمیت گردد «ذلك فضل الله».

هیچ دلیلی دیگر که ما بتوانیم بدانیم جز حکمت و مشیت الهی ندارد، زیرا که در این وقت از حضور و غیاب حسنین سلام الله علیهما نیز مذکور نیست.

و همچنین در آنجا که بعد از ضمانت فرمودن امیرالمؤمنین بشهادت سمع و بصر و گوشت و خون، یعنی جسم و جان و دل و روان و ظاهر و باطن مبارکش و عهد بؤفا، و آنچه در آن وصیت مکتوب شده است، دیگر باره رسول خدای تجدید همان کلمات و شروط و عهد و ضمانت و وفای بآن را می کند، و می فرماید اینک جبرئیل و میکائیل ما بین من و تو با تمامت ملائکه مقربین شاهد و حاضرند، تا من ایشان را بر تو گواه بسازم، امیرالمؤمنین علیه السلام دیگر باره آن جواب را عرضه می دارد.

آنگاه می فرماید: من از جبرئیل شنیدم، عرض می کرد: ای محمد «عرفه فانه تنتهك الحرمة وهي حرمة رسول الله الله وعلی أن تختضب لحیته من رأسه بدم عبیط».

پس فریادی سخت برکشیدم، گاهی که این کلمه را از امین جبرائیل بشنیدم تا بر روی بیفتادم، باید دید این وصیت باین عظمت که بیانش بانتهاک حرمت و آن حرمت رسول خدای و تالی آن و این خون بیچند و چون، چه خونبست که در چنین کتابی معالی نصابی آسمانی در چنین موقع مذکور آید.

بلی این خون که حضرت بیچون بخود نسبت و ثارالله نامد، و این شهید همان -

شهید است که خداوند می فرماید: «أنا دیته» و این همان شهید است که در شهادت او تعطیل سنن و مزق کتاب خدای و مدم کعبه معظمه لازم گردد.

و می توان حمل بر معجزات و اخبار از غیب امیرالمؤمنین و اشارت بایام بنی امیه و بنی عباس و تعطیل سنن سنی و جسارت ولید بن یزید بقرآن مجید و خرابی کعبه معظمه در زمان حجاج و یزید پلید نمود.

ولیز می توان گفت: چون عالم بسنن و حقایق و معانی و مبانی و مقاصد آن سنن و حکم و دلایل آن از روی حقیقت و برهان شخص امیرالمؤمنین علیه السلام و قرآن ناطق و کعبه حقیقی و خون و روان و روح آفرینش خود آن حضرتست.

لاجرم در ریختن خون مبارک سر آن حضرت کتمان این مقاصد و اظهار مفاسد مندرج است، وگرنه سنن بدون اعمال و جریان و قرآن بدون مطاوعت و متابعت و کارفرمائی بمعانی آن و بنیان سنگ و آجر خانه کعبه بدون ادراک مناسک حقیقی آن مثمر ثمر و مؤثر اثر و منظور نظر نخواهد بود.

این حرمت و عظمت و ابهتی که در آنست بواسطه حشمت معانی و رفعت مبانی و مندرجات مقاصد و مسائل عالیه سامیه آنست، چنانکه از زمان بنیان کعبه بدست آدم صفی و ترتیبات جدید آن در زمان خلیل الرحمن و پاره اوقات دیگر و از منته خلفای جور، چنانکه در طی این کتب یاد کرده ایم، در ابنیه آن و ترتیبات کن آن اقدام کردند.

و رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم با عایشه فرمود: «لولا- قومك حدیثوا عهد بالاسلام لهدمت الكعبة - إلى آخر الخبر» و امیرالمؤمنین علیه السلام در وقعه صفین و حیلت عمرو بن العاص و رفع مصاحف بر نیزه ها چگونه گفتار و کردار آورد.

زیرا که از همان روز و همان رفع مصاحف و اوراق مابین الدفتین در نظر جهال و مخالفت با امام واجب الاطاعة که قرآن ناطق و مبین و مفسر معانی و مقاصد و در حقیقت کتاب مبین و حقیقت کلام الله و شرع متین و ناشر و ناصر آن، و عالم بناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و باطن آنست قرآن را از اوج مراصد -

وعلو مقاصد خود فرود آوردند.

چنانکه از همان زمان بلکه از زمان عمل نکردن باوامر و نواهی مندرجه در آن مفاسدش را تا قیامت برجای نهادند، و مقاصدش را مربوط با هویه تقوس جافیه خبیثه غاویه علیها هاویه خود مقرر داشتند، و اینحال بر این حال می ماند تا کتاب مبین برحق حضرت خاتم الأوصیاء صاحب العصر و الزمان امین الرحمن عجل الله تعالی فرجه ظاهر شود، و به مبانی و معانی و حقایق و بواطن قرآن عمل نماید.

و بهمین سبب آن حضرت را شریک القرآن خوانند، چه آنچه از قرآن معمول نشده و برخلاف آن کار کرده اند معمول دارد، و عالماً اصلاح و مجری بگرداند.

و بهمین جهت که آن مقاصد تماماً مجری می شود، و چیزی باقی و ناقص و غیر معمول و اوامر و نواهی الهی و شرعیات و کیفیات آن متروک نمی ماند، دیگر حاجتی باقی نخواهد بود، قرآن بالا می رود، و در این بالا رفتن قرآن هم در آن زمان معانی و شئوناتی است که انشاءالله تعالی اگر خداوند لایزال عمر و توفیق عطا فرماید، در ذیل کتاب شرافت اتصال حضرت حجة العصر و الزمان صلی الله و سلامه علیه مذکور خواهد شد.

و از اینست که ریختن خون سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام که قرآن و کمیه حقیقی و حقیقت دین است، این چند شأن و شرف دارد، شهادت آن حضرت با ذهاب حقیقت قرآن و شریعت توأم است.

چنانکه در مملکتی بسیار عظیم که دارای چندصد کرور نفس است، اگر پادشاه را آسیبی برسد لطمه اش بتمام نفوس می رسد، و در بروز حوادث و بلیات و لطمات صد هزاران مردم سپاهی دچار هزار گونه رنج و تباهی می شود تا پادشاه را آسیبی نرسد.

زیرا که آن اثری که برای حفظ دمار و اموال و ناموس رجال و نساء و آسایش و آرایش بلاد و عباد، در وجود یکنفر پادشاه است در کرورها نفوس و سپاه نیست.

و حال این که پادشاه نیز یکنن چون دیگرانست و حالت عصمت و علم و نفاست و علورتبت خاصه إلهیه و ریاست و امارت معنویه، و شئونبات باطنیه تورانیه سبحانیه، و امامت و خلافت حقه در وی نیست (نگر تفاوت ره از کجاست تا یکجا).

و چون این عطیت خاصه الهی است، و این اعطا را زمان و مکانی مشخص نیست، و بدایت و نهایتش را هیچ کس نداند، و از حدود و زمان و مکان بیرون است و یا خلقت معصوم توامانست.

و از این است که حضرت فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام را با این که زن و صغیر بودند، رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم بخواند و آن چه بأمیرالمؤمنین اعلام کرده بود ایشان را باز نمود.

حالا باید مقام و ظرفیت حضرت فاطمه را با اینکه رتبت امامت نداشت، و شأن و منزلت و قابلیت و استعداد حسنین علیهم السلام را با اینکه صغیر بودند دانست، که آنچه را که امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم با آن جنبه خاصه و نورانیت و استعدادات ولایتیه و استدراکات امامیه و روحانیت خلافتیه می توانست حمل و نقل نماید، ایشان نیز همان را توانستند.

بلکه در زمانی که در بطون امهات صورت جنین داشتند، دارای همان مکان مکین بودند، و لب بتوحید و تمجید و تسبیح و تهلیل و تقدیس خالق مجید می گشودند، همه سرشتی دیگر، و خلقتی دیگر، و با سرنوشتی دیگر هستند.

و دیگر درباب خوانیم از ذهب آتش نوده، معلوم است، ذهب این جهانی نیست، بعلاوه بخواست یزدانی همه چیز ممکن است که همین ذهب بدون مس آتش هم به هرچه بخواهیم مستعمل شود.

و نیز خطاب رسول خدا بأمیرالمؤمنین و فاطمه صلوات الله علیهم «ألیس قد اهتمها ما قدمت به إلیکما فقبلتها فقالا: بلی بقبوله و صبرنا علی ما سائنا و غاظنا».

و این شرکت صدیقه کبری با صدیق اکبر و اختصاص بچنین مقام و عهد اعظم العهود ازلی خدائی که از طاقت و توانائی هر مخلوقی افزونست، آنچه باید و شاید بر اهل دانش و بینش و فطانت و کیاست مکشوف است.

و نیز در این کلمه ایستادن فاطمه زهرا مابین ستر و باب، معانی لطیفه دارد.

و همچنین رعد مفاصل پیغمبر که پیوند تمامت مفاصل آفرینش بوجود مبارك اوست، و بر تمام موجودات و آنچه از طرف خالق بمركز وجود متمشی شود خواه بر حسب ظاهر یا باطن باشد، تقدم دارد، و از نور مبارك او موجود می شود، موجب عجب است، چه هر عهد و شرطی نسبت باین وجود مبارك متأخر است.

وصعقه امیرالمؤمنین از شنیدن کلمه روح الامین و بروی افتادنرا نمیدانم در مقام صادر اول و نور نخست و قرآن ناطق و معلم روح الامین و حامل و محمول که همه در تحت وجود و از اشعه نور مبارك ایشانست، چه بگوئیم، مگر راجع بذاتیات و مترشحات علم خاصه ذاتیه غیر صادره پیش از خلقت صادر اول و انوار نبوت خاصه و ولایت مطلقه باشد.

«والله تعالى أعلم بما في علومه ، اللهم احفظنا بفضلك وكرمك و عون توفيقك من هفوات اللسان و زلات الأقدام و الأقدام، في هذه المقامات الدقيقة التي لا يسلم من خطراتها وخطواتها إلا من كان له قلب سليم و فهم مستقيم و صلى الله على محمد وآله الطاهرين».

و دیگر در همان مجلد دوم تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «و اسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا أجمعنا من دون الرحمن آلهة يعبدون» (1) از محمد بن فضیل مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود:

«ولاية على مكتوبة في جميع صحف الأنبياء: لن يبعث الله رسولا إلا بنو محمد و وصية علي» ولایت علی علیه السلام در تمام صحف پیغمبران صلوات الله علیهم مکتوب و نوشته شده است و هیچوقت خداوند رسولی را مبعوث و برانگیخته -

ص: 296

نساخته است مگر به ثبوت محمد و وصایت علی صلی الله علیهما وعلی آلهما.

و نیز محمد بن ثابت گوید که: حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام با من حدیث گفت و فرمود: رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم فرمود با علی علیه السلام «أنا رسول الله المبلغ وأنت وجه الله المؤتم به، فلا نظیر لی إلا أنت، ولا مثل لك إلا أنا».

چون مقام و تکلیف من چنین و شأن و ترتیب کار تو چنان، و هر دو حقیقت یکسانست، پس من و او نیز یکسان باشیم.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «أن تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله» (1) از علی بن سواد مرویست که حضرت ابی الحسن موسی ابن جعفر علیه السلام فرمود: «جنب الله امیر المؤمنین علیه السلام وكذلك نحوه ما بعده من الأوصیاء بالمکان الرفیع إلى أن ینتهی الأمر إلى آخر هم».

و نیز بروایت حمزة بن یزید در همان کتاب در دو موضع دیگر همین معنی مذکور بانند تفاوتی روایت شده است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «وقال الذین کفروا ربنا أرنا اللذین أضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت أقدامنا لیکونا من الأسفلین» (2) و گویند آنان که کافر شدند: ای پروردگار ما، بنمای بما آن دو کس را که گمراه ساختند ما را از دیوان و آدمیان تا بگردانیم ایشان را در زیر پاهای خود و لگد کوب کنیم و انتقام خود را بکشیم تا از جمله اسفلین بشوند.

علی بن ابراهیم روایت کنند که عالم علیه السلام فرمود: «من الجن» ابلیسی است که دلالت کرد بر قتل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم در دارالندوه، و گمراه ساخت مردمان را بمعاصی «وجاء بعد وفاة رسول الله صلی الله علیه واله وسلم إلى أبي بكر وبايعه و من الانس فلان نجعلهما تحت أقدامنا لیکونا من الأسفلین».

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «وقال اركبوا فیها بسم الله مجریها -

ص: 297

1- سوره زمر، آیه 57.

2- سوره فصلت، آیه 29.

و مرسيتها إن ربي لغفور رحيم» (1) از علي بن اسباط مرویست که بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، رأی مبارک چیست، در این مسافرت که پیش دارم از صحرا راه بر سپارم یا از دریا راه برگذارم، چه راه ما بیمناک و شدید الخطر است.

فرمود: «أخرج براً ولا عليك أن تأتي مسجد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وتصلني ركعتين في غير وقت فريضة، ثم لتستخير الله مائة مرة ومرة، ثم تنظر فان عزم الله لك على البحر فقل الذي قال الله عز وجل: وقال اركبوا فيها بسم الله مجربها و مرسيتها إن ربي لغفور رحيم».

هیچ باکی و تکلیفی بر او وارد نمی شود، که بمسجد رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم اندر شوی، و دو رکعت نماز که در وقت ادای نماز فریضه نباشد بگذاری، پس از آن یکصد و یکدفعه در حضرت خدای استخاره و طلب خیر و راه خیر و سالم را بنمایی، پس اگر در استخاره خدای، سفر دریا و نشستن بر کشتی پیش آمد، همان را بگویی که خدای عزوجل در این آیه شریفه می فرماید:

«و قال اركبوا فيها - الخ، فاذا اضطرب بك البحر فاتك على جانبك الأيمن و قل: بسم الله اسكن بسكينة و قر بقرار الله واهد باذن الله ولا حول ولا قوة إلا بالله».

چون دریا و حرکت امواج دریا ترا مضطرب و پریشان و ترسان ساخت، پس بر جانب ایمن و پهلوی راست خود تکیه بکن و بگویی: بعظمت و جلال نام خدای و سکینه خدای ساکن شو و بقرار کردگار قرار بگیر و آرام باش و باذن خدای راست و درست برو، و نیست قوتی و نیروئی مگر بخداوند تعالی.

عرض کردم «أصلحك الله» سکینه چیست؟ فرمود: «ريح تخرج من الجنة لها صورة كصورة الانسان ورايحة طيبة و هي التي نزلت على ابراهيم فأقبلت حول البيت وهو يضع الأساطين».

ص: 298

بادی است که از بهشت بیرون آید و مر آن را صورتی است چون صورت انسان، و بوئی خوش و نیکو، و این همان بادی است که بر ابراهیم علیه السلام نزول گرفت، گاهی که آن حضرت، ستون های مبارک را برجای می نهاد.

عرض کردند، این سکینه از همان سکینه است که خداوند عزوجل درباره آن می فرماید «فیه سکینه من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی و آل هارون».

فرمود: «تلك السکينة في التابوت وکانت فی طست يغسل فيه قلوب الأنبياء وکان التابوت يدور في بني اسرائيل مع الأنبياء».

این سکینه در تابوت و طشتی بود که دل های پیغمبران علیهم السلام در آن می شستند، و این تابوت در میان مردم بنی اسرائیل می گردید با پیغمبران.

پس از آن امام علیه السلام روی با ما کرد و فرمود، تابوت شما چیست؟ قلنا: الصلاح، فرمود: برستی سخن کردید، همان است تابوت شما «وإن خرجت برأ» و اگر بحکم استخاره از صحرا سفر کردید، پس بگوی همان را که خدای عزوجل می فرماید: «سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين * وإنا إلى ربنا لمنقلبون» (1) همانا هیچ بنده نیست که این آیه شریفه را هنگام سوار شدن خود بخواند «فيقع من بعير أو دابة فيصيبه شيئاً باذن الله» و در حال سواری از شتری یا مرکوبی دیگر بزیر افتد و آسیبی بدو رسد، باذن خدا.

پس از آن فرمود: پس چون از منزل خود بیرون شوی بگوی «بسم الله آمنت بالله توكلت على الله لا حول ولا قوة إلا بالله، فان الملائكة تضرب وجوه الشياطين و يقولون قد سمى الله وآمن بالله وتوكل على الله وقال ولا قوة إلا بالله».

بدایت می کنم و برکت و عافیت و آنچه باید و شاید طلب می کنم، بنام خدای ایمان آوردم، بخدای توکل نمودم برخدای، حول و قوتی نیست جز بخدای، چون این کلمات طبیات بر زبان آوردی فرشتگان خدای روها و چهرهای دیوان را می زنند و می گویند همانا این شخص نام مبارک یزدان تبارک و تعالی بر زبان آورده -

ص: 299

و بر خدای توکل کرده و گفته است «لا حول و لا قوة إلا بالله» یعنی با این کلمات و توکلی که بر زبان رانده است، بهیچ وجه هیچ موجودی نمی تواند متعرض او شود.

و هم در آن مجلد تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «وطهر بیتی للطائفین والقائمین والركع السجود» (1) از عیسی بن داود مرویست که حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما در این آیه مذکوره فرمود: مقصود بآن آل محمد صلی الله علیه واله وسلم می باشند و در این باب روایات عدیده وارد است و در طی این کتب مبارکه یاد کرده ایم.

و نیز در آن کتاب دوم برهان از محمدبن الفضیل در ضمن حدیثی مرویست که در حضرت ابی الحسن ماضی صلوات الله علیه، عرض کردم «ذلك بأنهم آمنوا ثم كفروا» (2) یعنی معنی و مقصود از این آیه چیست؟.

فرمود: «إن الله تبارك وتعالى سمى من لم يتبع رسوله في ولاية وصيه منافقين وجعل من جحد وصية وامامته من جحد محمداً».

خداوند تبارك و تعالی آنان را که متابعت رسول خدای را در ولایت وصی رسول خدای بجای نیاوردند، منافقان نامید و هرکس را که منکر وصایت و امامت و منکر وصی او گردید، منکر محمد گردانید.

و برای این امر قرآنی نازل فرمود «یا محمد إذا جاءك المنافقون (3) بولاية وسيتك قالوا نشهد إنك لرسول الله والله يعلم إنك لرسوله والله يشهد إن المنافقين بولاية علي لكاذبون اتخذوا أيما نهم جنة قصدوا عن سبيل الله، والسبيل هو الوصي، إنهم ساء ما كانوا يعملون، ذلك بأنهم آمنوا برسالتك وكفروا بولاية وصيتك فطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون».

عرض کردم: معنی لا- یفقهون، فرمود: می فرماید: «لا یعقلون بنبوتك و إذا قيل لهم تعالوا یتستغفر لكم رسول الله» فرمود: «وإذا قيل لهم ارجعوا إلى ولاية علي -

ص: 300

1- سوره حج، آیه 27.

2- سوره منافقون، آیه 3.

3- سوره منافقون، اول سوره تا آیه 6 باستثناء آیه 4.

يستغفر لكم النبي من ذنوبكم لو اوا رؤسهم قال الله: ورأيتهم يصدون عن ولاية علي وهم مستكبرون عليه ثم عطف القول من الله بمعرفته بهم فقال سواء عليهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم إن الله لا يهدي القوم الفاسقين يقول الظالمين لوصيتك».

در این آیات مبارکه امام علیه السلام این تأویلات و تفسیرات که راجع بشئون و ولایت و وصایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و غاصبان و ظلمه حقوق آن حضرت است فرموده است.

و هم در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «أفمن يمشى مكتبا على وجهه أهدي أم من يمشى سوياً على صراط مستقيم» (1) از محمدبن فضیل مرویست که از این آیه مذکوره از حضرت ابی الحسن ماضی صلوات الله علیه سؤال کردم.

فرمود: «إن الله ضرب مثلاً من حاد عن ولاية علي عليه السلام كمن يمشى على وجهه لا يهتدي لأمره، وجعل من تبعه سوياً على صراط مستقيم، والصراط المستقيم امير المؤمنين عليه السلام».

خدای تعالی مثلی زده است که هرکس از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام روی برتابد و راه بگرداند مانند کسی است بر صورت و چهره خود راه برسپارد و بکار خود راه نیابد و کسانی را که متابعت آن حضرت را نمایند، چنان گردانیده و مانند کسی شمرده است که راست و درست بر صراط مستقیم کام سپار شود، و صراط مستقیم علی علیه السلام است.

و دیگر در جلد اول تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «فأذن مؤذن بينهم أن لعنة الله على الظالمين» (2) از محمدبن فضیل مروی است که حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود:

مؤذن امیرالمؤمنین است «يؤذن أذاناً يسمع الخلق أذانه»، اذان می گوید که تمام آفریدگان می شنوند و دلیل بر این قول خداوند عزوجل است در سوره براءة -

ص: 301

1- سورة ملك، آیه 22.

2- سورة اعراف، آیه 32.

«وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» پس امیرالمؤمنین فرمود: «أنا الأذان في الناس».

و دیگر در جلد دوم تفسیر برهان از عیسی بن داود از ابوالحسن موسی ابن جعفر از پدر بزرگوارش علیهم السلام مرویست که مردی از حضرت ابی جعفر محمدبن علی صلوات الله علیهم از این قول خداوند عزوجل سؤال کرد «والذین فی أموالهم حق معلوم * للسائل و المحروم». (1)

پس پدرم با او فرمود: حفظ کن این را ای شخص و بنگر از من چگونه روایت می کنی، همانا سائل و محروم شانسان عظیم است، اما سائل «فهو رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في مسألة الله لهم في حقه. والمحروم هو من حرم الخمس امير المؤمنين على بن ابيطالب و ذريته الائمة صلوات الله عليهم» آیا شنیدی و فهمیدی «لیس هو كما يقول الناس».

و نیز در آن کتاب از محمدبن فضیل مسطور است که از ابو الحسن ماضی پرسیدم «إن هذه تذكرة» (2) فرمود: «الولاية» عرض کردم «یدخل من یشاء في رحمته» (3) فرمود: «في ولايتنا» عرض کردم «ویل للمكذبین» فرمود: «یا محمد بما أوجبت إليك من ولاية علي» عرض کردم «ألم تهلك الاولين ثم تتبعهم الآخرين» فرمود: «الاولين الذين كذبوا الرسل في طاعة الأوصياء» عرض کردم «كذلك نفعل بالمجرمين» (4) فرمود: «من أجرم إلى آئين وركب من وصيه ماركب» عرض کردم «إن المتقين» (5) فرمود: «نحن والله وشيعتنا ليس على ملة ابراهيم غيرنا و سایر الناس برآء».

و هم در آن کتاب از محمدبن فضیل مسطور است که از حضرت ابی الحسن ماضی از این آیه شریفه «كلا إن كتاب الفجار لفي سجين». (6)

ص: 302

1- سورة معارج، آیه 24-25.

2- سورة دهر، آیه 29.

3- سورة دهر، آیه 31.

4- سورة مرسلات، آیه 15-18.

5- سورة مرسلات، آیه 21.

6- سورة مطففين، آیه 7.

پرسیدم فرمود: «هم الذين تجروا في حق الائمة واعتدوا عليهم» عرض کردم «ثم يقال هذا الذي كنتم به تكذبون يعني تدعون» فرمود: یعنی امیرالمؤمنین «قلت» تنزیل باین تأویل وارد است؟ فرمود: بلی.

و نیز از محمدبن فضیل مسطور است که از حضرت ابی الحسن ماضی علیه السلام سؤال کرد از این آیه شریفه «إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزیلاً». (1)

فرمود: «بولاية علي تنزیلاً» عرض کردم: این تنزیل را، فرمود: تنزیل نیست تأویل است.

و هم بهمین روایت از آن حضرت در معنی این آیه شریفه «يوم يقوم الروح والملئكة صفاً» (2) الایه مرویست که فرمود: «نحن والله المأذون لهم يوم القيمة والقائلون صواباً» محمدبن فضیل راوی عرض کرد: چه می فرمائید گاهی که تکلم می نمائید، فرمود: «نحمد ربنا، وتصلی علی نبینا، ونشفع لشیعتنا، فلا یردنا وبناء».

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه شریفه «إن الینا یا بهم* ثم إن علینا حسابهم» (3) از سماعه مرویست که با حضرت ابی الحسن اول علیه السلام نشسته بودم، و مردمان در شبانگاه مشغول طواف بودند، پس با من فرمود: ای سماعه.

«إلینا ایاب هذا الخلق، وعلینا حسابهم، فما کان لهم من ذنب بینهم و بین الله تعالی قسمنا علی الله فی ترکه لذا فأجابنا فی ذلك، و ما کان بینهم و بین الناس استوهبنا منهم وأجابوا إلى ذلك وعوضهم الله عزوجل».

و هم در آن کتاب از جمیل بن دراج مذکور است که بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم، ایشان را بحدیث جابر حدیث نمایم؟ فرمود: «لا تحدث به السفلة فیذیعوه» این حدیث را با سفله در میان میاور، چه فاش می گردانند، آیا قرائت نمودی قرآن را «إن الینا یا بهم ثم إن علینا حسابهم» عرض کردم: قرائت نموده ام، فرمود: «إذا کان يوم القيمة» چون روز قیامت در رسد و خداوند تعالی -

ص: 303

1- سوره دهر، آیه 23.

2- سوره نبا، آیه 38.

3- سوره غاشیة، آیه 25-26.

خلق اولین و آخرین را جمع گرداند، خداوند حساب شیعیان ما را بتولیت ما گذارد، پس آنچه در میان ایشان و خداوند است «حکمنای علی الله فیه» حکومت ما را تجویز فرماید و آنچه در میان ایشان و میان مردمانست، از مردمان خواهش بخشش نمائیم، و ایشان برای ما ببخشند و آنچه در میان ما و ایشان است «فتحن أحق من عفی وصفح».

و نیز در جلد دوم تفسیر برهان از محمدبن فضیل مرویست که از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام از قول خداوند عزوجل «ن والقلم وما یسطرون» سؤال کردم، فرمود: پس نون اسم رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم، والقلم اسم امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام است.

معلوم باد در شب دوشنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانیه سال یکهزار و سیصد و چهلم هجری، از دارالمؤمنین کاشان بتوسط تلگراف، بدارالخلافه طهران خبری ناگوار دادند که جناب حجة الاسلام والمسلمین ناصر الملة والدین آخوند ملا حبیب الله کاشانی علیه الرحمة والغفران بجوار رحمت یزدان پیوست و قلب جهانی را درهم شکست.

امنای دولت علیه مجلس ترحیم آن مرحوم را در مجلس شاه مرتب کرده، چند روز اعیان دولت و ارکان ملت و مملکت و اصناف اشراف و زعمای اطراف حاضر شده بمراسم تعزیت و سوگواری در نهایت اندوه و غمخواری مرعی گردید، و همچنین در مسجد جامع و مساجد و محافل دیگر از این ترتیب و آداب خودداری نکردند.

همانا این عالم عامل و عابد کامل که بعقیدت این بنده قریب بنود سال، و برطبق روایات و حکایات جمعی محترم و بصیر که ولادت آن مرحوم جنت مسکن را بر حسب تلویح و تحریر خود آن مرحوم در پاره مصنفات شریفه، در سال یکهزار و دویمست و چهل و دوم می باشد، نود و هشت سال بوده است.

یکی از کمترین دین و اعیان مؤمنین و ارکان مصنفین و علمای عاملین -

و فضلاى متبحرين و ادبای ناطقین و عرفای صحیح الیقین شمرده می آید.

و از این پیش درطی پاره کتب سابقه در ذیل خبر وفات مرحوم جنت منزلت حضرت آیه الله حجة الاسلام مقتدی الانام، عالم المعی رئیس الملة ناصر الشریعة آقای حاجی میرزا محمد تقی شیرازی علیه الرضوان، بمناسبتی از پاره علمای عصر تذکره نمودیم.

بپاره حالات این مرحوم و برادر این مرحوم یگانه فاضل کامل فقیه ادیب عدیم النظیر خبیر بصیر آخوند ملا محمد تقی برادر اصغر ایشان که یکسال قبل از ایشان در ساوه وفات کردند، و سابقه که با این خانواده و این بنده و مختصر قرابتی که در میانه بود اشارت رفته است.

و در این موقع که هر دو برادر که «لم یأت الزمان بمثلیهما» چنانکه گفته اند: (وکل أخ مفارقه أخوه) بدرود جهان نمودند، لازم دانست که در تاریخ فوت ایشان سطری چند رقم نماید.

چنانکه مذکور نمودند، جنازه مرحوم مبرور را از کاشان بشهر قم آورده در جوار حضرت معصومه بضعه امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام مدفون ساختند بطوریکه از موثقیین شنیده ام تصانیف مرحوم آخوند ملا حبیب الله که از طرف مادر شریف هم می باشند متجاوز از سیصد مجلد کتب می باشد، برخی از آنها که بخیر و انتشار رسیده، و رساله عملیه ایشان که جمع کثیری مقلد آن مرحوم هستند، بتوسط خود آن مرحوم برای این بنده از کاشان در ضمن مراسلات شریفه خودشان زیارت شده، در هر فنی هرگونه تألیفی که دارند نهایت امتیاز و اعتبار و فایده تامه دارد.

در هر صورت این دو برادر بزرگوار بسی ذیشان و با افتخار هستند، و والدایشان مرحوم آخوند ملا علی مدد ساده نیز عالمی تحریر و مجتهدی بصیر بود، چه روزگاری و روزها و ماهها و شهرها که در محضر حقایق مخبر این دو برادر عالم -

بپای رفت و فیوضات کامله که حاصل گشت و چه دریغ ها و افسوس ها که از وفات ایشان برای جمعی کثیر رویداد.

و در حقیقت وفات این دو مرحوم دو ثلمه عظیم که هیچ چیزش مسدود نتواند ساخت در ارکان اسلام بینداخت و مثل ایشان باین آسانی ها پرورده نمی شود.

این مرحوم میروور که همیشه در کاشان متوقف و در سنوات قدیمه چندسالی برای تحصیل علم و فضل در طهران، وغالباً در محضر درس و بحث مرحوم جنت آشیان مجتهد مسلم فقیه کامل مقتدای عامل آقای حاج سید حسین کاشانی اعلی الله منازلہ فی درجات الجنان، مستفید و متلمذ بودند.

و بیشتر اوقات مسکن این دو برادر، در خانه پدرم جنت مکان لسان الملك میرزا محمد تقی سپهر طاب ثراه که بالفعل مسکن بنده است می گذرانید، در کاشان و ساوه بودند.

و مرحوم ملاحیب الله در کاشان روزگار می گذرانید، و در تمام عمر بتألیف و تصنیف و ارتقای بر عرشه منبر و مواعظ و نصایح حسنه مشغول می شد، و باحکام و عمال مراوده نمی فرمود، و اهل کاشان از دل و جان بایشان می گرویدند، رحمة الله علیهم اجمعین.

در کتاب اصول کافی مسطور است که محمدبن فضیل از حضرت ابی الحسن علیه السلام در این آیه شریفه «أم یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله» فرمود: «نحن المحسودون» مائیم آن کسان که در آن فضل و فزونی که خداوند منان در ما نهاده است، مردمان بر ما حسد می برند.

بیان پاره آیتی که از حضرت کاظم علیه السلام در باب یوم الغدیر تأویل و تفسیر رسیده است

در جلد اول تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه «ومن الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر وما هم بمؤمنین» (1) مسطور است که حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

«إن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لما وقف العالم أمير المؤمنین علی بن ابیطالب فی یوم الغدیر موقفه المشهور المعروف قال: یا عباد الله أنسبونی، فقالوا: أنت محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف».

چون رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم عالم دانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در روز غدیر خم در آن موقف مشهور معروف بپای داشت، فرمود: ای بندگان خدای آباء و اجداد مرا بر شمارید، و نسب مرا باز نمائید، عرض کردند: توئی محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف.

پس از آن فرمود: ای مردمان «ألسنت أولى بکم من أنفسکم» آیا من از خود شما بنفوس شما اولی و شایسته و فرمان گذار تر نیستم.

و مفاد این عبارت خیلی دقیق است، زیرا که این اولویت وقتی حاصل تواند شد که شخصی علت وجود دیگری و در ظاهر و باطن و معانی و اسرار کسی بهمه جهت آگاه و بر مصالح و مفسد و امراض و اعراض و امور دنیویه و مقاصد اخروییه و پیش آمد حال او از بدایت وجود و تولد او و حیات و ممات و طی برازخ و حشر و نشر و انجام حال و عواقب امور و سود و زیان و معایب و محاسن او، و امثال این مسائل و مهربانی و خیر او و گذشت حالات او و موجبات صحت و سلامت و عافیت و حسن عاقبت نیک او و دفع مضار هر دو جهانی او از خود او اعلم و اقدر و ابصر باشد.

ص: 307

وگرنه چگونه می تواند دارای این مرتبت و ادعاء بس بزرگ گردد. چنان که چون در قرآن مجید و پاره آیات شریفه که بر اوصاف و اخلاق و علوم جلیله و آیات جمیله آن حضرت مشتمل است رجوع نمایند، چنانکه می فرماید:

«لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم». (1)

و می فرماید «الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوباً عندهم في التوراة والانجيل يأمرهم بالمعروف وينهيهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم إصرهم والأغلال التي كانت عليهم فالذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي أنزل معه أولئك هم المفلحون* قل يا أيها الناس إني رسول الله إليكم جميعاً الذي له ملك السموات والأرض لا إله إلا هو يحيي ويميت فآمنوا بالله ورسوله النبي الأمي الذي يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون». (2)

معنی و تفسیر این آیات در طی این کتاب مذکور شده است، و در اینجا برای شاهد مطلب خود می گوئیم: خدای تعالی در شأن و صفات این حضرت می فرماید رسول و فرستاده پروردگار است و چون جبرائیل نیز رسول خوانده می شود برای این که اسباب انکار منکرین نباشد می فرماید پیغمبر خداوند است.

و نیز برای اثبات مدعا و دفع عذر مخالفان مذهب می فرماید: این پیغمبر امی و ناخوانده و نانویسنده است و نیز برای تأکید می فرماید: نام و صفت او در توریة و انجیل مذکور است، و بعد از آن برای این که معلوم فرماید بر همه پیغمبران برگزیدگی دارد، در صفات حسنه اش می فرماید:

این پیغمبر آن کسی است که مردمان را بمعروف و کردار نیک مأمور، واز منکر و ناپسند و آنچه زیان دنیا و آخرت دارد منهی می دارد و می فرماید: حلال -

ص: 308

1- سوره توبه، آیه 129.

2- سوره اعراف، آیه 156-157.

می کند طبیعت را، یعنی عالم بطبیعت و حقایق و حکم اشیاء و خباثت آنهاست، چه اگر عالم نبودی و ممیز خبیث و طیب نمی شدی، چگونه آمر و ناهی از آن شدی.

و همچنین از اوصاف مبارکه اش اینست که وضع اصرر و أغلال و زحماتی که براهم سالفه بود می فرماید، این نیز تابع علم و حکمت متقن و کامل و استوار است که خود را از روی علم و حکمت و مقام و منزلتی که دارد آسایش بخشد.

و بعد از آنکه خدای تعالی این اوصاف را مذکور می دارد، آن وقت می فرماید آنانکه چنین پیغمبری را که دارای این اوصاف و اخلاق و شأن و مقام و علم و حکمت و فضل و معرفت است، تعظیم و نصرت نمایند و آن نور را که با اوست و عبارت از قرآن یا وصی آن پیغمبر علی بن ابیطالب علیه السلام باشد، و دنیا و آخرت از فروز نور مبارك و علم و حکم و معارف او آکنده و روشن است، متابعت نمایند، از عذاب رستگار و ثواب برخوردار باشند، و چنین پیغمبری می تواند مبعوث بتمام مخلوقات باشد.

و برای تأکید نیز تجدید همین کلام را در آیه بعد فرمود، و برای عظمت و جلال این پیغمبر گرامی از آیات جلال و کبریای پروردگار که این رسول را فرستاده یاد نمود، و متابعت سخنان چنین پیغمبر را موجب هدایت شمرد.

و پاره تفاسیری که در این آیه شریفه گفته اند و بأمیر المؤمنین علیه السلام راجع می شود، در پایان این فصل برای ساختن اصل اصیل مسطور خواهد شد.

و نیز در اوصاف این پیغمبر می فرماید «و هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفي ضلال مبین، تا آنجا که میفرماید «ذوالفضل العظیم» (1).

رفتار و کردار آن حضرت در ایام زندگانی شریفش با عموم مخلوق برای اصلاح النفوس و ترقیات ایشان و گفتار و کردار آن حضرت در حال احتضار و مسئلت های در حضرت پروردگار برای اصلاح حال ایشان در آخرت، بآن شرح و بسط که در-

ص: 309

کتاب مناسبه مسطور است، و عامه و خاصه بر آن اتفاق دارند.

و کلمه طيبه «أنا و علي أبوا هذه الامة» بر این معنی، و نیز بر اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام «بهم من انفسهم» شاهد و حاکمی است، پس این ادعا و شایستگی برای کسی است که دارای شئونات، و از جانب خداوند قدیر بر انجام و اتمام و اکمال آنچه بگوید و وعده نهد، قادر و توانا باشد.

و بطوری که مشهور و مستند باسناد صحیحه است، این صفات و آیات، جز در وجود مبارک حضرت خاتم النبیین و اوصیاء معصومین او موجود نیست.

و سایر کسانی که خود را وصی و ولی و وکیل و خلیفه و اولوا الأمر خواندند، حالات ایشان نسبت باین امت برعکس این بود.

زیرا که خودشان غالباً چنان که در حالات خود ایشان تا پایان خلفای بنی عباس بفسق و فجور و کفر و زندقه و فواحش و ارتکاب محرمات و اجتناب از امر بمعروف و نهی از منکر و حرس بهواجس نفسانی و معاصی کبیره کثیره، و قتل ائمه و مؤمنین و امنای دین، و اوصیای سید المرسلین و هدم ارکان اسلام، و نسخ احکام شرع متین، و انبساط بساط ظلم، و ترک قوانین اسلامی و نوامیس اسلامی موع و حریص، و برقانون جابره و آداب جاهلیه و ترویج اعمال و افعال مذاهب مختلفه ساعی بودند.

و معذک خود را خلیفه و امیرالمؤمنین و اولی الامر می خواندند، و ببطالت بگذرانیدند، و مشغول ذمه مسلمانان تا پایان جهان شدند، و با این تاریکی و ظلمت خود را خورشید نیکو طلعت شمردند.

و با این که از باطن حال و سوء اعمال و وخامت آخرت خود باخبر، و در خاتمت روزگار خود آنگونه در حال حسرت و ندامت و از پیش آمد قهر و غضب الهی و عذاب و عقاب نامتناهی، تا چند اظهار اندوه و ملالت می نمودند، و کلمه «الآن وقد عصیت» را بگوش خود در آن وقت نیوشا، و بچشم خود که در آن حال بینا و بقلب خود که در آن هنگام توانا بود مکافات خود را می دیدند و می شنیدند -

و می دانستند و چاره نمی توانستند، و با حسرتی که نه پایش، و ضجرت و اندوه مشقتی که نه انجامیش جان از آن می کنند و آنجا که باید می رفتند.

پس نشاید که بگوید نك انا *** کو همه تاریکی است و در فنا.

بالجمله مردمان در جواب رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم عرض کردند: بلی یا رسول الله، ای فرستاده خدای، تویی اولی با نفس، پس رسول خدای نظری بآسمان بر آورد و عرض کرد «اللهم انی اشهدک بقول هؤلاء» بار پروردگارا من ترا شاهد می گیرم بسخن این گروه، و این کلمه را سه دفعه عرض کرد.

پس از آن فرمود: «ألا فمن كنت مولاة و أولى به فهذا مولاة و أولى به، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله». بدانید و آگاه باشید که هرکس را که من مولای او و اولی باو و شایسته تر از خود او باو هستم، اینک علی مولای او و اولی به اوست، بار خدا دوست بدار کسی که او را دوست بدارد، و دشمن بدار آن کس را که دشمن او باشد، و یاری کن یاور او را، و مخذول فرمای کسی را که خذلان او را بخواهد.

پس از آن فرمود «قم یا أبا بکر فبیاع له بامرة المؤمنین» ای ابوبکر برخیز و با امیرالمؤمنین بامارت بیعت کن، ابابکر برخاست، و بهمان طور بیعت کرد، بعد از آن فرمود: ای عمر برخیز و با علی بامارت مؤمنین، بیعت بکن، عمر برخاست و بیعت نمود «ثم قال بعد ذلك لتمام التسعة ثم لرؤساء المهاجرین والأنصار فبیاعوا کلهم».

چون آن جماعت تماماً بیعت کردند، از میان ایشان جناب عمر بن خطاب برخاست و عرض کرد «بخ بخ یا ابن ابیطالب أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة» خه خه ای پسر ابوطالب همانا در حالی بامداد نمودی که مولای و آقای من و هر مؤمن و مؤمنه هستی، پس از این مطالب حاضران متفرق شدند و امام علیه السلام «وکدت علیهم العهود والمواثیق» براین بیعت عهد و پیمان مؤکد و استوار ساختند.

پس از آن قومی از متمرذین جبابره خودشان در میان خود توطئه دیدند -

که اگر برای محمد صلی الله علیه واله وسلم یعنی موتی و مرگی روی داد، هر آینه این امر را یعنی امارات مؤمنان را از علی علیه السلام بر میتابانیم و متروکش نخواهیم داشت، «فَعَرَفَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ» خدای راز دل ایشان را بدانست.

و آن جماعت در حضرت رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم می آمدند و عرض می کردند «لَقَدْ أَقَمْتِ عَلَيْنَا أَحَبَّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكَ وَإِلَيْنَا، وَكَفَيْتِنَا بِهِ مَوْئِنَ الظُّلْمَةِ وَالْجَبَابَةِ فِي سِيَاسَتِنَا» همانا در امور و اعمال ما کسی را بر ما بامارت و ریاست برپای داشتی که از تمام مخلوق خدایی بسوی خدا و بسوی تو و بسوی ما محبوب ترین آفریدگانست و بوجود مبارک او ما را از احمال ظلمه و اثقال جباریه آسایش بخشیدی و در سیاست ما آرامش دادی.

«و علم الله في قلوبهم خلاف ذلك مواطاة بعضهم لبعض أنهم على العداوة مقيمون، ولدفع الأمر عن مؤثره مؤثرون» و خداوند تعالی از مخالفتی که در قلوب این مردم منافق و قراردادی که با خود نمودند، که در تمام ایام روزگار بر عداوت امیرالمؤمنین و گردانیدن حق را از ذیحق ثابت و مقیم و مستبد هستند.

پس خداوند تعالی رسول خدای را از اسرار مکنونه و نفاق و شقاق ایشان را خبر داد، پس فرمود: ای محمد «من الناس من يقول آمنا بالله الذي أمرك بنصب علي أماماً وسائساً لأمتك ومدبراً، وما هم بمؤمنين بذلك، ولكنهم مواطنون على إهلاكك وإهلاكه يواطنون أنفسهم على التمرد على علي عليه السلام إن كانت بك كاتنة».

و از طبقه مردمان کسی باشد که می گوید ایمان آوردم بان خداوندی که امر فرمود ترا بنصب نمودن علی علیه السلام را بامامت و امارت و سیاست و تدبیر امور امت تو، لکن باین کار و گفتار مؤمن و صادق نیستند، بلکه خویشتن را بر تمرد بر علی علیه السلام بعد از وفات تو آماده نموده اند.

و در ذیل این آیه شریفه «يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»⁽¹⁾ با خدای تعالی و کسانی که ایمان آورده اند، بخدعه و فریب -

ص: 312

کار می کنند، و حال این که جز با نفوس خودشان خدیمت نمی ورزند و خودشان شاعر و عارف بآن نیستند، یعنی با مؤمنین می گویند با خدای ایمان آورده، و حال این که دروغ می گویند و از عذاب و عقابی که برای آنها می باشد آگاه نیستند.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «فاتصل ذلك من موأطاتهم في علي وقيلهم في علي وسوء تدبير هم عليه برسول الله صلى الله عليه واله وسلم، چون این توطئه و سخنان و تدابیر ناصواب آن مردم منافق بحضرت رسول الله پیوست، آنان را بخواند و معائب ساخت، و ایشان در ایمان و سوگند جهد و کوشش کردند.

و نخستین ایشان عرض کرد: ای رسول خدای، سوگند با خدای «ما اعتدت بشيء كاعتدادي بهذه البيعة» تاکنون در هیچ امری این گونه اعتداد و ایستادگی و استبدادی که در قبول این بیعت کرده ام نکرده ام و بتحقیق امیدوارم که بسبب این بیعت و برکت آن قصور بهشت برای من مفتوح گردد و خدای تعالی از برترین نازلین و ساکنین در آن مقرر دارد.

و شخص دوم آن جماعت عرض کرد: پدرم و مادرم فدای تو باد ای رسول خدای، بدخول در بهشت و نجات از آتش جز باین بیعت وثوق دیگر ندارم، سوگند با خدای مسرور نمی دارد مرا «إن نقضتها أو نكثت بها ما أعطيت من نفسي ما أعطيت، وأن لي طلاع ما بين الثرى إلى العرش لألى رطبة وجواهر فاخرة» مقصود این که اگر تمام فضای آسمان ها و زمین ها را تا صفحه عرش آکنده از جواهر زواهر و مروارید غلطان کنند، و مرا در عوض این نقض و نکث عهد دهند، این بیعت را نقض نمی کنم.

شخص سوم آنها عرض کرد: یا رسول الله «لقد صرت من الفزع بهذه البيعة إلى السرور والفسخ من الأمال في رضوان الله ما بقيت أنته لو كان على ذنوب أهل الأرض كلها المختصت عنى هذه البيعة، وحلف على ما قال من ذلك، ولعن من بلغ عنه رسول الله خلاف ما حلف عليه».

از برکت این بیعت همایون از آن فزع و جزع و نومیدی و یاس که در دل -

داشتیم، بسرور و امیدواری برضوان خدای بآن درجه پیوستیم که اگر گناهان تمام خلق جهان بر گردن من بودی، سبب این بیعت برداشته شدی و بر این سوگند خورد، و بر آن کس که خلاف آن را در حضرت رسول معروض داشته بود لعنت فرستاد.

و از آن پس سایر جبابره متمردين بعد از ایشان همان گونه اعتذار آوردند، پس خداوند تعالی با محمد صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: «يخادعون الله يعني يخادعون الرسول بايمانهم بخلاف ما في حوائجهم والذين آمنوا كذلك أيضاً الذين سيدهم وفاضلهم على بن ابيطالب عليهما السلام، ثم قال: وما يخدعون إلا أنفسهم ما يضر ون بتلك الخدعة إلا أنفسهم».

این خدیعت را که خدای تعالی می فرماید با خدای بجای آوردند، مقصود خدیعتی است که با رسول خدای در سوگندهای خود برخلاف آن چه بدل اندر داشتند و در خلافت و بیعت یا امیر المؤمنین علیه السلام بنفاق و شقاق بکار بردند، و ضرر این خدیعت جز بنفوس خودشان عاید نمی شود.

«فان الله غنى عنهم و عن نصرتهم لولا إنها لهم لهم لما قدروا على شيء من فجورهم و طغيانهم ، وما يشعرون أن الأمر كذلك وأن الله يطلع نبيته على نفاقهم وكفرهم وكذبهم ويأمره بلعنهم في لعنة الظالمين الناكثين وذلك اللعن لا يفارقهم في الدنيا يلعنهم خيار عباد الله، وفي الآخرة لهم شدايد عذاب الله».

و همانا خداوند غنی بالذات از این جماعت و از نصرت ایشان بی نیاز است، اگر ایشان را مهلت نمی داد، قادر بر آن فجور و طغیان نبودند، و نمی دانند که امر چنین است و خدای تعالی پیغمبر خود را بر نفاق و کفر و کذب ایشان آگاهی داد، و او را امر فرمود که ایشان را در زمره لعنتی که بر ظالمان ناکسان می کند، لعنت فرماید، و این لعن در دنیا از ایشان مفارقت نکند و بندگان نیک برگزیده خدای آنان را لعنت کنند و در آخرت بعذاب شدید خداوند دچار گردند.

و در این آیه شریفه «في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً و لهم عذاب أليم بما -

كانوا يكذبون» (1) در دل‌های ایشان که محل اعتقاد است بیماری نفاق است بيفزود، خدای تعالی ایشان را بیماری نفاق و غم و اندوه ایشان را بزیادت آورد و مر ایشان راست در آخرت عذابی دردناک، بسبب آنچه با مؤمنان دروغ می گفتند از دعوی اسلام و اظهار ایمان.

حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما فرمود: «إن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لما اعتذروا هؤلاء بما اعتذروا به وتكرم عليهم بأن قبل ظواهرهم ووكّل بواطنهم إلى ربهم» همانا رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم چون آن گروه منافق زبان باعتذار برگشودند و آن معذرت بجستند، عذر ظاهر ایشان را بپذیرفت و بر ایشان تکریم فرمود و باطن‌های ایشان را پیروردگار ایشان موکول نمود.

«أتاه جبرئيل فقال: يا محمد العلي الأعلى يقرء عليك السلام ويقول لك: اخرج هؤلاء المردة الذين اتصل بك عنهم في علي ونكثهم لبيعتهم وتوطئتهم نفوسهم على مخالفتهم علياً أن يظهر من العجائب ما أكرمه الله به من طاعة الأرض والسماء له وسائر ما خلق الله بما أوقفه موقفك وأقامه مقامك، ليعلموا أن ولي الله علي غني عنهم وأنه لا يكف عنهم انتقامه إلا بأمر الذي له فيه وفيهم التدبير الذي هو بالغه والحكمة التي هو عامل بها وممض لما يوجبها».

جبرئیل بحضرت رسول پیامد و تبلیغ سلام خداوند علی اعلی را بنمود و عرض کرد: خداوند می فرماید این جماعت ماردین را که خبر نکث بیعت ایشان در حق علی و توطئه نفوس ایشان بر مخالفت علی بتو پیوست، بیرون فرست تا از آن آیات و علامات عجیبه که خداوند تعالی مکرم داشته است، علی را بآن.

از حیثیت فرمانبرداری زمین و آسمان و سایر آفریدگان یزدان نسبت باو و این که او را در موقف جلیل و مقام جمیل واقف وقائم فرموده است تا این مردم منافق تا کث البیعه مخالف را معلوم آید، که ولی خداوند تعالی علی، از ایشان بی نیاز است، و خداوند تعالی بآن تدبیر و حکمت که خودش عامل و بآنچه موجب آنست ممضی است انتقام او را از ایشان می کشد.

ص: 315

پس رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم آن جماعتی را که رسیده بود، در امر علی علیه السلام، و مواظبات ایشان بر مخالفت آن حضرت امر بخروج فرمود، و از آن پس با علی علیه السلام در آن هنگام که بدامنه پاره کوه های مدینه استقرار گرفته بود، فرمود: ای علی «إِنَّ اللَّهَ أَمْرٌ هُوَ لَاءُ بِنَصْرَتِكَ وَمَسَاعِدَتِكَ وَالْمَوَاطِبَةِ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ وَالْجِدْفِي طَاعَتِكَ، فَاِنْ أَطَاعوكَ فَهِيَ خَيْرٌ لَهُمْ يَصِيرونَ فِي جَنَانِ اللَّهِ مَلوكًا خَالدينَ نَاعِمينَ وَإِنْ خَالقوكَ فَهِيَ شَرٌّ لَهُمْ يَصِيرونَ فِي جَهَنَّمَ خَالدينَ مَعذِبينَ».

بدرستی که یزدان تعالی این مردم را بیاری و همراهی با تو و مواظبت بر خدمت و جدو کوشش در اطاعت فرمان کرده است، پس اگر باطاعت و فرمانبرداری تو برونند، از بهر ایشان بهتر و خوبتر است، و در بهشت یزدان و بساتین جنان جاویدان در حالت سلطنت خالد و ناعم باشند، و اگر بمخالفت تو پردازند جای در دوزخ و مخلد در عذاب بگذرانند.

پس از آن رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم با آن جماعت فرمود: بدانید که اگر باطاعت علی بگذرانید، سعادت یابید و اگر مخالفت جوئید شقی و بدبخت گردید، و خداوند تعالی علی را بآن کس که زود باشد که او را بشما بنماید و بآن چه بزودی او را ببینید، از شما بی نیاز گرداند.

رسول خدای با علی علیه السلام فرمود: ای علی، بخواه از پروردگار خودت بجاه محمد و آل طیبین او که تو بعد از وی بزرگ و سید ایشان بباشی «أَنْ يَقلِبَ لَكَ هَذِهِ الْجِبَالَ مَاشِئتَ» تا این کوه ها را بهر چه تو خواهی بدانگونه بگرداند.

علی علیه السلام از پروردگار خود این را بخواست، و کوه منقلب بسیم سفید شد، پس از آن جمله کوه ها آن حضرت را ندا کردند و عرض کردند: ای علی، ای وصی فرستاده پروردگار عالمیان، همانا خداوند تعالی ما را برای او آماده ساخته، اگر خواهی و اراده فرمائی که ما را در امر خود اتفاق نمائی، پس هر وقت ما را بخوانی اجابت فرمانت را می کنیم تا امر و حکم تو در مامعنی و جاری گردد، و قضا و فرمان تو در ما نفوذ گیرد.

پس از آن تمام آن جبال بزر سرخ منقلب گردید، و همان مقاله کوه فضا را بعرض رسانید.

پس از آن منقلب بمشك و عنبر و عبیر و جواهر و یواقیت شده «وكل شيء منها ينقلب إليه» پس از آن ندا می کرد: ای ابوالحسن امی برادر رسول الله بالجمله مسخر تو هستیم، هر وقت خواهی ما را بخوان.

بعد از آن رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم فرمود: خدای بمحمد و آل طیبین او که بعد از محمد رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم و سید و آقای آل او هستی، بخوان تا اشجار و درخت های این جبال را مردمی تمام سلاح و سنگ های آن را و سنگ های این جبال را شیرها و پلنگها و افعی ها بگردانند.

علی علیه السلام آنگونه دعا نمود، پس آن جبال و زمین ها و پشته ها و قرار ارض از مردمانی شاکی السلاح که هر تنی از ایشان باده هزار تن رجال نامدار کارزار موافی بودند منقلب شد، و از شیرها و پلنگها و افاعی چندان بیامدند که آن کوه ها و زمین ها و پشته ها را فرو گرفتند.

همه ندا همی کردند: ای علی، ای وصی رسول الله اینک ما را خدای تعالی مسخر تو فرموده است و مأمور باجابت تو ساخته، هر وقت ما را بخوانی که هرکس را که ما را بر آن مسلط هستیم، از بیخ و بن ایشان را بر می کنیم، پس هر وقت می خواهی ما را بخوان تا بآنچه خواهی اجابت کنیم و بهره امر فرمائی اطاعت نمائیم.

ای علی، ای وصی رسول الله امر همانا ترا در حضرت یزدان آ نشان عظیم است، که اگر از خدای سؤال کنی «أن يصير لك أطراف الأرض و جوانبها هيئة واحدة كصورة كيش لفعول، أو يحط لك السماء إلى الأرض لفعول، أو ينقل لك الأرض إلى السماء لفعول، أو يقلب لك ماء بحارها الاجاج ماء عذباً أو زيبقاً أو باناً (1) أو ماشئت من أنواع الأشربة والأدهان لفعول، و لو شئت أن يجعل ساير الأرض -

ص: 317

1- بان درختی است که از برای دانه آن چربی و روغن است، که برای سودا مفید است.

تا کره زمین و اطراف و جوانب زمین را یک هیئت مانند صورت قوچی بگرداند، البته می فرماید، با این که آسمان را بزمین فرود آرد، یا زمین را با آسمان برافرازد، هر آینه چنان می کند یا آب دریاها را که تلخ و شور ناگوار است، جمله را آب شیرین خوشگوار یا سیماب یا درخت بان یا آنچه بخواهی از انواع اشربه وادهان نماید، البته چنان می کند و اگر بخواهی که دریاها منجمد گردد، یا سایر زمین مانند دریاها بگردد، البته چنان می فرماید، هیچ غمگین نکند ترا ترمرد این متمردين و خلاف این مخالفين.

«فكأنهم بالدنيا قد انقضت بهم كأن لم يكونوا فيها، وكأنهم بالآخرة إذا وردت عليهم كأن لم يزالوا فيها».

پس گوئیا این مخالفين و متمردين که در این دار بی بقا هستند، چون مدت ایشان پپایان و شاطر مرگ نمایان، اگرچه هزاران سال جهان بر نوشته باشند، هیچ آنی در آن نبوده اند، و گوئیا چون روزگار واپسین برایشان کمین برگشاید و آن شداید و مخائل اخروی را دیدار نمایند، همیشه بر آن حال پایدار هستند.

ای علی همانا آن کس که آن جماعت را با حالت کفر و فسوق که دارند، و ترمردی که از اطاعت تو می نمایند مهلت داد، همان کسی است که فرعون ذو الاوتاد و نمرودبن کنعان و مدعیان خدائی صاحبان طغیان و طاغی ترین طاغیها ابلیس رأس ضلالات را مهلت بداد.

یعنی خداوند حکیم باقتضای حکمت بالغه هرچه خواهد می کند، تو و این جماعت برای دارفنا و سرای فانی خلقت نیافته اید، بلکه برای دار بقا و سرای جاوید آفریده شده اید ولکن شماها از سرائی بدیگر سرای نقل می شوی.

«ولا حاجة بربك إلى من يسومهم ويرعاهم، لکنه أراد تشریفك عليهم و ابانتك بالفضل فيهم، ولو شاء لهداهم».

و پروردگارت را هیچ حاجتی بآن نمی رود که این گروه را رعایت و پرورش دهد، لکن می خواهد شرافت و برتری را بر ایشان و روشن نمودن فضل و فضیلت ترا در میان ایشان، و اگر بخواهد و مشیتش علاقه بگیرد، هر آینه ایشان را هدایت فرماید.

می گوید: آن قوم چون این بینات و مشاهدات و معجزات و عظمت قدر را اضافه آنچه از مرض ایشان درباره رسول خدا و علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما داشتند شدند، قلب ایشان مریض شد، و خداوند تعالی در این مورد فرمود:

«فی قلوبهم مرض، یعنی قلوب هؤلاء المتمردين الشاکین الناکثین لما أخذت علیهم من بیعة علی علیه السلام، فزادهم الله مرضاً، بحيث تاهت له قلوبهم، جزاء یمادیتهم من هذه الآیات والمعجزات، ولهم عذاب أليم بما كانوا یکذبون، فی قولهم إنا علی البیعة والعهد مقیمون».

دلهای این جماعت متمردين شکاکان که از ایشان بیعت شکنان گاهی که از ایشان بیعت علی علیه السلام را بخلافت و ولایت بگرفتند، پس خداوند تعالی بر مرض ایشان بیفزود، و در آنجا که قلوب ایشان در امر بیعت آن حضرت سرگشته و متحیر و و متحیر و متکبر شده بود، بمکافات آن آیات و معجزاتی که بدیدند، و منکر شدند، و مر ایشان راست عذابی دردناک، بسبب آن دروغی که می گفتند که ما بر بیعت و عهد ایستاده هستیم، یعنی می گفتند و دروغ بود.

و در این آیه شریفه «وإذا قیل لهم لا تقسدوا فی الأرض قالوا انما نحن مصلحون * ألا إنهم هم المفسدون ولكن لا یشعرون» (1).

و چون با منافقان بگویند فساد و تباهی در زمین مکنید، بارتکاب عصیان و طغیان، در جواب گویند: جز این نیست که ما مصلحان هستیم، و هرچه کنیم بر طریق صلاح و ثواب است، بدانید ای گروه مؤمنان که این منافقان خود مفسدان و تباهکارند، و لکن خود نمی دانند که مفسد هستند، و عمل ایشان بر وجه -

ص: 319

امام حسن عسکری می فرماید: امام عالم موسی بن جعفر علیهم السلام فرمود: «إذا قیل لهؤلاء الناکثین للبیعة فی یوم الغدیر لا تفسدوا فی الأرض باظهار نکث البیعة لعباد الله المستضعفین، فتشوشون علیهم دینهم و تحیرونهم فی دینهم ومذاهبهم.

قالوا إنما نحن مصلحون لأننا لا نعتقد دین عمل ولا غیر دین محمد، ونحن فی الدین متحیرون فنحن نرضی فی الظاهر عمداً باظهار قبول دینہ و شریعتہ، ونقضی فی الباطن علی شہواتنا فنمت مع والترف (1) وتعتق أنفسنا من رق دین محمد ونکفها من طاعة علی لکیلا نذل فی الدنیا كما قد توجهنا عنده و إن اضمحل أمره کذا قد سلمنا من أعدائه».

حضرت کاظم علیہ السلام در تفسیر آیه شریفه مذکوره می فرماید: چون با این جماعتی که نکث بیعت علی علیه السلام را در روز غدیر خم نموده، گویند: از این نکث بیعت و مخالفت امر پروردگار و رسول مختار و اظهار این نکث بیعت موجب فساد در صفحه زمین و عباد الله مستضعفین و تشویش خاطر و تحیر و سرگشتگی ایشان در دین ایشان و امور دینیہ ایشان و مذاهب ایشان نشوید و ایشان را که ضعیف الایمان هستند متحیر و آشفته خاطر مسازید.

در جواب گویند: جز این نیست که ما اصلاح کننده ایم، زیرا که ما بدین محمد و دین غیر محمد صلی الله علیه و اله وسلم معتقد نیستیم و در امر دین و هرگونه آئین متحیریم، و بر حسب ظاهر محمد را باظهار قبول کردن دین و شریعت او راضی می داریم.

و اما در باطن بآنچه نفوس ما خواهان و طباع ما را میلانست حکومت می رانیم و برخوردار و متنعم و کامکار می شویم و خویشان را از رقیب این محمد صلی الله علیه و اله وسلم آزاد و از طاعت علی آسایش و محفوظ می نمائیم، تا بر حسب ظاهر در دنیا لغزش نیابیم، و نزد محمد صلی الله علیه و اله وسلم بهمان و جاهت بگذرانیم و اگر امر او و کار او مضمحل شود، بواسطه این حال نفاق و عدم توافق ظاهر با باطن از گزند دشمنان او سالم بمانیم.

«قال الله عزوجل ألا إنهم هم المفسدون» بدانید ایشان خودشان مفسد هستند «بما يفعلون من امور أنفسهم» بسبب اعمال ایشان برطبق مشتهیات نفسانی و وساوس شیطانی، زیرا که خداوند تعالی پیغمبر خود را از نفاق ایشان بیگانه‌نموده بود و رسول خدای لعن فرمود آنکسان منافق مخالف را و مسلمانان را بلعن بر آنها امر فرمود.

و بعلاوه دشمنان مؤمنان را هم وثوقی و اعتمادی باین منافقان نماند، چه بدانستند که این جماعت منافق با ایشان نیز نفاق می ورزند، چنان که با اصحاب محمد صلی الله علیه و اله وسلم بورزیدند، لاجرم برای این منافقان نزد اعدای مسلمانان قدر و منزلتی نماند، و رتبت و مکانت موثقی نیافتند.

و در این آیه شریفه «وإذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء ألا إنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون» (1).

و چون رسول یا مؤمنان با این جماعت منافقان مخالفان گویند: ایمان بیاورید بدل، چنانکه مردمان ایمان آوردند، گویند با خود یا با قوم خود: آیا ایمان بیاوریم چنانکه ایمان آورده اند سفها و بیخردان، بدانید ای مؤمنان، که ایشان خود سفها و جاهلان و بیخردان هستند، لکن ندانند که چیزی ندانند.

موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر این آیه مذکوره فرمود: و چون گفته شود با این نکث کنندگان بیعت «قال لهم خيار المؤمنین» یعنی این گوینده برگزیدگان مؤمنان هستند مانند سلمان و ابوذر مقداد و عمار که با آن جماعت ناکث گویند.

ایمان بیاورید بر رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم و بعلی صلوات الله علیه که رسول خدای او را در موقف و مقام خودش بازداشت، و اقامت داد و مصالح دین و دنیا را بتمامت منوط بدو گردانید.

پس ایمان بیاورید باین پیغمبر «وسلموا لهذا الامام وسلم و الظاهره و باطنه كما آمن الناس المؤمنین و نسبت باین امام انا باطناً و ظاهراً» سر بتسلیم در آورید، چنانکه مردمان مسلمان مانند: سلمان و ابوذر و عمار ایمان آوردند.

در جواب گویند: «المن يفضون إليه لا هؤلاء المؤمنین لأنهم لا يجترون علی -

ص: 321

مکاشفتهم بهذا الجواب، ولكنهم يذكرون لمن يفضون إليه من أهليهم الذين يتقون بهم» با کسانی که محارم و محل وثوق و اطمینان ایشان بودند، آیا ایمان بیاوریم، چنانکه سفها ایمان آوردند، مقصود ایشان سلمان و اصحاب او بودند.

«لما اعطوا علينا خالص ودهم ومحض طاعتهم، و كشفوا رؤسهم لموالاته أوليائه و معاداة أعدائه، حتى إذا اضمحل أمر تحمل طحطحهم (طو حهم خ) أعدائه وأهلكهم سائر الملوك والمخالفين لمحمد صلى الله عليه واله وسلم، أى فهم بهذا التعرض لأعداء محمد جاهلون سفهاء».

چون ایشان با ما بخلوص عقیدت و صدق طاعت خودشان عنایت ورزیدند و بدوستی دوستان او و دشمنی دشمنان آشکارا سخن کردند، ما نیز بر حسب ظاهر چنان کنیم.

تا گاهی که محمد صلی لله علیه واله وسلم جانب اضمحلال سپارد، و دشمنان ایشان برایشان چنگ دراندازند، و سایر ملوک و مخالفین محمد صلی الله علیه واله وسلم یاران او را دستخوش هلاک نمایند، و این جماعت که باین عقیدت هستند و تعرض باعدای محمد صلی الله علیه واله وسلم می باشند، جاهل و نادان می باشند.

«قال الله عزوجل ألا إنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون» با عقول و آراء خفیفه می باشند و کسانی باشند که «لم ينظروا في أمر محمد حق النظر فيعرفوا نبوته ويعرفوا به صحة ما ناوله لعلی علیه السلام من أمر الدين والدنيا حتى بقوا لتركهم تأمل حجج الله جاهلين وصاروا خائفين و جليين».

محمد صلی الله علیه واله وسلم وذریته و من مخالفیهم لا- یأمنون أنه يغلب فيهلكون معه، فهم السفهاء حيث لا- يسلم بنفاقهم هذا الالمحبة المؤمنين، ولا- محبة اليهود و سائر الكافرين وهم يظهرون لمحمد صلى الله عليه واله وسلم موالاته وموالاته أخيه على عليه السلام، ومعاداة أعدائهم اليهود والنواصب، كما يظهرون لهم من معاداة عدل الله وعلی صلوات الله علیه».

که با نظر بینش و دیده حقیقت نگر در کار محمد صلی الله علیه واله وسلم نگران نگشتند، تا مقام -

و منزلت نبوت و صحت کردار او را در ولایت و امارت علی علیه السلام و تقویض امر هردو جهان مردم جهان را باز دانند، و بایمان مؤکد و ایمان مؤید شوند چندان که از آن حیث و تأمل و تعمق در کار حجج اله را متروک نهادن نادان و جاهل شدند و از این روی و رویت ناپسند از رسول خدا و ذریه طاهره و از مخالفان ایشان که ایمان نیاوردند و با ایشان نیز وثوق نداشتند، خوفناک و باطش دل گردیدند.

و عدم ایمان آنها از آنجا بود که می گفتند محمد صلی الله علیه و اله وسلم را غلبه نخواهد بود، لاجرم ایشان نیز با آن حضرت دچار هلاکت می شوند، پس این گروه و با این عقیدت که بواسطه نفاقی که در سرشت داشتند، غلبه آنحضرت را مسلم نمی دانستند، و گمان هلاکت خود را با آن حضرت داشتند، سفیه و نادان و نابخرد باشند.

این حال و اندیشه نه از روی دوستی با مؤمنان، و نه دوستی با جماعت یهود و سایر کافرین بود، و این جماعت منافقان سفیه در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم اظهار دوستی با آن حضرت و دوستی با برادر گرامی او و دشمنی با دشمنان ایشان که مردم یهود و نواصب هستند، همان طور که با یهود و نواصب که می رسیدند از دشمنی خودشان با محمد و علی صلی الله علیهما اظهار می نمودند.

و در این قول خدای تعالی «وإذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنما معكم إنما نحن مستهزؤن * الله يستهزيء بهم ويمدهم في طغيانهم يعمهون» (1).

و چون این جماعت منافقان با مؤمنان ملاقات نمایند از روی نفاق گویند: مانند شما بمحمد صلی الله علیه و اله وسلم ایمان آورده ایم، و بکتاب او گرویده ایم، و چون در خلوت با جماعت کفر و ضلالت برسند، گویند ما برکیش و آئین شما هستیم، و در این لفظ «آمنا» که با محمد و محمدیان گوئیم استهزاء و سخریه کنیم.

خداوند جزاء سخریه و کفر استهزاء ایشان را می دهد، و فروگذار می فرماید-

ص: 323

ایشان را در سرکشی و طغیان ایشان درحالتی که از طریق حق و سیل صواب حیران و سرگردان هستند.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر این آیه مذکوره فرمود: و چون این جماعت که بیعت را نکث کردند و بر مخالفت علی علیه السلام و دفع کردن امر ولایت و خلافت را از آن حضرت ملاقات می نمودند، کسانی را که ایمان داشتند:

«قالوا آمنا کایمانکم إذا لقوا سلمان ومقداد وأبازر وعماراً قالوا آمنا بمحمد وسلّمنا له بیعت علیه وفضله، وأنفذنا لأمره کما آمنتم».

می گفتند همان طریق که شما ایمان آوردید، ما بمحمد صلی الله علیه واله وسلم ایمان آوردیم، و ما بیعت علی وفضل علی علیه السلام را مسلم می شماریم، و امر و فرمان او را نافذ می گردانیم.

همانا اولی و دومی و سومی آن جماعت منافق تا نهمین ایشان، بسیار بودی که در پاره طرف خود که می سپردند، با سلمان و اصحاب او ملاقات و تصادف می جستند، و از ایشان اظهار اشمئزاز می نمودند «قالوا هؤلاء أصحاب الساحر و الأهوج» این جماعت اصحاب ساحر و اهوج یعنی محمد و علی صلوات الله علیهما هستند «هوج» بتحریرک یعنی طول در عمق و طیش و تسرع است.

«ثم یقول بعضهم لبعض احترزوا منهم لا- یقفوا من فلتات کلامکم علی کفر محمد صلی الله علیه واله وسلم فیما قاله فی علی علیه السلام، فیقفوا علیکم فیکون فیهم هلاکم».

از آن پاره با پاره گفتند: از این جماعت بپرهیزید، و این فلتات و زلات پس کلام شما را که در کفر محمد در آنچه در حق علی گفته است، نشنیده باشند، و بر حال شما واقف نشوند و موجب هلاک و دمار شما گردد.

«فیقول أو لهم انظروا إلى کیف أسخر منهم وأکف عادیتهم عنکم» شخص نخستین آن منافقان در جواب می گوید: نگران من شوید که هم اکنون چگونه ایشان را بسخره و لاغ در شمارم و عادیت و خصومت ایشان را برتابانم.

پس از آنکه بملاقات هم رسیدند همان شخص اول، یعنی بزرگترین منافقان و دشمنان دین بفرستاده و ولی یزدان زبان تزویر و فریب برمی گشاید و می گوید:

مرحبا و فرحبا بر سلمان اسلامى كه در حق او فرموده است، محمد صلى الله عليه واله وسلم سيد انام «ولو كان الدين معلقاً بالثريا لتناوله رجال من أبناء فارس» اگر پایه و مایه دین اسلام چندان بلند باشد، كه بثریا معلق باشد، هر آینه تناول می نمایند او را رجالی از ابناء فارس «هذا أفضلهم» این مرد افضل فارس است، رسول خدای ترا قصد کرده است.

و در سلمان می فرماید: «سلمان منا أهل البيت» سلمان از ما اهل بیت است، پس مقرون گردانید رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم سلمان را با همان جبرائیل كه در یوم العبا چون بحضرت رسول خدا عرض كرد: «وأنا منكم» من هم از شما یعنی از آل عبا هستم، فرمود: «و أنت منا» تونیز از ما می.

«حتى ارتقى جبرئيل إلى الملاء الأعلى يفتخر على أهله ويقول بخ بخ وأنا من أهل بيت محمد صلى الله عليه واله وسلم» جبرئیل برای عرض مباحات، بمستواآت برسید و با اهل ملاء اعلى و سماوات علا افتخار ورزید و همین گفت خه خه، به به من از اهل بیت هستم.

پس از آن همان شخص اولی، با مقداد گفت: «و مرحبا بك يا مقداد أنت الذي قال فيك رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لعلى عليه السلام يا على المقداد أخوك في الدين، وقد قدمتك فكان يعنك، حينا لك وبعضاً على أعدائك و موالاة اوليائك، لكن ملئكة السماوات والحجب أشد حبا لك منك لعلى، وأشد بغضاً على أعدائك منك على أعداء علي عليه السلام فطوباك ثم طوباك».

خوشا و خنكا بر تو ای مقداد، تو همان كس باشی كه رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم در حق تو و سفارش امر تو با علي عليه السلام فرمود: ای علی، مقداد برادر دینی تو است و من ترا مقدم داشتم؛ پس گویا از نهایت حبی كه با تو دارد و بغضی كه با دشمنان تو دارد و موالاتی كه با دوستان تو دارد ترا قصد کرده است.

لكن ملائكة آسمانها و فرشتگان حجب حب ایشان با تو شدید تر است، نسبت بحب تو بعلى و بغض و دشمنی ایشان با دشمنان تو سخت تر است از دشمنی تو -

با دشمنان علي عليه السلام ، پس خوشا بر حال تو و خنکا بر زندگانی تو.

پس از آن با ابوذر گوید: مرحبا بتو ای ابوذر تو همانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در حق تو می فرماید: «ما أقلت الغبراء ولا أظلت الخضراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر» خورشید فروغ نیفکنده و در زمین بسایه نسپرده است، صاحب لهجه و سخنی را که صادق تر از ابوذر باشد.

«قیل بماذا فضله الله بهذا و شرفه» عرض کردند: این فضل و شرف را خدای تعالی از چه روی با ابوذر گذاشت.

فرمود: «لأنه يفضل علينا عليه السلام أخا رسول الله قوالا، وله في كل الأحوال مداحاً، ولشأنه وأعاده شأناً، ولأوليائه وأحبائه موالياً، سوف يجعله الله عزوجل في الجنان من أفضل سكانها، و يخدمه من لا يعرف عدده إلا الله من وصايفها و غلمانها و ولداتها».

زیرا که همه وقت زبان بفضل و مدح علي عليه السلام برادر رسول خدای صلی الله علیه و اله وسلم می گشود و شماتت گران و دشمنان او را شماتت می نمود، و با اولیاء و دوستان علي عليه السلام دوست بود، زود باشد که خداوند عزوجل ابوذر را در جنان جاویدان از فاضلترین ساکنان آن بگرداند و چندانش خادم و خدمتگزاران حوریان و غلمان بهشت و ولدان بهشت باشد، که عدد آنها را جز خداوند هیچ کس نداند.

پس از آن همان شخص نخستین با عمار یاسر گوید: «أهلا و مهلا يا عمار نلت بموالاته أخى رسول الله مع أنك وادع رافة لا تزيد على المكتوبات والمسنونات من سائر العبادات ما لا يناله الكاد ببيدنه ليله ونهاره، يعني الليل قيامنا والنهار صياماً، والبازل أمواله و إن كانت أموال جميع الدنيا».

مرحباً بك فقد رضيك رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم على أخيه مصافياً، وعنده ثاوياً، حتى أخبر أنك ستقتل في محبته و تحشر يوم القيمة في خيار زمرة و ووقني الله لمثل عملك و عمل أصحابك حتى أكون ممن توفر على خدمة رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم وأخى محمد علي ولي الله و معاداة أعدائهما بالعداوة و مصافاة أوليائهما بالموالاتة و المشايعة، سوف -

يسعدنا يومنا هذا إذا التقينا بكم».

روزگارت بسعادت و کامگاري و نیکو سپاري بهمراز باد ای عمار، که بموالات و دوستی برادر رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم بعلاوه آن چند عبادات مکتوبه فریضه و مستحبه برخوردار گردیدی و بشب سعادت بعبادت بردن و روز را بشام بروزه گرفتن روزگار برنوشتی، که هر عابدی کوشش نماینده و بذل نماینده اموال خود را اگر چه مطابق اموال جمیع دنیا باشد باین مقام دست نتواند رسانید.

اخوشا و خنکا بر تو که رسول خدایت برای برادرش علی علیه السلام و دوستی و مصافحات با او برگزیده و خوشنود گردید و مصاحبت ترا با او در سفر و حضر پیسندید و این برگزیدگی و صدق مصاحبت و مصادقت ترا چندان از روی صدق و حقیقت و ثبات دانست که ترا خبر داد که زود باشد که در راه محبت او بعز شهادت برسی، و در روز محشر در زمره برگزیدگان و نیکوان زمره آن حضرت محشور شوی.

خداوند تعالی مرا بعمل تو و عمل اصحاب تو موفق فرماید، و در شمار آنانکه در خدمات رسول خدا و برادرش علی ولی الله و دشمنی با اعدای ایشان و دوستی با دوستی ایشان بر طریق موالات و مشایعت و متابعت با آنان بحظی وافر و بهری کامل نائل هستند، اندر آورد، زود است که این روز بهروز که از سعادت بخت و فروز طالع با شما ملاقات نمودیم در سرای آخرت ثمرش را دریابیم.

پس از این کلمات سلمان و اصحابش که از حدود نفاق و قیود شقاق وی بودند، گفتند: «ظاهر هم کما أمرالله و یجوزون عنهم» گفتار و کردار ایشان موافق امر خداوند است، و از ایشان بگذشتند.

و آنگاه آن شخص اول با یاران و هم کیشان خود گفت: استهزای مرا نسبت بایشان و برتافتن عادیه و اشتر سرکش خصومت ایشان را از خود من و از ایشان چگونه یافتید؟ گفتند: چندانکه زندگانی کنی و نمایی ما را بخیر و خوبی برسانی.

گفت: دستور العمل و عنوان امر شما باید با ایشان بر همین گونه کردار -

و رفتار من باشد، و در کار آنها منتظر فرصت و زمان ظهور کینه های دیرین و بروز دشمنی های کافی باشد.

«فان الل اللیب من یجوع علی الغصة حتی ینال الفرصة» مرد خردمند کسی است که جام زهراب اندوه گلوگیر را برکند و با شداید جهان و مکاید جهانیان به نیروی بردباری بگذراند، تا فرصت انتقام و نوبت تلافی را دریابد.

پس از آن این شخص نخستین و اصحاب منافقین او بنزد دوستان خود که بجمله منافق و متمرّد و با ایشان جمله در تکذیب رسول خدای صلی الله علیه و اله و سلم در آنچه از جانب خدای عزوجل از فضایل امیرالمؤمنین و نصب فرمودن او را با مامت کافه بر مکلفین مشارکت داشتند، برفتند و گفتند.

ما بر آنچه نفوس شما در دفع علی از این مقام اگر محمد را کائنه و حادثه مرگی پیش آید، توطئه کرده و بسر آینده است مساعد و همراه باشیم «فلا یغرنکم ولا یهولنکم ما تسمعونه منی من تفریطهم و ترونی اجترائی علیه من مداراتهم، فانما نحن مستهزون بهم».

از کردار نفاق آمیز و گفتار فساد انگیز من که با این جماعت یعنی رسول خدا و علی مرتضی و خواص اصحاب و محارم پیروان ایشان می نمایم، مغرور و هولناک و از اینگونه جریان امر من در مداراة با ایشان و ظاهر سازی با ایشان باک نداشته باشد، چه ما ایشان را دستخوش استهزاء و لاغ و پای کوب سخریه و زمان فراغ می داریم.

پس خداوند عزوجل فرمود: «یا محمد یستهزیء بهم و یجازیهم جزاء استهزائهم فی الدنیا و الآخرة و بعد هم فی طغیانهم یعمهون، یمهلهم فیتأتی بهم برفق، و یدعوهم إلى النوبة و یعدهم إذا تابوا المغفرة، یعمهون وهم یعمهون لا یرعون من قبیح ولا یترون اذی لمحمد و علی یمکنهم ایصاله إليها إلا بلغوه».

بمعنی آیه شریفه اشارت رفت و خلاصه تفسیر و تأویل که امام علیه السلام فرموده -

این رفق و ملامت که از حضرت احدیت نسبت باین جماعت منافق مخالف کافر اعدای خدا و رسول خدا و ولی خدا می رود آن نیز بواسطه فضل و رحمت الهی و اتمام حجت و اعطای زمان توبت و اثابت است.

و هم محض کرم و رأفت الهی باین جماعت نکوهیده آیت وعده نهاد که اگر بذیل توبت و بازگشت بخداوند خلیقت متوسل شوند، از میوه مغفرت و ثمره آموزش کامیاب شوند. لکن ایشان بواسطه شقاوت فطری و ضلالت طبیعی مالقه لة از هیچ کاری ناشایست، و کرداری نابایست و گفتاری زشت سرشت روی برنتابند تا روی بدوزخ برآورند.

«قال العالم علیه السلام: فأما استهزاء الله بهم في الدنيا: فهو أنه مع إجرائه إياهم على ظاهر أحكام المسلمين، لظاهرهم ما يظهره من السمع والطاعة والموافقة الرسول الله صلى الله عليه واله وسلم بالتعريض لهم، حتى لا يخفى على المخلصين من المراد بذلك التعريض و يأمر بلعنهم.

و أما استهزأه بهم في الآخرة فهو أن الله عزوجل إذا أقرهم في دار اللعنة والهوان، وعذبهم بتلك الألوان العجيبة من العذاب، وأقر بهؤلاء المؤمنين في الجنان بحضرة محمد صلى الله عليه واله وسلم صفى الملك الديان، أطلعهم على هؤلاء المستهزين، كانوا بهم في الدنيا حتى يروا مافيه من عجائب اللعائن، وبدائع النقمات، فتكون لذتهم و سرورهم شماتتهم بهم، كما لذتهم و سرورهم بنعيمهم في جنات ربهم.

فالمؤمنون يعرفون أولئك الكافرين المنافقين بأسمائهم وصفاتهم، وهم على أصناف: منهم من هو بين أنياب الحيات تمضغه وتفترسه، ومنهم من هو تحت سياط زبانيته وأعمدتها ومرزباتها، تقع من أيديها عليه يشدد في عذابه و يعظم حزنه ونكاله، و منهم من هو في بحار حميمها يغرق ويسبح فيها، و من هو في غسلينها وغساقها تزجره فيها زبانيته، و منهم من هو في سائر أصناف عذابها.

أى والكافرون والمنافقون ينظرون، فيرون هؤلاء المؤمنين الذين كانوا بهم -

في الدنيا، لما كانوا من موالاة محمد وعلى صلوات الله عليهم يعتقدون.

فیرونهم ومنهم علی فرشها ینقلب، ومنهم من هو علی فواکھها یرتع، ومنهم من هو فی غرفها أو فی بساتینها ومنتزھاتها یتبجح (1) والحوار العین والوصفاء والولدان والجواری والغلمان قائمون بحضرتہ، وطائفون بالخدمة، حوالیهم ملائكة الله عزوجل یأتون من عند ربهم بالحباء والكرامات، و عجایب التحف والهدایا والمبرات، یقولون سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار.

امام عالم موسی کاظم صلوات الله و سلامه علیه می فرماید:

و اما استهزاء و فسوس و ریشخند از پیشگاه الهی نسبت باین جماعت منافقان مخالف و دو رویان غیر مؤالف در دار دنیا و این سرای فانی، همین است که:

با این که ایشان را برسمت ظاهر احکام مسلمین جاری می کردند، یعنی همان حکم و طریقتی که در امر مسلمانان مرعی است، با ایشان مجری می فرماید، بواسطه این که بر حسب ظاهر اظهار فرمانبرداری و گوش بفرمان سپردن و اطاعت و موافقت با امر رسول خدای صلی الله علیه و اله و سلم را نمودن، بتعریض مر ایشان را، یعنی از تعریض ایشان اجتناب نمی رود و این تعریض بر جماعت مخلصان پوشیده نیست که مراد باین تعرض و تعریض کیست، و بلعن نمودن ایشان را امر می فرماید.

و اما استهزاء حضرت پروردگار این جماعت را در سرای آخرت، اینست که خداوند عزوجل چون این منافقان مخالف و کفار شقی را در دار لعنت و هوان و سرای دور باش از رحمت، مستقر می گرداند و دچار عذاب و شکنجه باین عذاب های گوناگون و شکنج های رنگارنگ عجیبه می گرداند.

و این گروه مؤمنان را در جنان جاویدان در حضرت محمدی صفی ملک دیان برقرار می فرماید، مطلع و نگران می گرداند این جماعت را بر آن زمره استهزاء و فسوس و ریشخند نمایندگان بایشان در سراچه دنیوی، تا ببینند و بدانند که در آن مکان و آتشدان که در محل آنان چگونه لعائن و دوری های از رحمت -

ص: 330

1- (یتبجح خ) بتقدیم الجیم علی العام الموحده.

و نعمت و حالات مسخ و گردش احوال و صور و بدایع نعمات موجود است.

پس لذت ایشان و سرور ایشان بثمانت و ملامت و نکوهش و سرزنش آن گروه دوزخیان که با انواع عذاب معذب، و از رحمت و نعمت دور و مهجور هستند، مانند لذت و سرور این مؤمنان بنعیم و کامیابی ایشان در جنات پروردگار خودشان، پس جماعت مؤمنان می شناسند، این گروه کافران منافقان را بنام ها و صفات و خوی و سرشت ایشان.

و این دوزخیان بر چندین صنف و گونه هستند: از آن جمله کسی است که دچار نیش ها و دندان های مارهای گزنده است، که او را می گزد و می خوراید و اعضا و استخوان هایش را برهم می کوبد و می شکنند و خورد می گرداند.

و از جمله معذبین کسی است که دچار تازیانه و سیاط دوزخ بانان و شکنجه نمایندگان و عمودها و گرزها و کلوخ کوب های مالکین عذاب که بر این منافقان می زنند و می کوبند و عذاب و نکال آنان را سخت می سازند، و اندوه آنان را بزرگ می نمایند.

و از جمله این اشخاص منافق مخالف کسی است که در بحار گرم سوزنده جوشان و خروشان دوزخ غرق و شناور باشد. مالی و از این جماعت کسی است که در غسلین و غسله و آب هایی که از بطون و شکم های دوزخیان بیرون می ریزد، و در چرک و ریم و جراحات دوزخیان جاریست، دچار زجر و عذاب مالکان زجر و عذاب و نکال می باشد.

در تفاسیر مذکور است که: غساق نام وادی و رودخانه ایست در دوزخ که در آن وادی سیصد و شصت شعبه، و در هر شعبه سیصد و شصت خانه، و در هر چهار هزار زاویه و در هر زاویه عظیم ترین ماری در هر ماری چندان زهر هست، که جز خدای نداند شراب دوزخیان از آنست.

و حمیم عبارت از آبیست که چندان گرم است که از شدت گرمی چون

نزدیک صورت بیاورند گوشت رخسار بریزد، و چون بخورند روده ها و احشای -

ایشان پاره پاره گردند.

و از جمله آنان کسی است که دچار سایر اصناف و انواع عذاب جهنم است. و جماعت کفار و منافقان نظاره می نمایند و آن گروه مؤمنان را که در دار دنیا بواسطه موالات و دوستی آنها با محمد و علی صلوات الله علیهما و آلهما و اعتقاد آنها بموالات ایشان استهزاء می کردند، می نگرند.

و از جماعت مؤمنان کسی است که بر فرش های بهشتی می گردد، و از آنان کسی است که از فواکه بهشتی کامگاری دارد و از آنان کسی است که در غرفه ها و بوستان ها و منتزهات بهشتی شادان و متمکن و مقام است، و گروه حور العین و وصیفة ها و ولدان و پسران ساده روی و جواری و غلمان، در حضور ایشان ایستاده و بخدمات ایشان درگرددش.

و ملائکه خدای عزوجل درحوالی و اطراف ایشان از جانب پروردگار ایشان باحباء و اشیاء خاصه و کرامت و دهش و تحف عجیبه و هدایا و مبرات عالیه می آیند و می گویند: سلام علیکم، سلامت بر شما باد بواسطه صبوری و شکیبایی که بکار بردید، پس خوب سرائیست و با حسن عاقبتی است این سرای.

پس این جماعت مؤمنان که مشرف و سرفرازند بر این گروه دوزخیان و منافقان گویند ای فلان وای فلان و ای فلان بر این گونه ایشان را بنام و نشان می خوانند چیست شما را که در این مواقف ویرانه خود در نگه دارید، بشتابید بسوی ما درهای بهشت را برای شما می گشائیم تا از عذابی که دچار هستید رستگار شوید و با ما در نعیم بهشت پیوسته گردید.

دوزخیان گویند: ای وای بر ما چگونه و از چه حیثیت برای ما دست می دهد، پس مؤمنان می گویند باین درها بنگرید، پس بدرهایی از بهشت نگران می شوند که برگشوده است چنان خیال می بندند که این درهای گشاده بسوی جهنمی است که ایشان در آنجا معذب هستند و ایشان را قدرت هست و آن تمکن را دارند که بدان ابواب نجات یابند.

ص: 332

«فياخذون في السباحة في بحار حميمها و يعدون من بين أيدي زبانتها» چون دوزخیان آن سخنان و آن ابواب برگشاده محاذی را می بینند، از شدت عذاب و آن حالات نکال و عقابی که دارند، بطمع می افتند و در آن دریاهاى پر آب گرم جوشان گدازان، شناور، و از پیش روی شکنجه نمایندگان دوان و شتابان بدانسوي روی می نهند و دوزخ بانان بایشان می رسند و با عمودها و گرزها و کلوخ کوب ها و تازیانه ها بر ایشان می نوازند، و آن معذبین با همین حال عذاب گوناگون یکسره سیر می کنند و در انکار حمیم دوزخ شناگر و شتابنده می روند.

و باین اصناف عذاب دچار هستند تا زمانی قدرت می بینند که خود را باین ابواب می رسانند «و حدودها مردوثة (مرصوصة ح) عنهم و تدهدهم الزبانية بأعمدتها فتتكسهم إلى سواء الجحيم» ابواب ا مسدود و از رسیدن ایشان بآن بسته می بینند، و زبانیه و دوزخ بانان با گرزها و عمودهای خودشان می غلطانند، این معذبین را، و بقعر دوزخ سرنگون می سازند.

«و يستلقى اولئك المتنعمون على فرشهم في مجالسهم يضحكون منهم مستهزئين بهم» و آن جماعت بهشتیان که بانواع نعمت های بهشت برخوردار هستند، از دیدار دوزخیان و آنحالت شتابندگی و یأس آنها بر فرش های خودشان که در مجالس بهشتی خود دارند، بر پشت می افتند و از وضع آنها باستهزاء بآنها می خندند.

«فذلك قول الله عزوجل: الله يستهزىء بهم - فالיום الذين آمنوا من الكفار يضحكون».

و در این قول خدای تعالی «اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين، (1) آن گروه منافقان کسانی هستند که خریدند یعنی بدل و اختیار نمودند کفر و نفاق را بر ایمان و یقین و علم و اخلاص و نجات.

پس سود نکرد بازرگانی ایشان و براه راست راه نیافتند -

ص: 333

امام عالم ناظم مناظم و اعظم اعظم موسیٰ الکاظم علیه السلام می فرماید: «اولئك الذين اشتروا الضلالة، باعوا دين الله واعتاضوا منه الكفر بالله» این منافقان همان کسان هستند که ضلالت و گمراهی را بخريدند، و دين خدا را بفروختند، و کفر خدای را در عوض آن بگرفتند، پس تجارت ایشان سودمند نگشت.

یعنی سودمند نشدند در این تجارت خودشان در سرای آخرت، زیرا که خریدند آتش را و انواع عذاب و شکنج آتش را به بهشتی که برای ایشان آماده شده بود اگر ایمان آورده بودند، و ایشان هدایت یافتگان بسوی حق و صواب نگردیدند و در این قول خدای عزوجل «مثلهم کمثل الذي استوقد ناراً فلما أضئت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم في ظلمات لا يبصرون * صم بکم عمی فهم لا يرجعون». (1)

مثل و داستان و داستان این منافقان در این معامله مانند داستان کسی است که بیفروزد آنتی را در بیابان تا برای دیدن راه و سپردن راه زودتر قطع مسافت نماید، و از خوف دشمن بمأمنی برسد، پس چون روشنی، آنچه را که گرداگرد ایشانست، ببرد خدای تعالی روشنی ایشان را و واگذارد آنها را در تاریکی های متراکمه در حالی که هیچ ننگرند و نه بینند.

پس جمعی که حال ایشانست بر این منوال کرها هستند، یعنی گوش هوش بر سخن حق شنیدن نمی کنند، گنگان باشند که سخن حق نمی گویند، کوران هستند که حق را نمی بینند، پس ایشان که باین مرتبه رسیده اند از کفر بایمان و از ضلالت نفاق بهدایت ايقان و اتقان باز نمی گردند.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: مثل و داستان این گروه منافقان مانند کسی است که بر افروزد آتشی را در پیرامون خود، و چون بدید اطراف خود را خداوند تعالی نور و روشنایی ایشان را ببادی که بفرستد یا بارانی ببرد -

ص: 334

و خاموش گرداند.

و همچنین است مثل این منافقان گاهی که خدای تعالی بیعت علی بن ابیطالب علیه السلام را برایشان مأخوذ ساخت و آن جماعت «اعطوا ظاهرها بشهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أن محمداً عبده و رسوله، و أن علياً وليه و وصيته و وارثه و خليفته في امته و قاضى دينه و منجز عداته، و القائم بسياسة عباد الله مقامه.

فورت موارث المسلمين بها و نكح في المسلمين بها فوالوه من أجلها وأحسنوا عنها الدفاع بسببها واتخذوه أخواً يصونونه مما يصونونه عنه أنفسهم منه لها.

فلما جاء الموت وقع في حكم رب العالمين العالم بالأسرار الذي لا تخفى عليه خافية، فأخذهم بعذاب باطن كفرهم، فذلك حين ذهب نورهم وصاروا في ظلمات عذاب الله، ظلمات أحكام الآخرة، لا يرون منها خروجاً، و لا يجدون عنها محيصاً.

ثم قال: صم، يعنى يصمون في الآخرة في عذابها، بكم، يبكمون هناك بين اطباق نيرانها، عمى، يعمون هناك، و ذلك نظير قوله عز وجل «و نحشره يوم القيمة أعمى، و نحشرهم يوم القيمة على وجوههم عمياً و بكمماً و صماً مأويهم جهنم كلما خبت زدناهم سعيراً».

این که نیست خدائی مگر خداوند بی شریک بی انباز یگانه بنده نواز، و این که محمد صلی الله علیه و اله وسلم بنده او و فرستاده اوست و این که علی علیه السلام ولی او و وصی او و وارث او و خلیفه او در امت او و ادا کننده قرض او، و بجای آورنده بوعده های او، و عهد او و قیام نماینده سیاست بندگان خدای تعالی است، در مقام حضرت خیر الانبیاء سید البشر صلی الله علیه و اله وسلم.

پس علی علیه السلام باین ولایت و وصایت و خلافت و امامت و قائم مقامی حضرت -

ص: 335

ختمی مرتبت صلی الله علیه واله وسلم وارث موارث مسلمانان و ناکح در میان ایشان گشت، بهمین سبب او را والی و حکمران خود دانستند و نمودند، و باین و مسلمانان بهمین سبب به نیکوتر و جهی بدفاع مخالفین اشرار و معاندین اغیار پرداختند.

و بسبب بیعت و خلافتی که او را در رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم در حق آن حضرت شنیده بودند، آن حضرت را برادر رسول خدا و مسلمانان شمردند، و در صیانت آن حضرت بطوری که نفوس خود را نگاهبان بودند کوشید.

و چون موت آن حضرت در رسید، در حکم و حکومت پروردگار عالمیان دانای باسرار که هیچ پوشیده و پنهانی در پیشگاه علم او مخفی نیست، وقوع یافت و خدای متعال آن گروه زشت کیش را بعد از باطنی کفر ایشان فرو گرفت و این در آن حال بود که نود بینش و دین و ایمان ایشان برفته و در ظلمات عذاب الله ظلمات احکام الاخره باز رسیدند و برای ایشان امید خروج از عذاب نماند، و راه گریز و ادراک مناص و محیص موجود نگشت.

پس از آن خدای فرمود «صم» یعنی در آخرت در عذاب اخروی کر می شوند «بکم» در آنجا گنگ و لال می گردند «عمی» در میان اطباق نیران آتش فروزان آن کور هستند، یعنی در آنجا و در آنحالات شاید آیات کور می شوند.

و این کلام نظیر قول خدای تعالی است که می فرماید و محشور می گردانیم او را در روز قیامت کور و می فرماید «و نحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیاً و یکمأ و صمتاً مأویهم جهنم کلما خبت زدناهم سعیراً» (1) و محشور گردانیم ایشان را در روز قیامت بر روی ایشان، یعنی بقدرت کامله یزدانی بر روی راه سپارند، چنانکه بر پای می سپردند در حالتی که نابینا باشند و از آنچه دیدارش چشم را لذت بخشد محروم باشند، گنگان باشند و چیزی نگویند که از ایشان پذیرند، و کران هستند و آنچه اسباب لذت مسامع ایشان باشد نشنوند.

ص: 336

در خبر است که چون خداوند لایزال جماعت کفار را بدوزخ فرستد، بأنها امر فرماید: «اخشئوا فيها ولا تكلمون».

پس چیزی نه بیند و نشنوند و نگویند. جای ایشان دوزخ است، هرگاه زبانه آتش گوشت و پوست ایشان را بخورد و مانند ذغال گردند، و ساکن شوند، بیفزائیم، ما برایشان آتشی را، یعنی بعد از تبدیل جلود و لحوم ایشان آتش را فروزنده سازیم، تا باز آتش در ایشان بیچد و همیشه بر این وجه باشند «نعوذ بالله تعالى من غضب الجبار و من نيران النار بمحمد وآله الأبرار صلوات الله عليهم إلى يوم القرار».

«قال العالم عليه السلام عن أبيه عن جده عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ما من عبد ولا أمة أعطى بيعة أمير المؤمنين في الظاهر، ونكثها في الباطن، وأقام على نفاقه، إلا وإذا جاء ملك الموت يقبض روحه تمثل له إبليس وأعوانه، وتمثل له النيران وأصناف عقابها بعينه وقلبه ومقاعده من مضايقتها.

لو وتمثل له أيضاً الجنان و منازلها فيها لو كان بقى على إيمانه ووفى ببيعته فيقول له ملك الموت: انظر فتلك الجنان التي لا يقدر قدر سرانها و بهجتها و سرورها إلا رب العالمين، كانت معدة لك لو كنت بقيت على ولايتك لأخ محمد صلى الله عليه وآله وسلم كان إليها مصيرك يوم فصل القضاء.

فاذا نكثت وخالفت فتلك النيران و أصناف عذابها و زبانياتها بمرزباتها و أفاعيها الفاغرة أفواهما، و عقاربها الناصبة أذناها، و سباعها السائلة مخالباها و ساير أصناف عذابها، هولك، و إليها مصيرك، فيقول ياليتني اتخذت مع الرسول سبيلا فقبلت ما أمرني و التزمت ما الزموني من موالة علي بن ابيطالب عليه السلام».

امام همام موسى الكاظم عليه السلام از جدش رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم حديث می فرمود، که فرمود: هیچ مردی وزنی نیست که در ظاهر بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام را نموده باشد، و در باطن نکث بیعت کند و بآنحال نفاق خود بیاید، مگر آنکه چون ملک الموت بگرفتن جانش بیاید ابلیس و أعوان ابلیس و دوزخ و أصناف عذاب دوزخ بچشم او و قلب او و مقاعد و نشستگاه او از مضایق آن -

و همچنین بهشت و منازل بهشتی که برای او مقرر بود اگر برایمان خود بیاییدی، و بیعت خود وفا نمودی از بهرش متمثل گردد.

یعنی دوزخ و آیات آن را که اینک برای او آماده است و بهشت و منازل خود را که از دست داده بنگرد و هول و دهشت آن و دریغ و حسرت این ابدلابدین از بهرش بیاید، و از حسرت و اندوه نیز چون کوهی عذاب و ندامت که بر شدت ضجرت و عقوبت وی افزوده می شود.

پس ملك الموت با او می گوید: اینست آن بوستان های بهشتی و جنان جاویدان و ریاض خلدی که جز پروردگار عالمیان قدر و توانائی قیمت و خریداری آن و بهجت و سرورش را ندارد و برای تو آماده و مهیا بود، اگر بر ولایت و دوستی خودت با برادر محمد علی صلی الله علیهما و آلهما باقی و پاینده می بودی مصیر و گردش گاه تو در روز قیامت و فصل القضا بدانجا بود.

و چون نکث بیعت کردی و مخالفت ورزیدی اینک نیران جاویدان و اصناف عذاب آن و مالکان عذاب دوزخ با آن کلوخ کوبها و افعی های دهان برگشاده و عقرب های نیش برکشیده، و درندگان چنگ نیز ساخته، و سایر اصناف عذاب مخصوص تو و مصیر تو بسوی آنست.

این وقت آن محتضر با هزاران اندوه و ستوه و ضجرت و حسرت و محرومی از چنان جنان و نعمات آن و موصولی بچنان نیران و تقمات آن می گوید: ای کاش می گرفتم با رسول خدای راهی و آنچه را امر می کرد می پذیرفتم، و بآنچه از موالاة و دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام ملزم می ساخت ملتزم می شدم.

و دیگر در این آیه شریفه «أَوْ كَصِيبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ * يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَنَوا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ -

شاء الله لذهب بسمعهم وأبصارهم إن الله على كل شيء قدير؟ (1)

یا حال منافقان مانند کسی است و مساویست بآن کس که آتشی برافروزد چنانکه مذکور شد، یا مانند جماعتی است که گرفتار در میان باران درشت قطره که بسرعت و هیبت تمام از آسمان یا ابر فروریزد، و در آن باریدن تاریکی ها از سیاهی شب و تیرگی تراکم ابر و آواز صعب دشوار که از آن بگوش اندر رسد و روشنی که از آن رخشان آید، و از شدت سختی صدای آن صاعقه ها انگشت های خودشان در گوش ها بگردانند تا از آن آواز هولناک و برقه های جهنده مهیب و خوف و خشیت برهند، و دچار مرگ نشوند و خدای تعالی بعلم شامل خود بجماعت کفار و عقاید و کردار و گفتار و رفتار نابهنجار آنها احاطه کننده است.

نزدیک می شود که برق درخشنده تابنده بر باید روشنی دیدهای ایشان را هرگاه که آن برق بدرخشید و با نسب راه برای رفتن آنان فروزان آمد رفتند در آن روشنی و چون بواسطه عدم روشنائی تاریک شد راه بر آنها در یکجای بایستادند، و قدم برنداشتند، و سرگشته و تحیرزده گشتند و اگر خداوند قادر بقصیف رعد و رمیض برق ذهاب شنیدن و دیدن ایشان را خواستی، همانا نیروی شنوائی ایشان را با آواز رعد و بینائی ایشان را بفروز زندگی برق ببردی، بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز توانا باشد.

امام عالم موسی بن جعفر کاظم علیه السلام می فرماید:

پس از آن خداوند تعالی برای منافقان مثلی دیگر بزد و فرمود: «مثل ما خوطبوا به من هذا القرآن الذی انزل علیک یا محمد مشتملا علی توحیدی وایضاح نبوتک والدلیل الباهر علی استحقاق علی أخیک للموقف الذی وقفته، و المحل الذی أحللته، والرتبة التي رفعتہ إليها، و السياسة التي قلدها إياها فهي كميبة فيه ظلمات و رعد و برق».

داستان و مثل و حکایت آنچه مخاطب شدند این جماعت مخالفان بآن -

ص: 339

1- سوره بقره، آیه 18-19.

از این قرآن و آیاتی که بر تو ای محمد صلی الله علیه واله وسلم نازل شده است و مشتمل بر بیان تو حید من و ایضاح حجت نبوت تو و دلیل باهر و برهان ظاهر بر استحقاق و لیاقت علی برادر تو، برای آن موقفی که تو او را در آن موقف واقف و محلی که تو او را در آن محل رفیع بیاوردی، و آن رتبت منبع که بآن رتبتش برافراختی و آن سیاست و امارتی که او را مقلد بانگردانیدی، مانند ابر بارنده و باران ریزنده ایست، که در آن تاریکی ها و خروش رعد و فروز برق می باشد.

فرمود: ای محمد، همان طور که در این گونه باران و رعد و برق این چیزها می باشد، و هرکس مبتلای بآن آمد بیمناک می شود، همچنین این گروه منافقین که بیعت علی علیه السلام را رد کردند و برتافتند و بیمناک از آن هستند که بر حالت نفاق ایشان مطلع و دانا شوی.

ای محمد مانند کسی هستند که در این باران و رعد و برق بترسند که خروش رعد دلش را از جای برکنند، یا برق و صاعقه بر وی فرود آید.

پس همچنین این منافقان می ترسند که بر کفر ایشان دانا شوی و قتل و استیصال ایشان را و جوب افتد انگشت های خود را در گوش های خود می گذارند تا دلهای ایشان از آرای صواعق کنده نشود، و بهلاک و دمار دچار نیابند.

چنانکه این کسانی که باین رعد مبتلا شوند انگشت های خود را در گوش های خود می گردانند تا صدای رعد دلهای ایشان را نکند، پس همین گونه اصابع خود را در آذان خود می گردانند گاهی که لمن ترا در حق کسی که نکث آن بیعت را کرده، و آن وعید و بیم دادن ترا درباره خود می شنوند، گاهی که احوال ایشان را بدانستی «يجعلون أصابعهم في آذانهم من الصواعق حذر الموت» تا لعن و وعید ترا نشنوند.

پس رنگ های ایشان دیگرگون گردد، و اصحاب تو از این تغییر رنگ های ایشان بدانند که این کسان هستند که معین و مشخص بلعن و وعید می باشند بواسطه این که خداوند ظاهر فرموده است تغییر و اضطراب را بر ایشان از این -

قوت بگیرد تهمت بر ایشان و باین سبب از هلاکت خودشان بدست تو و بحکم تو ایمن نباشند.

پس از آن فرمود: «والله محیط بالكافرين- یعنی مقدر علیهم لو شاء أظهر لك نفاق منافقینهم وأبدی لك أسرارهم و أمرک بقتلهم».

خداوند بر این گروه نفاق پیشه خلاف اندیش قادر و تواناست، اگر بخواهد نفاق منافقان این جماعت را برای تو ظاهر، و اسرار و پوشیدهای نفاق آمیز آنها را برای تو آشکار، و ترا بکشتن آنها مأمور می فرماید ما را.

پس از آن فرمود «یکاد البرق یخطف أبصارهم» و این مثل و داستان قومی است که بیرقی مبتلا شوند و دیده‌های خود را از برق نپوشند، و فرو نخواستند و از آن مستور نگردانند صورت های خود را تا چشم های ایشان از تلالو و درخش درافشده اش سالم بماند و نظر بآن راهی که اراده دارند در آنجا از ضوء برق خلاص یابند نیفکنند.

ولکن نظر کنند بسوی نفس برق که زود باشد بر باید ابصار ایشان را، پس همچنین این منافقین زود است که آنچه در قرآن می باشد از آیات محکمه داله بر نبوت تو روشن نماینده صدق و راستی ترا در نصب علی برادر خودت بامامت و زود باشد که آنچه را که مشاهده می نمایند از تو ای محمد و از برادرت علی از معجزات که دلالت دارند بر امر تو و امر علی که حقی است که ریبی و شکی در آن نیست.

پس از آن این جماعت با این حال و این منوال نظر نمی کنند در دلائل آنچه مشاهده می نمایند از آیات قرآن و آیات تو و آیات برادرت علی بن ابیطالب «یکاد ذهابهم عن الحق في حججك» نزدیکست که ببرد ایشان را از حق و راه حق در کار حجج تو، پس باطل سازد بر این گروه سایر آنچه را که بعمل می آورند از چیزهایی که بر آن شناسا هستند.

«لأن من حقاً واحداً أداء ذلك الجحود أن یجحد کل -

حق فصار جاحداً في بطاران ساير الحقوق عليه كالناظر إلى جرم الشمس في ذهاب نور بصره».

زیرا که هرکس منکر يك حق بشود این انکار او را بجائی می رساند، و بکاری می کشاند که منکر هر حقی بشود، لاجرم جاحد و ساعی انکار کننده و کوشنده در بطلان سایر حقوقی که بروی ثابت است می شود، چنانکه نظر کنند بجرم آفتاب که بیرون از طاقت و تاب چشم است، و بآن شعشعه نور چشم او می رود همین حال را دارد، و کردار خود او موجب انکار او می شود.

پس از آن خدای تعالی می فرماید «کَلِمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشُوا فِيهِ، إِذَا ظَهَرَ مَا اعْتَقَدُوهُ أَنَّهُ الْحُجَّةُ مَشُوا فِيهِ وَ ثَبَتُوا عَلَيْهِ» چون براین گروه ظاهر شود بعقیدت ایشان حجت است در آن می روند و بر آن ثابت می مانند.

و حال این جماعت چنان بود که هر وقت خیول و اسب های ایشان مادیان می زائیدند و زن های خودشان پسر می آوردند، و درخت های خرماى ایشان با رود و زراعت های ایشان خوب و باریمان و تجارات ایشان نامی و با ترقی و مایه می شد، و شیرها در پستان های حیوان های آنها بسیار می گردید، می گفتند شك نیست که این بسیاری نعمت از برکت بیعت نمودن ما با علی علیه السلام است.

«إِنَّهُ يَنْجُو فَبِذَلِكَ يَنْبَغِي أَنْ نَعْطِيَهُ ظَاهِرًا الطَّاعَةَ لِنَعِيشِ فِي دَوْلَتِهِ» این کار و این امام والا مقام موجب برکت و آسایش و آرامش است، و باین سبب شایسته چنانست که ما برحسب ظاهر با او بیعت کنیم، و دست بیعت بدو سپاریم و طاعتش را پذیرنده شویم، تا در دولت او بعیش و کامرانی بگذرانیم.

«و إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا» و اگر خیول ایشان فرزند نرینه و زن های آنها دختر می زائیدند و از تجارت خود سودمند نمی شدند و درخت های خرماى ایشان بارور نمی شد و کشت های ایشان کوالیدن و ترقی و بالیدن نمی گرفت، توقف می گرفتند و می گفتند این حال و خسارات از شامت این بیعتی است که باعلی کردیم و تصدیقی است که در صدق محمد صلی الله علیه و آله وسلم نمودیم.

و این نظیر با آنچه خدا فرموده است ای محمد «وإن تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله و إن تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك» (1) اگر خوبی و خوشی بایشان برسد می گویند این از جانب خدای است، و اگر بد و ناخوبی بایشان اصابه شود می گویند این از جانب تو است.

خدای تعالی می فرماید بگو همه از جانب خداوند است بحکم و امر نافذ اوست و بقضای او روی می دهد نه از شومی من و نه از میمنت من می باشد.

پس از آن خداوند عزوجل می فرماید: «ولو شاء الله لذهب بسمعهم وأبصارهم» اگر خدای بخواهد نیروی شنوائی و بینائی ایشان را می برد «حتى لا يتهيأ لهم إلا الاحتراز من أن تقف علي كفرهم أنت و أصحابك المؤمنون، وتوجب قتلهم إن الله على كل شيء قدير».

تا این که آماده نشود برای ایشان جز احتراز و دوری کردن ایشان از این که تو و اصحاب تو که مؤمنان هستید، بر کفر و نفاق و شقاق ایشان واقف شوید و موجب قتل ایشان گردد، بدرستی که خداوند تعالی بر هر چیزی قادر و توانا می باشد.

و در این قول خدای تعالی «وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائكم من دون الله إن كنتم صادقين فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة اعدت للكافرين و بشر الذين آمنوا و عملوا الصالحات أن لهم جنات تجري من تحتها الأنهار كلما رزقوا منها من ثمرة رزقاً قالوا هذا الذي رزقنا من قبل و اتوا به متشابهاً و لهم فيها أزواج مطهرة و هم فيها خالدون» (2) و اگر هستید در شك و شبهه از آنچه متدرجاً فرو فرستادیم بر بنده خود که محمد صلی الله علیه و اله وسلم است و گمان می برید که ساخته و بافته اوست و از نزد ما نازل نشده -

ص: 343

1- سوره نساء آیه 80.

2- سوره بقره، آیه 21-24.

است، پس بیاورید شما که در فصاحت و بلاغت مثل و مانند ندارید بعضی از کلام که از حیث فصاحت و براءت و حسن نظم و جزالت لفظ و اخبار از امور غیبیه مانند آنچه ما فرستاده ایم بخوانید حاضران مجالس خود را از شعرا و خطبا که یاران شما هستند در تکذیب رسول ما و از ایشان نیز استعانت بجوئید بهره که یاری شما دهد بجز از خدا در اتیان چنین سوره، اگر برآستی سخن می نمائید که این کلام بلاغت ارتسام ساخته و بافته رسول خداست.

پس بپرهیزید و بترسید از این تکذیب و عنادی که می ورزید از آتش دوزخی که از دیگر آتش ها ممتاز است از آنکه بر فروزاننده آن مردمان هستند، یعنی جماعت کفار و معاندان و سنگ های کبریت که بسی گرم و شدید الحاره و بد بو و این عذاب آماده شده است برای کافران.

و مؤده بده کسانی را که بتوفیق یزدانی ایمان آورده اند، و برای خوشنودی خدای کردارهای ستوده نموده اند، این که مر ایشان راست در دیگر سرای بوستان های خرم و بارور و اطعمه و اشربه لذیذ که می گذرد در زیر آن اشجار و غرف جوی های پهناور، هرگاه روزی داده شوند از میوه های آن اشجار روزی ساخته و آماده گویند، این نوع میوه هائست که در دار دنیا بآن مرزوق شدیم، یعنی در آن صورت چنانست و در طعم و لذت بسی برتری دارد.

و بیاورند برای مؤمنان میوه هایی که شبیه بمیوه دنیا باشد، و من این مؤمنان راست در بهشت زن هائی از حور العین و انسی که جفت ایشان و پاکیزه از کثافات و نجاساتی و مکروهاتی که در زنان دنیا نیست باشند، و این مؤمنان خالص العقیده و خلص الاخلاص در چنین بهشت و این انواع نعمت جاوید و همیشه می پایند و هرگز این کرامت و نعمت از این گروه منقطع نمی گردد.

«قال العالم عليه السلام فلما ضرب الله الأمثال للكافرين المجاهدين الدافعين النبوة محمد صلى الله عليه واله وسلم والناصبين المنافقين لرسول الله صلى الله عليه واله وسلم الدافعين لما قال له محمد صلى الله عليه واله وسلم في أخيه علي عليه السلام، والدافعين أن يكون ما قاله عن الله تعالى، و هي آيات محمد صلى الله عليه واله وسلم -

ومعجزاته لمحمد صلى الله عليه واله وسلم مضافة إلى آياته التي بينها لعلى عليه السلام في مكة والمدينة ولم يزدوا إلا عتوا وطغياناً.

امام عالم موسى الكاظم صلوات الله عليه فرمود:

چون خداوند متعال برای تنبه کفار مجاهدان و کوشش کنندگان و دفع نمایندگان نبوت محمد صلی الله علیه واله وسلم و جماعت نواصب منافقان با رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم و دافعین، هر آنچه را که آن حضرت درباره برادرش علی علیه السلام و خلافت و امامت و وصایت و بیعت او فرمود، و انکار این که آن آیاتی را که رسول خدای آورد و معجزاتی را که بنمود مضافه بسوی آیاتی که در مکه و مدینه برای علی علیه السلام مبین گردانید ضرب امثال فرمود و آن جماعت کفار منافق را جز عتو و سرکشی و طغیان افزوده نگشت.

خدای تعالی فرمود «وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا» چندانکه منکر شدید که محمد رسول و فرستاده خداست، و این قرآنی که نازل شده است کلام من باشد با این که اظهار نمودم و آشکارا ساختم بر وی در مکه آیات باهرات و نشانه‌های روشن.

مثل ابری که در هنگام سفرهای او بر او سایه می افکند، و جماداتی که از جبال و صخور و أحجار و أشجار بروی سلام می کردند.

و مانند دفع کردن خدای تعالی آنانکه آهنگ قتل آن حضرت را داشتند از وی، و کشتن خدای آن جماعت را که باین آهنگ بودند.

و مانند دو درخت دو راز هم که بهم ملصق و پیوسته شدند تا آن حضرت درستر آنها حاجت خود بگذارد، و پس از فراغت آن حضرت دیگر باره آن دو درخت بمکان های خود باز شدند چنانکه بودند.

و سرعت و شتابندگی درخت و آمدن بخدمت آن حضرت درحالی که خاضع و ذلیل و فرمانبردار اجابت آن حضرت را بنمود و از آن پس آن حضرت آن درخت را فرمان بمراجعت داد، پس آن درخت صامتة مطیعة بازگشت.

پس بیاورید ای معشر قریش و یهود، ای معش نواصب که خود را بباطل منسوب باسلام می دارید و از اسلام بیزارید، وای معشر عرب فصحا و بلغاء و صاحبان زبان مکسوره مثل قرآن او «من مثل تحد مثل رجل منکم» که نه بخواند و نه بنویسد «ولم یدرس کتاباً» و نه با عالمی مروده نموده باشد و نه از هیچ کسی آموخته باشد و شما او را در اسفار او و حضور او یعنی در سفر و حضر دیده باشید.

یعنی شما را مکشوف افتاده باشد که وی امی است، و چهل سال بر این حال ناخواندن و نانوشتن و نیاموختن و با علما آمیزش نداشتن باقیمانده باشد، پس از آن جوامع کلم باو داده شود حتی علم اولین و آخرین.

«فان کنتم فی ریب من هذه الأیات فأتوا من مثل هذا الرجل بمثل هذا الکلام لیتبین أنه کاذب کما تزعمون» پس اگر از این آیات بینات و نشانهای روشن بشک اندرید، پس بیاورید مردی مثل این مرد که ناخوانده و نانویسنده دارای جوامع کلم و علوم اولین و آخرین باشد، تا آشکار گردد که او چنانکه شما را بزعم اندر است کاذب است، زیرا که هرچه از نزد غیر خدا باشد، پس زود باشد که برای آن در سایر خلق الله باشد.

و اگر ای معاشر قراء کتب از یهود و نصاری در شک هستید از آنچه محمد صلی الله علیه و اله وسلم از شرایع خودش برای شما آورده است، و از نصب کردن برادرش سید الوصیین را بوصایت خود بعد از آن که بتحقیق ظاهر گردانید برای شما معجزات خود را که:

از آن جمله است ذراع و پاچه گوسفند مسموم که با آن حضرت سخن کرد، و از زهر آلودگی خودش معروض داشت و گرگ بسخن آمد و چوب منبر گاهی که آن حضرت بر منبر بود بدوناله آورد.

و خداوند آن زهری را که «دسته الیهود فی طعامهم و قلب علیهم البلاء و أهلكهم به» در طعام ایشان بکار برده بودند از ایشان دفع کرد، و آن بلا را از ایشان بجان یهودی ها افکند، و بهمان زهر آنها را هلاک ساخت، و اندکی از طعام را -

بسیار ساخت، یعنی بمعجزه آن حضرت جمعی کثیر از طعامی قلیل سیر شدند.

«فأتوا بسورة من مثله» یعنی مانند این قرآن از توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتب چهارده گانه بیاورید همانا شما در سایر کتب خداوند تعالی سوره مانند سوره از این کتاب قرآن نخواهید یافت «وکیف لا تکون کلام محمد صلی الله علیه واله وسلم المنقول أفضل من سائر کلام الله وکتابه یا معشر اليهود و النصارى».

پس از آن با جماعت ایشان فرمود: «وادعوا شهدائکم من دون الله» یعنی بتها و اصنام خود را که عبادت آن را می نمائید، ای جماعت مشرکین، و بخوانید شیاطین خود را ای گروه نصاری و یهود، و بخوانید قرنانی خود را از جماعت ملحدان ای جماعت منافقان مسلمانان از گروه نصاب و ناصبیا آل طیبین محمد صلی الله علیه واله وسلم و سائر اعوان و یاران خود را بر آن اراده که دارید. «إن کنتم صادقین» محمد صلی الله علیه واله وسلم می گوید: این قرآن تلقاء نفس اوست، خداوند بر وی نازل کرده است.

یعنی اگر در این دعوی خود که می گوئید این قرآن را محمد از خود آورده و از جانب خدای تعالی نیست صادق هستید، و این که آنچه آن حضرت از فضل و فزونی علی الله بر تمامت امتش یاد کرده و سیاست است خود را برگردن او نهاده بامر و فرمان احکم الحاکمین نیست، یعنی اگر راست می گوئید این کار از جانب پروردگار قهار نیست.

پس از آن خداوند عزوجل می فرماید «فان لم تفعلوا یعنی إن لم تأتوا یا ایها المقرعون بحجة رب العالمین» اگر بتوانید بر دعاوی خود اقامت حجت خداوندی را نکنید «ولن تفعلوا» و هرگز و هیچ هنگامی این کار از شما ظهور نخواهد یافت «فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة» پس بترسید از آن آتشی که هیزم آن آدمیان و سنگ های افروخته می باشد که:

عذابست بر اهل عذاب که آماده شده است برای کافرین، که سخن آن حضرت و نبوتش را تکذیب می نمودند، و ناصبین عداوت والویه دشمنی ولی و وصی آن حضرت بودند.

می فرماید: پس بدانید و آگاه باشید بعجز و بیچارگی خودتان از این کار و اتیان باین امر که چنین کار و کتاب قرآن از جانب یزدانست، و اگر از جانب مخلوقین بودی هر آینه بر معارضه با آن قدرت می داشتید، و بعد از تفریح و تحدی عاجز نمی ماندید.

خداوند عزوجل می فرماید: بگو اگر انس و جن فراهم آیند بر این که بمانند این قرآن را بیاورند، نمی آورند مانند این را و اگر چه پاره ایشان با پاره ظهیر و یاور و هم پشت شوند.

در جلد دوم تفسیر برهان، از محمد بن فضیل مرویست که حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود: ولایة علی صلوات الله علیه در جمیع صحف پیغمبران علیهم السلام مکتوب شده است «ولن یبعث الله رسولا إلا بنبوة محمد و وصیه» و خداوند تعالی هیچوقت رسولی را مبعوث نساخته و بخلق نفرستاده است، جز این که نبوت محمد و وصی محمد علی صلی الله علیهما و آلهما قرار داشته، و شرط نبوت و بعثت هم همین است.

و مؤید این مطلب آن خبریست که در همان مجلد دوم تفسیر برهان، بروایت طلحة بن زید از حضرت امام جعفر صادق از پدران بزرگوارش از جد و الا تبارش رسول مختار صلی الله علیه و اله وسلم مذکور است، که رسول خدا فرمود: خداوند تعالی پیغمبری را قبض روح نفرمود، تا گاهی که او را امر فرمود: «أن یوصی الی أفضل عشیرته من عصبته» بفاضلترین قوم و عشیرت و اهل وظایفه و گروه خودش وصیت نماید و مرا امر فرمود وصیت گذارم.

عرض کردم: «إلی من یارب؟» ای پروردگار من، کدام کس را وصی خود سازم و بدو وصیت کنم؟

فرمود: وصیت کن محمد بسوی پسر عمت علی بن ابیطالب علیه السلام «فانی قد أثبتته فی الکتب السالفة و کتبت فیها أنه وصیتک و علی ذلك أخذت میثاق الخلائق و موثیق أنبیائی و رسلی، أخذت موثیقهم لی بالرَبوبیة، و لك یا عهد بالنبوة، و المالی ابن ابیطالب بالولایة».

همانا من این امر ولایت و وصایت علی علیه السلام را در کتب سالفه نوشته ام، و ثبت نموده ام، و در آن کتب رقم کرده ام که علی وصی تو است، و بر همین امر و قبول این امر میثاق تمام آفریدگان را گرفته ام، و موثیق انبیای خود و فرستادگان خود را بر این مأخوذ نموده ام، از ایشان عهد و پیمان استوار گرفتم، برای خود بر بوبیت، یعنی اقرار ایشان را پروردگاری خود، و برای تو ای محمد به پیغمبری و برای علی بن ابیطالب بولایت.

در همان کتاب می نویسد در اینجا لطیفه ایست، شرف الدین نجفی می گوید: افراد باین که امیرالمؤمنین افضل است از پیغمبران صلوات الله علیهم، این روایتیست که مسنداً مرفوعاً از جابر بن عبدالله رسیده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم با من فرمود: که ای جابر «أی الاخوة أفضل» کدام نوع اخوت و برادری افضل است؟

عرض کردم: آن برادری که از طرف پدر و مادر یعنی برادر اعیانی باشد.

فرمود: «إنا معاشر الأنبياء إخوة وأنا أفضلهم، ولأحب الأخوة إلى علي بن ابیطالب فهو عندی أفضل من الأنبياء، فمن زعم أن الأنبياء أفضل منه فقد جعلني أقلهم، و من جعلني أقلهم فقد كفر، لأنني لم أتخذ علياً أخاً إلا لما علمت من فضله».

ما گروه پیغمبران برادر یکدیگریم و من از تمام انبیا افضل و افزون هستم، و اخوت و برادری علی بن ابیطالب را دوست می دارم و این برادری را بر هر اخوت و برادری محبوبتر می شمارم، و علی بن ابیطالب نزد من از دیگر انبیا افضل است، پس هرکس گمان نماید که پیغمبران دیگر از وی افضل هستند، محققاً مرا کمتر از ایشان گردانیده است، و هرکس مرا کمتر از سایر انبیا قرار دهد، همانا کافر است، و این انتخاب اخوت برای این است که من علی را برادری خود نگرفتم، مگر برای این که از فضل و فزونی وی دانا بودم.

و هم از طریق مخالفین این روایتی است که ابو نعیم در کتاب حلیة الأولیا -

در تفسیر قول خدای تعالی «واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا» (1) می گوید پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم فرمود: در آن شب که مراسم می دادند، یعنی در شب معراج، خداوند تعالی در میان آن حضرت و پیغمبران جمع آوری کرده فرمود: ای محمد از ایشان پرس علی ماذا بعثتم، بر چه چیز و چه امر و چه شرط و پیمان مبعوث شدید؟ گفتند: مبعوث شدیم بر شهادت و گواهی «أن لا إله إلا الله» و اقرار کردن به پیغمبری تو و ولایت علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم.

از ابوالحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه مرویست که رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم باعلی بن ابیطالب صلوات الله علیه فرمود: «أنا رسول الله المبلغ عنه، وأنت وجه الله المؤتم به، فلا نظیر لی إلا أنت، ولا مثل لك إلا أنا».

من رسول و فرستاده خدای هستم، که باید از جانب خدای تعالی تبلیغ رسالت و احکام و شریعت نمایم و تو وجه الله هستی، که باید بدو اقتدا و بامامت و پیشوائی و هدایت او روی نمایند و اطاعت و اهتدا بجویند، لاجرم برای من نظیری و همانندی نیست مگر تو، و مثل و مانندای برای تو نیست، مگر من.

در اصول کافی از امام عالم علیه السلام مرویست «إن الله عزوجل خلق النبیین علی النبوة، فلا یكونون إلا أنبیاء، وخلق الأوصیاء علی الوصیة فلا یكونون إلا أوصیاء، وأعاد قوماً إیماناً، فإن شاء تسمه لهم، وإن شاء سلبهم إبناءً و فیهم جرى قوله تعالی فمستقر و مستودع ما».

خداوند عزوجل پیغمبران را بر نبوت بیافرید، پس این طبقه جز پیغمبران نمی باشند و جماعت اوصیا را بوصایت بیافرید و این طایفه جز اوصیا نمی باشند و گروهی را بر طریق عاریه بحلیه ایمان بیاراست، پس اگر خواهد این گوهر منیع را وحلیه نقیس را براندام ایشان رتبت تمامیت بخشید می بخشد، و اگر نخواهد از ایشان سلب می نماید، و این آیه شریفه «مستقر و مستودع» در حق این چند طایفه -

ص: 350

راقم حروف گوید: از این پیش در ذیل جلد دوم کتاب احوال حضرت ام محمد باقر صلوات الله علیه، در باب اثبات ولایت و وصایت و خلافت امیرالمؤمنین صلوات علیه، و خصال خاصه و خصایص مخصوصه و اخلاق الهیه و اوصاف الوهیت اتصا آن حضرت بروایت ابن ابی الحدید و جمعی از خلفا و علما و رواة اهل سنت و جماعت.

و همچنین در طی سایر مجلدات و کتب احوال ائمه هدی علیهم السلام و جز ایشان روایات صحیحة موثقه و اخبار و آثار و آیات وارده در جلالت شأن و منزلت و ولایه و خلافت و نصوص جلیله وارده، آنچه که این بنده حقیر را در حیز تحریر می گنجید و بنگارش آن مفتخر و موفق گردیده است، از قلم بگذرانیده است.

و بدلائل عقلیه و نقلیه و حسیه خاص پسند، عام فهم، موشح و مصرح داشته است که اگر جمله را از متون این مجلدات عدیده انتقال (انتقاد) و در مجموع از است اختصاص دهند، دو مجلد کبیر ناقل این تحریر کثیر و خازن این جواهر زواهر نتواند شد.

و چگونه تواند بشود و حال این که چنان که مذکور شد، اشتران عرش با بارهای مناقب و فضایل و اوراق خصایص شریفه، و مدایح آن حضرت، دائماً روان باشند و تا پایان جهان قطار اندر قطار راهسپار کردند، هنوز آن احمال بدیعه را بالتمام بانجام نرسانند.

«أن ما فی الأرض من شجرة أقلام والبحر يمده من بعده سبعة أبحر ما فدت كلمات الله إن الله عزیز حکیم» (1) تفسیر و تأویل این آیه شریفه که مؤید ما نحن فیه است از این پیش رقم شده است.

و نیز بررد جماعتی که دل بدان خوش داشتند که لفظ مولای در خطبه رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم «من كنت مولاه فهذا علی مولاه» بمعنی دوست است، و حال این که اگر بمعنی دوست هم باشد، رعایت این دوست گرامی رسول خدای را نکردند.

ص: 351

و با این که رعایت حشمت و حرمت صحابه را لازم می دانند و صحب و صحب آن حضرت را محترم می دارند، کاش بعد از رسول خدا باندازه فرودترین صحابه آن حضرت، ملاحظه این دوست و مصاحبت دائمی شب و روزی آن حضرت را می نمودند.

و این چند در هتك حرمت و جلالت مقام آن حضرت و آن سفارش ها و وصایای رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم در ادبارۀ این وجود مبارك و زوجه معظمه و دو پسر بلند گوهر والانبارش حسنین علیهم السلام را از دل و جان و مغز و استخوان بیغض و حسد و کین دیرین و آداب جاهلین نمی کوشیدند.

و نیز بر رد این جماعت موافق دلائل عقلیه و حسیه و تجربیه که قبول عصمت برای پیغمبر و خلیفه و پیشوای مردم و وصایت پیغمبر و سیاست خلق واجب است و ایشان برای سهولت کار خودشان لازم نمی دانند و حال این که الزم و واجب است و بدون این که پیغمبر و خلیفه برحق او اگر معصوم نباشند، أبداً امور خلق و مهام عالم و نظام امم در تحت نظم و نسق و قوام و دوام نخواهد بود، آن چه باید نوشت نوشته و مبرهن گشت.

و بعلاوه چنان که در خطبه دیگر بروایت اهل سنت و جماعت که بآن اشارت می رود، رسول خدای می فرماید: هرکس که من مولای او هستم، اینک علی مولای اوست در همین موقع و همین مقام می فرماید: هرکس که من اولی بنفس او هستم، علی نیز اولی بنفس اوست.

موفق بن احمد و ابراهیم بن حمونینی و ابن ابی الحدید و جمعی دیگر از علمای اهل سنت و جماعت در ذیل حدیث غدیر خم و سؤال امیرالمؤمنین علیه السلام، از حضار می نویسند که رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم فرمود: ای علی پپای شو، و چون بایستاد فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه».

در این وقت سلمان پپای شد و عرض کرد: «یا رسول الله الولاية ماذا؟» معنی و مقصود از ولایت چیست؟ فرمود: «ولاء كولاني من كنت أولى به من نفسه فعلى أولى به من نفسه».

پس خداوند تعالی ذکره این آیه را نازل ساخت «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» (1) و رسول خدای زبان به تکبیر برگشود «الله أكبر تمام نبوتی و تمام دین الله ولایة علی بعد» رسول خدای در این کلمات معنی مولای را باز نمود که بمعنی «اولی به من نفسه».

و اگر کسی امام و عالم بعلم اولین و آخرین و ما کان و ما یکون و برگزیده خالق بیچون و صاحب روح قدسی و علم الهی و نور خاصه نباشد، آیا می تواند در نور خاصه جان و مال و ناموس مسلمانان و حدود و ثغور و بیت المال و احکام شریعت و تأویل و تفسیر کتاب خداوند و سنت رسول خدای اولی بتصرف و از صاحبان آن مختار تر و حاکمتر باشد.

و اگر چنین مقام را دارا نباشد، آیا تمامت نبوت و کمالیت نعمت خداوند و دین خداوندی و پسندیدگی خالق بوجود او می تواند معلق گردد، و رسول خدای برای شکر و سپاس خداوند زبان به تشکر و ثنا برگشاید، و ولایت علی علیه السلام را بعد از خودش باعث این مسائل بشمارد.

و مخصوصاً لفظ بعدی را بر زبان بیاورد که دلیل بر استقلال امر امارت امن و حصول وصایت و خلافت می نماید، اگر بمعنی دوست باشد، لفظ بعدی برای چیست و تعیین وقت و زمان مخصوص چه لازمست، بلکه منافی و مباین با مقصود است.

بالجمله چون رسول خدای آن کلمات را بفرمود، ابوبکر و عمر بیای خاستند و عرض کردند: یا رسول الله این آیات خاصه در حق علی علیه السلام است؟ فرمود: آری، در حق او، و اوصیای اوست تا روز قیامت، عرض کرد: یا رسول الله «بینهم لنا» این جماعت اوصیا را برای ما روشن فرمای.

فرمود: علی علیه السلام برادر من و وزیر من و وارث من و خلیفه من در امت من و ولی هر مؤمنی بعد از من است، پس از آن پسر حسن، پس از وی حسین، پس از حسین نه تن فرزندان پسر حسین واحداً بعد واحد قرآن با ایشان و ایشان با قرآن -

ص: 353

هستند، ایشان از قرآن مفارقت می کنند، و قرآن از ایشان جدائی نجویده، «حتی بردوا علی الحوض» تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و هم در این حدیث می فرماید: زیدبن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابوند و مقداد و عمار برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم که این قول رسول خدای را در حالی که بر منبر ایستاده بود، محفوظ داریم و تو یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام بر یکسوی او بودی، و آن حضرت می فرمود: ای مردمان بدرستی که خدای عزوجل امر فرمود مرا.

«أن أنصب لكم إمامكم والقائم فيكم بعدى، ووصيتي و خليفتي، والذي فرض الله عزوجل على المؤمنين في كتابه طاعته فقرنه بطاعته وطاعتي، أمركم بولايته، وإني راجعت ربي خشية ط من أهل النفاق وتكذيبهم، فأوعدني لتبلغها أوليعد بني».

که برای شما امام شما را منصوب و در امور شما بعد از خودم قائمی و وصی و خلیفه و کسی را که خداوند عزوجل فرض کرده است، طاعت او را در کتاب خودش بر جماعت مؤمنان، و طاعت او را بطاعت خودش، و طاعت من مقرون ساخته است، امر فرموده است شما را بولایت علی علیه السلام.

و من بواسطه این که اگر او را بامامت شما و قیام در امور شما نصب نمایم، منافقان زبان بطعن و تکذیب برگشایند، در این امر با پروردگار خودم مراجعه نمودم، از جانب پروردگار بتهدید و وعید دچار افتادم که البته باید تبلیغ این امر و ولایت و وصایت و خلافت او را بنمایم، و الا معذب می شوم.

و در این حدیث می فرماید: «إني أشهدكم أنها لهذا خاصة» و من شما را بشهادت می گیرم که این ولایت برای این شخص است خاصه، و دست مبارکش را بر علی بن ابیطالب علیه السلام نهاد «ثم قال: لا بنیه بعده، ثم للأوصیاء من بعد هم من ولد هم».

و نیز در تأکید این امر تکلم کرد و فرمود: «أيتها الناس قد بينت لكم مفزعكم بعدى وإما مکم ودليلکم وهدایکم، وهو أخی علي بن ابیطالب، وهو فيکم بمنزلتي -

فیکم، فقلدوه دینکم، وأطیعوه فی جمیع امورکم، فان عنده جمیع ما علمنی الله من علمه وحکمته، فاسألوه وتعلموا منه و من من أوصیائه بعده، ولا تعلموهم ولا تنقد موهم ولا تخلفوا عنهم، فاتهم مع الحق والحق معهم ولا یزایاهم».

ای مردمان، همانا برای شما روشن داشتیم که در صدور صوادر، و نزول نوازل و حدوث حوادث، و وصول دواهی، و اختلاف در مسائل، و تحیر در مهام امور دینی و دنیوی، و مشکلات علوم و معضلات آیات و تأویل و تفسیر آیات قرآنی، و اوامر و نواهی سبحانی، و احکام شرع مطهر و دفع مفسد و کلیه مطالب دنیا و آخرت و نجات از مهلکات، و نیل بثمرات و منجیات که شما را روی می دهد.

و برای امامت و دلالت و هدایت شما بکدام کس پناهنده، و از کدام در خواهنده و بکدام مفرغ شتابنده، و در کدام ملجاء پناهنده شوید، و آن شخص شخیص و نفس نفیس برادرم علی بن ابیطالب است.

و چون رسول خدای شئونات و علوم و مقامات عالیه قدس و تقوی و قضاوت و حکمت و جلالت و امتیاز آن حضرت را از تمامت بندگان خدا و پیغمبران و ائمه سلف بموجب اوصاف و شئوناتی که از آن حضرت در خطب کریمه و بیانات شریفه خود باز می نماید و بر حاضران چنان مکشوف و مبرهن، و فضایل و مآثر و مناقب و مفاخر این بحر ذخار و کوه ذخار نا متناهی را مکشوف و مدلل و ثابت و ظاهر می سازد، بطوری که ظهور این شمس سماء علوم ربانی را هیچ کس منکر نمی تواند شد و بر همه واضح و معین بوده است.

آن وقت می فرماید: این شخص با این اوصاف و اخلاق و حکم و علوم ربانی می تواند با من بمنزله اخوت یابد، و در میان شما رتبت و جلالت و شأن مرا داشته است، و بعد از من امام و هادی و دلیل شما باشد.

یعنی چون دارای آن مقاماتی و شئوناتیست که مراست، لاجرم تا من در جهان هستم بمسائلی که اختصاص بمن و تکلیف من دارد اقدام نمی فرماید، چه ما هر دو در حکم واحد هستیم، باین سبب نوبت اشاعه انوار علم و امامت و پیشوائی مخلوق -

که تا این شئونات در وجود شخص نمود نکند، نمی تواند بکند. بعد از من است و جنین کسی بمنزله من است.

چون نازل منزله من و دارای علم و فضایل من می باشد، امور دینیه خود را بر وی حمل کنید، و از وی بخواهید و در تمامت امور خودتان مطیع او باشید.

یعنی چون بر مفساد و مصالح امور شما و دنیا و آخرت شما و راه نجات و طریق صواب شما و رستگاری از عذاب و برخورداري بثواب، و ترقی نفوس و تکمیل روح شما از شما اعلم و ابصر است، بایستی از صمیم قلب، و میلان خاطر باطاعت او پردازید، و از این اطاعت بفیوضات الجنه شامله، و ترقیات نامیه، هر دو جهانی کامیاب و ابدالاباد شاد خوار گردید، و آنچه اندر وهم ناید آن شوید.

چه تمام علومی که خدای مرا تعلیم کرده است و حکمت خدائی که مراست، او راست، و چون چنین است، پس از روی برهان و دلیل بدو گرائید، و از وی پرسید و بیاموزید.

و نیز از اوصیای او که پس از وی بیایند پرسید تا بدانید و بایشان چیزی نیاموزید، یعنی قطره بعمان، و ذره بافتاب تابان، و قطره بسحاب ریزان ننمائید و بر چنین نفوس شریفه مقامات نفیسه و پیشوائی که دارای چنین تقدم الهی هستند، پیشی مجوئید، و از این بحار علوم و حکم ربانی که خیر دنیا و آخرت شما در متابعت ایشانست، تخلف نکنید، و از فوائد دنیا و آخرت و منافع دینیه و دنیویه بی بهره نشوید.

چه ایشان که بصفات حسنه خالق پسند آراسته اند، باحق هستند، و حق با ایشانست، یعنی هرگز در هیچ در هیچ حالت از حالت از حق تخلف نجویند، و حق از ایشان کناری برد، همیشه با حق و همیشه حق با ایشان است، چنانکه رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم در ذیل خبری دیگر می فرماید: ای علی، تو از منی و من از توام، این بر زبان سهل می نماید، لکن در معنی بسی بزرگ است، بدون اسباب تامه کامله وجودیه چگونه کسی می تواند صاحب این مقام و خطاب صادر -

اول و نور نخست و خاتم انبیا شود.

و بعد از آن که علی علیه السلام را با خود بمنزله يك روح و يك نور شمرد می فرماید: گوشت تو گوشت من، و خون تو خون من است، و چون باین مقام هم رسد می فرماید: توئی سبب و واسطه میان خدا و خلق خدا بعد از من، یعنی آن شئونات که در من است و می توانم بآن جهت سبب و واسطه در میان خدا و آفریدگان خدا باشم، بعد از من علی می تواند صاحب این رتبت باشد.

«فمن جحد ولا یتک قطع السبب الذی فیما بینه و بین الله وکان ماضیاً فی الهلکات»

پس چون تو بواسطه این مراتب و شئوناتی که تالی نبوت خاصه خاتمه است

می باشی، ولیاقت سبب بودن و واسطه میان خدا و خلق را گردیدن که مقام و منصبی است که اگر صد هزار يك آن را بر تمام عرش و فرش و مافوقهما و مابینهما و ما تحتهما حمل نمایند تاب نیاورند، دارا شدی.

لا-جرم هرکس منکر ولایت و این رتبت و منزلت تو که از مواهب خاصه إلهیه است بشود، قطع این رشته سببیت و وساطت را که موجب صلاح و بقا و نظام و تربیت و ترقی و تکمیل و روشنی دنیا و آخرتست، خواهد نمود و چنین کس و پیروان او که می خواهند هادم چنین بنیان مشید و بنای مؤبد و قانون مسدد شوند، در اعماق بحار هلکات و بعاون جبال تلفات الی انقراض الأزمنه والادوار دچار باشند.

آنگاه می فرماید: «ما عرف الله إلا بی وبك، من جحد ولا یتک جحد الله ربوبیته» چون من و تو که نور واحد هستیم و از نور خدا مخلوق و مخترع و واسطه میان خلق و خدا و علت وجود مخلوق هستیم، پس هرکس بخواهد خداشناس باشد، جز بواسطه من و تو نتواند شناخت، لاجرم هرکس منکر ولایت تو باشد منکر ربوبیت خداوند است.

یعنی چون بلا واسطه از خدا و شئونات ربوبیت بیخبر می ماند، چنان است که انکار ربوبیت را نماید، خداوند تعالی و ربوبیت او ثابت و لایح و تمام ذرات -

ص: 357

اما چون مخلوق را و افهام و عقول ایشان را راهی بان مقام عرفان نیست، و این عرفان مخصوص بوجود صادر اول و عرفان بزدان علت آفرینش است، پس هرکس منکر ولایت علی علیه السلام است، منکر نبوت رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم است و منکر ربوبیت اوست.

آنگاه می فرماید: «یا علی أنت علم الله الأكبر في الأرض، وأنت الركن الأكبر في القيامة، فمن استظل بفينك كان فائزاً، لأن حساب الخلائق إليك، وما بهم إليك والميزان ميزانك، والموقف موقفك، والحساب حسابك، فمن ركن إليك نجا، ومن ولقد لوانت نقابة جاما تخلف عنك هوى وهلك، اللهم اشهد اللهم اشهد».

چون مقامات امیرالمؤمنین علی علیه السلام را لختی باز نمود فرمود: ای علی تو رایت بزرگ الهی در زمین هستی، بعد از من، و تویی رکن اکبر خداوندی در قیامت.

و معلوم است رایت بزرگ و رکن بزرگ خدای بودن در دنیا و آخرت که محل توجه و تمکن و توسل تمام مخلوق است، دارای چه معنی و چه مقام و چه عظمت و چه اثرهای بزرگ، و آن کس که باین منصب و رتبت ولیقت است، صاحب چه معنی و چه استطاعت و بضاعت است و البته هیچ آفریده در خود این منزلت و علامت و آیت نمی تواند باشد مگر خاتم الانبیا و سید اوصیاء.

پس هرکس در سایه ولایت پایه تو بیاید، از هر دو جهان برخوردار آید، زیرا که تو دارای آن صفات و رتبت و صفات إلهیت سمات باشی، حساب خلائق از طرف خالق بتو موکول تواند گردید و بازگشت ایشان بناچار بتو خواهد بود، و میزان عدل و عنایت و رحمت الهی میزان تو، و موقف خلائق موقف تو، و حساب، حساب تو است.

و چون حال بر این منوالست، پس هرکس بتو که رکن دین و ستون آئین و مختار رب العالمین، و خلیفه سید المرسلین هستی میل، در کون نماید، از هر بلیت -

و مصیبت و حادثه دنیا و آخرت رستگار، و هرکس از تو تخلف، و از مأمّن هر دو سرای کناری گیرد، از درجات عالیّه نفس ناطقه و مقامات سامیه سرنگون، و بهلاکت و انواع بلایا مقرون شود.

از اینست که می فرماید، قرآن با ایشان و ایشان با قرآن هستند، یعنی کسانی دارای این مقام هستند که از ظاهر و باطن، و محکم و متشابه، و ناسخ و منسوخ و معانی معنویه و بواطن باطنیه قرآن، و اجرای مقاصد و احکام قرآن دانا و عالم و عامل باشند، و البته قرآن با ایشان و ایشان تا پایان جهان با قرآن توانند بود و حقیقت آن را ظاهر توانند نمود.

و چون اتم مسائل و اکمل مقاصد است، هیچ کس از تحت این حکم خارج نیست، و باید تمام خلایق بایشان بگردند و احکام و اوامر و نواهی الهی را از ایشان بشنوند، و نزدیک بدور، و شاهد بغایب برساند، و تاقیامت پشت بر پشت خود را معاف نشمارد.

اما اگر مولا بمعنی دوست باشد که در میان خلق متداول است، این شرح و بسط، و عنوانین و شرح، و اوصاف و مناقب و مفاخر، و این اختیارات تامه و ریاست عامه، و شئون دنیویه و اخرویه را لازم ندارد.

آیا پیغمبر خدای با آن عظمت و عصمت و حکمت، یکصد و بیست هزار تن را در غدیر خم که جای فرود شدن و منزلگاه ساختن نبود، فرود می آورد، و منبر از جهاز شتر مرتب می گرداند، و چنان خطبه فصیح و تحمید بلیغ بدان شرح و بسط بر زبان همایون که ترجمان وحی و إلهام یگانه بی چون است، می گذراند.

آیا برای عنوان دوستی با علی علیه السلام کشف این معنی را چند روز بتأخیر می افکند، و برای این تأخیر آیات شدید نازل تا بجائی که «و إن لم تفعل فما بلغت رسالتی» می رسد و می فرماید مرا تهدید بعذاب رفت اگر تبلیغ این امر را نکنم.

و چون عایشه استشمام این رایحه و تقویض و دائع الوهیت را بعلی علیه السلام نمود -

و در حضرت پیغمبر کشف این معنی را اصرار نمود، پیغمبر فرمود: ای عایشه، اگر از این قصه که من با علی خلوتی کرده ام، کسی را آگهی دهی بی فرمانی من کرده و از جمله کافران خواهی بود.

اما سینه عایشه از محل حمل این راز تنگی گرفت، و حفصه دختر عمر را آگهی داد، و بعمر و ابوبکر رسید، و جمعی دیگر بدانستند، و در اندیشه آزار پیغمبر برآمدند، و پیغمبر با عایشه فرمود: ای حمیرا مخالفت من نمودی، بدترین مخالفتها - إلی آخر الخبر.

سینه عایشه از آن تنگ می شود که پیغمبر فرمود: هرکس دوست من است، اینک علی دوست اوست، یا من علی را دوست می دارم، و کسانی که خبر یافتند، چنان در آشوب افتادند که در اندیشه گزند پیغمبر برآمدند، و پیغمبر با عایشه می فرماید: راز مرا آشکار ساختی، و خداوندت جزای عمل ترا می دهد.

آیا برای این کلمه که مولا بمعنی دوست است، منافقان چنان آشوب فتنه انگیز که تا رستاخیز شعله آمیز است می نمایند.

آیا کسی منکر بود که رسول خدا پسر عم و داماد خود را که در اسلام بر همه سبقت یافت، و خود را برخی پیغمبر ساخت و آن جهادها بکرد، و کافرها بکشت، و اسباب ظهور دین اسلام و تقویت احکام و ترویج شریعت و قوت کار حضرت ختمی مرتبت و شوهر فاطمه زهرا و پدر ائمه هدی، و آن علم و فضل و آیات و علامات و فتوحات و معجزات گردید.

دوست می دارد که پیغمبر باید در آن بیابان آتش نشان بی آب و گیاه چنین جمعی کثیر را چند روز معطل کرده و همه منتظر باشند که چه حکمی از خدای نازل شده، و تا چند مؤکد و منظور و واجب و لازم است که رسول خدا ناچار باید در اینجا فرود آید و بیاید و بر جهاز اشتر برآید و چنین خطبه مبسوط و مفصل بگوید و مردمان را معطل و منتظر بگذارد و آخر الأمر بفرماید: من علی را -

دوست می دارم.

آیا هیچ يك از اوساط و مستدرجین و ضعفای خلق با ضعف خلق و عقل چنین کاری می کنند که عقل کل و هادی سبل و مختار پروردگار و دارای رتبت خاتمیت و اولین صادر بنماید، و این خطبه را با چنان حمد و ثنائی که در هیچ خطبه نیست و تا برای امری عظیم نباشد، قرائت نمی شود، قرائت می فرماید.

و در آن جمله می فرماید «العاصم لله الحین، والموفق للمفلحین، ومولی العالمین» و در حقیقت لفظ مولی را در براعت استهلال شاهد لفظ مولای را که نسبت بخدای می دهد شاهد آن مولا است که نسبت بخود و وصی خود علی علیه السلام می دهد.

اگر معنی مولا در این مقام اینست که خدا دوست عالمین است، در آنجا نیز همین معنی را خواهد داشت تا آنجا که می فرماید «و اودی ما اوحی الی حذراً أن لا أفعل فتحل بی قارعة لا يدفعها عنی أحد وإن عظمت حیلته».

آنچه بمن وحی شده است که در امر ولایت علی علیه السلام ابلاغ نمایم بجای آوردم، از بیم این که اگر نکنم بلائی استوار و سختی روزگار مرا فرو گیرد، که هیچ کس نتواند از من برتابد اگر چند بزرگ باشد، حیلت و چاره گری او.

آیا اگر مولی بمعنی دوست باشد، و پیغمبر ابلاغ و اظهار آن را می فرماید، این خطر و حذر لازمست و ببايست سه دفعه جبرئیل در تبلیغ این امر فرود آید، و رسول خدای را از جانب حق مأمور بدارد، و این آیه نازل شود «إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا - الخ» (1) و حال این که «إنما» افاده حصر می نماید، و اگر باین معنی باشد انحصار خواهد کرد که جز خدای و رسول او و مؤمنین که در این آیه اشارت بعلی بن ابیطالب است، دوستی برای شما نیست.

فرضاً اگر چنین معنی را هم شامل و در غیر از ایشان مانع باشد، همین اختصاص برسول خدا و ذات باری تعالی برای هر نوع امتیاز علی علیه السلام کافیست.

و ببینم امت پیغمبر بعد از وفات پیغمبر رعایت این دوست و دوستی با او را نمودند.

ص: 361

یا بهمه نوع خصومت و غضب حق آن حضرت و اولاد آن حضرت پرداختند، و این آتش جهان سوز را تا دامنه قیامت مشتعل ساختند.

آیا رسول خدای برای ابلاغ اینکه علی علیه السلام را دوست می دارد و باید دوستدار وی باشند، می فرماید: از خداوند تعالی مستدعی استغفای از این امر شدم و خدای تعالی جز بابلاغ ما انزل فی ولایت علی رضا نداد، چنانکه می فرماید:

«فاعلموا معاشر الناس أن الله قد نصبه لكم ولياً وإماماً مفترضاً طاعته على المهاجرين والأنصار وعلى التابعين لهم باحسان، وعلى البادي والحاضر، وعلى الأعجمي والحر، والمملوك، والصغير والكبير، وعلى الأبيض والأسود، وعلى كل موحد ماض حكمه، جازي قوله، نافذ أمره، ملعون من خالفه، مرحوم من تبعه، و من صدقه فقد غفره الله له ولمن سمع منه وأطاع له».

تا آنجا که می فرماید: «معاشر الناس ما من عام إلا وقد أحصاه الله في، وكل علم علمته فقد أحصيته في علي أمام المتقين، ما من علم إلا وقد علمته علياً و هو الامام المبين». آیا اگر مولی بمعنی دوست باشد، بایستی باین مقامات استشهاد و استدلال شود، هیچ وجوبی داشت.

آیا پیغمبر جز علی را دوست نمی داشت و بدوستی او فرمان نمی داد؟

آیا بغیر از اهل بیت خود باسلمان و ابوذر و مقداد و امثال او و اقارب و اقوام خود دوست نبود و بدوستی با ایشان مایل نبود، و طالب دوستی مردم با ایشان نبود.

آیا کسی که دارای علوم پیغمبر بهمه جهت باشد و پیغمبر او را امام مبین آیا کی بخواند این منبر و این محضر برای همین است که بگوید: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» و مولا بمعنی دوست باشد.

آیا نمی فرماید: «معاشر الناس فضلوهم فقد فضله الله، وأقبلوه فقد نصبه الله» تا آنجا که می فرماید: «ألا إن جبرئيل خبرني عن الله تعالى بذلك، ويقول: من عادى علياً ولم يتولد فعلية لعنتي وغضبي، فلتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله أن تخالفوه»-

فتزل قدم بعد بثوتها إن الله خبير بما تعملون، معاشر الناس إنه جنب الله الذى نزل في كتابه يا حسرتي على ما فرطت في جنب الله».

تا جائى كه مى فرمايد: «ألا وقد أديت، ألا وقد بلغت، ألا وقد أسمعت، ألا وقد أوضحت، ألا وإن الله عزوجل قال وأنا قلت عن الله عزوجل، ألا إنه ليس امير المؤمنين غير أخى هذا، ولا تحل إمرة المؤمنين بعدى لأحد غيره» تا آنجا كه فرمود: «هذا علي أخى ووصيتى وواعي علمي، وخليفتي على امتي، وعلى تفسير كتاب الله عزوجل».

اگر در این باب كه علي عليه السلام واعى و داراى علم رسول خدا و مفسر كتاب الله است، تأمل و فكر نمايند، شايد بيك اندكى از فضائل و شأن و منزلت و علم و حكمت علي عليه السلام اشارت يابند.

تا آنجا كه مى فرمايد «وإنما أكمل الله عزوجل دينكم بامامته» و از اينجا مكشوف مى آيد كه رتبت امامت آن حضرت بچه ميزانست و همچنين «بمن يقوم مقامه من ولدى من صلبه إلى يوم القيمة»

تا آنجا كه مى فرمايد: «وما نزلت آية رضى إلا فيه، وما خاطب الله الذين آمنوا إلا بدأ به، ولا نزلت آية مدح في القرآن إلا فيه».

تا آنجا كه مى فرمايد: «النور من الله عزوجل في ، ثم مسلوك في علي، ثم في النسل منه إلى القائم المهدي الذى يأخذ بحق الله و بكل حق».

تا آنجا كه مى فرمايد: «وقد بلغت ما امرت بتبليغه حجة على كل حاضر وغائب و على كل أحد ممن شهد أولم يشهد، ولد أولم يولد، فليبلغ الحاضر الغائب، و الوالد الولد إلى يوم القيمة».

تا آنجا كه مى فرمايد: «فاسمعوا لأمره تسلموا، وأطيعوه تهتدوا، و انتهوا لنهاية ترشدوا، و صبروا إلى مراده ولا تتفرق بكم السبل عن سبيله، أنا صراط الله المستقيم الذى أمركم باتباعه ثم علي من بعدى، ثم ولدى من صلبه ائمة يهدون بالحق و به يعدلون».

تا آنجا كه فرمود: «و من بايع فانما يبايع الله عزوجل يدالله فوق أيديهم».

لفظ «إنما افاده حصر نماید و فاتقوا الله و بايعوا علياً أمير المؤمنين والحسن والحسين و الأئمة كلمة باقية».

تا آنجا که می فرماید: «وقولوا الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، معاشر الناس إن فضائل علي بن ابيطالب عندالله عزوجل، وقد أنزلها على في القرآن أكثر من أن أحصيتها في مكان واحد، فمن أنبأكم بها وعر فيها فصد قوه».

و در این خطبه مفصله مبارکه مراراً و کراراً از فضل و علم و مفاخر و مآثر آن حضرت و فرزندان آن حضرت ائمه هدی صلوات الله علیهم و تأکید در متابعت و مباحثت و مطاوعت ایشان و امن بر مخالفین ایشان، و جماعت ناکثین و مارقین و قاسطین و مبغضین و منکرین و غاصبین حقوق ایشان، و تقرب ایشان بحضرت خداوند منان و قبول امامت و خلافت و وصایت ایشان، و امر و نهی ایشان یاد می فرماید.

آیا این جمله برای اینست که «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» بمعنی درست است، سخت عجب می آید از کسانی که از کمال شقاوت فطری و عظمت مرآت قلب از اغبره دسایس شیطانی، چنان نور از چشم و صفا از قلب و عقل از مغز ایشان بیرون می رود، که باین چند کلمات بیهوده دل خوش می دارند، و آفتاب را بمشتی لجن اندود می نمایند، و از راه راست و طریق روشن تجاوز می کنند، و در ورطه خطرناک شقاوت و ضلالت بهلاکت می رسند، و بما أنزل الله اطاعت نمی کنند، و بغیر ما انزل الله عنایت می ورزند.

اگر سلطانی بخواهد یکی از فرزندان خود را بولایت عهد منصوب دارد، و جمعی را در بیابان بخواند، و روزی چند منتظر و معطل بدارد، و ایشان ندانند مقصود سلطان چیست، اما می دانند برای مطلبی بزرگ و مهمی خطیر است.

و چون پس از مدتی دراز و زحمات و مشقات آن جمع و باز ماندن از امور و مهمات خودشان سلطان بیاید و بر فراز تخت برآید، و آن پسر را برکشد، و بآن جمع بنماید و بگوید هر کس با من دوست است، باید با وی دوست باشد، و هر کس من دوست -

اویم، اینک وی دوست اوست، و پس از آن بسی از مفاخر و مناقب وصفات حسنه و خصال ستوده و علوم فاخره و فضایل متکثره او بر زبان بگذرانند، و او را با خود همسنگ شمارد، و موافقت او را موافقت خود، و مخالفت او را مخالفت خود شمارد، و کیفر هر یک را باز نماید، و فرود آید.

آیا این مردم و حضار چگویند، و عقل و فهم و ادراک این سلطان را چه میزان سلام گذارند، و از آن ساعت ببعث شئونات سلطان و وقور و وقع او در انظار ایشان چه مقدار و قیمت خواهد داشت.

آیا سلطنت و حکومت چنین سلطانی را لایق حال خود، و افکار و اقوال و افعال او را شایسته اختیار او در مال و نفوس و حدود خود می دانند؟ یا نمی دانند؟ و فردای آن روز سلطنت او تصدیق دارند یا ندارند؟.

بلی وقتی این قضیه را تصدیق و این تهیه را مقرون بصواب و صلاح می شمارند، که چون سلطان این محضر و این مجلس را مشخص نمود، و این مردم را حاضر ساخت خود را بگیرد و برای میلان و قبول مردم شطری از مآثر و مفاخر و مقامات و کمالات و عقل مردم داری و حفظ حدود و ثغور و نظام امور مردم آن مملکت بمردم بگوید.

و چون چشم و گوش و هوش ایشان را بینا و شنوا و دانا ساخت، و بر صدق نیت و صحت رویت و خلوص عقیدت خود اقامت شهود معتبره نمود، و در قلوب ایشان جایگیر ساخت، آن وقت بگوید:

چون عمر من پایان رسیده و بناچار باید یکی را بولایت عهد منصوب دارم، این پسر یا این شخص مجرب آزموده را ولایت عهد بدارم، تا بعد از من همان طور که مطیع و منقاد اوامر و نواهی من بودید، درباره وی نیز چنین باشید، و از وی تخلف نوزید، تا موجب فساد امور شما و مملکت شما گردد و اگر او را مطیع باشید، موجبات صلاح حال شما و کلیه بلاد و عباد فراهم گردد، و از خطرات و لغزش و موجبات -

تباهی مملکت و خرابی دودمان دولت و زحمت اعادی بر آسائید.

البته چون آن جمع کثیر این بیان را بشنوند، زبان بدعا و ثنای سلطان و آن انتخاب سلطان برگشایند، و بالطوع و الرغبة مطیع و منقاد شوند، مگر کسانی که مدعی و مغرض و با آن ولیعهد دشمن و حسود و حقوق باشند، و دارای قلب سلیم و طریقت مستقیم نباشند، و درخور «عاد من عاداه، و اخذل من خذله» گردند، والسلام علی من اتبع الهدی.

حمد خدای را که در این روز دوشنبه بیستم شهر رجب المرجب سال یکهزار و سیصد و چهلم هجری نبوی صلی الله علیه واله وسلم، مطابق روز سی ام و آخر برج حوت که فردای تناع سه شنبه بیست و یکم شش ساعت و چهل و هشت دقیقه از روز گذشته بمبارکی و میمنت تحویل شمس برج حمل و ماه فروردین بهجت آئین و بهار رحمت آثار سال یکهزار و سیصد و شمس می شود.

از این شرح و بسط خطبه مبارکه رسول خدای و اخبار و احادیث شریفه متعلق بیوم الغدیر، و ولایت و امارت و وصایت ظاهریه و باطنیه معنویه حضرت یعسوب الدین، و امام المتقین قاع الأعداء والمشرکین، امیرالمؤمنین و اولاد طیبین او صلوات الله علیهم اجمعین، فراغت رفت.

و بر اهل علم و تتبع و تاریخ خبر پوشیده نیست که تا کنون هیچ مصنف و مؤلف و محدث و مورخی در این مسئله شریفه باین بسط مقال و ضبط منوال و استشهاد و استدلال که راجع بعقل و نقل و حس و تلویح و توضیح و برهان قاطع و تبیان ساطع باشد، سخن نکرده است.

این نیز از برکات توجهات ائمه اطهار علیهم السلام است، والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و صلی الله علی آخر انبیائه و علی اول اوصیائه صلوات الله علیهم اجمعین.

معلوم باد در این اخبار و تفاسیر آیات مذکوره چنانکه از این پیش در تبیین کنی و القاب و اسامی مبارکه المشهدی صلوات الله علیهم و اشتراک پاره کنی و اسامی و القاب شرحی رقم کردیم.

حضرت امیرالمؤمنین و حضرت کاظم و حضرت علی بن موسی ن موسی الرضا و حضرت امام علی النقی صلوات الله علیهم را ابوالحسن کنیت بوده است، چنان که گاهی که ابوالحسن اول گویند امیرالمؤمنین علیه السلام را خواهند، اما این کنیت را نسبت به آن حضرت در مقام نقل اخبار و احادیث کمتر استعمال می نمایند، بلکه امیرالمؤمنین یا علی بن ابیطالب علیه السلام مذکور می دارند.

و عموماً چون ابو الحسن گویند حضرت کاظم یا امام رضا علیهما السلام را خواهند و گاهی ابوالحسن اول گویند و مقصود حضرت کاظم است، و ابو الحسن ثانی گویند و امام رضا را قصد کنند، و ابو الحسن ثالث گویند و حضرت امام علی النقی صلوات الله علیهم را اراده نمایند و بیشتر این توضیحات در حالت لفظ ابوالحسن مطلق از راوی بدست می آید.

و گاهی راوی هم اسباب توضیح نمی شود، زیرا که معاصر و راوی هردو امام والا مقام است، شاید ادراک خدمت هر سه ابوالحسن را هم نموده باشد، و بآسانی نمی توان مشخص کرد که مراد از این روایت که راوی می گوید از حضرت ابوالحسن شنیدم، یا روایت شده است، کدام يك از این دو امام والا مقام است.

لا-جرم این بنده اولاً از آن حیث که اقوال و اخبار واحادیث تمام ائمه هدی سلام الله علیهم را از يك منبع و منشأ می دانم و هر خبری و حدیثی را که یکی از ایشان بفرماید چنان است که سائر ائمه نیز فرموده، و آنچه امام بفرماید، چنان است که رسول خدای فرموده، و آنچه رسول خدای بفرماید همانست که خدای فرموده است.

چنانکه در کتاب احوال حضرت صادق علیه السلام نوشتیم که اصحابی که بعد از وفات حضرت باقر صلوات الله علیهم بحضور مبارکش مشرف شدند، و مایل بامتحان بودند، و روایت آن حضرت را می خواستند بدانند بچه مستند می شود، آن حضرت بمحض سؤال، فرمود: قال الله تعالی، و بهیچ وجه ذکر سندی دیگر و راوی و مخبری دیگر نفرمود، و بهمین جهت امامتش ثابت گشت -

پس هرچه ابوالحسن موسی کاظم بفرماید همانست که پدر بزرگوارش فرموده و هرچه ابوالحسن امامرضا بفرماید، همانست که ابوالحسن حضرت کاظم می فرماید، مگر وقتی که بسبب وجود راوی معلوم و مشخص شود که مقصود کدامیک از این دو تن هستند.

و چون حضرت کاظم مقدم بر فرزند ارجمندش حضرت امام رضا می باشد، اگر در نقل اخبار هر خبری را که رواة اخبار بأبو الحسن مطلق نسبت دهند، منسوب بکاظم بخوانیم، بعید نیست، و طریق خلافی پیموده نشده است، فرضاً اگر مراد راوی حضرت رضا هم باشد، زیان ندارد و ناظرین دقایق بین خورده نخواهند گرفت و اگر بتوانند مصرح بدانند و اشارت فرمایند منتی بر من نهاده اند.

در اصول کافی از محمدبن فضیل مرویست که از حضرت ابی الحسن ماضی صلوات الله علیه از این قول خدای تعالی «یریدون لیطفوا نورالله بأفواههم» (1) پرسیدم فرمود: اراده می نمایند که «لیطفنوا ولایة امیر المؤمنین الله بأفواههم» خاموش نمایند نور ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را بالفاظ خبیثه و انفاس غیر مبارک خودشان.

عرض کردم: «والله متم نوره» فرمود: «والله متم الامامة، لقوله عزوجل الذین آمنوا بالله ورسوله والنور الذی أنر لنا، فالنور هو الامام» پس این نور که در این آیه شریفه مذکور است عبارت از امام است.

عرض کردم: «هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق» فرمود: اوست خداوندی که امر فرمود رسول خود را بالولاية لوصیه و ولایت، همان دین حق است.

عرض کردم: «لیظهره علی الدین کله» فرمود: «یظهر علی جمیع عند قیام القائم علیه السلام» این دین مبین ولایت مبین را در زمان ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه واله وسلم بر تمامت ادیان غالب و ظاهر، و چون آفتاب فروزان رخشنده و باهر می گرداند، فرمود: خداوند می فرماید «والله متم نوره» ولایة قائم است «ولو کره الکافرون -

ص: 368

بولاية علي، عرض کردم: این تنزیل است، یعنی قرآن باین وضع نازل شده است، فرمود: بلی «أما هذا الحرف فتنزىل وأما غيره فتأويل».

عرض کردم: «ذلك بأنهم آمنوا ثم كفروا» فرمود: بدرستی که خداوند تعالی نامید کسی را که متابعت نکرد رسولش را در ولایت و صی او منافقین، و گردانید کسی را که منکر وصیت و امامت او باشد، مانند کسی که منکر محمد صلی الله علیه و اله وسلم باشد.

«وأنزل بذلك قرآناً فقال يا محمد إذا جاءك المنافقون بولاية وصيك، قالوا شهد أنك لرسول الله، والله يعلم أنك لرسوله والله يشهد إن المنافقين بولاية علي لكاذبون، اتخذوا أيمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله، و السبيل هو الوصي إنهم سناء ما كانوا يعملون ذلك بأنهم آمنوا برسالتك وكفروا بولاية وصيك، فطبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون».

عرض کردم: «معنى لا- يفقهون» چیست؟ فرمود: «لا يعقلون بنبوتك» عرض کردم: «وإذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله» فرمود: «وإذا قيل لهم ارجعوا إلى ولاية علي يستغفر لكم النبي من ذنوبكم لو ا رؤسهم».

و چون با این گروه منافق و دو روی که زبان و جنان یکسان ندارند، گویند بقبول ولایت علی بن ابیطالب بازگشت کنید، رسول خدای ذنوب گذشته شما را طلب آمرزش می فرماید، سرهای خود را بر می تابند «قال الله تعالى و رأيتهم يصدون عن ولاية علي وهم مستكبرون» و می بینی ایشان را که از قبول ولایت علی علیه السلام روی بر می گردانند.

«وإذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله لو ا رؤسهم و رأيتهم يصدون وهم مستكبرون» این آیه شریفه را بنحو مذکور تأویل فرمود: «و العلم عند الراسخون في العلم، ثم عطف القول من الله بمعرفة بمعرفة بهم» و چون خداوند متعال بر باطن و نفاق ایشان و عدم قبول آنها و سعادت بآمرزش آنها دانا بود، باین کلام انعطاف کلام داد و فرمود: «سواء عليهم أستغفرت لهم أم لم -

تستغفر لهم لن يغفر الله لهم إن الله لا يهدي القوم الفاسقين» چون این جماعت بر صفت طغیان و عصیان و نفاق و شقاق می روند و شایسته آمرزش نیستند، پس استغفار و عدم استغفار در حق ایشان یکسانست «لا يهدى القوم الفاسقين يقول الظالمين، لوسيك» و مراد از فاسقین کسانی هستند که درباره وصی تو ستم ورزیدند.

عرض کردم «أفمن يمشى مكتباً على وجهه أهدى أم من يمشى سويماً على صراط مستقيم» فرمود: خداوند تعالی ضرب المثلی فرموده است: «من حاد عن ولاية على كمن يمشى على وجهه لا يهتدى لأمره وجعل من تبعه سويماً على صراط مستقيم والصراط المستقيم اميرالمؤمنين عليه السلام».

برای کسی که از ولایت علی علیه السلام عدول نماید، مانند کسی است که بجای پای بر روی و چهره راه بر سپارد و هیچ نمی بیند و نداند که در امر خود چکند و در کار خود هدایت نشود و آن کس را که متابعت آنحضرت را نماید چون کسی است که بایستد و راست و درست بر صراطی مستقیم راه بر سپارد

و براه راست راه یابد و مراد از صراط مستقیم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است.

عرض کردم: قول خدای تعالی «إنه لقول رسول كريم» فرمود: یعنی جبرئیل «من الله لولاية على» عرض کردم «وما هو بقول» یعنی معنی این آیه که خدای تعالی می فرماید: «شاعر قليلاً ما يؤمنون» چیست؟ فرمود: «قالوا إن محمداً كذاب علي ربه وما أمره الله بهذا في علي» گروه منافقان گفتند: محمد صلی الله علیه واله وسلم در امر علی و خلافت و وصایت آن حضرت بر پروردگار خود دروغ می بندد و خداوند او را باین کار امر نفرموده، پس خداوند قرآنی بر این امر نازل فرمود و گفت: بدرستی که ولایة علي عليه السلام تنزیل از پروردگار است.

«ولو تقول تحمل علينا بعض الأقاليل لأخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين».

و اگر محمد صلی الله علیه واله وسلم پاره سخن ها را بدروغ بر ما ببندد، یمین او را از وی می ربائیم و رک قلبش را که مایه زندگانیست، پاره می کنیم.

«ثم عطف القول» از آن پس خداوند تعالی عطف قول نمود، فرمود: «إن

ولاية علي التذكرة للمتقين - يعنى للعالمين وإنا لنعلم أن منكم مكد بين وإن علياً الحسرة على الكافرين، وإن ولايته لحق اليقين، فسبح يا عمد باسم ربك العظيم» عرض کردم: «فسبح باسم ربك» فرمود: خدای می فرماید: «اشکر ربك العظيم الذي أعطاك هذا الفضل» سپاس گذار پروردگار خود را که چنین فضل و فضیلتی در کار خلیفتی و ولایة علي عليه السلام بتو عنایت و عطا فرمود.

راقم حروف گوید: اگر در این فصل کلام امام عليه السلام و تأویلات آیه شریفه بنظر دقیق بنگرند، ایشان را معلوم می شود که شأن و رتبت امیرالمؤمنین عليه السلام و وجوب و لزوم ولایت و خلافت آن حضرت که موجب اتمام نبوت و اکمال توحید کردگار مجید است، تا بچه اندازه در حضرت خدای اعلی، عالی و متعالی است.

بالجمله محمد بن فضیل می گوید: عرض کردم: قول خدای تعالی «إنا لما سمعنا الهدى آمنا به» فرمود: هدی بمعنی ولایت است «آمنا بمولانا فممن آمن بولاية مولاه فلا يخاف بخساً ولا رهقاً» عرض کردم: تنزیل است؟ فرمود: تنزیل نیست، تأویل است.

عرض کردم: قول خدای تعالی « لا أملك لكم ضراً ولا رشداً» فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مردمان را بولایت علی علیه السلام بخواند.

پس جماعت قریش بحضرتش فراهم شدند و عرض کردند: ای محمد ما را از این امر معفو بدار، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «هذا إلى الله ليس إلى» این امر با خداوند است با من نیست، آن جماعت، آن حضرت را متهم ساختند و از خدمتش بیرون تاختند.

و خداوند تعالی نازل فرمود: «قل إني لا أملك لكم ضراً ولا رشداً قل إني لن يجيرني من الله إن عصيت احداً ولن أجد ورسالاته في علي».

(1)

بگو من مالک نیستم برای شما، به دفع ضرری نه رسانیدن خیر و صلاح یعنی این -

ص: 371

قدرتم نیست که سود و زینانی بشما برسانم، بگو زنهار ندهد مرا از عذاب خدای احدی و هرگز بجز خدای سبحانه را نیابم پناهی که بدو روی کنم، و از بلیات برهم و مالک هیچ نیستم، مگر اینکه گویم خدای چنین گوید و پیغام های خدا را ابلاغ نمایم، یعنی اگر جز این کنم و رسالت خود را در باب ولایت علی علیه السلام ادا ننمایم، هیچ کس مرا از عذاب خدای باز نمی دارد می گوید.

عرض کردم: این معنی که فرمود: «ورسالته فی علی» تنزیل است؟ فرمود: بلی، و از آن پس از روی توكید فرمود: «ومن بعض الله ورسوله» فی ولایة علی «فان له نار جهنم خالدین فیها أبداً» یعنی این آیه شریفه نیز «فی ولایة علی علیه السلام» تنزیل دارد.

عرض کردم: «حتى إذا رأوا ما یوعدون فسیعلمون من أضعف ناصرأ وأقل عدداً» (1) تا گاهی که بنگرند آنچه را که بآن وعده و وعید داده شده بودند، ایشان را معلوم افتد که کیست، فرمود: مقصود باین حضرت قائم صلوات الله علیه و انصار و یاوران آن حضرت هستند.

عرض کردم: «فاصبر علی ما یقولون» پس شکیبائی کن بر آن چه این جماعت منافقان مخالف می گویند، فرمود: «یقولون فیک واهجرهم هجرأ جمیلاً وذرني یا محمد والمکذبین بوصیک اولی النعمة ومهلهم قلیلاً».

عرض کردم: این تنزیل است، یعنی این چند کلمه که اضافه بر آیه ایست که اکنون در قرآن متداول است؟

فرمود: بلی.

عرض کردم: «لیستیقن الذین أوتوا الکتاب» فرمود: «یستیقنون أن الله ورسوله ووصیه حق» عرض کردم: «ویزداد الذین آمنوا ایماناً» فرمود: «یزدادون بولایة الوصی ایماناً» عرض کردم: «ولا یرتاب الذین أوتوا الکتاب والمؤمنون» فرمود: «بولایة علی علیه السلام» عرض کردم این ترتیب چیست؟ فرمود: یعنی بذلك أهل الکتاب والمؤمنین الذین ذکرالله فقال ولا یرتابون فی الولاية» عرض کردم: و ماهی إلا ذکرى -

ص: 372

للبشر، فرمود: «نعم ولاية علي» عرض كردم: «أنها لا حدى الكبير، قال الولاية عرض كردم ولمن شاء منكم أن يتقدم أو يتأخر» فرمود: «من تقدم إلى ولايتنا آخر عن سقر ومن تأخير عنا تقدم إلى سفر» عرض كردم: «إلا اصحاب اليمين» فرمود: «هم والله شيعتنا» عرض كردم: «لم لك من المسلمين» فرمود: «إنعالم تقول وصى محمد والأوصياء من بعده ولا تصلون (نسلى ظ) عليهم» عرض كردم: «فعا لهم عن التذکر معرضين» فرمود: «عن الولاية معرضين» عرض كردم: «كلا إنها تذكرة»، «قال الولاية» عرض كردم: قول خدای تعالی «یوفون بالندر» فرمود: یوفون الله بالندر الذى أخذ عليهم، في الميثاق ولايتنا» عرض كردم: «إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلاً» فرمود: «بولاية علي تنزيلاً» عرض كردم: «هذا تنزيل» فرمود: بلى.

عرض كردم: «إن هذه تذكرة» فرمود: ولايت است «قلت يدخل من يشاء في ولايتنا قال والظالمين أعد لهم عذاباً أليماً، ألا ترى أن الله يقول»، «ما ظلمونا ولكن كانوا أنفسهم يظلمون» قال إن الله أعز وأمنع من أن يظلم وأن ينسب نفسه إلى ظلم ولكن الله خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه وولايتنا ولايته ثم أنزل بذلك قرآناً

على نبيه فقاله وما ظلمناهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون» عرض كردم اين تنزيل است؟.

فرمود: بلى.

گفتم: «ويل يومئذ للمكذبين» فرمود: می فرمايد «ويل للمكذبين يا عديما أرجبت إليك من ولاية علي عليه السلام «قلت»، «ألم نهلك الأولين ثم تبعهم الآخرين» فرمود: «والأولين الذين كذبوا الرسل في طاعة الاوصياء» «قلت» «كذلك نفعل بالمجرمين» فرمود: «من أجرم إلى آل محمد وركب من وصيه ماركب» عرض كردم: «إن المتقين» فرمود: «نحن والله وشيعتنا ليس على ملة ابراهيم غيرنا وسائر الناس منها براء» عرض كردم: «يوم يقوم الروح والملئكة صفاً لا يتكلمون» الاية فرمود: «نحن والله المأذونون لهم يوم القيمة والقائلون صواباً».

عرض كردم «ما تقولون إذا تكلمتم» چون بسخن اندر شويد چه می فرمائيد؟ فرمود: تمجيد می كنيم پروردگار خود را و صلوات می فرستيم بر پيغمبر خودمان -

و شفاعت می کنیم برای شیعیان خود «فلا یردنا ربنا» پس رد نمی فرماید، شفاعت ما را پروردگار ما را.

عرض کردم: «کلا إن کتاب الفجار لغی سجين» فرمود: «هم الذین فجروا فی حق الأئمة واعتدوا علیهم» عرض کردم: «ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذوبن» فرمود: «یعنی امیر المؤمنین» عرض کردم، تنزیلست؟ فرمود: بلی.

معلوم باد این آیات مبارکه و معانی و پاره تأویلات آن در طی این کتب مبارکه مرقوم شده است، و چون در این حدیث جامعیتی علیحده دارد، بنگارش آن گذارش گرفت، اللهم اجعل تمام امورنا خیراً.

بیان پاره اخبار حضرت کاظم علیه السلام که درباره حضرات ائمه و صدیقه طاهره فاطمه زهراء صلوات الله علیهم مأثور است

در اصول کافی از علی بن جعفر از برادر سعادت سیرش ابو الحسن علیه السلام مرویست که فرمود: «فاطمة علیها السلام صدیقه شهیده و إن بنات الأنبیاء لا یطمئن».

فاطمه زهرا صلوات الله علیها صدیقه شهیده است، یعنی دارای این مقام عالی است، و بدرستی که دختران پیغمبران طمٹ نمی بینند.

در مجمع البحرین در معنی قول خدای تعالی «لم یطمئنن انس قبلهم ولا جان» می نویسد «لم یمسهن وینکحن» این زنان بهشت و حوریان پسندیده سرشت را اسوده و نزدیکی نکرده است، هیچ آدمی پیش از شوهران ایشان و نه جنیان دست برایشان نموده اند، بلکه همه بصفه بکارت متسم باشند.

پس طمٹ بمعنی نکاح و در آمیختن یا تدمیه و جریان خون بکارتست، و از اینست که حایض را طاعت گویند، و طعت بمعنی خواست «و طمنت المرأة تطمٹ -

بالضم، یعنی حاضت و طمت الرجل امرأته یعنی افتضها» بکارش را زایل ساخت و خون از وی روان شد.

در صحاح اللغة می گوید: طمٹ بمعنی دختری بردن و حیض شدن زن و بمعنی مس و سودن می باشد و و ذلك في كل شيء يمسه، گفته می شود «ما طمٹ ذا قبلنا أحد، و ما طمٹ هذه الناقة جبل قط» یعنی هیچ عقالی این ناقه را مس نکرده است.

و این حدیث شریف حدیثی عالی است، یکی این که دلالت بر آن دارد که سوای حضرت صدیقه طاهره دخترهای سایر انبیاء علیهم السلام را حالت طمٹ نبوده است و همواره بحالت دوشیزگی و پاکی از حیض امتیاز داشته اند.

اما در صفت دخترهای انبیا حتی دخترهای رسول خدا سوای فاطمه زهرا که از القاب آن حضرت بتول و عذرا است، که بتول همان باکره منقطعه از ازواج است، و بتل بمعنی بریدن و جدا کردن می باشد، گفته می شود «وطلقها بثة بتلة» و گفته شده است بمعنی «منقطعة إلى الله تعالى عن الدنيا» است.

جوهری در صحاح می نویسد: «و هی نعت فاطمة بنت النبي صلى الله عليه واله وسلم» است «امرأة بتلثة» بتشدید نام، یعنی زنی است تمام خلقت که گوشت اندامش روی هم نیامده باشد «ولا یوصف به الرجل».

در نهاییه ابن اثیر می نویسد: «لارهبانیه ولا تبتل فی الاسلام» این دو کار در اسلام تجویز نشده است، تبتل بمعنی انقطاع از زن ها و ترك نکاح است «وامرأة بتول» یعنی زنیکه از مردان و آمیزش با ایشان انقطاع یافته و او را میل و شهوتی در مردها نیست، و مریم مادر عیسی بهمین سبب بتول نام یافت.

وفاطمه صلوات الله علیها را بتول خواندند «لا تقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دیناً و حسباً» و بقولی بسبب انقطاع آن حضرت از دنیا بحضرت باری تعالی، بتل، چون بمعنی قطع است «كأنه قطع نفسه عن الدنيا».

در مجمع البحرین مسطور است می گوید: بتول فاطمه زهرا دختر رسول خدا -

صلی الله علیه و آله وسلم است «لا تقطعها علی الله عن نساء زمانها ونساء الامة فعلا وحسناً وديناً الله» در روایت است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند که ای رسول خدا ما از تو شنیده ایم که می فرمائی: مریم بتول است، و فاطمه علیها السلام بتول است، بتول چیست؟

فرمود: «التي لم ترحمة قط» آن زنیست که هرگز خون نبیند.

عذراء بفتح عين مهملة وسكون ذال معجمه بوزن حمراء، یعنی باکره، زیرا که عذره او یعنی پوست بکارتش بحال خود باقیست، و خون عذره خون بکارتست، جمعش عذاری بفتح راء و کسر آنست و عذرة الجارية، بکارت اوست، جمعش عذراست، مثل غرفه و غرف، و صدیقه طاهره را بهمین حیثیت بتول عذرا می نامیدند.

و نیز آن حضرت را حوراء انسیه می گفتند: چه حور نیز بر این صفت است، پس اگر خبر سقط محسن، بهمان طورها که می گویند مقرون بصحت باشد، و در حال سقط خونی دیده نشده باشد، بهمین سبب مذکور است، و عدم طمث دلیل عدم سقط نخواهد بود، و اگر آن حضرت همواره در حال بکارت نبود، بتول عذرا خوانده نمیشد، و اگر وفات آن حضرت باین علت نبود صدیقه شهیده گفته نمی شد.

اگرچه می توان گفت چون فاطمه زهرا صلوات الله علیها را صدیقه طاهره خوانند، که آن هم یک دلیل بر عدم طمث و حیض است، و چنین رقبتی عالی را که شرف و جلالت دارد، و صدیق اکبر از القاب امیرالمؤمنین علیه السلام و مقربان پیشگاه إلهیست، شهیده نیز بمعنی شاهد است، که بآن حضرت گفته می شود از صفات ائمه طاهرین «وکنتم شهداء علی الناس، والرسول شهید علیکم وشهیداً، یا إن الله علی کلشیء شهید».

و در این کتاب در معنی شهید و شرافت این مقام بیانات عالییه شده است، پس در اینجا سه مسئله است: یکی طمث، و دیگر بتول، و دیگر عذرا، و صدیقه شهیده طاهره فاطمه بتول عذراء، در این دو صفت که بتول و عذراست بر دخترهای انبیا علیهم السلام امتیاز دارد والله تعالی اعلم.

و نیز در اصول کافی از علی بن ابی حمزه مرویست که از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم می فرمود:

«إذا مات المؤمن بكت عليه الملكة وبقاع الأرض التي كان يعبد الله عليها، وأبواب السماء التي كان يصعد فيها بأعماله، وثلم في الإسلام ثلثة لا يسد هاشي لأن المؤمنين الفقهاء حصون الإسلام كحصن سور المدينة لها».

چون مردی مؤمن از جهان روی برتابد، ملائکه بر وی می گریند و بقاع آن زمینی که بر آنجا پرستش و عبادت می نمود و درهای آسمانی که اعمال شایسته او را بالا می بردند گریه کنند، و در ارکان اسلام ثلثه و رخنه اندر شود، چیزش مسدود نگرداند، زیرا که جماعت مؤمنان حصن ها و قلاع اسلام هستن، مانند حصن دیوار شهر برای شهر.

و نیز در آن کتاب از محمدبن حکیم مرویست که حضرت ابی ابراهیم علیه السلام فرمود:

«السلاح موضوع عندنا مدفوع عنه، لو وضع عند شر خلق الله كان خيرهم لقد حد ثني أبي حيث بنى إلى الثقفية وكان قد شق له في الجدار، فنجد البيت فلما كان صبيحة عرسه رمى ببصره فرأى حذوه خمسة عشر مسماراً، ففزع لذلك وقال لها: تحولي فاني اريد أن أدعو موالى لى في حاجة، فكشطه فما منها مسمار الأوجه مصروفاً طرفه عن السيف وما وصل إليه منها شيء».

یعنی سلاح پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم به نزد ما نهاده شده است، و دست اغیار از آن کوتاه است، اگر نزد شریر ترین آفریدگان خدای وضع نمایند، بهترین خلق می شوند. پدرم با من حدیث فرمود: که چون با ثقفیه زفاف نمود و چنان بود که دیوار را برایش بر شکافته بودند، پس آن خانه را بیساط ها و فرش ها و وسادها مزین و برافراخته ساخته بودند.

و چون صبحگاه غرس و عروسی آن حضرت برآمد، دیده مبارك بيفکنند و برابر آن شقی که بر دیوار بود پانزده مسامیر و میخ هائی برای حفظ آن سلاح -

ص: 377

بدید، و در فزع شد، و با تقفیه فرمود: از خانه بیرون شو، چه من می خواهم موالی خود را برای حاجتی بخوانم، که مبادا آن میخ ها بسلاح برسد، پس آن غشا و پرده را بر روی شق بود برافراشت و آن را مصروف از آن دید، یعنی مصروف از شمشیر دید، و هیچ چیز از آنها بدو وصول نیافته بود.

و هم در آن کتاب می گوید از محمد بن عیسی سند بحضرت امام ابو الحسن موسی علیه السلام می رسد که فرمود:

«إن الله عزوجل غضب على الشيعة فخيرني بين نفسي وبينهم، فوقيتهم والله بنفسي» خداوند عزوجل بر جماعت شیعه غضب فرمود، و مرا مخیر ساخت که آن بلا را بر خود اختیار نمایم یا بر ایشان، سوگند با خدای جان خود را برای نگاهبانی ایشان دست برداشتم.

و نیز در اصول کافی از علی السائی مرویست که حضرت ابی الحسن اول موسی علیه السلام فرمود: «مبلغ علمنا على ثلاثة وجوه ماض، وغابر، و حادث، فأما الماضي فمفسر، وأما الغابر فمزبور، والحادث فمكذف في القلوب و تقر في الأسماع وهو أفضل علمنا، ولا نبي بعد نبينا» و باین علم و عبارات و معانی و بیانات آن مکرر اشارت شده است.

و هم در آن کتاب از علی بن جعفر مرویست که ابوالحسن علیه السلام با من فرمود: «نحن في العلم والشجاعة سواء، وفي العطايا على قدر ما تؤمر» ماگروه ائمه در صفت علم و شجاعت یکسانیم، و در عطایا و بخشش ها بقدری که مأمور شویم هستیم، ممکن است عطایا مخصوص باموال دنیویه نباشد، بلکه گوهر علم و حکمت هم باشد.

و هم در آن کتاب در باب این که ائمه علیهم السلام علومی را که «اخرجت إلى الملائكة والأنبياء والرسل عليهم السلام» می دانند، حدیثی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مذکور است که فرمود:

«إن الله تبارك وتعالى علمين: علماً أظهر عليه ملكته وأنبيائه ورسله إلى آخره» چنانکه در احوال آن حضرت مذکور شد و همین حدیث بروایت علی بن -

جعفر از برادر بزرگوارش موسی بن جعفر علیهم السلام بهمین نهج که مذکور شد، مرقوم شده است.

و هم در آن کتاب اصول کافی از داود رقی از عبدالصالح علیه السلام مرویست که فرمود: «إن الحجة لا تقوم الله على خلقه إلا بامام حق حتى يعرف» و باین خبر و بیان آن در اوائل این مجلد و باب توحید اشارت شد.

و نیز در آن کتاب اصول کافی از علی بن یقظین مرویست که ابوالحسن علیه السلام با من فرمود: «الشيعة تربي بالأمانى منذ مأتى سنة» دو یست سال است که جماعت شیعه دستخوش و دست پرور و امانی و آرزوهای نفسانی هستند.

و هم در آن کتاب در ذیل خبری که علی بن رئاب از امیرالمؤمنین علیه السلام در خلقت و سن و طینت پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم مذکور می نماید، و آن حضرت فرمود: «ما من نبي ولا من ملك من بعده جبله إلا نفخ من إحدى الروحين، و جعل النبي من إحدى الطينتين».

می گوید: در حضرت ابی الحسن اول علیه السلام عرض کردم: جبل چیست «فقال الخلق غير نا اهل البيت، فان الله عزوجل خلقنا من العشر طينات، و نفخ فينا من الروحين جميعاً فأطيب بها طيناً» فرمود: این خلق غیر از ما اهل البيت هستند، چه خداوند عزوجل بیافرید ما را از ده طینت و بردمید بر ما از هر دو روح، و این طینت بآن مطیب شد.

در خبر است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند را در فرود عرش خود نهریست «و دون النهر الذي دون عرشه نور نوره» و در دو کناره آن نهر، دو روح مخلوق است، که روح القدس و روح من امره باشد، و بدرستی که خدای را ده طینت است، پنج طینت از بهشت و پنج طینت از زمین است «ففسر الجنان و فسر الأرض» و لخت اخیر خبر مذکور شد.

و هم در خبر است که طین جنان یکی جنت عدن، و دیگر جنة المأوى است.

و دیگر جنة النعیم، و دیگر جنة الفردوس، و دیگر جنة الخلد، و طین الارض، یکی مکه معظمه، و دیگر مدینة طیبه، و دیگر کوفه، و دیگر بیت المقدس، و دیگر حائر است و از این پیش باین خبر اشارت شد.

بیان خطبه که از امیر المؤمنین و حضرت کاظم علیهما السلام در توحید وارد است

در اصول کافی از علی بن سیف بن عمیره مرویست که گفت اسماعیل بن قتیبه با من گفت که من و عیسی شلقان بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام در آمدیم و آن حضرت بر ما بدایت گرفت، و فرمود:

«عجباً لأقوام یدعون علی امیر المؤمنین علیه السلام مالم یتکلم به قط، خطب امیر المؤمنین علیه السلام الناس بالکوفة فقال:

الحمد لله الملهم عباده حمده، و فاطرهم علی معرفة ربوبیته، الدال علی وجوده بخلقه، و یحدث خلقه علی أزله، و باشتباههم علی أن لاشبه له، المستشهد بآیاته علی قدرته، الممتنعة من الصفات ذاته، و من الأبصار رؤیته، و من الأوهام الاحاطة به، لا أمد لكونه، و لا غاية لبقائه سمان النقلة یامان سیالها العریبة لا تشملها المشاعر، و لا تحجبه الحجب، و الحجاب بینه و بین خلقه، خلفه ایاهم لا متناعه مما یمکن فی ذواتهم، و لا مکان مما یمتنع منه، و لا افتراق الصانع من المصنوع، و الحاد من المحدود، و الرب من المربوب.

الواحد بلا تأویل عدد، و الخالق لا بمعنی حركة، و البصیر لا بأداة، و السميع لا بتفریق آله، و الشاهد لا بمماسه، و الباطن لا باجتان و الظاهر البائن لا - بتراخی مسافة، أزله نهیه المجاول الأفكار، و دوامه ردع لطامحات العقول، قد حسر کنهه نوافذ الأبصار، و قمع وجوده جوائل الأوهام؛ فمن وصف الله فقد حده، و من حده فقد عده، و من عده فقد أزله، و من قال أين فقد غیاه، و من قال علی فقد أخلامنه، و من قال فیم فقد ضمنته».

و محمدین حسین از صالح بن حمزه از فتح بن عبدالله مولی بنی هاشم روایت کند -

که گفت بحضرت ابی ابراهیم صلوات الله علیه مکتوب نمودم، و از آن حضرت از چیزی از توحید سؤال نمودم، پس آن حضرت بخط مبارکش بمن مرقوم فرمود «الحمد لله الملهم عبادة حمده».

و این خطبه را چنان که سهل بن زیاد از رواه این خطبه مبارکه است مذکور نموده تا آنجا که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید «وقمعه وجوده جوائل الأوهام» پس از آن این کلمات را اضافه فرمود:

«أول الديانة به معرفته و کمال معرفته توحیده، و کمال توحیده نفي الصفات عنه، بشهادة كل صفة أنها غير الموصوف، وشهادة الموصوف أنه غير الصفة، وشهادتهما جميعاً بالثنية الممتنع منه الأزل، فمن وصف الله فقد حده، و من حده فقد عده، و من عده فقد أبطل أزله، و من قال كيف فقد استوصفه، و من قال فيم فقد ضمنه، و من قال على م فقد جهله؛ و من قال أين فقد أخلامنه، و من قال ما هو فقد نعته و من قال إلى مفقد غياه (غياه) عالم اذلا معلوم، و خالق اذلا مخلوق، و رب اذلا مریوب و كذلك یوصف ربنا، و فوق ما یصفه الواصفون».

حجاب در میان خدای مخلوق، خدای عبارت از آنست که وجود واجب الوجود که آفریننده هر وجود و موجود و نماینده هر نماینده و نمود است؛ اذیال ازلیت و ابودش از غبار امکان که درخور مخلوق و شئونات حادثست، بری و بعید است و چون تمام ماسوی الله بجمله مخلوق و حادث و گروگان حیز امکان هستند، از رسیدن بآن کس که ذات و صفاتش از امکان بری است قاضی، و دست هوا و هوس و پای حس و حواس ایشان کوتاه، بلکه أعرج و لنگ است؛ پس معنی حجاب در میان خالق و مخلوق، قصور مخلوق و کمال خالق است.

و همین است مراد بقول آن حضرت علیه السلام «الممتنعة من الصفات ذاته، یعنی بواسطة وجود ذات باری تعالی و امکان ذوات مخلوق «یا مافی ذواتهم مما یمتنع منه ذاته» «نهیه» بضم نون و سکونهاء و فتح یاء اسم از نهاه باشد که ضد امره است و مجاول باجیم، جمع مجول بفتح مکان جولان با زمان آنست «دیانة» مصدر دان

يدين يعنى دين دار گشتن، و متعدى بباء تعديه مى شود؛ «حائل» از حال الشيء يحول اذا تغير عن حاله و المعنى.

«أول التدين بدين الله معرفته وكمال معرفته توحيده، وكمال توحيده نفى الصفات عنه الشهادة كل من الصفة والموصوف بمغايرته للأخر، والمغايرة موجبة لأحد أمور: إما كونهما قديمين فيلزم تعدد الواجب أو حدوث الصفة فيلزم كونه تعالى محلاً للحوادث، وهو ينافي الأزلية، أو تركب الواجب منهما فيلزم التركيب».

قوله عليه السلام والسميع لا بتفريق آلة، يعنى والسميع لا باستعمال آلة بتفريقها بادخال شيء فيها؛ كما في الحيوان، ويحتمل أن يكون المراد بتفريق آلة قلع المقلوع أو قرع المقروع المحصل للصوت المسموع.

قوله عليه السلام «فيكون بعد انتقالها حائلاً» من حال الشيء يحول إذا تغير عن حاله؛ وكل متغير عما كان عليه حائل.

در جلد اول مرآة العقول در شرح اصول كافي، در معنى و تشكيل اين خطبه مبارك مى نويسد: قوله عليه السلام «الم يتكلم» عن تشبيه الله تعالى؛ وادعاء الوهيته وأمثال ذلك قوله عليه السلام «الملهم عباده» أى خواصهم «حمده» أى حمداً يليق به أو الأعم على حسب قابليتهم واستعدادهم «وفاطرهم على معرفة ربوبيته» باقذارهم على المعرفة؛ واطلاعهم عليها بالعلم بالمقدمات الدالة عليه بالفعل أو بالقوة القريبة منه أو بما ألقى عليهم من الاقرار به فى الميثاق كما يظهر من الأخبار.

«المدال على وجوده بخلقه، لا مكانهم واحتياجهم إلى المؤثر «وبحدوث خلقه على أزله» وفي التوحيد «أزليته» تدل على أن الحدوث علتة الحاجة إلى العلة وعلى حدوث ماسوا «باشتباهم» اذ تلك المشابهات فى الامور الممكنة و لوازم الامكان؛ وقيل: المراد اشتراكهم فى الماهيات و لوازمها، إذ الاشتراك يدل على التركيب، وقيل المراد اشتباهم فى الحاجة إلى المؤثر والمدير قوله «لا أمد» أى من الأزل ولا غاية، أى فى الأبد «ولا مكان» به تنوين -

عوض المحذف أى لا مكان ذواتهم أو ما في ذواتهم مما يمتنع منه ذاته تعالى؛ وقيل: أى يمكن له بالامكان العام ما يمتنع منه ذواتهم كالوجوب والازلية، ولا يخفى ما فيه.

قوله عليه السلام «الواحد بلا تأويل عدد» يعني بأن يكون له تعالى ثانى من نوعه؛ أو يكون مركباً فيطلق عليه الواحد بتأويل أنه واحد من نوع مثلاً.

قوله عليه السلام «لا بمعنى حركة اى جسمانية أو نفسانية».

قوله عليه السلام «لا بتفريق آلة، يعني لا بآلة مغايرة لذاته أو بادخال شيء فيها فانه يتضمن التفريق، وفي التوحيد والسميع لا بأداة البصير لا بتفريق آلة، أى بفتح العين أو بعث الاشعة وتوزيعها على المبصرات على القول بالشعاع، أو تقليب الحدقة وتوجيهها مرة إلى هذا المبصر؛ ومرة إلى ذلك كما يقال فلان مفرق الهمة والخاطر إذا وزع على حفظ أشياء متباينة ومراعاتها.

قولها عليه السلام «لا باجتنان» الاجتنان الاستتار أى أنه باطن بمعنى أن العقول والافهام لا تصل إلى كنهه، لا باستتاره بستر و حجاب، أو علم البواطن لا بالدخول فيها والاستتار. قوله عليه السلام «ردع لطامحات العقول» الردع المنع والكف؛ يقال طمّح بصره إلى الشيء ارتفع، وأطمّح فلان بصره رفعه، وكل مرتفع طامح، ومنه الحمد لله ذى الافق الطامح أى المرتفع، ومنه طمّحت عيناه إلى السماء يعني ارتفعتا، وفي الحديث إياك أن تطمّح بصرك إلى من هو فوقك أى ترفعه إلى من هو أعلا منك في الغنا؛ طموح بلند نكريستن، طمّحات الدهر يعني شدائده.

قوله عليه السلام «قدحسر كنهه» والحسر الاعياء يتعدى ولا يتعدى ، والمراد هنا المتعدي «والقمع» القلع.

قوله عليه السلام «فمن وصف الله» يعنى بالصورة والكيف فقد جعله جسماً ذا حدود ومن جعله ذا حدود، فقد جعله ذا أجزاء، وكل ذى أجزاء محتاج حادث، أو من وصف الله حاول تحديد كنهه فقد جعله ذا حد مركب من جنس وفصل، فقد صار حقيقة مركبة -

محتاجة إلى الأجزاء حادثة، أو من وصف الله بالصفات الزائدة فقد جعل ذاته محدودة بها و من حد. كذلك فقد جعله ذاعداً إذ اختلاف الصفات إنما تكون بتعدد أجزاء الذات أو قال بتعدد الألهة إذ يكون كل صفة لقدمها إليها غير محتاج إلى علة، و من كان مشاركا في الالهية لا يكون قديماً فيحتاج إلى علة أو جعله مع صفاته ذاعداً، وعروض الصفات المغايرة الموجودة يناه في الأولوية لأن الانتصاف نوع علاقة توجب احتياج كل منهما إلى الآخر، وهو يناه في وجوب الوجود والازلية، او المعني أنه على تقدير زيادة الصفات يلزم تركيب الصانع إنظاها أن الذات بدون ملاحظة الصفات ليست بصانع للعالم، فالصانع المجموع فيلزم تركبه للحاجة والامكان، وقيل: المعنى فقد عده من المخلوقين.

«ومن قال اين فقد غياه، الى جعل له نهاية ينتهي بها إلى أينية أو جعله اسماً ذا غايات و نهايات «ومن قال علي م» يعنى على ما وعلى أي شيء هو « فقد اخلا منه» غير ما جملة سبحانه عليه «ومن قال فيم» أي فيما هو «فقد ضمنه» أي حكم بكونه في شيء محيط به».

اكنون بترجمه اين خطبه و حديث مبارك شروع كنيم، اين كه حضرت صادق عليه السلام فرمود:

عجب می رود از اقوامی که مدعی می شوند امیرالمؤمنین عليه السلام آنچه را که هرگز آن حضرت متکلم بآن نشده است، اشارت بآن اقوال و آراء، و عقایدی است که جماعت غلاة الدعوى إلهیه یا حلول یا امثال آن بآن حضرت دادند و گفته اند و افتراء نموده اند.

و این جماعت همان کسان هستند که در حق امیرالمؤمنین یا ائمه معصومین صلوات الله عليهم غلو و علو ورزیدند، تا این حد که ایشان را از حدود مخلوقیت و عبودیت خارج و بآن شئونات و مراتب که مخصوص بذات واجب الوجود است منسوب، داشتند، پس بسا شدی که علی عليه السلام یا یکی از فرزندان ائمه صلوات الله عليهم را شبیه و مانند بخدا خواندند و بسا بودی که خدای را بخلق همانند -

شمرند: «تعالی الله عما یتو همون وعما یصفه الحمقی الجاهلون الضالون العمون».

و این جماعت دارای دو طرف غلو و تقصیر هستند، و منشأ شبهات ایشان از مذاهب جماعت شدید الحماقه حلولیه و تناسخیه و مذاهب یهود و نصاری می باشد، چه جماعت یهود خالق را بخلق، و گروه نصاری خلق را بخالق همانند خوانند، و این عقیده سخیفه در اذهان جماعتی از فرق شیعه جایگیر و ساری شد، و ایشان همان مردم غالی باشند، و غلوایشان بدانجا کشید که در حق علی و اولاد امجدش ائمه هدی صلوات الله علیهم باحکام إلهیه حکم راندند.

از آن جمله جماعت سبائیه هستند که اصحاب عبدالله بن سبا می باشند که نام او در رجال کشی و خلاصه و مجلد احوال حضرت امیرالمؤمنین و وقائع شهادت و موت آن حضرت از مجلدات ناسخ التواریخ و سایر طبقات غلاة و ملحدین مذکور است، و در حقش نوشته اند «غال ملعون».

و امیرالمؤمنین علیه السلام او را بسوزانید، چه او می گفت امیرالمؤمنین خداوند است و پیغمبر است، و بعلی علیه السلام عرض کرد: أنت أنت، یعنی أنت الله چنانکه قبل از آنکه مسلمان شود و یهود بود در حق یوشع بن نون وصی موسی صلوات الله علیهم همین گونه سخن می کرد و می گفت: خداوند است.

و این عبدالله نخستین کسی است که قول بغلو را اظهار نمود، و اصناف و طبقات غلات از وی منشعب شدند.

و این جماعت سبائیه بر آن عقیدت هستند که علی علیه السلام کشته نشده و زنده است «وفیه الجزء الالهی» و باین سبب می شاید که چیزی بر وی مستولی نشود و علی همان کس باشد که در ابر است و بانك رعد صوت اوست، و درخش برق منبسم و تبسم اوست، و زود باشد که آن حضرت نازل شود و زمین را از عدل و داد آکنده سازد، چنان که از ستم و بیداد آکنده بود.

گفته اند ابن سبا این مقاله را بعد از انتقال علی علیه السلام بجوار رحمت ایزد متعال در میان آورد و جماعتی بر وی گرد آمدند و این خبر منافی با آن خبریست که علی -

صلوات الله عليه او را بکشت و بسوزانید و این جماعت قائل بتناسخ جزء إلهی در ائمه هدی بعد از علی علیه السلام باشند، می گفتند: این معنی از آن جمله است که صحابه نیز می گفتند و اگرچه برخلاف مراد وی بودند.

آخوند حکیم کامل فاضل ملاصدرالدین شیرازی معروف بملاصدرا علیه الرحمة العلیا در شرح اصول کافی می فرماید: اینک کلام عمر است در حق شخصی از این جماعت، گاهی که در هنگام حد خوردن چشمش بضرر تازیانه نابود شد، گفت بآن کس که حکایت و شکایت بدو آورد «ماذا أقول في يدالله فقأت عيناً في حرم الله، فأطلق عمراسم الالهية عليه لما عرف ذلك منه».

و از جمله ایشان کاملیه اصحاب ابی کامل می باشند، جمیع صحابه او را تکفیر کردند، چه این جماعت ترك بیعت علی علیه السلام را نمودند، و در حق آن حضرت طعن همی زدند، تا چرا طلب حق خود را متروک فرمود، و نشستن آن حضرت را و فرو گذاشتن حق خود را معذور نشمردند؛ بعلاوه این که در باره آن حضرت غلو نمودند.

وی می گفت: امامت نوریست که از شخصی بشخصی دیگر متناسخ می شود؛ و این نور در شخصیت که امامت در وی باشد، و بسا باشد که امامت تناسخ می گیرد و رتبت نبوت را حاصل می نماید و امام نبی می شود، و نیز بتناسخ ارواح بعد از موت قائل است، و جماعت غلاة بهر صنفی که هستند جملگی بر تناسخ و حلول معتقد می باشند.

و از جمله این معتقدین علیانیه هستند، و ایشان اصحاب علیان بن ذراع احدي می باشند و قال قوم الذوس دهی (کذا) علی علیه السلام را بر پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم تفضیل می دادند و چنان می دانست که علی آن کس باشد که محمد را مبعوث نمود، و او را إله میخواند و بدم محمد سخن می راند، لعن الله العلیان و صلی الله علی سید المرسلین محمد و آله.

و این علیان چنان می پنداشت که پیغمبر برای آن مبعوث گشت که مردم را -

بعلي عليه السلام دعوت نمايد، و آن حضرت بسوی خویشان دعوت نمودن گرفت.

و از این جماعت گروهی هستند که پیغمبر و علی را هر دو تن خدای خوانند و علی را در احکام الهیه مقدم شمارند، و این طبقه را عینیه نامند.

و از این گروه کسانی هستند که محمد و علی صلوات الله علیهما را هر دو تن خدا خوانند، و محمد صلی الله علیه و اله وسلم را در مقام الهیت بر علی علیه السلام افضل دانند و این جماعت موسوم بمیمیه باشند.

و از این جماعت يك طبقه باشند که بخداوندی این پنج تن قائل باشند که اصحاب کساء باشند که عبارت از محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم هستند و می گویند: این پنج تن شیء واحد باشند «و الروح ضالة فيهم بالسوية» هیچ يك را فضیلتی بر آن دگر نیست، و مکروه دارند که فاطمه با تاء تأنیث بگویند، بلکه فاطمه گویند و یکی از شعراء این طبقه این شعر در این باب گوید:

تولیت بعدالله في الدين خمسة *** نبياً وسبطيه و شيخاً و فاطماً.

و از این جماعت طوایف دیگر هستند و یاد کردن احوال و اقوال ایشان، سخن را دراز می گرداند، پس غرض حضرت صادق علیه السلام از نقل این خطبه که بر مناهج توحید و تنزیه خداوند تعالی مشتمل می باشد، برای اینست که مردمان بدانند که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از آنچه جماعت غالبان نسبت بدو می دهند، و خدایش می خوانند، بری و بیزار است، چنانکه عیسی علیه السلام از آنچه جماعت نصاری بدو نسبت می دادند بیزار است.

بالجملة قول امیرالمؤمنین علیه السلام والحمد لله الملهم عباده حمده، اراده فرموده است «بالعباد الملهمین حمده خواص البشر».

و قول آن حضرت «فاطهم علی معرفة ربوبيته» یعنی «جاعلهم علی فطرة الايمان والمعرفة كما في قول النبي صلی الله علیه و اله وسلم: كل مولود يولد علی الفطرة الحديث إشارة إلى أن معرفة الله فطرية للنفوس الادمية، و أن الكفر والضلال عرض طار علی قلوبهم كالطبع والرین علی المرأة فأفسدها عما فطر واعليه من قبول اور الايمان -

قوله عليه السلام «الدال على وجوده بخلفه» إشارة الى ما يستدل بوجود الخلق وإمكانه على وجوب وجود الخالق بالبراهين المتعددة التي بعضها من طريق الاجسام وبعضها من طريق الحركة وبعضها من طريق النفس» چنان که شرحش در کتب عقلیه مبسوط است .

وقوله عليه السلام «و يحدث خلقه على أذله» إشارة إلى ما ذكرنا من دلالة حدوث الشيء على سبق الحركة التي لا بداية لها، وعلى فاعله الأزلي، الذي لا ينقطع فيض رحمة وجوده أزلا وأبداً».

وقول آن حضرت «وباشتباههم على أن لا شبه له، أراد باشتباههم كونهم ذوى أشباه وأمثال» زیرا که هر ممکنی دارای ماهیت، و در هر ذی ماهیتی اگرچه آن ماهیت در خارج در یک فرد انحصار داشته باشد «فانه يحتمل من حيث ماهية الاشتراك بين أشياء كثيرة متشابهة متماثلة».

و هر چیزی که زو ماهیت و محتمل للكثرة باشد بناچار بفاعلی دیگر نیازمند است، «وهكذا الكلام في فاعل فاعله» و در این وقت این امر بآن چه نهایی برای آن نخواهد بود متسلسل می شود، یا منتهی بدور می شود، یا پایان می گیرد بفاعلی که برای آن ماهیتی سوای وجود صرف نیست، و دو قسم اول که بتسلسل و دور می رسد هر دو باطل هستند، پس قسم سوم متعین می گردد، و حق مطلوب همانست.

حكيم إلهي شيرازی صدر الدين عليه الرحمة می فرماید: بعضی از شارحین نهج البلاغه گفته «أراد باشتباههم على أن لا شبه له، اشتباههم في الحاجة إلى المؤثر و المدير» و تقریر این طریق اینست که بگوئیم اگر خداوند تعالی غنی از مؤثر ماندی و شبهی برای ذات پاک کبریای خداوندی در نفی حاجت بسوی او نست، لکن المقدم حق فالنالي مثله».

آخوند می فرماید: در این بیان چیزیست از قصور بدو وجه که مخفی نیست:

یکی اینست که مطلوب در تنزیه خداوند تعالی از شبهه، همان نفی شبهه است از ذات باری تعالی علی الاطلاق نه نفی وجهی از وجوه شبهه است فقط مانند حاجت و نیازمندی.

دوم اینست که نفی حاجت از ذات باری تعالی از جمله چیزهاییست که محتاج باثبات آن برای خداوند تعالی بجهت تشابه خلق در امر حاجت نیست، بلکه مجرد واجب الوجود بودن خداوند سبحان لازمه آن اینست که حاجت از واجب الوجود بسوی غیرش منفی باشد، لزوماً بیناً، یعنی حاجت لازمه ممکن است نه واجب «فالاستدلال علیه لغو من الکلام مستدرک» پس اولی در شرح این کلام همانست که مذکور نمودیم، و اقوالی دیگر نیز در این باب مذکور شده است.

قوله علیه السلام «المستشهد بآياته على قدرته» مراد بآیات همان آیات آفاقیه است، مثل خلق سماوات و ارض و شمس و قمر و نجوم و جبال و شجر و دواب و انفسیه مثل خلق ارواح و عقول و نفوس و انحاء علوم و ادراکات آن و صفات آن، و هیچ شکی در آن نیست، که هر قدر مخلوق و آفریده شده عظیم تر و شریف تر باشد «كان الخالق أعلى قدرة وأشرف قوة».

و چون اعظم و اشرفی از این مخلوقات نیست لاجرم از خالق این مخلوقات عظیمه شریفه و مدبر و مسخر آن اعلی قدره و اشرف قوة احدی نیست، پس هرکس قادر است بر آفریدن چنین مخلوق عظیمه شریفه، پس بر هر چیزی قادر و توانا می باشد.

چنان که خود می فرماید: «سنريهم آياتنا في الأفق وفي انفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق» و غیر از این آیه در قرآن بسیار است و بجمله حاکی از آیات عظیمه و شهادت قائمه داله بر کمال قدرت و نهایت حکمت حکیم قدیر مطلق، دلالت دارد.

قوله علیه السلام «الممتنعة من الصفات ذاته» در این جا مراد بصفات احوال زائده -

برذات موجوده بوجود الأعراض است، چه خداوند تعالی عالم است نه بعلم عارض لازم قادر است، نه بقدرت زائده که عبارت از کیفیات نفسانیه باشد، مرید است نه بقصد زائد، و هم چنین در جمیع نموت وصفات کمالیه سبحانی «والمراد أن صفاته تعالی کلها موجوده بوجود واحد هو بعینه وجود ذاته».

پس ذات خدای تعالی وجود و علم و قدرت و حیات و اراده و سمع و بصر و غیر از آنها باشد، و هم چنین ذات عالی صفات خداوند تعالی موجود است، عالم است، قادر است، حی است، مرید است، سمیع است، بصیر است، دراک است، فعال است، حکیم است، رحیم است، جواد است، چنان که مکرر در مقامات خود مذکور شده است.

و بیشتر مردمان چون نگران شدند که مفهومات صفات متغایر هستند، گمان بردند که این تغایر مفهومات صفات موجب اختلاف حیثیات وجودیه است، و باین گمان چنان اندیشه بستند که علم و قدرت و سایر صفات را از ذات باری تعالی منفی دارند، و ذات احدیت را از این نعوت و صفات کمالیه خالی شمردند، لکن این نعوت را نایب مناب این صفات در ترتب آثار قرار دادند.

پس بنابر مذهب و عقیدت ایشان چنان بر می آید که اسماء و صفات «کلها مجازات من الألفاظ فی حقه تعالی وأن لا یکون ذاته تعالی مصداقاً لشيء من معاني الأسماء والصفات، والقول بالتشبيه أولى من هذا التعطيل».

بلکه حق حقیق بر حسب تحقیق و ایمان و عرفان اینست که جمیع این صفات موجود است، بوجودی اصیل متأكد در نهایت تأکد و تأصل اعلی و اشرف از وجود غیر او تبارک و تعالی، پس آن علمی که خدای تعالی را می باشد، اعلی و اشرف اقسام علم وجود و قدرتی که مر او راست، یعنی مخصوص بآن ذات کامل الصفاتست «اوکد أنحاء قدرتست وجوداً و تحقیقاً، لا مفهوماً و ماهیة».

زیرا که تفاوتی در میان افراد معنی واحد یا ماهیت واحده فی نفس المعنی و الماهیه نیست، بلکه جز این نیست که این تفاوت واقع می شود در میان أنحاء وجودات بر حسب قوت و ضعف و وجوب و امکان و تقدم و تأخر، پس هم چنین بر تو -

واجب می شود که این مقام را بیاموزی تا در تعطیل و تشبیه فرد نیفتی.

قوله عليه السلام «و من الليل الأبصار رؤيته» عطف است بر «من الصفات ذاته» یعنی ممتنع است، رؤیت و دیدار حضرت ایزد سبحان از این که بآلات بصریه لأنها آلات یا قوای جسمانیه وقوع پذیرد و ادراک نمودن و دریافت نمودن حق تعالی را باین آلات مذکوره محال است.

«النهوض البرهان الدال على أفاعيل جميع القوى الجسمانية، و انفعالاتها إنما هي بمداخلة الوضع وتحقق النسبة الوضعية، وهي لا نتحقق بالنسبة إلى مالا وضع له، و الأول سبحانه بريء عن الوضع والحيز كل البرائة فلا يقع إليه اشارة حسية».

و بعد از این کلمات می گوئیم هیچ مدرکی یعنی ادراک شونده جز از باب و راه و سرشت خودش ادراک نمی تواند بشود، پس ادراک و دریافت نمودن چشم و بالذات برای أضواء و فروع ها و الوان و رنگهاست، و بالتبعیه برای ادراک مقادیر و اشکال و غیر از اینها می باشد.

و خداوند سبحان از باب ضوء و لون نیست تا ابصار ادراکش نمایند. بلکه از باب انوار عقلیه است، چه ذات مقدس کبریائی نور الانوار العقلیه است، لاجرم امتناعی از این نور مبارك عقلی و درخش سرمد عقلی نیست که باندازه که ممکن است برای نور ضعیف ادراک آن را و مشاهده نور قوی را بنماید.

پس مؤمن خردمند چون قوت پذیرد نور عقلش بقوت ایمان و معرفت برسد «وصار عقلا بالفعل مجرداً عن التعلقات الطبيعية والغواشي البدنية فيوشك أن يطالع ذاته مطالعة علمية ويشاهد حقيقته مشاهدة عقلية».

و این مشاهده نمودن حقیقت مشخص مؤمن موحد و مطالعه کردن بر سبیل مشاهده عقلیه نه بوجه احاطه و اکتناه و راه بردن بکنه ذات واجب الوجود است، بلکه با اندازه قدرت و طاقت و استطاعت قوه عقل و دراکه اوست، و در قول امیرالمؤمنین علیه السلام «ومن الابصار رؤيته» ایمانی است، بس لطیف بعدم امتناع انوار الهیه -

از ادراك بصائر وقلوب بفروز ومدد انوار معرفت و حقايق ايمان، چنان كه امام مي فرمايد «ولكن رآنه القلوب بحقايق الايمان».

وقوله عليه السلام «ومن الأوهام الاحاطة به» و اين از دو وجه است «الأول الوجه العام لكل قوة ادراكية وهو أن ذاته غير متناهي شدة الثورية والوجود فهو محيط بما سواه فلا يحيط به شيء وإلا لزم احاطة الشيء بنفسه وهو محاله».

دوم اينست كه ادراك وهم اختصاص دارد تعلقش بمعاني جزئية متعلقه باشخاص جسمانيه و ذات خداوند تعالی ذات عقليه غير متعلقه بشيء است.

قوله عليه السلام «لا أمد لكونه» برای آنست كه ذات واجب فوق آمار و آجال و ازمنه و اوقاتست.

وقول اميرالمؤمنين عليه السلام «ولا غاية لبقائه» زیرا كه بقای واجب الوجود بذات كامل الصفات اوست نه بواسطه صفتی كه عارض حق تعالی باشد، و خدای تعالی باقی دارنده هر بقائی و غاية كل اشياء می باشد، پس غایتی و پایانی و نهایتی برای او نیست.

قوله عليه السلام «لا يشمل المشاعر» چنان كه بر اين معنى علم يائيتي «ولا تحجبه الحجب» برای اينست كه حجب مختص بجسمانيات است، وهو تعالی في نفسه كما علمت أظهر من كل ظاهر، لأنه نور الانوار وإنما الحجاب عن ادراك الخلق إياه قصور ذواتهم و نقصان قواهم و كمال ذاته و عدم تناهي قوته النورية.

وإليه الإشارة بقوله عليه السلام «والحجاب بينه وبين خلقه خلقه إياهم، وبين ذلك بوجهين».

يكي اينست كه چون ادراك عبارت از حصول مدرکست برای مدرک لاجرم نمی شايد ممتنع باشد بر ذات يکی از اين ادراك نماينده و ادراك شده آن چه حصول آن برای ذات ديگر ممكن باشد و در اينجا و نسبت باين مقام برخلاف اينست، زیرا كه برذات باری تعالی ممتنع است، آنچه در ذوات مخلوق ممكنست از حيثيت نقايص و امكان و اعدام.

و اینست معنی قول امیرالمؤمنین علیه السلام «لا متناعه مما يمكن في ذواتهم» و ممکن است برای خدای تعالی «بالامکان العام ما يمتنع منه ذواتهم» از حیث وجوب وجود از «لیت ذاتیه و شدة غیر متناهیة، و این است معنی کلام معجز نظام آن حضرت. «ولا مکان مما يمتنع منه».

و وجه دوم اینست که لازمه ادراک شمول مدرک است هر مدرک را، و از ضرورت مخلوقیت است که ذات صانع از ذات مصنوع افتراق و جدائیت داشته باشد، بسبب کمال صانع و نقص مصنوع، و هم چنین وجود حاد از وجود محدود.

خصوصاً و حال این که وجود حاد غیر متناهی و محدود و متناهی است، زیرا که این مطلب معلوم و مکشوف است که محدود و متناهی بودن وجود از لوازم معلولیت است، لآنه بماهو وجود مقتضی تناهی نیست، چه اگر غیر از این باشد غیر متناهی از وی موجود نمی شود «فلا بد له لکونه محدوداً من علة و مالا علة له، که ذات مقدس و وجود واجب تعالی است «لاحد له وهو یحد ماعده»

و بر همین منوال رب از مربوب مفترق می شود، و چون امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فرمود وحدانیت اول حضرت سبحان تعالی و تفرق آن ذات واجب را از تمامت اشیاء و از شبه آن و افتراق واجب را از تمام مخلوق در نهایت تفرق و تفرق.

بر آن شد که بر کیفیت وحدت و خالقیت و علم خداوند یگانه آفریننده دانا آگاهی بخشید، لاجرم فرمود: «الواحد بلا تأویل عدد» یعنی وحدت و یگانگی خداوند تعالی از قبیل باب اعداد و شماره و شمرده شدها نیست «و هي التي تحصل بتكرار أمثاله الموجودة أو الموهومة العدد و الكثرة و هو تعالی مما ليس كمثله شيء».

و این امر برای اینست که وحدت هر چیزی جزا نفس وجود آن که خاص بدو می باشد نیست، و از آنجا که برای وجود خدای تعالی مثل و مانندی خارجی و ذهنی نیست، پس همچنین برای وحدت و سایر صفات حقیقیه اش شبیه و مانندی-

نباشد، زیرا که «کلهها ذاته» پس وحدت علم باری تعالی وحدت مجهولة از باب اعداد نیست، لاجرم برای علم خدای عزوجل خارجاً و ذهنماً ثانی نمی باشد و براین حالت و حدت قدرت و اراده خدای تعالی و سایر صفات او.

وقول امیرالمؤمنین صلوات الله علیه «والخالق لا بمعنی حرکت» زیرا که خلق فرمودن خالق لم یزل بر طریق ابداع و افاضت باشد، نه بر سبیل مباشرت و تعمل و برای این که حرکت از عوارض اجسام و ما يتعلق بها می باشد، و خداوند تعالی از جسمیت و از تعلق بآن منزّه است.

وقول امیرالمؤمنین علیه السلام «البصیر لا بأداة والسمیع لا بتفریق آله» اما معنی اجمالی آن اینست که خداوند تعالی بر حسب ذات خود آفریننده هرچه جز خود اوست هست، پس ماسوای خدای هر دو سرای خواه آلت باشند، یا ماماسة، مخلوق او هستند، پس خدای را در امر ایجاد فرمود افتقار و احتیاجی بهیچ وجه بهیچ چیزی بسوی آنها نیست.

و اما معنی تفصیلی بسبب این که اگر از خداوند قادر توانا چیزی از آثار بدستیاری آلت صادر شود، پس اگر این آلت نیز از فعل و آفرینش او باشد، پس یا اینست که بتوسط آلتی دیگر خواهد بود، یا بدون دیگر آلت است.

اگر بدون آلت دیگر باشد، همانا صادق خواهد بود که خداوند تعالی فاعل بالذات است، نه بدستیاری آلتی.

و اگر این کار خدای بتوسط آلتی دیگر باشد «فالكلام فیها كالكلام فی الأولى» و در این وقت تسلسل حاصل می شود، و اگر این آلت از فعل خداوند فاعل قادر نباشد و برای خدای بدون آلت امکان فعلیت و فاعلیت نباشد، ناچار بایستی ایزد توانا در تحقق فاعلیت خودش و قدرتش مفتقر و نیازمند بسوی غیر که ممکن بالذات است باشد، هذا خلف، و قول امام علیه السلام «لا بتفریق آله، یعنی لا بألة مغایرة لذاته وهی من لوازم كون الآلة آله».

وقول امیرالمؤمنین علیه السلام «و الشاهد لا بمماسة» زیرا که تماس و سودن از -

خواص اجسام است، و المشاهدة بالتماسة للمشهود، نفسه است چنانکه در لامسه و ذائقه، و برای متوسطه بین شاهد و مشهود است، چنانکه در شامه و سامعه و باصره است.

و حاصل مطلب اینست که ادراکات حواس ظاهره پنجگانه و مشاهدات آن بجملة جز بمماسه و سودن جسمی از اجسام تمام نمی شود، و اگر چند مشهود له و حاضر بالذات عند النفس چیز دیگر غیر از ممسوس بالذات یا بالواسطه باشد.

قوله عليه السلام «الباطن لا باجتان یعنی باستتار بل بطونه لأجل شدة ظهوره كما سبق».

قوله عليه السلام «و الظاهر» بعلت این که وجود باری تعالی از تمام غواشی ساتره مجرد است و وجودش نفس نور و ظهور است.

و قول آن حضرت صلوات الله عليه «البائن لا تراخی مسافة» زیرا که ذات باری تعالی عما یصفون و ینسیون از ابعاد و اجرام و مسافات و حرکات منزّه است، بلکه با تمامت اشیاء موجودات مبین است، بواسطه کمال ذات و شدت وجود آن ذات مقدس متعال و نقص وجود اشیاء و ضعف آنها.

و قول امیرالمؤمنین علیه السلام «أزله نهية لمجاول الافكار» یعنی منعه و زجره التحولات الافكار، و در پاره نسخ نهی بدون تاء است، و این برای اینست که از لیت خدائی از باب از منه و اوقات نیست، تا عبارت «أزله نهية زمان وجوده في جهة البداية» باشد، چه او فوق زمان بلکه بنفس وجوده و حقیقه ذاته است «فلا سبيل إليه القول والافكار» (عقل ما را راه با آن نور عقلي چون بود).

و هم چنین است قول آن حضرت علیه السلام «دوامه ردع الطامحات العقول» یعنی «دفع لارتفاع أنظار العقول» زیرا که دوام او بمعنی لاتناهی زمانه في جهة النهاية نیست، بلکه دوام و بقاء او مانند از لیت و سر مدیتش نفس حقیقت اوست که محیط بآزال و آباد، و قاهر بر جمع عقول و افکار که نور مبارکش بر کل انوارغالب و باهر است، و از ضوء کبریا و شمس عظمت و ابهتش مرتدع و بازداشته می شود ابصار -

چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «قد حسر کنهه نوافذ الأبصار» یعنی کلیل و علیل و ذلیل و منقطع و منفصم می شود از ادراک کنه ذات کامل الایاتش ابصاری که بشعاع خودش در مرئیات نافذ و کار فرماست.

و قول آن حضرت «قمع وجوده جوایل الأوهام» یعنی مقهور می فرماید و دفع می نماید وجود و اجبش افکار را در جولانش در معانی و حرکاتش از حیثیت فکر یعنی افکار را در چگونه بودن و کیفیت ذات کبریا در جولانگاه معانی و حرکات فکریه مقهور و بیچاره می گرداند.

«ثم أخذ في التفریع والتجهيل لمن أخل بتوحيد ذاته وصفاته» پس فرمود: «فمن وصف الله فقد حده - یعنی من وصفه بصفة زائدة فقد جعله محدود لأن كل صفة من الصفات التي هي غير الذات واقعة تحت مقولة معينة من المقولات، ولها حد خاص من الماهية والوجود لا يوصف به إلا ذات مخصوصة لها وجود معين محدود وقد علمت أن ذاته أصل الذوات ووجوده حقيقة الوجود الذي يتشعب منه الوجودات الخاصة كلها، فلا حد لصفاته، كما لا حد لذاته، ومع هذا فيلزم منه محال آخر وهو قوله «ومن حده فقد حده».

و بیان این کلمات بدو وجه است، زیرا که آنچه را که حد و اندازه و بدایت و نهایتی باشد، ناچار مرکب از دو چیز است، یعنی اگر مرکب نباشد محدود و ذو الحد نمی تواند بود، و هر مرکبی از کثرت معدود است.

«أما إذا كان المراد من الحد» همان که مصطلح جماعت منطقیین است در تعریفات که می گویند: حد مرکب از جنس و فصل است «فذاك، لأن كل صفة عارضة تحت مقولة كالكيف، والمقولة جنس عالی فلها فصل لا محالة» پس مرکب از این دو خواهد بود، و ترکیب عارض موجب ترکیب معروض است.

و اما غیر حد منطقی، یعنی بودن شی متناهی و ذی پایان آن نیز مستلزم ترکیب -

است از اصل وجود، و از چیز دیگر که مقتضی تناهی آن می باشد، علی هذا الحد المعین، زیرا که همان نفس بودن شیء وجوداً یا موجوداً اقتضای این تناهی را ندارد «وإلا لم یوجد غیره».

و در اینجا دو امر پیش می آید: یکی این که محدود دارای عدد است، و دوم این که لازم می آید که چیزی که محدود باشد وحدتش عددیه از باب اعداد باشد، زیرا که هر چیزی را که ماهیتی است محتاج می شود، در وجودش برای تساوی نسبت ماهیت بسوی جمع آن چه مفروض از آحاد است «إلی تشخیص زائد علیه»، لاجرم وجودش واحدی از امثال، و یکی از همانندان می باشد، پس معدود خواهد بود.

وقول آن حضرت علیه السلام «ومن عده فقد أبطال أزله» زیرا که هر معدودی در وجود خود و در ماهیت خود محتاج است بغیراز خودش، پس افتقار در وجود بسوی اجزا اگر مراد از معدود همان مرکب باشد، چنانکه در درجه اول است، و در ماهیت بسوی امر خارجی، اگر مراد از معدود واحد عددی باشد، چنان که در وجه ثانی است.

و هر مفتقر و نیازمندی بسوی غیرش در وجود «فهو باعتبار ذاته لیس بموجود» بلکه موجود می شود بسبب غیر «و حال الشیء بسبب ذاته أقدم من حاله بسبب غیره» پس مفتقر و حاجتمندی إلی غیره مسبوق بالعدم بالذات ازلی بالذات نخواهد بود، لاجرم بودن چیزی معدود منافی با ازلی بودن اوست، پس ثابت شد که «من عده تعالی» همانا از لیت خالق ازل و ابد را باطل کرده است.

و دانسته باش که ترتیب این مقدمات بر این وجه از این قول آن حضرت «فمن وصف الله» تا آنجا که می فرماید «فتمداً بطل أزله» قیاس مفصول نامیده می شود «و هو القیاس المركب الذي يطوی فيه النتائج والصغریات وعند ذکرها یتبین أن المقصود تا منها أن من وصف الله فقد أبطال أزله».

و چون امیرالمؤمنین علیه السلام مذاهب تشبیه را باطل گردانید با ابطال مذاهب تجسیم تعقیب فرمود و این که نفی تشبیه را بر نفی تجسیم مقدم داشت، برای اینست که اول-

یعنی تشبیه آخفی فساداً و اشکل شبهه از ثانیست، یعنی از تجسم و قائل بجسم بودند و با این جهت شر و ضررش بیشتر است.

زیرا که بیشتر مردم قائل بر دفع این مذهب و کلمات مشبهه نیستند، چه بسیاری از کسان هستند که تنزیه خداوند متعال را می توانند باسانی از جسمیت بنمایند، اما تنزیه حضرت سبحانی را باسانی نتوانند از صفات نمود، لاجرم از احوه و دور نمودن اول یعنی تشبیه را از ذات باری تعالی اولی والیق بود.

بالجمله می فرماید: «و من قال این فقد غیاه» لفظ این از جمله حروف (اسماء ظ) استفهام سؤال از مکان شیء است، یعنی کجاست فلان کس، یا فلان چیز، و گاهی از این لفظ اراده می شود نسبت شیء را بسوی مکاش «والموجود في المكان سواء كان بمعنى البعد المجرد، أو السطح الباطن للحاوی أو ما يعتمد عليه الشيء و يستقر» چنان که در عرف متکلمین معنون است، چنین موجودی جز جسم بالذات نمی باشد، و ما يلحقه بالعرض.

و معنی اینست که هرکس را عقیدت این باشد که یزدان لا مکان دارای مکانست «فقد غیاه» یعنی برای وجود واجبش غایه و پایانی مقرر ساخته است که بآن منتهی وحدی معین ساخته است که متحدد بدان گردد، و این محال است، بعلت این که ترا معلوم افتاد که وجود واجب باری تعالی غایت و نهایت تمامت اشیاء است «فلاغایة ولا نهایة له ولا حد ینتهی إليه و یتحدد».

وقوله علیه السلام «و من قال علی فقد أخلی منه، و من قال فیم فقد ضمنه» اصل علی م و فیم علی ما و فیما هست، دو حروف هستند، که داخل شده اند، یعنی علی و فی بر مساء استفهامیه و الفما ساقط شده است، بواسطه اتصال آن بعلی و فی تخفیفاً فی الاستفهام خاصة.

و این دو قضیه در تقدیر شرطیتین متصلتین است، مراد از آن تنزیه حق تعالی است از مانند این دو استفهام در حق ایزد منان، و تأدیب مردم است که چنین استفهامی از ذات موجود واجب نکنند «و بیان المراد منهما استثناء نقیض تالیهما و حذف -

الاستثناء هیهذا الذي هو كبرى القياس على ما هو المعتاد في القياس المضمرة».

و دانسته باش که تقدیر متصله اولی آنست که اگر صحیح باشد، سؤال از حضرت ذو الجلال بعلام، هر آینه جایز خواهد بود که بعضی جهات و اماکن را از حضرت یزدانی خالی شمارند، لکن جایز نیست خلو مکانی از او «فامتت الاستفهام عنه بعلام».

بیان الملازمة، اینست که مفهوم علی که عبارت از علو و بلندی و برتری و فوقیت می باشد «لما كان موجوداً في ما كانت ماء استفهاماً عن شيء هو فوفقه و عال علیه، و ذلك يستلزم أمرين: أحدهما بواسطة و ملزوم، و الآخر لازم بلا واسطة أحدهما بواسطة الآخر و لازم له، فالذي بواسطة و لازم لها إخلاء سائر الجهات و الأماكن عنه، و هو ما ذكره عليه السلام».

و اما واسطه لازمه پس اثبات جهت معینه می باشد و این جهت فوق است، زیرا که اگر اختصاص او بجهت معینه باشد، نفی می نماید بودن او را در سایر جهات و این که امیر المؤمنین علیه السلام لازم این متصله را «کونه قد أخلى منه» فرمود: برای اینست که لازم بشود از ابطال لازم که «و هو الخلو عنه» است، بطلان اختصاص حضرت کبریا را بالجهة المعینه، تالازم بشود از این بطلان المقدم، و هو صحة السؤال عنه بعلام.

و اما بطلان تالی بسبب این قول خدای تعالی است «و هو الله في السموات و الارض يعلم سرکم و جهرکم» و قوله تعالی «و هو معکم اینما کنتم».

پس اگر بگوئی مثبت الجهة لا یجهل هذه الآيات، بلکه برای مثبت جهت تواند بود که بگوید تنافی میانه اثبات جهت معینه و میان مقتضی این آیات نیست «لأن المقصود من كونه في السماء و في الأرض يعني بعلمه» می باشد، و هم چنین است مراد از معیت خالق با خلق، و اما بودن او در جهت فوق فهو بذاته است، پس در این صورت این آیات مبارکات منافی با غرضش نیست.

می گوئیم: امیر المؤمنین علیه السلام قول خود «فقد اخلي منه» را لازم در این قضیه -

گردانیده است، زیرا که نفی این لازم باین آیات شریفه ظاهر است، و این از آنست که مثبت جهت در اثبات جهت برای خدای متعال همانا بر ظواهر آیات داله بر این معنی اعتماد می ورزد «كقوله تعالى: الرحمن علي العرش استوي».

پس معارضه مقتضای آن بظواهر این آیات انفع در خطابه و أنجع و مؤثرتر از براهین عقلیه است بر نفی جهت در قلوب عامه، یعنی اثر آن در قلوب عامه بجهت نفی جهت از خالق جهات بیشتر و کارگتر است، از اقامت براهین عقلیه.

و نیز دلالت این آیات بر عدم خاور مکان از امکانه از حضرت باری تعالی مستلزم دلالت آنست، بر عدم اختصاصش بر جهت فوق «والمعارضة كما يكون بما يقتضي ابطال لازم مقتضاه فكانت مستلزمة لعدم جواز الاستفهام عنه بلفظ علیم، ولو قال ومن قال علی م فقد أثبت له جهة» ابطال این لازم جز بدلیل عقلی نمی شود.

زیرا که ظواهر نقلیه چنانکه مسطور شد مشعر باثبات جهت است برای آفریننده جهت لاجرم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عدول فرمود، بسوی این لازم، چنان که بیان آن را نمودیم بسبب وجود آنچه باطل می نماید آن را در قرآن کریم که عبارت از آیات مذکوره باشد، حتی اگر هر وقت مثبت جهت برای خدای بیجهت از ظواهر این آیات بسوی تأویل عدول نماید، بواسطه و معنی علم ملزم می داریم آن را بمانند آن مثل قول خدای تعالی «الرحمن علی العرش استوي» پس می گوئیم مراد از استواء استیلاء بعلم یا قدرتست چنانکه سبقت نگارش گرفت.

«وإنما خص عليه السلام الجهة الخلو بانكار اعتقادها والتحذير منه» بعلت این که هرکس معتقد باشد برای خدای جهتی را که «یخصصه بها یتوهم أنه اشرف الجهات» و بواسطه و دلیل این که این همانست که قرآن کریم بآن ناطقست، البته شبهت جماعت مجسمه در اثبات جسمیت برای ذات واجب از این شبهه اقوی خواهد بود، لهذا آن حضرت اختصاص داد آن يك را بتذکره و یاد نمودن.

و اما تقدیر متصله اخری، همانا این مسئله چنانست، اگر صحیح باشد سؤال نمودن از چگونگی ذات باری تعالی بلفظ «فیم» ناچار بایستی خدای را محلی باشد که -

متضمن وی گردد «و یصدق علیه أنه فيه صدق العرض في المحلل» لکن چون بودن خدای تعالی در محل ممتنع است ناچار ممتنع است سؤال از او بلفظ فیم.

بیان الملازمه اینست که مفهوم در «لماکان موجوداً فیما کان الاستفهام بغیم استفهاماً عن مطلق المحل والظرف، ولا یصح الاستفهام عن المحل لشيء إلا إذا صح كونه حالاً فيه، والله تعالی منزّه عن الحلول في المكان».

و بیان بطلان تالی اینست که «لوصح كونه لكان إما أن يجب كونه فيه فيلزم أن يكون محتاجاً إلى ذلك المحل» و آنچه محتاج بغیر است ممکن بالذات می باشد «وإن لم يجب حلوله جاز أن يستغنى عنه، والغني في وجوده عن المحل يستحيل أن يعرض له ما يحوجه إلى المحل» چه بودن در محل افتقار و احتیاج بسوی آن محل لازم دارد، و چون بودن در محل محال باشد، سؤال بغیم جهلی است باطل.

بیانات حکمت دلالات جناب صدر المتألهین شیرازی رحمه الله باین مقام خاتمه می گیرد، و از این پیش در ذیل خطبه امیر المؤمنین علیه السلام «اول الدین کمال معرفته و کمال معرفته التصدیق به» تا آخر آن از ابن ابی الحدید و دیگران بیانات مفصله در ذیل احوال حضرت باقر علیه السلام شده است.

و صدر المتألهین در طی این بیانات و تشکیلات غالباً عبارات و بیانات ابن میثم در شرح نهج البلاغه توجه و تقنن دارد، اکنون بترجمه خطبه شریفه رجوع می نمائیم.

امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرماید: سپاس رفعت اساس بخداوندی ماسواه مناص اختصاص دارد که بندگان متنعم و پرورش یافته باقسام نعم بی پایان خود را بحمد و ستایش آفریدگار هرچه هست و هر یک را صد هزاران شکر در خور است، ملهم ساخت تا بسعادت شکر و بر خورداری سپاس بیرون از قیاس که برترین سعادات دنیویه و اخرویّه، و موجب ترقی روح انسانی و ادراک معارج قرب یزدانی، و فیروزی -

هر دو جهانی، و فزایش آلاء سبحانی و برترین کالای زمین و آسمانی است، ملهم و دانا ساخت.

و وجود ایشان را بر معرفت ربوبیت خودش که بزرگترین نعمت و کمال نفس ناطقه و موجب ادراك تمامت آیات سعادت و خوشوقتی، و ترقی از عوالم حیوانیت و نفوس غیر ناطقه است مفطور نمودن.

و محض رحمت شامل و تفضل کامل خلق را بدون این که حاجتی بخلق خلق داشته باشد بیافرید، تا وجود مخلوق دلالت کننده، و دلیل وجود خالق باشد، چه اگر مظاهری او را نمی بودی ابدأ خالق شناخته نمی شد، و دلیل اثبات وجود صانع مشهود نمی گشت.

و چون خلق را مخلوق و بعالم حدوث آورد، حدوث ایشان برازل و از لیت خالق دلیل و برهان شد، چه حادث بدون محدث نتواند، و اگر محدث را رتبت از لیت نباشد او نیز حادثست و بتسلسل و دور می رسد و چون ایشان را همانند خودشان خلق نمود، معلوم شد که او را شبیهی نیست، چه اگر شبیه داشتی در حکم دیگر مخلوق بودی و مخلوق را خالق و حادث را محدث و مرزوق را رازق و مصنوع را صانع باید.

و خلقت آسمان ها را باین آسمانی و عرش و فرش و املاك و افلاك را باین عظمت و گوناگونی بر کمال قدرت و توانی توانائی خود، برهانی ساطع، و آیتی لامع، و بر وحدانیت خود علتی عالی گردانید، ذات ابدی الأباتش از احوال زاید بر ذات امتناع دارد.

فهو تبارك و تعالی عالم است لا يعلم العارض لازم، قادر است لا بقدره زانده که از باب کیفیات نفسانیه است، مرید است لا بقصد زاید و همچنین در جمیع نموت کمالیه اش چه ذات خدای تعالی وجود و علم و قدرت و حیات و اراده و سمع و بصر و غیرها می باشد.

و هم چنین ذات ایزد تعالی موجود است، عالم است، قادر است، حی است، مرید -

است، سمیع است، بصیر است، در اک است، حکیم است، رحیم است، جواد است، کریم است، و دیدار و رؤیت او از ادراك آلات بینش و وقوع آن و بدستیاری آلات بینش و وقوع آنها بدستیاری آلات امتناع دارد، ولکن دیده های قلب بحقایق ایمان از دیدارش برخوردار توانند شد و پیک خیال و دیده وهم و گمان و پندار، در حضرتش را هسپار نتوانند شد.

و ازلیت و پیشی و همیشگی او را مدتی و آمدی نیست و تناهی و پایان ندارد، چه برتر از هر گونه زمان و وقت و مدت است.

و چون بقای او بذات اوست نه بصفت عارضه بذات غایتی و نهایتی برای بقایش نیست، ابقای هر بقائی باوست و غایت و پایان تمامت اشیاء ممکنات و موجود است، پس چگونه او را نهایتی خواهد بود.

مشاعر شاملش نتواند شد و حجب حاجبش و حایلش نتواند گردید، چه این جمله بجسمانیات اختصاص دارد و خدای بی بدایت و نهایت فی نفسه از هر ظاهری أظهر، و از هر نماینده نماینده تر است و همان خلق او حجاب میان او و خالق است چه او در نهایت کمال، و مخلوق او دستخوش انواع نقایص و زوال هستند، پس چگونه بدو راه یابند، و در حیز امکان باواجب مواجه شوند.

واحدی است بلا تأویل عدد، و وحدتش از باب اعداد و شمار يك و دو و سه و چهار نیست، خالقی است نه بمعنی حرکت که از حیثیت مباشرت و تعمل باشد، بلکه از حیثیت ابداع و افاضت است، بیننده است نه بدستیاری ادات، شنونده است نه بتفریق آلت، و ماسوای او آلت باشند و او را آلتی که مغایر باذات او باشد، نمی باشد.

و شاهدی است نه از حیثیت مماسه، چه مماسه و تماس از خواص و اساس اجساد است باطن باجتنان و استتار نیست، بلکه بطونش از شدت ظهور اوست، و ظاهر و هویداست، چه وجود واجبش از غواشی ساتره منزّه است.

ات از همه چیز تباین دارد، نه بتراخی مسافت، زیرا که یزدان تعالی از ابعاد و اجرام -

و مسافات و حرکات تنزه دارد، بلکه بسبب کمال ذات و شدت وجودش، و نقص و ضعف وجود اشیاء از همه مابینت دارد.

جولانگاه افکار از فهم از لیتش ممنوعست، و حرکات افکار را در آن راه اعتباری نیست، و دیدار عقول هرچند بلند بینش باشد از فهم و دوامش عاجز، راز ادراک این عرصه بی پایان مطرود است، و نیروی بصر و قوت بینش و افهام هر قدر تند و تیز باشد، از ادراک کنه او کلیل و منقطع است، و افکار دقیقه هرچند در میادین عرفان تازان و در جولانگاه اندیشه در جولان باشند، از دریافت این مقام مقهور و بیچاره اند، و از همه جهت از حد فهم و وهم بیرونست، لهذا خالق بیچونست.

پس چنین ذات کامل الصفات بی نیاز بی پایان بی آغازی را اگر کسی وصف کند، بصفتی که زاید از دانست، همانا او را محدود گردانیده و بصفتی که غیر از ذات اوست موصوف خوانده، و هرکس او را محدود نماید برای او شماری برقرار داشته و ازلیت او را باطل ساخته.

و هرکس گوید خدای کجاست از برای خدای غایت و نهایی مقرر داشته کس گوید برچیست همانا سائر اماکن را از او خالی خوانده است، و هرکس بگوید در چیست همانا برای او محلی قائل شده است که آن محل متضمن او باشد که شأن جسم و مرکب و امکانست.

و آن چه از حضرت کاظم علیه السلام بر این خطبه شریفه برافزون روایت کرده اند و ما نیز رقم کردیم «أول الديانة معرفة و کمال معرفة توحیده» تا آخر خبر در ذیل کتاب احوال امام شد باقر و خطبة امیرالمؤمنین علیه السلام «الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون» تا آنجا که «اول الدين معرفة و کمال معرفة التصديق به» تا آن جا که «ومن قال علام فقد أخلى منه» با اندک تفاوتی رقم شده است.

و بیاناتی از ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه و دیگران مذکور شده است، و در همین فصل نیز بشرح اغلب آن کلمات که بر زبان مبارک حضرت کاظم علیه السلام گذشته اشارت

وجناب صدر المتألهين نیز اگر در اینجا هم پاره تلویحات دارد، اما چندان بنگارش آن نیازمند نیستیم و آنچه در این مسطور است مرقوم نمودیم، قانع میشویم و کافی می شماریم، و هرکس مایل است البته بشرح اصول کافی و آن بیانات دقیقه رجوع خواهد نمود.

بیان شمائل حضرت خاتم النبیین بروایت امام کاظم از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم

علامه مجلسی اعلی الله تربته فی تربان الجنان، در جلد ششم بحار الانوار که باحوال نبوت منوال خاتم الانبیا صلی الله علیه واله وسلم اختصاص دارد، سند بعلی بن موسی بن جعفر از پدرش موسی بن جعفر از آباء عظامش علیهم السلام می رساند که در حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عرض کردند: یا علی پیغمبر ما را برای ما چنان توصیف بفرمای که ما او را می بینیم، چه ما باو سخت مشتاق هستیم، فرمود:

«كان نبي الله صلى الله عليه واله وسلم أبيض اللون، مشر بأحمره، أدعج العين، سبط الشعر، كث اللحية ذاوفرة، دقيق المشربة كأنما عنقه ابريق فضة يجرى في تراقيه الذهب، له شعر من لبته إلى سرته كفضيب خيط إلى السرة وليس في بطنه ولا صدره شعر غيره شتن الكفين والقدمين، شتن الكعبيين، إذا مشى كأنه ينقلع من صخر، إذا أقبل كأنما ينحدر من صيب، إذا التفت التفت جميعاً بأجمعه كله، ليس بالقصير المتردد، ولا بالطويل الممغط، وكان في وجهه تدوير، إذا كان في الناس غمرهم كأنما عرفه في وجهه اللؤلؤ، عرفه أطيّب من ريح المسك، ليس بالعاجز، ولا بالكثيم، أكرم الناس عشرة (عشيرة) وأكيسهم عريكة، وأجودهم كفاً، من خالطه بمعرفة أحبه، و من راه بديهته ها به، غرق بين عينيه، يقول باغته لم أر قبله ولا بعده مثله، صلى الله عليه وآله وسلم تسليماً».

فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله وسلم رنگش سفید و بر حمرت برتری داشت، یعنی گلگون و سفید و سرخ بود، چشم های مبارکش بسیاهی و سفیدی حدکمال داشت، و بادامی چشم بود، و منبسط الشعر، و موی مبارکش بر بناگوش و گاهی بر سر دوش آویز داشتی ولحیه همایونش بسیار موی و دارای:

کاکل مشکین بدوش انداخته *** و زنگاهی کار عالم ساخته.

گردن مبارکش گویا ابریقی سیمین بود که در ترقوه هایش زرناب جاری است، از سینه مبارکش تاناف خطی از موی کشیده داشت، و در شکم و سینه جز آن موی نداشت، و هر دو کف و هر دو قدم و هر دو کعب مبارکش غلیظ و درشت بود که برای قبض هر چیزی بکارتر است، چون راه می سپرد گویا از کمال و فرو وقار از سنگی منقلع گردیده، و چون روی می آورد، گویا از صیبی انحدار جسته.

و چون بچیزی و کسی التفات و توجه می فرمود، با تمام اندام التفات می نمود که نشان از عدم تکبر است، قامت همایونش نه کوتاه نامطلوب، و نه بلند نامطبووع بود و چهره مبارکش مدور و منور بود، چون در میان مردمان در آمدی بر همه برتری و بلندی داشت، چون عرق بر دیدار همایونش پدیدار شدی گوهر غلطان نمودی، عرق او خوشبوی تر از مشک بود.

در کلیه امور، هرگز عجز نداشتی ولثیم نبودی، از تمامت خلق خدای عشرتش کریمتر، و عری که و طبیعتش نرمتر، و کفش بخشنده تر بود.

هرکس حضرتش را از روی معرفت بشناختی و مخالطه ورزیدی و آن حسن خلق و طیبیت مجالست را بدیدی، از دل و جان دوستدارش شدی، و هرکس حضرتش را بناگاه و بداهة و بغتة بدیدی، و مخالطتی با او نداشتی، بیم و هیبت آن حضرت بر وی مستولی شدی و از وقار و سکونش ترسندگی گردیدی، ندیدم قبل از آن حضرت و بعد از آن حضرت مانند حضرتش را صلی الله علیه و آله وسلم.

در شمایل مبارک آن حضرت اخبار کثیره و احادیث بسیار وارد است، صلی الله علیه و آله وسلم در همین مجلد بحار الانوار از حسین بن خالد از ابوالحسن موسی بن جعفر از آباء عظامش -

عليهم السلام مرویست که رسول خدای فرمود:

من سید و بزرگ و آقای خلق الله می باشم، و من بهتر از جبرئیل و اسرافیل و حاملان عرش و تمامت ملائکه مقربین و انبیاء الله المرسلین هستم، و من صاحب شفاعت و حوض شریف، و من و علی ابوبین این امت هستیم، هرکس ما را بشناسد بشناسد خدای را و هرکس منکر ما گردد، البته انکار کرده است، خدای عزوجل را و از علی است دو سبط امت من، و آقای جوانان اهل بهشت حسن و حسین، و از فرزندان است ائمه نه گانه، طاعت ایشان طاعت من، و معصیت با ایشان معصیت با من است، نهم ایشان قائم ایشان و مهدی ایشانست.

و هم در آن کتاب از حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام از آباء عظامش مرویست که علی صلوات الله علیه فرمود:

در آنحال که رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم وضو می ساخت، ناگاه گربه خانه بآن حضرت پناه آورد، و رسول خدا بدانست که آن گربه تشنه است، پس آن ظرف آب را بدو میلان داد تا آن گربه از او بیاشامید، و از فزونی آن آب که از آنگر به بجای مانده وضوء بساخت.

و نیز در آن کتاب از موسی بن بکر مرویست که حضرت ابی الحسن اول فرمود: بدرستی که خداوند تبارک و تعالی اختیار فرمود از پیغمبران چهارتن را برای شمشیر، یعنی ظهور باسیف: ابراهیم و داود، و موسی و من را.

و هم در آن کتاب از درست و اسطی مرویست که گفت: از حضرت ابی الحسن موسی سلام الله علیه پرسیدم «کان رسول الله محجوجاً بابی» فرمود: محجوج باو نبود «ولکنه مستودعاً للوصایا فدفعه إلیه» عرض کردم آن وصایا را بدو بگذاشت با اینکه محجوج بود، فرمود: اگر محجوج آن بودی وصایا را بدو نگذاشتی، عرض کردم: ابی را چه حال بود؟ فرمود: به پیغمبر و بآنچه بیاورده بود اقرار نمود «دفع إلیه الوصایا» و ابی در همان روز بمرد الموهیر بالفصل -

و در خبر دیگر است که رسول خدا محجوج با بیطالب بود، و در آخر این هم مجلسی می فرماید: چنین است پس حال ابیطالب چیست، و ظاهر اینست که یکی از این دو تصحیف دیگری باشد، چه خبر وحدت دارد و ممکن است سائل از هر دو سؤال کرده باشد، و جواب یکی باشد، تا آخر بیانات مجلسی در این باب که بنگارش آن لزومی ندارد؛ و از این پیش در این مطلب اشارت رفته است، و بمعنی محجوجاً بایطالب سخن نموده ایم.

و مجلسی چندوجه در این باب، و محجوج بودن با بیطالب و اسلامیت ابیطالب و از اوصیا بودن ابوطالب و مستودع بودن برای وصایا ذکر فرموده، و نیز در ذیل احوال ابیطالب رقم کرده است و این معنی بدیهی است که آباء و اجداد کسی که خود او اصل اسلام و ایمانست، نمی شاید مسلم و مؤمن نباشد.

مختصر عبارتست که در خاتمه این مجلد (از مرحوم دانشمند محترم مؤلف) رقم می شود

بعد از تحمید و توحید حضرت خلاق مجید، و تسلیم و تضلیت بر نبی سعید، و اوصیاء مجید او صلوات الله علیهم.

چنین می نگارد بنده ضعیف خداوند قوی (عباسقلي مشیر افخم وزیر تألیفات سپهرثانی کاشانی) بلغه الأمال و الأمانی که:

الاسلام بتوفیق خدای قادر بیچون و تأیید خواجه لولاک و خلفاء و آل پاک او کوهراں سپهر ولایت و خلافت و وصایت و امامت، در این روز پنجشنبه پانزدهم شهر شعبان المعظم، سال فرخنده فال یکهزار و سیصد و چهل هجری، مطابق با روز عید

ولادت سعادت آیت حضرت ولی سبحان صاحب العصر و الزمان، خلیفة الرحمن، شریک القرآن، ینبوع العلوم الربانیة والحکم السبحانیة حجة ابن الحسن حجة الله تعالی فی کل الزمن صلوات الله علیه، و روز بیست و سوم عید نوروز و آغاز فصل بهار و تساوی لیل و نهار.

از تحریر جلد سوم کتاب مستطاب احوال سعادت اشتمال حضرت ناظم مناظم حضرت موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله وسلامه علیه وعلی آبائه الطاهرین، که خاتمه آن پیاره اخبار و خطب و فضایل حضرت اول الاوصیاء خاتم الانبیا علیهم آلف التحیة والثناء بمبارکی و میمنت مفاخرت داشت، و با چنین روزی سعید و هنگامی میامن ارتسام مصادف گشت، فراغت یافت.

و با چنین تحقیقات و توضیحات و تلویحات و ادله عقلیه و براهین نقلیه حسیه که دیگر مصنفین و مؤلفین و مورخین و محدثین و متکلمین را کمتر توجه بوده است، موشح گردانید.

اگرچه پاره فضلائی ادیب داد بای لیب را که بر این گونه اشتمال و این طرز و اسلوب چندان عقیدت نیست، و حکم بر تطویل کلام و بیرون تاختن از میادین مرام می شمارند.

اما اگر مجال و بدقت نظر و رقت استدراک مطالعه فرمایند، شاید از عقیدت خود باز شوند و این اسلوب را ناساز شمارند، شرح و بیان این مختصر با صاحبان فکر و نظر، و خبر.

و دانستن علت این که بنده حقیر، چنین زحمت خطیر را بر خود هموار می سازد، از چیست، و محرک غیبی کیست؟ همانا از آن هنگام که شروع بنگارش این مجلد سوم شده است، و در دیباچه همین جلد مذکور است، افزون از چهارده سال برآمده است.

سبب اینست که چون این بنده حقیر تکیه برگذر ایام و اطمینان بر شهور -

و ایام ندارم چون بتحریر کتاب امامی از ائمه علیهم السلام شروع می نمایم و از مطالب تاریخیه لازم می پردازم، قلم از نگارش منعطف، و بنگارش کتاب امامی دیگر و حالات روزگار میمنت آثارش که سمت تاریخت دارد، انعطاف می جویم تا اگر روز مرا روزگار مجال نداد، أفلا بسعادت تحریر حال امامی دیگر نیز بهره مند شده باشم.

لاجرم چون در تحریر این جلد سوم از مجاری حالات و اوقات لازمه فارغ شدم، در آنجا فرونشستم، و بنگارش احوال حضرت صادق صلوات الله علیه و ائمه دیگر بهمین ترتیب بیای شدم.

و چون باوآخر جلد احوال شرافت اتصال حضرت امام نقی هادی، و شرح و بیان زیارت جامعه کبیره موفق شدم، تتمیم جلد سوم حضرت کاظم علیه السلام را مشوق گردیدم.

چه بآنچه در نظر است و اتمام کتب احوال حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم را که خاتم ایشان قائم ایشانست، همیشه از پیشگاه احدیت مسئلت نموده ام و اکنون که قریب العهد شده ام، از تفضلات ایزدی و تأییدات ائمه اطهار امیدواری توفیق انجام این خدمت را یافته، بلکه پاره کسان در خواب های خود از این بشارت باین بنده اشارت نموده اند که مؤید این عقیدت تست و الحمدلله تعالی علی توفیقه و تأییده.

از خدای بنده نواز، و خالق انجام و آغاز، بانهایت عجز و نیاز، خواستار و متمنی است که این کمتر بنده حقیر را باین بزرگتر خدمت خطیر نائل، و برخوردار و در هردو سرای کامیاب و کامگار، و او را و پدر و مادر و اقارب و اقوام و متعلقان و عموم برادران دینی و ایمانی او را از هر گونه غفلت و غیبت و هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و دسایس ناگهانی حافظ و نگاهبان باشد.

اموات ایشان را از عقاب و عذاب برهاند، و در بحر غفران بمثوبات جاویدانی برخوردار، و احیاء را بترك شهوات و درك عبادات شادخوار گرداند «إِنَّه نعم المولى و نعم النصير».

در این عصر روز جمعه شانزدهم شهر شعبان المعظم سال مذکور این نامه سومین بخط و رقم مؤلف حقیر سمت تحریر گرفت، والحمدلله تبارك و تعالی أولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً.

در همین جا جزء دهم کتاب که آخر اجزاء باشد از این طبع جدید، بتصحیح و تهذیب و ترتیب اینجانب پایان رسید، امید که انشاء الله تعالی خالی از خطا و اشتباه باشد.

بتاریخ 11 شهر رجب الاصب 1395.

وإنا العبد: السيد ابراهيم الميانجي.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

ص: 411

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

